





رُويَ عَنْ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

الْعِلْمُ نَهْرٌ وَالْحِكْمَةُ بَحْرٌ وَالْعُلَمَاءُ حَوْلَ النَّهْرِ

يَطُوفُونَ

وَالْحُكَمَاءُ فِي وَسْطِ الْبَحْرِ يَغُوصُونَ

وَالْعَارِفُونَ فِي سُفْنِ النَّجَاةِ يَجُوضُونَ

از أميرالمؤمنین علیه السلام روایت شده

است:

دانش همانند رودخانه می ماند و حکمت

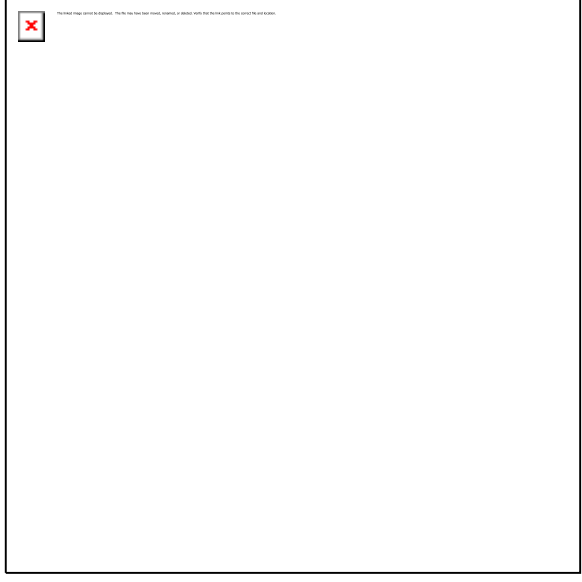
چون دریا است؛ و دانشمندان اطراف نهر در

گردش اند و حکماء در میان دریا شناور و عرفاء در

کشتی های نجات، اقیانوس ها را درمی نوردند.

(شرح اصول الکافی، مولی محمد صالح

المازندرانی، ج ۲، ص ۶۱)



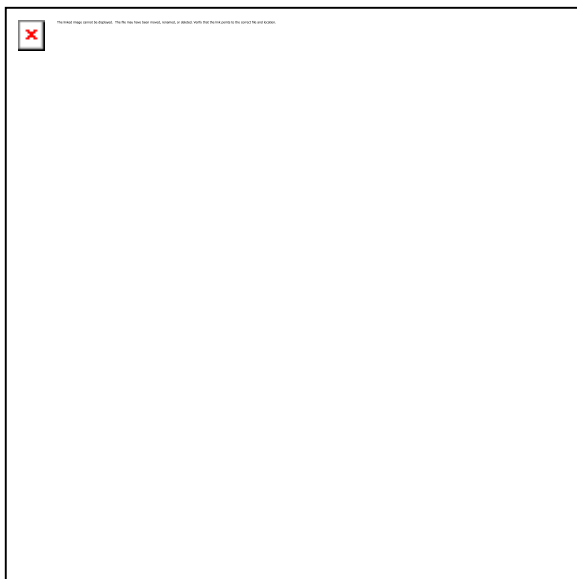
تصوير عارف كامل واصل، مرحوم آية الله

العظمى علامه قاضى،

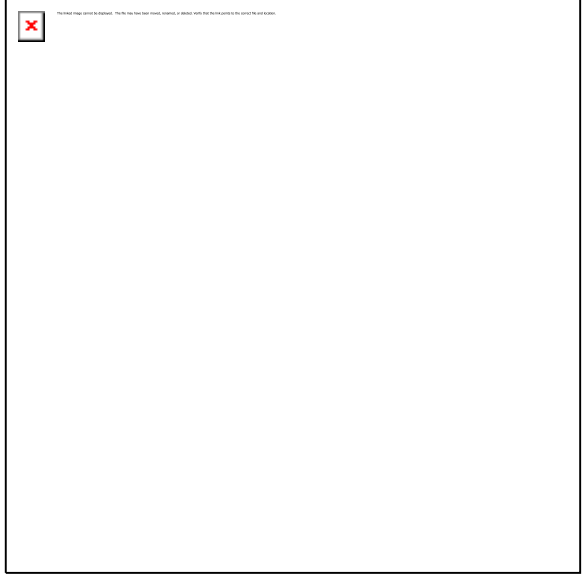
رضوان الله عليه



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

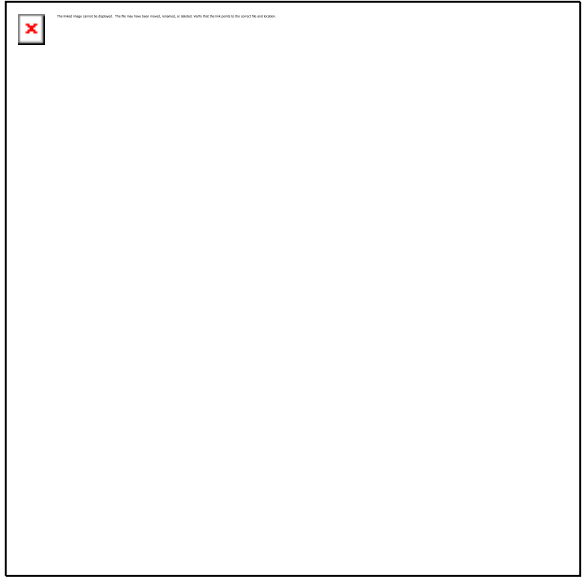


تصویر علامه طباطبائی - رضوان الله علیه -  
در منزل مرحوم شهید قدوسی (طهران - سید خندان)  
در این تصویر، مقابل ایشان مرحوم علامه طهرانی  
قرار دارند که دربارهٔ مطالب مندرج در مهرتابان بحث  
می‌کنند. این جلسات به شش جلسه منتهی شد و در  
جلسه آخر که این بنده حضور داشته و این تصاویر  
را برداشتم، مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله  
علیه - به مدعا و مبانی توحیدی علامه طهرانی -  
قدس الله سرّه - ملتزم گشتند و آن را پذیرفتند و از  
پی‌گیری این مباحث از ایشان تشکر کردند. رحمة  
الله علیهما رحمة واسعة.



تصویر حضرت علامہ آیة الله حاج سیّد محمد حسین  
حسینی طهرانی قدس الله سرّه در منزل مرحوم شهید  
قدوسی





تصویر مرحوم آیه الله انصاری در حال نماز،  
در منزل مسکونی خویش. ایشان از آنجا که  
عکس برداری را جائز نمی دانستند و در این مطلب  
احتیاط می کردند، به طور مخفیانه چند تصویری از  
ایشان برداشته شده است.



















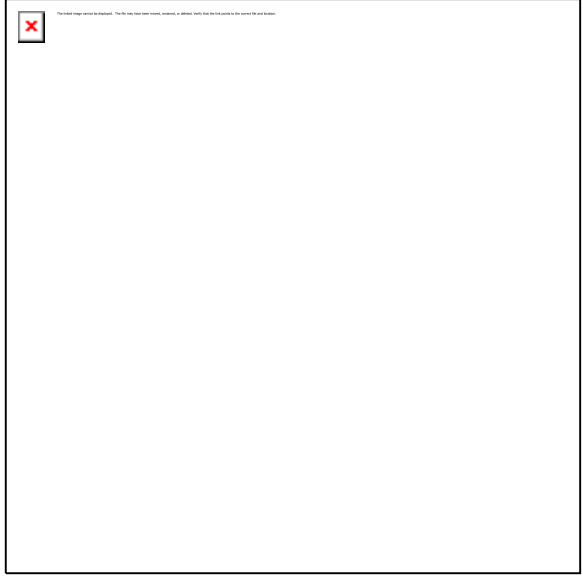








احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين ميرزا  
على آقا قاضى قدّس الله نفسه الزّكية



تصویر عارف کامل مرحوم آیه الله العظمی و حجة الله  
اکبر سیّد علی قاضی - قدّس الله سرّه - در اواخر عمر.  
گویند: شب ارتحال این رجل الهی در آسمان  
شهر نجف تناثر نجوم (فرو ریختن ستارگان) اتفاق  
افتاد.

بنده روزی به اتّفاق مرحوم والد علامّه  
طهرانی - قدّس الله سرّه - به ملاقات مرحوم آیه الله  
سیّد عبدالعزیز طباطبائی در قم رفتیم و در اثناء  
صحبت ایشان فرمودند: مرحوم آیه الله خوئی -  
رحمة الله علیه - به من و چند نفر دیگر فرمودند:  
«خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در  
آسمان تناثر نجوم اتفاق افتاده است!» ما به ایشان  
عرض کردیم: آقا چه ربطی بین فوت مرحوم قاضی  
و فرو ریختن ستارگان است؟ ایشان فرمودند: من  
مشاهده خود را می گویم شما خواه پذیرید خواه  
نپذیرید. (معلّق)

## احوال و حکایات

[مطالب منقوله از شاگردان بدون واسطه مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه]

این حقیر در احوال آیه الحق و سندُ العرفان، آیه الله العظمی و حجة الله الكبرى، الفقیه البصیر، الأديب اللغوی، الشاعر المفلح، و الحکیم الإلهی، و المفسر الكبير و المحدث العظيم و العارف بالله، الوحيد الأوحِد فی زمانه و عصره، بل لمن تقدّم منه أو تأخر إلا من شاء الله و تخیر، الحاج السيد الميرزا علی القاضی الطباطبائی التبریزی - قدس الله تربته الزکیّة - در جاهای مختلف از بحثها (چه در کتب مطبوعه و چه غیر مطبوعه، و چه در دفاتر یادداشتها و جُنگها) مطالب مسلمّه و مُتقنه‌ای را که به حقیر به طور یقین رسیده بود، ذکر نموده‌ام. گرچه ورود حقیر به نجف اشرف، چهار سال پس از ارتحال آن سعید بود، اما چه از شاگردان بلافصلِ ایشان بعد از حیات در نجف و چه از خصوص استادنا و ملاذنا العلامة آیه الله السيد محمد الحسين الطّباطبائی - قدس الله نفسه - در بلدۀ طیبۀ قم شنیده بودم، به قدری متقن و مسلم بود که در حکم مشاهده و حضور و استماع و رؤیت خود



مرحوم قاضی بود.

اینک در اینجا بعضی از وقایعی را که تا به

حال در جایی ننوشته‌ام می‌آورم و

سپس به مواضع ذکر اسم آن عالی مرتبت در کتب

مطبوعه و غیر مطبوعه و جنگ‌ها اشاره می‌کنم، تا برای

خواصّ حقیر و یا کسانی که بخواهند بیشتر از احوال

او مطلع شوند و یا بخواهند شرحی از احوال او را به

نگارش در آورند، همچون سرور ارجمند و برادر مکرم

و معظمّ خود، حضرت دانشمند ذیقدر، العَلَمُ العَلَامُ و

الطَّوْدُ الأَفْحَمُ، صاحب سِرِّ پدر بزرگوار، و نمونه

شرف و فضیلت و منهاج آن فقید عالی‌مقدار، جناب

آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی طباطبائی - أطال الله

فی عمره الشّریف و جَعَلَهُ خيراً من بُقیا سَلَفِهِ العَظیم و

مَتَّعنا و مَتَّعَ المُسْلِمینَ من فائِضِ أنفاسِهِ الكَرِیمَةِ - این

نوشتجات در مرأی و منظرشان قرار گیرد و در صورت

تمایل، به شرح احوال و ترجمه آن آیت کبیرِ الهی

---

۱. جنگ ۱۸، ص ۲۳۷ الی ۲۷۴؛ و همین مجلد ص ۲۹ الی ۶۹.

بیفزایند؛ بمنّه و جوده و کرمه.

[کرامتی از مرحوم قاضی در پیدا شدن تسبیح آقای شیخ جواد سهلاوی]

آقای شیخ جواد سهلاوی (ره) گفتند:

یک شب برای زیارت کربلا با بلم (کشتی

کوچک و قایق) از راه آب (فرات) می‌رفتیم، اتفاقاً در

آن بلم هم مرحوم قاضی سوار بودند؛ چون نماز عشاء

را به جای آوردم و شام خوردم، دیدم تسبیح من نیست.

تسبیح من از جنس شاه مقصود بود و من آن را بسیار

دوست داشتم، هرچه تفحص کردم ابداً پیدا نشد.

خدمت مرحوم قاضی عرض کردم، فرمودند: إِنَّ اللَّهَ

عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ.<sup>۱</sup>

فردا صبح که سفره را باز کردم، تسبیح را در

میان سفره دیدم، با آنکه این همان سفره‌ای بود که

دیشب در آن غذا خورده بودم و پس از صرف طعام،

خودم با دست خودم ته مانده آن را از خرده‌های نان

برای ماهیان دریا در شطّ تکان داده بودم!

---

<sup>۱</sup>. اقتباس از سوره الطّارق (۸۶) آیه ۸.

و نیز ایشان گفتند:

یک روز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا بعضی اوقات دزد می‌آید و غالباً هم با أسلحه و خنجرند؛ گرچه زوَّار شب در مسجد چیز مهمی ندارند که ایشان ببرند اما دهشت و وحشتی آنان را فرا می‌گیرد؛ که عبادت شب، دیگر بر آنان مشکل می‌گردد. از شما تقاضا دارم دعائی بدهید که دیگر نیابند!

فرمودند: إن شاء الله دیگر نمی‌آیند!

از آن به بعد، دزد در مسجد سهله دیده نشد، با آنکه تا به حال قریب ده سال می‌گذرد.<sup>۱</sup>

[رفع گرفتاری از آقا شیخ عبّاس قوچانی]

حضرت آقای آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی - رحمة الله علیه - فرمودند:

وقتی، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهار نفر از اعراب به من سوء ظنی برده بودند و من از وحشت

---

۱. جنگ ۱۸، ص ۲۳۷.

آنان آرام و قرار نداشتیم، خواب از چشمان من رفته بود.

مشکل را به محضر مقدّس مرحوم قاضی عرض کردم. ناگهان آن سوء ظنّ از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده‌اند! و این رفع اتّهام مِنْ حَيْثُ لَا نَحْتَسِبُ بود؛ زیرا بر حَسَبِ موازین عادی محال به نظر می‌رسید که این عدّه کثیر بدون هیچ سبب و مقدمه‌ای بر اصل مطلب واقف گردند.

و نیز معظم له فرمودند:

روزی یکی از اطفال ما مبتلا به مرض  
سرخک شد و مرحوم قاضی مطلع شدند و فرمودند:  
چشمان او را با انگشتری پنج تن  
علیهم السّلام مَهر کن!

من قدری تسامح نمودم؛ یعنی به واسطه  
مشاغل و شواغل از جمله همین بیمارداری چند روز  
گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمود: آیا  
چشمان او را مهر کردی؟! عرض کردم: نه! در صدد  
هستم که مَهر کنم.

مرحوم قاضی به حالت عصبانیت فرمود:

چرا مهر نکردی؟! چرا مهر نکردی!؟!

پس از آنکه طفل شفا یافت، نشانه یک دانه  
سرخک در چشم او باقی مانده است.

[تقاضای حاج رجبعلی خیاط از آقای قاضی]

و نیز آن مرحوم<sup>۱</sup> - قدس الله روحه - فرمودند:

یکی از ارباب مکاشفه معروف ساکن طهران

---

<sup>۱</sup>. مراد حضرت آیه الله آقا شیخ عباس قوچانی می باشد.

به نام حاج رجبعلی خیاط در منزل مرحوم قاضی آمد  
و گفت: من حالی داشتم که تمام گیاهان خواص و  
اثر خود را به من می‌گفتند، مدتی است حجابی  
حاصل شده و دیگر به من نمی‌گویند؛ من از شما  
تقاضا دارم که: عنایتی بفرمائید تا آن حال به من  
بازگردد!

مرحوم قاضی به او فرمود: دست من خالی  
است.

او رفت و پس از زیارت دوره کربلا و  
کاظمین و سُرِّ مَنْ رَءَاهُ به نجف آمد و یک روز که  
جمیع شاگردان نزد مرحوم قاضی گرد آمده بودند،  
در منزل ایشان

آمد و از بیرون درِ اطاق سرش را داخل نموده  
گفت:

آنچه را که از شما می خواستم و به من ندادید،  
از حضرت صاحب الأمر گرفتم، و فرمود: «به قاضی  
بگو بیاید نزد من، من با او کاری دارم!»

مرحوم قاضی سر خود را بلند کرده به سوی  
او، و گفت:

«بگو قاضی نمی آید!»<sup>۱</sup>

[میرزا ابراهیم عرب، صاحب اراده متین و سیر و سلوک راستین]

مرحوم حاج شیخ [عبّاس] قوچانی - قدّس  
الله سرّه - ایضاً فرمودند:

یکی از کسانی که خدمت مرحوم قاضی  
رسید و از ایشان دستور می گرفت و جزء تلامیذ وی  
محسوب می شد، آقا میرزا ابراهیم عرب است؛ که  
پس از سالیان دراز [و] ریاضت‌های سخت به  
مطلوب اصلی نرسیده و برای وصول به کمال  
خدمت ایشان رسید.

وی ساکن کاظمین بود و شغلش مرده شوئی

---

<sup>۱</sup>. به ص ۸۶ همین کتاب رجوع شود.

بود؛ و گویا خودش این شغل را انتخاب نموده بود که از جهت ریاضت نفس اثری قوی در نفس او داشته باشد. چون خدمت مرحوم قاضی رسید، گفت:

«من از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید ولی من در میان شاگردان شما نباشم؛ چون شاگردان شما تنبل هستند، مرا هم تنبل می‌کنند.»

این تشرّف و گفتگوی او با مرحوم قاضی در حالی بود که مرحوم قاضی از کنار شطّ (شطّ فرات) از کوفه به سوی مسجد سهله می‌رفتند و تقریباً تا نزدیک مسجد سهله سخنشان طول کشید؛ مرحوم قاضی از او پرسیدند:

آیا زن داری؟



گفت: نه، ولیکن مادری و خواهری دارم.

مرحوم قاضی به او فرمودند: روزی آنها را از

کدام راه به دست می‌آوری؟

در اینجا که نمی‌توانست این سرّ را نزد مربّی

و معلّم و بزرگ‌مردی که می‌خواهد از او دستور

بگیرد انکار کند، از روی ناچاری و ضرورت گفت:

من به هرچه میل کنم فوراً برایم حاضر می‌شود؛ مثلاً

اگر از شطّ، ماهی بخواهم فوراً ماهی خودش را از

شطّ بیرون می‌افکند، این طور! و با دست خود اشاره

به شطّ نموده فوراً یک ماهی خودش را از درون آب

به روی خاک پرتاب کرد.

مرحوم قاضی به او فرمود: اینک یک ماهی

بیرون بیداز!

دیگر هرچه اراده کرد نتوانست.

مرحوم قاضی به او فرمود: باید دنبال کسب

بروی و از این طریق تهیّه روزی نمائی!

او تمام دستورات لازم را گرفت و به کاظمین

مراجعت کرد و به شغل الکتریکی و سیم‌کشی

پرداخت و از این راه امرار معاش می‌کرد و حالات

توحیدی او بسیار قوی و شایان تمجید شد، به طوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم و عظمت فکر و صحّت سلوک و واردات عرفانیّه و نفحات قدسیّه ربّانیّه، معروف و مشهور گردید؛ تا سرانجام پس از رحلت مرحوم قاضی در اثر اتّصال بدنش به تیّار کهربای شهر، (در حال چراغانی شب عیدی که در کاظمین بدان مشغول بود) از دنیا رحلت و به سرای باقی روحش پرواز نمود. رحمة الله علیه  
رحمةً واسعةً.

اقول: مرحوم میرزا ابراهیم عرب در میان همه شاگردان مرحوم قاضی به اراده متین و سیر و سلوک راستین مشهور بود؛ ولی چون در کاظمین سکونت داشت حقیر را شرف ملاقاتش حاصل نشد تا در همان سالهائی که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم در اثر حادثه گرفتن برق از دنیا رفت.

و أيضاً مرحوم آية الله حاج شيخ عباس

فرمودند:

ما هر روز صبح‌ها دو ساعت در محضر

مرحوم قاضی می‌رفتیم و در این اواخر چنانچه کتابی

قرائت می‌شد من آن را می‌خواندم و آن مرحوم شرح

و توضیح می‌دادند.

یک روز صبح زود بود که به خدمتشان

رسیدم و آن روز ایشان در منزل جُدیده بودند (ایشان

چهار عیال داشتند و هر کدام در منزلی سکونت

داشتند، و از همه اولاد فراوان داشتند و هنگام فوت

نه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند، و در

اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی ابداً

چیزی یافت نمی‌شد) در آن روز که عبورم به

منزلشان از کنار سُورِ نجف (دیوار کشیده بلند اطراف

شهر برای حفاظت از هجوم دشمن) بود که اینک

خراب شده است و شهر نجف توسعه پیدا نموده و

شامل قسمت جُدیده هم شده است، ناگهان در فکر

حمله و هابی‌ها افتادم که سابقاً به کربلا حمله کردند

و هزاران نفر را کشتند و از علماء و صلحاء و زوآر و

مقیمین دریای خون جاری شد، تا آنجائی که ضریح  
مطهر و صندوقش را خرد کرده و با چوب آن بر روی  
قبر مبارک قهوه درست کردند، و نشستند و خوردند؛  
اما در نجف اشرف به واسطه حصار آن به سور و  
مقاومت مردم آن از بالا و شکاف‌های سور، نتوانستند  
وارد شوند و پس از چند روزی توقف در اطراف  
سور، فرار کردند.

در این اندیشه غرق شده بودم که باید ما  
خودمان را به انواع سلاح مجهز کنیم تا اگر ثانیاً  
حمله کردند، ریشه آنان را برکنیم، سلاح ما باید  
چنین و چنان باشد؛ و جوانان ما باید چنین و چنان  
فنون جنگ را بیاموزند، و همین طور در این فکر  
بودم و خاطرات از اطراف هجوم می نمود که به منزل  
آن مرحوم رسیدم و در زدم و وارد شدم؛ تا چشمشان  
به من افتاد، فرمودند:

«ها! مشغول جنگ هستی؟!»

عرض کردم: چه فرمودید؟ کدام جنگ؟!!

فرمودند: «مقصودم جنگ با نفس اماره

است!»

[مرحوم قاضی به شاگردان خود توصیه می کردند تا لباس سیاه نپوشند]

حاج شیخ عباس (ره) می فرمودند:

مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ

می پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می نمودند

تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدم

در تن من قبای قهوه‌ای رنگ بود.

فرمودند: چرا لباس سیاه پوشیده‌ای؟!!

عرض کردم: این که سیاه نیست!

با تندی فرمودند: «سیاه نیست؟!»

چون در شرع مقدّس، پوشیدن لباس

تیره‌رنگ به مثابه سیاه‌رنگ، مکروه است و لباس‌های

سفید و کم رنگ مستحب است، لباس سیاه لباس

اهل جهنّم است و لباس سپید لباس فرشتگان است.

[همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست]

و أيضاً ایشان فرمودند: فلان کس (یکی از

شاگردان جوان که اخیراً به خدمت مرحوم قاضی

(ره) مشرف شده بود و طبق دستور عمل می کرد، ولی مدتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود) روزی برای من گفت:

یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می رفتم با خود فکر می کردم که: چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهدۀ تربیت شاگرد برنیاید، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری

مشرّف گردم و از او فتح باب طلب نمایم، چرا  
که او نسبتاً سر حال است و با شاگردان بیشتر  
می تواند مشغول باشد؛ همین که وارد شدم و سلام  
کردم و نشستیم؛ مرحوم قاضی فرمود:

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پائین  
انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرمگین بودم.

[جلسات مرحوم قاضی در شب های ماه مبارک رمضان]

و ایشان أيضاً نقل کردند از آقای سیّد محمّد  
کلانتر (یکی از طلاب معروف آن زمان و یکی از  
علمای فعلی این زمان نجف اشرف) که:

در ماه های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در  
منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت،  
مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم  
رفتم ببینم چه خبر است، ولی در داخل اطاق نرفتم  
و در ایوان مجاور نشستیم و به فرمایشات ایشان  
گوش می دادم.

حالتی در آن شب بر من دست داد که چون  
بیرون آمدم و از کوچه های نجف عبور می نمودم با  
خود می گفتم: یا من امشب دیوانه شده ام؛ و یا تمام  
مردم نجف غیر از من، همه دیوانه اند!

[تأثیر کلام ملکوتی ایشان بر نفوس]

آقای سید ابراهیم کُماری طلبه‌ای بود در

نجف اشرف از اهل آذربایجان و بسیار اهل بحث و

جدل بود، و تا حیات داشت فقط به درس مرحوم

استادنا العلامة



آية الله العظمى آقا شيخ حسين حلى - قدس الله  
نفسه - مى آمد؛ هم به درس فقه و هم به درس اصول  
ایشان مى آمد و به درس شخص دیگری ابدأ  
نمى رفت. خدایش رحمت کند در همان دورانی که  
حقیر در نجف اشرف مشرف بودم مریض شد و در  
منزل بستری شد و حقیر هم روی سوابق مودت و  
آشنائی و هم درسی به دیدنش رفتم؛ ولی چند روزی  
بیشتر حیات نداشت و به رحمت حق پیوست؛  
رحمة الله عليه رحمةً واسعةً. بسیار مرد غیور و  
قدری هم عصبانی المزاج بود؛ و غالباً در درس هم،  
داد و بیداد راه مى انداخت، اما استادنا الأجل الأكرم  
شيخ آقا حسين حلى از میدان بدر نمى رفتند و  
پاسخش را کاملاً مى دادند، ولی او غالباً قبول نمى کرد  
و بر گفتار خود مُجدِّ بود. از وی نقل شد که گفت:  
من شنیده بودم که مرحوم قاضی مجالسی در  
منزل دارد و شاگردانی به خصوص دارد که آنها را به  
عبادت و سجده های طویله و رفتن به مسجد کوفه و  
مسجد سهله و انعزال از عامّة مردم مى خواند. با خود  
گفتم: این کارها خلاف شرع است و صوفی گری

است. من یک روز می‌روم و با او مباحثه می‌کنم و برای او اثبات می‌کنم که این کارها باطل است.

یک روز به منزل ایشان رفتم، دیدم شاگردان دور تا دور اطاق محقر ایشان نشسته، و ایشان مشغول موعظه می‌باشند؛ من درون اطاق دم در نشستم. آن روز مرحوم قاضی از مرگ سخن می‌گفت؛ سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نینجامید که چنان حالت دهشت و وحشتی مرا فرا گرفت که فوراً به منزل بازگشتم و این حالت یک هفته در من باقی بود و در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که چنین می‌پنداشتم عزرائیل در کوچه مرا می‌گیرد و قبض روح می‌کند.

[همه حضار وضو دارند إلا...!]

أيضاً حضرت آية الله حاج شيخ عباس

قوچانی - أعلى الله مقامه - (در آن

شبی که مرحوم آقای حاج شیخ جواد انصاری  
- قدس الله نفسه - به منزل ایشان به میهمانی دعوت  
داشتند، و تمام حضار هفت هشت نفر بیش نبودند و  
حقیر هم در آن مجلس مدعو بودم) نقل کردند: قبل  
از گستردن طعام که خواستند با آفتابه و لگن دست  
حضار را بشویند، مرحوم آقای انصاری فرمودند:  
«شستن لازم نیست، زیرا همه حضار وضو دارند  
الّا...!»

حضرت آقا حاج شیخ عباس می فرمودند: من  
فقط وضو نداشتم و این کلمه «الّا» در گفتار مرحوم  
انصاری، راجع به من بود و این در حقیقت خبر غیبی  
بود که مرحوم انصاری در آن شب داد. نظیر [آن]  
إلّائی که مرحوم قاضی [خبر] داد. توضیح آنکه:

وقتی برای ما صبیّه آقای حاج شیخ احمد  
آخوندی یزدی (کتاب فروش معروف نجف) را عقد  
کردند و زفاف نزدیک شد، ما منزلی تهیّه نموده و  
جهیزیّه عروس را آوردند و در آن چیدند و پرده‌ها را  
آویزان نمودند، و از هر جهت منزل مرتّب و منظم و  
آماده بود.

در آن روزی که فردا شب آن لیلۀ زفاف بود،  
مرحوم قاضی به منزل ما تشریف آوردند و دیدند  
همۀ امور منظم و مرتب است و پرده‌ها آویخته است،  
فرمودند:

«از هر جهت وسائل و لوازم مهیا و انتظاری  
برای زفاف نیست الا اینکه...!»

چون آن مرحوم خارج شدند ما نفهمیدیم  
معنی «الا اینکه» چه بود، تا آنکه همان شب یک  
مخدّره‌ای از محترّات و معظّمات بیت مرحوم  
آخوندی فوت می‌کند و بدین جهت زفاف چند ماه  
به تأخیر می‌افتد؛ آنگاه برای ما روشن شد که معنی  
آن کلمه چه بوده است!

[احوال سالکان طریقت]

و أيضاً فرمودند:

روزی محضر مرحوم قاضی بودیم، حضرت آقای آیه الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی (ره) به دیدن مرحوم قاضی تشریف آوردند و در ضمن سخن از ایشان تقاضای موعظه نمودند. مرحوم قاضی گفتند:

«شما بحمد الله و المنة جامع کمالات می باشید. من حقیر فقیر به شما چه عرض کنم؟!»  
آقا سیّد جمال الدّین اصرار کردند. مرحوم قاضی فرمودند:

«من که چیزی نمی دانم و چیزی در دست ندارم، اما اینک قبل از اینکه سرکار تشریف بیاورید، در اینجا کتابی خوانده می شد و در آنجا شرحی از احوال بعضی از سالکان طریقت نوشته بود که حالشان این طور بود که: چون شب می شد آنچه از گرده نان خوراک، و از آب کوزه باقیمانده بود، در راه خدا انفاق می کردند و سپس می خوابیدند.»

مرحوم آقا سیّد جمال الدّین برخاستند و خداحافظی کرده و رفتند.

[اساتید عرفانی مرحوم قاضی به نقل از خودشان]

حضرت آیه الله حاج شیخ عبّاس (ره) أيضاً

می فرمودند: داستان اُساتید عرفانی مرحوم قاضی  
(قدّه) از قرار نقل خودشان بدین طریق بوده است که:  
استاد اوّل ایشان، پدرشان آقا سیّد حسین قاضی، و  
او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سیّد  
قریش قزوینی بوده است. از این قرار که:

امامقلی نخجوانی در نخجوان در زمان شباب  
خود، عاشق یک پسر ارمنی می شود و به طوری  
عشق او بر او غالب می گردد که خواب و خوراک را  
از او می گیرد، و روزی که در معبر و خیابان در  
اندیشه خود با او مشغول و سراسیمه و حیاری  
می رفته است کسی از پشت سر دست به شانه او  
می گذارد و می گوید:

«این راه عشق نیست و این عشق درست

نیست! عشق، عشق خداست و باید

به او عاشق شد.»

[تبدیل عشق امامقلی نخبوانی به عشق خدائی]

به مجرد این کلام عشقش تبدیل به عشق خدا می‌شود، آن عشق به گونه‌ای از بین می‌رود که اثری از آن به جای نمی‌ماند و عشق خداوند تمام وجودش را فرا می‌گیرد.

پس از چند روز، باز آن مرد به او می‌رسد و این، از او، راه وصول و چاره می‌طلبد، او می‌گوید: «باید بروی به مکه مکرمه و در آنجا اقامت کنی تا کارت درست گردد.»

امامقلی از او دستور می‌گیرد و به مکه رهسپار می‌شود و چهار سال درنگ می‌کند و به مقصودش نمی‌رسد، و پس از گذشت این زمان به او گفته می‌شود:

«باید به مشهد مقدس خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بروی و در آنجا به چاره‌ات می‌رسی!»

امامقلی از مکه مشرفه به صوب خراسان رهسپار و سه ماه تمام در مشهد مقدس به توسلات و زیارات حضرت امام رضا علیه السلام اشتغال

می‌ورزد و مع ذلک فتح بابی برای وی نمی‌شود؛ پس از گذشت سه ماه از جانب حضرت رضا علیه السّلام به او گفته می‌شود:

«باید به قزوین بروی نزد آقا سیّد قریش قزوینی! مطلوب تو آنجاست.»

امام‌قلی می‌گوید: من تا آن لحظه ابدأً نام و نشانی از آقا سیّد قریش نشنیده و به خاطر نداشتم؛ فلهدا از مشهد به سوی قزوین حرکت نمودم و در قزوین از او جوینا شدم. معلوم شد از علمای معروف و سرشناس و دارای درس و بحث، و در منزل وی رفع خصومات و مشکلات مردم می‌گردد.

من هم روزی به منزل او رفتم و در میان مراجعین نشستیم. اطاق‌های متعدّدی برای مراجعین بود و او به کارها و حوائج مردم رسیدگی می‌نمود؛ و من پیوسته با خود می‌گفتم: عجیب است که مرا بدین جا ارجاع داده‌اند و در قزوین هم یک نفر



آقا سیّد قریش قزوینی بیشتر نیست! و این مرد که اهل مراجعۀ مردم و رفت و آمد و رتق و فتق عامّه است، کجا می‌تواند درد مرا دوا کند؟! طبعاً باید او یک مرد مُنْعَزَل و منزوی باشد. بالأخره نشستم تا قریب ظهر که مردم همه رفتند و من هم برخاستم که خداحافظی کنم و بروم. در این حال آقا سیّد قریش از بالای اطاق به من اشاره‌ای نمود که بیا!

من نزد او رفتم و از اطاق‌های متعدّدی مرا عبور داد تا در یک اطاق آخر وارد شدیم. در آنجا بدون آنکه من چیزی بگویم، مثل اینکه تمام امور و جریانات و احوال من در مُشتِ اوست، دستوراتی به من داد و فرمود:

«باید به اینها عمل کنی و إن شاء الله مقصدت حاصل است و اضافه فرمود: باید به تبریز بروی و در آنجا رحل اقامت افکنده و به کسب و کار مشغول شوی!»

من به سمت تبریز حرکت نمودم و در آنجا جماعتی از صوفیان بودند که امر بر آنها مشتبه شده بود؛ آنان صبحگاهان هر کدامشان یک دوره تسبیح،

صاحب جواهر را لَعْن می کردند! من جلوی این امر را گرفتم و ایشان را به راه شرع قویم و صراط مستقیم هدایت نمودم. همه آنها از صوفیان صافی ضمیر و رندان صاحب شریعت و اهل تقلید و عبادت شدند. و الحمد لله به مقصد و مقصود رسیدم و آنچه در وعده بود صورت خارج و تحقق یافت و نیز فهمیدم علت اعزام من به تبریز این بوده است.

[اتصال آقا سید حسین قاضی به امامقلی نخبوانی]

امامقلی در تبریز طبق فرموده آقا سید قریش به کسب مشغول می شود و در بازار دگانی می گیرد و آقا سید حسین قاضی به او متصل می شود و به مقامات و درجات می رسد و او از فرزندش سید علی دستگیری می کند و فتح باب مرحوم قاضی به دست او بوده است.

آقا سید حسین قاضی تحصیلاتش را در سامراء نزدیک میرزای بزرگ (مرحوم

حجّة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی) فرا  
می‌گیرد؛ و چون فارغ التّحصیل می‌شود و دارای  
مقامات علمی و فقهی می‌گردد، با اجازهٔ مرحوم  
میرزا به تبریز مراجعت می‌کند و در تبریز در امور  
عرفانیّه و راه خدا و سیر و سلوک و معرفت از  
مرحوم امامقلی دستور می‌گیرد. بنابراین مرحوم آقا  
سیّد حسین قاضی جامع کمالات علمی و فقهی و  
عرفانی است. روزها به دکان مرحوم امامقلی می‌رفته  
و ساعتی می‌نشسته و کسب فیض می‌نموده است.

امامقلی مردی بلند قامت بوده است و پیوسته  
حتّی در موقع کار و خرید و فروش ساکت بوده  
است، در عین وقار و سکوت، مشتریان را راه  
می‌انداخته و به حوائجشان رسیدگی می‌نموده است.  
مرحوم آقا میرزا علی قاضی در تبریز تا سنّه

۱۳۱۳ که به نجف اشرف مشرّف می‌شود (یعنی تا  
بیست و هشت سالگی) در تحت تربیت علمی و  
فقهی و عرفانی این پدر بزرگوار بوده است و فتح  
باب عرفانی و کشف امور غیبیّه به امر و تحت نظر  
پدرش بوده است. چون به نجف مشرّف شد، پس از

یک سال پدرش رحلت می‌کند و او را در وادی  
السلام دفن می‌کنند.

شرح حال مرحوم حاج محمد قلی خان نخبوانی استاد والد مرحوم قاضی (ره)

بالجمله پدر مرحوم قاضی از تربیت شدگان

حاج محمد قلی هستند و داستان ایشان آن است که:

هنگامی که والد مرحوم قاضی خواستند از

سامراء به تبریز حرکت کنند، هنگام تودیع، استاد

ایشان مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی -

أعلى الله مقامه - به ایشان فرمودند:

«در بیست و چهار ساعت، تمام ساعات را که

برای مردم کار می‌کنی یک

ساعت را برای خود باقی گذار و در آن ساعت به کارهای محاسبه با نفس پرداز!»

پس از چند سال که یکی از اهالی تبریز به سامراء آمدند مرحوم میرزا از حالات مرحوم والد قاضی سؤال کردند در جواب گفته بود:

«آن ساعت را که شما فرمودید فعلاً تمام ساعات ایشان را گرفته و ایشان انزوا اختیار کرده، شبانه روز به کار خود مشغولند!»

بالجمله آنکه والد مرحوم قاضی با حاج محمد قلی مراوده پیدا کرده و از شاگردان ایشان بوده است. هنگامی که مرحوم قاضی در سن جوانی از تبریز به نجف برای تحصیل حرکت کردند دستوراتی از والد خود داشته‌اند، منتهی الأمر از وجود آقای سید احمد کربلائی نیز استفاده نموده و با ایشان بسیار حشر داشتند.<sup>۱</sup>

در ترجمه حال آقا سید قریش قزوینی

در کتاب مینودر یا باب الجنة قزوین، جلد ۲،

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۱۵۳؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به ص ۷۶ از همین مجلد مراجعه فرمائید.

صفحه ۵۰۷، در تحت شماره ۹۱۳، دیوان عاصی

قزوینی را آورده است و گفته است:

«سراینده: سیّد حسین ابن حاجّ سیّد قریش

حسینی قزوینی.

حاج سیّد قریش از سادات صاحب نفس و

اهل سلوک بود و از علم و فضل بهره وافی

داشت و از اقطاب سلسله ذهبیه به شمار می آمد،

چنانکه در شرح حال وی آمده است: حاج

امامقلی تبریزی دست ارادت به وی داده است و

سیّد نیز سرمایه ای به او داده امر فرمود: به تبریز

رفته و به تجارت مشغول باشد.»

در اینجا سه صفحه در شرح حال سیّد حسین

آورده است.<sup>۱</sup>

[مصاحبت میرزا با آقا سیّد احمد کربلائی و آیه الله حاج سیّد مرتضی کشمیری]

أيضاً حضرت آية الله<sup>۲</sup> - مغفور له -

می فرمودند:

پس از ارتحال والد معظّمشان، (مرحوم

قاضی) صحبت دو نفر از اعلام نجف اشرف را

ادراک نمودند: اول آیه الله حاج سیّد احمد کربلائی

۱. جنگ ۱۴، ص ۸۱.

۲. مراد مرحوم آیه الله حاج عبّاس قوچانی (ره) می باشد.

طهرانی، و دوّم آیه الله حاج سیّد مرتضی کشمیری  
- اعلی الله تعالی مقامهما الشّریف - امّا این دو  
بزرگوار به عنوان استاد برایشان نبوده‌اند، بلکه به  
عنوان هم‌صحبت و رفیق طریق، و پیشرو ملازم.

دو آیت عظیم الهی که در سفر و حضر غالباً  
با آنها ملازم و از اطوار و سکنات، [و] حرکات و  
مشاهده احوال و تعبّد و تهجّد و توکّل و صبر و إرادة  
متین و علوم آنها بهره می‌یافته است، و چون تفاوت  
سنّ میان مرحوم قاضی و آن دو بزرگ‌مرد بسیار بوده  
است و ملازمت و پیوستگی (آن هم در سالیان  
متمادی) برقرار و بر دوام بوده است، در میان اذهان  
بعضی گمان می‌رفت که این ارادت به عنوان تَتَلَمُّذ و  
شاگردی است، امّا چنین نبوده است.

امّا آیه حقّ آیه الله حاج سیّد احمد کربلائی  
طهرانی - قدّس الله تربته - پس از مرحوم آقا سیّد  
حسین قاضی هجده سال عمر کرد و بنا به کلام آقا  
حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، در نُقباء البشر جلد ۱،  
صفحه ۸۷ و ۸۸، وفاتشان در ۲۷ شهر شوّال المکرّم  
سنه ۱۳۳۲ روز جمعه، در تشهّد آخر نماز عصر بوده

است.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - طریقه

عرفان و توحید مرحوم حاجّ سیّد احمد را قبول

داشته است و دستورات آن مرحوم را که طبق روئے

و منهج استاد بزرگ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی

بوده است به شاگردان خود می داده است، و



راه و روش مستقیم را معرفت نفس، در راه طریق  
تعبد تامّ و تمام به شرع انور می دانسته است، و بدین  
جهت بعضاً هم از او تعبیر به استاد می کرده است.

امّا آیه الله حاجّ سیّد مرتضی کشمیری  
- قدّس الله سرّه - مرحوم قاضی با ایشان مدّت ده  
سال مراوده داشته است.

مرحوم صاحب اعیان الشیعة در جلد ۴۸،  
صفحه ۵۳ و ۵۴، از طبع دوّم تحت شماره ۱۰۹۴۷  
گوید: «او در ۱۳ شوال سنه ۱۳۲۳ در کاظمین  
رحلت کرد و جنازه اش را به کربلا آورده و در حجره  
سوّم سمت راست کسی که از در معروف به زینبیّه  
خارج می شود دفن کردند.»

آیه الله کشمیری در فنون عدیده، از تفسیر و  
حدیث و فقه و اصول و ادبیات و غیرها متضلع بود،  
و امّا غالب بر امر ایشان زهد و کرامت و صبر و  
استقامت و بی اعتنائی به دنیا و فتح ابواب مکاشفات  
برزخیّه و ریاضات شاقّه بوده است.

مرحوم قاضی از ادب او و مراعات نمودن  
مستحبات و آداب شرعیّه و توسّلات به ائمه طاهرین

سلام الله عليهم اجمعين داستان‌هایی را نقل می‌نمود؛

می‌فرمود:

مدّتی در کاظمین مریض بود و دخترش از او

پرستاری می‌کرد و او پیوسته شرمنده و خجل بود که

دختری از دختران رسول الله و از ذرّیّه طیبّه بتول

عذرا از او مراقبت می‌کند و زحمات او را تکفّل

می‌نماید.

به او می‌گفتند: آخر این دخترِ خود شماست،

غریبه نیست! می‌فرمود:

«دختر من باشد، این دختر من بودن نسبت او

را از رسول الله بر نمی‌دارد! دختر رسول خدا به

خدمت من قیام کرده است.»

[زهد و قناعت در زندگی آقا سید مرتضی کشمیری]

روزی مرحوم قاضی فرمودند: یک موقع، غذا

را در بیت آن مرحوم صرف

کردم. موقع غذا فقط به قدر دو نعلبکی برنج پخته آوردند، یکی را او نزد خود گذارد و یکی را نزد من نهاد؛ خودش فقط همان مقدار غذایش بود که خورد و سیر شد! اما برای من آن مقدار کفایت نمی‌کرد، آن را خدمت آن مرحوم صرف کردم و چون از نزد او بیرون شدم، غذای معمولی خود را مصرف نمودم.

[دستمال متبرک و هدیه آقا سید مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی]

حضرت عارف عالی‌قدر آقای حاج سید هاشم حدّاد که از مبرّزترین و قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین شاگردان مرحوم قاضی است می‌فرمود:

شاید بیست سال و یا متجاوز از آن، از رحلت مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری - رضوان الله علیه - می‌گذشت که یک روز مرحوم قاضی دستمالی ابریشمی را از جیب خود بیرون آوردند و بوسیدند و به من نشان دادند، و دو مرتبه آن را تا کرده و در جیبشان نهادند و فرمودند: این دستمال را مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری به من هدیه داده است.

عرض کردم: عجباً! گویا اُبدأً شما این

دستمال را استعمال ننموده‌اید و پس از این سالیان  
متمادی نو و تازه است!

فرمودند: «این هدیه، هدیهٔ آقا حاج سیّد

مرتضی است، من از آن تبرک می‌جویم! این دستمال  
خیلی محترم است.»

[پاره شود شکمی که چهار بچه سیّد بزاید و علویّه نشود!]

و أيضاً حضرت آقای حاج سیّد هاشم

می‌فرمود: هر وقت مرحوم قاضی به کربلا می‌آمد،  
در منزل ما وارد می‌شد و پیوسته به مادر ما علویّه  
خطاب می‌کرد، با آنکه مادر ما سیّده نبود؛ یک روز  
به محضرشان عرض کرد:

شما به ما علویّه می‌گوئید با آنکه من سیّده

نیستم، آیا این از باب تجلیل و تبجیل است؟! من که  
قابل نیستم عنوان علویّه بر من گفته شود.

مرحوم قاضی با شدّت و تندی فرمودند:

«پاره شود شکمی که چهار بچه سیّد بزاید و

علویّه نشود!»

[إهانت به بچه سیّد، إهانت به رسول الله است!]

باز روزی که مرحوم قاضی از نجف به کربلا

آمدند، پس از چند لحظه‌ای توقّف در منزل بیرون

رفتند، من هم در خدمتشان رفتم. چند قدمی که رفته

بودیم یکی از اطفال من به دنبال من دوید و با من

می آمد، من به آن مرحوم عرض کردم: اجازه بدهید

من این ... را منزل بگذارم و بیایم!

ناگهان مرحوم قاضی ایستاد و عصای خود را

به زمین کوفت و چهره‌اش سرخ شد به طوری که

رگ‌های گردن و پیشانی برآمد و گفت:

«نَشْدُ! نَشْدُ! سیّد هاشم چه گفتی؟!»

عرض کردم: این بچه مزاحم است، گفتم او

را در منزل بگذارم و بیایم!

فرمودند: «این چه تعبیری بود که نمودی؟!»

عرض کردم: بچه خود من است و این کنایه

از پستی خود من بود.

فرمودند: «دیگر حقّ این گونه تعبیر را

نداری! خودت و اطفال همه سادات و اولاد رسول  
خدایند. إهانت به بچّه سیّد، إهانت به رسول الله  
است!»

خود مرحوم قاضی همیشه فرزندان خود را با  
عنوان آقا صدا می زدند: آقا سیّد مهدی، آقا سیّد تقی،  
آقا سیّد محمّد حسن، و می فرمودند:

«ایشان اولاد رسول خدایند غایة الأمر با  
فاصلهٔ بیشتری، تکریم و تجلیل از آنها فرض است  
گرچه اولاد من باشند.»

[عمامه تاج رسول الله و فرشتگان است]

مرحوم قاضی عِمامهٔ خود را هر وقت  
می خواستند به سر بگذارند، دو دستی بر می داشتند  
و می بوسیدند و بر سر می گذاردند؛ و همچنین در  
وقت خواب هرگاه

از سر می‌خواستند بردارند، دو دستی بر  
می‌داشتند و می‌بوسیدند و در کناری می‌نهادند و  
می‌فرمودند:

«حرمتِ عمامه واجب است، عمامه تاج

رسول الله است، عمامه تاج فرشتگان است.»<sup>۱</sup>

[نظافت و تمیزی در ظاهر ایشان]

به قدری عمامهٔ مرحوم قاضی و پیراهن و  
قبایشان نظیف و تمیز بود که در این نیم‌قرنی که در  
نجف اشرف بودند ابدأً خالی و یا لکی و یا چرکی  
در آن مشاهده نشد و در نظافت ضرب‌المثل بودند؛  
ولی جوراب نمی‌پوشیدند و لباسشان در زمستان و  
تابستان به رنگ سپید بود و در گرمای تابستان  
تکمه‌های پیراهن و قبا را باز می‌گذارند.

مرحوم رضوان مقام آیه الله حاج شیخ عبّاس

قوچانی - قدّس سرّه - می‌فرمود مرحوم قاضی

فرمود: «امروز آقا سیّد محسن حکیم در بازار که

می‌رفتم به من گفت: سزاوار است حضرت عالی

---

<sup>۱</sup>. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۶۹؛ امام شناسی، ج ۹،  
ص ۲۹۰.

تکمه‌های خود را در ملاء عام ببندید! اگر باز این کلام را تکرار کرد به او می‌گوییم: چه دلیل شرعی دارید؟!»

[حالِ آقا حاج سید مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخاطه (کبریت) بود]

مرحوم قاضی می‌فرمود: حاج سید مرتضی کشمیری به مقام توحید حقّ تعالی و عرفان محض ذات احدیّت نرسیده بود، تمام کمالاتشان در اطوار عوالم و کرامات و مجاهدۀ با نفس و امثال‌ها دور می‌زد و ما با ایشان، دست به عصا راه می‌رفتیم که از طرفی آزرده خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود.



و می فرمود: آقا حاج سید مرتضی با سخنان  
اهل توحید مثل شخاطه (کبریت) بود که فوراً آتش  
می گرفت و تاب تحمل نمی آورد.

[تهی دستی و سختی معیشت ایشان]

مرحوم قاضی ابداً دیده نشد که در منزل برای  
خود میوه بخرند، در تابستان های گرم میوه ایشان  
دوغ بود!

یک روز موقع عصر من<sup>۱</sup> در مدرسه هندیه در  
حجره ایشان خدمتشان بودم، نزدیک غروب بود،  
یکی از آقازادگان ایشان که از یک منزل ایشان بود،  
آمد و گفت:

چراغ، نفت و فتیله ندارد؛ پول بدهید تا نفت  
و فتیله بخریم.

مرحوم قاضی فرمود: پول ندارم.

رفت و برگشت و گفت: فلان چیز را  
می خواهیم، پول بدهید!

مرحوم قاضی فرمود، پول ندارم.

رفت و برگشت و گفت: فلان چیز را نداریم،

---

<sup>۱</sup>. مراد مرحوم آقای حاج شیخ عباس قوچانی می باشد.

پول بدهید!

مرحوم قاضی فرمود: پول ندارم.

آن آقازاده شروع کرد به تندی کردن و با

خشونت سخن گفتن که: این وضع نمی‌شود، این

زندگی نمی‌شود، خانه غذا می‌خواهد، چراغ

می‌خواهد، چه می‌خواهد، چه می‌خواهد، شما در

حجره نشسته‌ای و هی می‌گوئی پول ندارم.

کار بدین جا که رسید، مرحوم قاضی فرمود:

بیا و این کتّه را خالی کن، شاید خداوند فرجی بکند

و پولی یافت شود!

آقازاده مشغول خالی کردن کتّه اطاق شد،

اشیاء مندرس و کهنه و غیرها را بیرون آورد و گفت:

وجهی یافت نشد.

مرحوم قاضی فرمود: باز هم جستجو کن!

جستجو کرد و یافت نشد.

فرمود: در خاک ته کته خوب تفحص کن

شاید در آن میان یافت شود! چون قدری از خاک را

برداشت در آنجا دو عدد روپیه یافت و خوشحال

شد.

مرحوم قاضی فرمود: اینک این دو روپیه را

بردار و از آن نفت و فتیله و طعام و هر چه می خواهی

تهیه کن!

فقر و تهی دستی از جانبی و از جانب دیگر،

از استقامت و تمکین و شادابی مرحوم قاضی

داستانها و حکایتها بر سر زبانهاست و این نیست

مگر خروج وی از جزئیّت و پیوستن او به کلیّت به

طوری که از تعلّقات ماده و زمان و مکان بیرون آمده

و به ولایت مطلقه الهیه پیوسته و مصداق حقیقی ﴿أَلَا

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۱</sup>

درباره او تحقق یافته است.

حضرت استادنا الأکرم حاج سیّد محمّد

حسین طباطبائی - قدّس الله سرّه - می فرمودند: در

---

<sup>۱</sup>. سورة یونس (۱۰) آیه ۶۲.

ایّامی که ما در نجف اشرف تحصیل می نمودیم و تحت تربیت آن استاد گرامی بودیم، روزی در مدرسه به حضورشان نشسته بودیم و ایشان چنان حالت تمکین و وجد و حاوی عظمت و وسعت روحی بود که قابل توصیف نیست. در این حال یکی از آقازادگان ایشان از یک منزل آمد و گفت:

مادرم وضع حمل نموده است، وجهی برای

قابله بدهید!

فرمودند: چیزی نیست!

رفت و برگشت و گفت: برای قابله صابون و

... می دهند.

فرمودند: چیزی نیست.

رفت و طفلی آمد و گفت: حال که چیزی

نیست برای قابله جیگاره (سیگار) بدهید!

فرمودند: آن هم نیست.

آقای حاج شیخ عباس قوچانی، (وصی آن

مرحوم که مدت سیزده سال کسب فیوضات از

محضر آن مرحوم نموده است) می فرمود:

مرحوم قاضی یک حجره در مسجد کوفه

داشت و یک حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار

عیال داشت غالباً در مسجد کوفه و یا مسجد سهله

بود و بسیاری از شب‌ها را در آنجا بیتوته می کرد و به

تهجد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می گذرانید،

و غالباً هم مسافت میان نجف و کوفه و یا سهله را

پیاده می پیمود و در بین راه غرق ذکر خدا بود، و

گاهگاهی هم این راه را با واگون اسبی که روی ریل

حرکت می کرد و میان کوفه و نجف دایر بود طی

می نمود.

[دیدی خداوند قادر است؟!]

و برای رفتن به کوفه که یکی دو روز ممکن

بود به طول انجامد، قند و چای و جیگاره، گذشته از

نان و دوغ که غذای معمولی او بود، لازم بود. یکی

از شاگردان او که تازه به او پیوسته بود، حکایت کرد

که:

روزی مرحوم قاضی را دیدم از بازار بزرگ  
(بازار ساعت) به طرف دروازه کوفه می‌رود. دانستم  
که قصد مسجد کوفه را دارد و من می‌دانستم که او  
فلسی هم در جیب ندارد، در شگفت افتادم که ایشان  
قند و چای و جیگاره حتماً لازم دارد! گذشته از این  
هم هوا گرم است و پیاده رفتن امکان ندارد.

ایشان که با کمال طمأنینه بازار را طی  
می‌نمود، من هم از پشت سر او می‌رفتم تا بینم آخر  
کار به کجا منتهی می‌شود؟! به اواخر بازار که  
رسیدیم، یک مرد عرب که سر و صورت خود را با  
چفیه کوفیه (دستمال سربند) پیچیده بود و به صورت  
از اعراب مُعیدی بود، آمد و در مقابل ایشان، و یک  
اسکناس یک دیناری به ایشان داد.

مرحوم قاضی روی خود را به عقب برگردانده و به من فرمود: دیدی خداوند قادر است؟!

من بسیار شرمنده شدم! زیرا دانستم از تمام افکار و خاطرات من او اطلاع داشته، و سبب سازی خداوند را بدین گونه به من گوشزد نموده است.

[موهبتی به ظاهر کوچک ولی بسیار گره گشا]

باز شاگردی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی می گفت: روزی من با آن بزرگ مرد به مسجد سهله رفته بودیم؛ مرحوم قاضی در بعضی از مقامات (مقام حضرت ابراهیم علیه السلام) نماز می خواند، در حال قنوت که کف دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده بود یکی از اعراب مُعَیْدی یک فِلس در کف دست ایشان نهاد؛ ایشان که نماز را تمام کردند آن فِلس را محترم شمرده و محفوظ داشتند و رو کردند به من و فرمودند:

«خداوند بعضی اوقات موهبت‌های به ظاهر حقیر به انسان می‌رساند که بعداً به واسطه آن مشکلاتی را مرتفع می‌سازد. کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه فکر ما برسد، یا نرسد.»

آن شاگرد می گفت: من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید، (از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق که خارج از مسجد است و در آنجا وسائل نظافت و شیرهای آب قرار دارد) همین که خواستیم عبور کنیم مرحوم قاضی چشمش افتاد به یکی از اعلام و معروفین نجف که در خارج مسجد از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود. از همان جا برگشت و در خارج مسجد در قسمت شمالی (جنب در مسجد که آبها را داخل در لوله‌ها نموده و برای تجدید وضو و تطهیر مردم آماده کرده و قیمت هر کدام یک فلس بود) مرحوم قاضی آن فلس را داد و یک لوله‌هنگ آب خرید و با آن



وضو گرفت و داخل مسجد شد و به سوی حجره  
خود رفت تا به نماز و اورادش مشغول شود. مرحوم  
قاضی به من فرمود:

«آن شخص را که دیدی، می‌دانی که از اعلام  
و معاریف نجف است و اگر من آنجا می‌رفتم طبعاً  
باید با او سخن بگویم و سلام و علیک و وو، این  
گفتارهای بی‌مورد و تعارفات رسمی غالباً در مواقع  
غیر لازم و ضروری صورت می‌گیرد و بالنتیجه حال  
توجه و حضور را در عبادت پائین می‌آورد؛ من با آن  
فلس‌رفع محذور نمودم و از برخورد و ابتلای با  
سخنان بیهوده و بلافائدی که وقت و حال و نشاط  
عبادت را می‌رباید، خود را خلاص نمودم. حالا  
فهمیدی که آن فلس یک موهبت و إعطاء عظیم الهی  
بود که در آنجا مِنْ حَيْثُ لَا نَحْتَسِبُ داده شد تا در  
اینجا موفقیّت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را  
تضمین نماید؟!»

[نعمَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صَوْفِيًّا]

مرحوم قاضی دارای دو جنبه علم و عرفان  
بود؛ یعنی در علوم ظاهریّه فقیهی عظیم و عالمی  
جلیل و در علوم باطنیه عارفی واصل و انسانی کامل

بود که أسفار اربعه را طیّ نموده و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را به تمام معنی الکلمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده بود؛ و به علمائی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصولِ فقه می‌پرداختند و بالتّیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

و همچنین با دراویش و متصوّف‌های که به ظاهر شرع اهمیّت نمی‌دهند سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفسِ راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به قدری در اِتیان مستحبات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود. به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطه اتهامات می‌خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی، برای گول زدن عامه و شبهه در طریق است، و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست.»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث از جمله مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان رد و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمود:

«نعم الرجل أن يكون فقيهاً صوفياً!» و این مانند

ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی به جای ماند.

فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام، و صوفی یعنی عالم

به راه‌های نفس‌آماره و طریق‌جلوگیری از دام‌های

شیطان و مبارز و مجاهد با مشتبهات نفسانی برای

رضای خاطر ربّ محمود و پروردگار منان ذوالطّول و

الإحسان.

[دیدگاه مرحوم قاضی در مراتب بعضی از عرفاء و شعراء]

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - سعدی

شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی

را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند:

اشعار او ﴿مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾<sup>۱</sup> است؛ آری

یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده

است و آن این است:

---

<sup>۱</sup>. سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱.

اما ملاّی رومی را عارفی رفیع مرتبه می دانستند و  
به اشعار وی استشهاد می نمودند و او را از شیعیان  
خالص امیرالمؤمنین علیه السّلام می شمردند و قائل  
بودند که محال است شخصی به مرحله کمال انسانی  
برسد و ولایت برای او مشهود

نگردد و می فرموده‌اند:

«وصول به توحید فقط از ولایت است و

ولایت و توحید یک حقیقت است؛ بنابراین بزرگان

از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنت

بوده‌اند یا تقیه می کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند و

یا به کمال نرسیده‌اند.»

به محیی الدین عربی و کتاب فتوحات مکیه

او بسیار توجه داشتند و می فرموده‌اند:

«محیی الدین از عرفای کاملین است و در

فتوحات وی شواهد و أدله‌ای فراوان است که او

شیعه بوده است و مطالبی که مناقض با اصول مسلمة

اهل سنت است بسیار است. محیی الدین کتاب

فتوحات مکیه را در مکه مکرمه نوشت و سپس -

تمام آن را که مجموعاً چهار جلد است - اوراق آن

را بر روی سقف کعبه پهن کرد، و گذارد یک سال

بماند تا به واسطه باریدن باران مطالب باطله‌ای اگر

در آن است شسته شود و حق از باطل مشخص

گردد. پس از یک سال باریدن باران‌های پیاپی و

متناوب چون اوراق گسترده را جمع نمود، مشاهده

کرد که حتی یک کلمه هم از آن شسته نشده و محو

مرحوم قاضی (ره) حافظ شیرازی را عارفی کامل می دانستند و اشعار مختلف آن را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می نمودند، ولی معتقد بودند که ابن فارض مصری از وی اکمل است؛ و از دیوان حافظ و از اشعار ابن فارض در نظم السلوک (تائیّه کبری) و غیره بر این مطلب شواهدی ذکر می نموده اند؛ از جمله می فرمودند: در تمثیل و بیان أصالت عشق و تیّمان و محبّت خداوندی حافظ می گوید:

---

<sup>۱</sup> . برای اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت والای محیی الدین عربی - رضوان الله علیه - به کتاب شریف روح مجرد ص ۳۱۰ و به همین مجموعه ج ۳ بخش محیی الدین عربی و ج ۵ بخش فلسفه و عرفان مراجعه شود.

[تفسیر اشعاری در باب عشق از ابن فارض  
مصری] و همین محبّت و عشق را ابن فارض  
بدین عبارت بازگو می‌کند:

یعنی «عشق و مستی من از شراب او پیش از  
خلقت و ایجاد من است و همین طور إلى الأبد باقی  
خواهد ماند گرچه استخوانم بیوسد.»

حافظ ابتدای عشق را بدو خلقت مادّی و  
طبیعی گرفته و انتهایش را مرگ طبیعی می‌داند، امّا  
ابن فارض ابتدایش را قبل از خلقت (به هزار و  
هزاران سال یا بی‌نهایت پیش) و ختمش را ابداً  
تصوّر نمی‌کند، بلکه می‌گوید: این محبّت اصولاً  
خاتمه ندارد و إلى الأبد (به هزار و هزاران سال یا  
بی‌نهایت پس) باقی خواهد ماند.

و حقّاً ابن فارض در این بیت معنی تجرّد از  
زمان و مکان را برای نفس آدمی، و ابدیّت و ازلیّت  
را برای وی در سیر مدارج نزول و صعود، در این  
نکته گنجانیده است که شعر حافظ بدین ذروه  
نرسیده است.



ابن فارض در بیتِ پس از این بیت می گوید:

ظَلَمَ (با فتحه ظاء) به معنی آب دهان است، و

معنی این بیت این طور می شود:

«بر تو باد به ذات و نفس محبوبه و عدم تجاوز

و تنازل از آن به چیز دیگری! و اگر أحياناً خواستی

از ذات و نفس او تنازل کنی و آن ذاتِ صرف و نفس

مجرّد و نور او را به چیز دیگری مخلوط و ممزوج

نمائی، متوجّه باش که در

این صورت فقط به آب دهان او تجاوز کن و آن را با ذات محبوبه درهم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهن وی به چیزی غیر آن توجه نمائی که این ستمی است بزرگ! بلکه یگانه ظلم.»

مرحوم قاضی می فرموده است: مراد از «ظلم الحیب» آل محمد می باشند که در این بیت دعوت به توحید محض است، و استغراق در ذات احدیت و عدم تنازل از آن به هر چیز دیگری که فرض شود و تصور گردد. اما آل محمد علیهم السّلام در این تعبیر عرفانی راقی و کنایه بدیع سلوکی به منزله ظلم الحیب (یعنی آب دهان محبوبه که شیرین تر و خوشگوارتر و آرام بخش تر از هر چیز است) می باشند و از ذات محبوبه گذشته هیچ چیز به حلاوت آن نیست. در این صورت، در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقه فقط به آل محمد علیهم السّلام تجاوز کن، و با آنان بیامیز که در هیچ يك از نشئات عالم وجود از ملك و ملکوت به مثابه آنان موجودی آرام بخش تر، و به مانند ایشان از جهت سعۀ ولایت و گسترش آیت و اقریبیت به ذات احدیت، چیزی نیست.

مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه، از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگ‌ترین و قوی‌ترین چیزی است که اتّحاد با خود محبوبه را می‌رساند و در صورت مزج و خلط وی با چیز دیگر از خود محبوبه حکایت می‌کند.

و در این تشبیه و استعارهٔ بدیعهٔ عرفانیّه، آل محمد علیهم السّلام را با حضرت ذات احدیّت و فناء و اندکاک در آن ذاتِ ما لا إسمَ لَهُ و لا رسمَ لَهُ چنان متّحد و واحد قرار داده است که أقرب از آن متصوّر نیست؛ بنابراین «ظلم الحبيب» که در مقام بقاء بعد از فناء لازم و برای سالک ضروری است غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل محمد نخواهد بود.

شاهد بر این معنی، این عارف بزرگ در یائیهٔ خود می‌گوید:

«عمر من ضایع شد و به باطل گذشت؛ چرا که به من از حقیقت شما هیچ چیز نرسیده است و بدان کامیاب نشده‌ام غیر از عقد و گره ولایت عترت برانگیخته شده به حق از اولاد قُصَیَّ (عترت و خاندان محمد بن عبدالله ... ابن قُصَیَّ) که آن به من عنایت شده است.»

یعنی نتیجه یک عمر، سیر و سلوک الی الله، وصول به ولایت عترت طاهره و گره خوردن و عقد ولّاء ایشان است که به طور مَنَحَه و بخشش به من إعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام.

از اینجا اولاً: به دست می‌آید که سیر و سلوک صحیح و بی‌غش و خالص از شوائب نفس اماره، بالأخره سالک را به عترت طیبه می‌رساند و از انوار جمالیّه و جلالیّه ایشان در کشف حجب بهرمنند می‌سازد، و ابن فارض که مسلماً از عامّه بوده و مذهب سنّت را داشته است و حتی کنیه و نامش «أبو حَفْص عُمَر» است، در پایان کار و آخر عمر از شربت معین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب

ازل، سرشار و شاداب گردیده است.

[عدم وصول به مقامات توحیدی بدون ولایت امامان شیعه]

و ثانیاً: همان طور که مرحوم قاضی - قدس

الله نفسه - فرموده‌اند، وصول به مقام توحید و سیر

صحیح إلى الله و عرفان ذات اُحدیّت - عزّ اسمہ -

بدون ولایت امامان شیعه و خلفای راشدین از اولاد

علیّ بن ابی طالب و بتول عذراء صلوات الله علیهما

محال است؛ این امر درباره ابن فارض مشهود و

درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی قدر همچون

محبی الدین عربی و ملا محمد رومی و فرید الدین

عطار نیشابوری و أمثالهم، به ثبوت و تحقّق پیوسته

است.

مرحوم قاضی (ره) خواندن علم حکمت را  
مُغنی نمی‌دانستند؛ و بدون سیر و سلوک عملی و  
ریاضات شرعیّه و عرفان عملی، می‌فرمودند مشکل  
حلّ شدنی نیست؛ اما خواندن حکمت و فلسفه ملأً  
صدرای شیرازی و حاجی سبزواری را مفید  
می‌دانسته‌اند. و وصیّ ارجمند ایشان، حضرت  
رضوان مقام، آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی  
- قدّس سرّه - دوره‌های عدیده‌ای را در نجف اشرف  
از شرح منظومه و أسفار اربعه تدریس کرده‌اند.

[اهتمام مرحوم قاضی بر دوام طهارت]

دوام طهارت از دستورات حتمیّه مرحوم  
قاضی به شاگردان خود بود؛ خود آن مرحوم نیز  
لحظه‌ای بدون وضو و یا بدون غسل نمی‌ماند. چون  
آب شیرین در آن زمان در نجف کمیاب و گران  
قیمت بود و از کوفه با مشک حمل می‌نمودند، ایشان  
می‌فرموده است:

«چون آب شور برای چشم مضرّ است، من  
در هنگام وضو فقط صورت خود را با آب شیرین  
می‌شویم و دست‌های خود را با آب چاه.»

در آن زمان، یک حمّام در منزل کسی نبود.

حمّام‌ها عمومی و حمّام نجف منحصر به دو حمّام بود: حمّام قیصریه و حمّام علی آقا، و شب‌ها حمّام‌ها بسته بود. مرحوم قاضی در وقت نیاز به غسل در منزل غسل می‌نمود و در اوقاتی که هوا سرد بود، در اطاق در بسته لُنگی را بر روی زمین اطاق و یا به روی حصیر آن پهن می‌کرد و بر روی آن می‌ایستاد و پس از رفع عین نجاست از بدن، فقط با چندین مُشت آب که بر روی سر و صورت و بدن خود می‌ریخت و آن را به همه جای بدن سرایت می‌داد، غسل می‌کرد، و فقط مقداری از لنگ گسترده تر می‌شد و سپس آن را جمع می‌نمود.

مرحوم آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند:

روزی مرحوم قاضی سخت سرما

خورده بود؛ چون از علت سؤال شد، فرمود:

«دیشب در منزلِ فلان، بوده‌ام و هوا سرد بود

و پس از احتیاجِ به غسل، در اطاق غسل کردم و سرما

خوردم.»

[حالت تحیر و شیفتگی مرحوم قاضی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام]

و می‌فرمودند: در این اواخر عمر یک‌گونه

حالت تحیر و شیفتگی و بی‌قراری مخصوص نسبت

به حضرت سیدالشهداء علیه السلام داشت. هر روز

هنگام طلوع آفتاب و به خصوص وقت غروب

آفتاب گریه می‌کرد و در ایام عزاداری سراسیمه و سر

برهنه، واله بود. روزی که قمه‌زنها در حال قمه‌زدن

از کوچه او عبور می‌کردند، با شتاب از منزل بیرون

می‌آید و در برابر در می‌ایستد و سر خود را بلند

کرده، آماده می‌سازد که تا شاید یک قمه از قمه‌های

آنان به سرش اصابت کند.

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - روحی

فداه - می‌فرمودند: مرحوم قاضی برای زیارت

حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام از نجف

أشرف، زیاد به کربلای معلی می‌آمدند و با سایر زواری

از عرب، در کوچه و بازار می‌میختند. هیچ‌گاه دیده



نشد که در مسافرخانه و فندق‌های بروند، بلکه به مساجد و مدارس می‌رفتند و چه بسا کنار خیابان روی خاک می‌خوابیدند. بسیاری از اوقات که در صحن مطهر جا برای توقف بود، در خود صحن بیتوته می‌نمودند و تا به صبح به زیارت و نماز و دعا مشغول بودند؛ و أحياناً هم روی سنگ فرشِ صحن، عباى خود را بر روی خود کشیده می‌خوابیدند.

مرحوم قاضی می‌فرمود: من در تمام نقاط صحن مطهر خوابیده‌ام؛ در تمام مدت عمر که بدین جا مشرف بوده‌ام هر شب را در نقطه‌ای بیتوته کرده و خوابیده‌ام به طوری که جائی به قدر وسعت بدن من، یافت نمی‌شود که در آن نخوابیده باشم.

محلّ ورود قافلهٔ امام حسین علیه السّلام را در ابتدای ورود به کربلا از مدینه، مشخص نموده بودند، و آن مکانی بود در قست شمالی مضجع مبارک که تقریباً فاصلهٔ آن تا صحن مطهر کم نبود؛ یعنی در حال خروج از در شمالی (در سِدر) و عبور از تمام بازار واقع در آن قسمت، تا برسد به شریعهٔ حسینی، آن محلّ را (قرب مقامی که فعلاً معروف به مقام امام زین العابدین علیه السّلام است) معرفی نموده و به بعضی از شاگردان خویش نشان داده بودند.

[حضرت أباالفضل العباس علیه السّلام كعبة أولياء است]

و اما حضرت أباالفضل العباس علیه السّلام را شاگردان ایشان، كعبة أولياء می گفتند.

توضیح آنکه: مرحوم قاضی پس از سیر مدارج و معارج و التزام به سلوک و مجاهدهٔ نفس و واردات قلبیه و کشف بعضی از حجاب‌های نورانی، چندین سال گذشته بود و هنوز وحدت حضرت حقّ تعالی تجلّی ننموده و یگانگی و توحید وی در همهٔ عوالم در پس پردهٔ خفا باقی بود، و مرحوم قاضی به هر عملی که متوسّل می شد این حجاب گشوده

نمی شد.

تا هنگامی که ایشان از نجف به کربلا برای زیارت تشرّف پیدا کرده و پس از عبور از خیابان عباسیه (خیابان شمالی صحن مطهر) و عبور از در صحن، در آن دالانی که میان در صحن و خود صحن است و نسبتاً قدری طویل است شخص دیوانه‌ای با ایشان می گوید: أبو الفضل کعبه اولیاء است.

مرحوم قاضی همین که وارد رواق مطهر می شود در وقت دخول در حرم، حال توحید به او دست می دهد و تا ده دقیقه باقی می ماند؛ و سپس که به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می گردد در حالی که دست‌های خود را به ضریح مقدّس گذاشته بود، آن حال قدری قوی تر دست می دهد و مدّت یک ساعت باقی می ماند؛ دیگر از آن به بعد مرتّباً و متناوباً و سپس متوالیاً حالت توحید برای ایشان بوده است.

رَزَقْنَا بِمُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَ اَخِيهِ  
أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ كَمَا رَزَقَهُ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمُتَّبِعِينَ  
بِمِنْهَاجِهِ فِي فَقْرِهِ إِلَى اللَّهِ وَ تَبَتُّلِهِ إِلَيْهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ  
[عليه].

[دستور العمل مرحوم قاضی برای دفع دشمن]

و حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد  
فرمودند: مرحوم قاضی - قدّس الله روحه -  
فرمودند:

«خواندن آیات: ﴿كَهَيْعَصَ﴾<sup>۱</sup> ﴿حَمَّ﴾\*  
﴿عَسَقَ﴾<sup>۲</sup> ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ  
حَمَلَ ظُلْمًا﴾<sup>۳</sup> برای دفع دشمن بسیار مفید است.»  
و خود آقای حدّاد فرمودند: چنان که روی  
نگین انگشتر عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان  
همراه داشته باشد خوب است.

و أيضاً فرمودند: چنانچه در روی یک نگین  
عقیق نوشته گردد: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾<sup>۴</sup> و در روی دیگرش نوشته شود:

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲. سوره الشوری (۴۲) آیه ۲ و ۱.

۳. سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۴. سوره النمل (۲۷) آیه ۳۰.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿وَعَنْتِ أَلْوَجُوهُ لِلْحَيِّ  
الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ ﴿كَهَيْعَصَ﴾ ﴿حَمَّ  
\* عَسَقَ﴾ و در انگشتی نموده در دست شود خوب

است.

و أيضاً حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد

فرمودند: مرحوم قاضی - قدّس الله روحه - گفته‌اند:

«هرکس در مقابل دشمن انگشت‌های دست

خود را به ترتیب یکی پس از دیگری ببندد و در

مقابل بستن هر انگشت یک حرف از حروفات:

﴿كَهَيْعَصَ﴾

﴿حَمَّ \* عَسَقَ﴾ را بگوید به طوری که وقتی که

همه را گفت، تمام انگشتان بسته شود و سپس در مقابل دشمن باز کند، شرّ دشمن از او دفع خواهد شد.<sup>۱</sup>

[دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی]

جناب مستطاب آقای حاج شیخ علامه

انصاری لاهیجی - دام بقاه - که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

روزی از ایشان پرسیدم که: در مواقع اضطرار

و گرفتاری چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، و در بن بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ در جواب فرمودند:

«پس از پنج مرتبه صلوات و آیه الکرسی، در

دل خود (بدون آوردن به زبان) بسیار بگو: اللَّهُمَّ

اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ،<sup>۲</sup> تا

إِنْ شَاءَ اللَّهُ گشایش یابد.»

علامه انصاری فرمودند: من در مواقع

۱. جنگ ۱۸، ص ۲۷۰؛ جنگ ۴، ص ۲۶.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۲۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴؛ کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۰۶ با اندکی اختلاف.

گرفتاری‌های صعب و مشکلات لاینحل به این دستور عمل کردم و نتیجه‌های عجیب گرفتم.

و نیز گفتند: مرحوم قاضی می‌فرمود:

«مَنْ كَانَ هُمُّهُ اللَّهُ كَفَاهُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ هُمُومِهِ»<sup>۱</sup>

و نیز گفتند: مرحوم قاضی می‌فرمود:

«در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به

مساجد دیگر ایضاً بروید و هر جا دیدید حال پیدا

نمی‌کنید مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به

مسجد دیگر

---

<sup>۱</sup>. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۶.

انتقال یابید! و خلاصه آنکه توقّف در یک مکان بی‌مورد است و باید دائماً دنبال حال بود و از جایی به جای دیگر منتقل شد و هر جا حال بهتر بود آنجا را انتخاب نمود؛ اگر در مسجد کوفه نشد به مسجد سهله بروید و اگر در مسجد سهله پیدا نشد به مسجد کوفه بروید و هكذا.»

و أيضاً علامة لاهیجی نقلاً عن المرحوم القاضی گفتند:

«هیچ وقت نباید مایوس شد و از دیرکرد نتیجه، نباید شخص دست از کار سیر و سلوک خود بردارد؛ زیرا ممکن است کسی به تدریج با ناخن خود زمین را بخرشد و سپس ناگهان به اندازه گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.»<sup>۱</sup>

[شهرت، آفت بزرگ سیر و سلوک]

در روز ۲۸ ذوالقعدة الحرام ۱۴۰۱ هجریّه قمریّه، در پشت سر حضرت امام رضا علیه السّلام در حرم مطهّر نشسته بودیم که: علامه انصاری لاهیجی - اّدام الله بقاه - از مرحوم قاضی - رضوان

۱. جنگ ۱۸، ص ۲۷۱؛ جنگ ۴، ص ۲۵.



الله علیه - نقل کردند که:

وقتی از اهل تبریز خدمت ایشان جمعی به نجف اشرف مشرف شدند، و مرحوم قاضی از احوال یکی از شاگردان خود که به تبریز رفته بود سؤال کرد؛ گفتند: در میان مردم شهرتی بسزا یافته است.

مرحوم قاضی از این کلام ملول و مکدر شده و فرمودند:

«شهرت بسیار ضرر دارد و شخص مشهور به بلاهائی مبتلا می گردد! خصوصاً شخص سالک، که هرچه منعزل تر باشد و وصولش به مقصود بهتر است و در صورت اشتها دچار بلیه می شود.»<sup>۱</sup>

[تفاوت سنی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری]

عارف واصل و فقیه و ارسته آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه - در زمان حیات مرحوم قاضی دو بار برای زیارت به آعتاب مقدسه مشرف شدند، ولی در هیچ مرتبه

---

۱. جنگ ۱۴، ص ۱۲.

ملاقات میان این دو بزرگوار حاصل نشد؛<sup>۱</sup> با آنکه تفاوت سن آنها سی و پنج سال بوده است.

زیرا مرحوم آیه الله انصاری در روز جمعه، دوّم ذی القعدة، دو ساعت از ظهر گذشته، سنه ۱۳۷۹، در سنّ پنجاه و نه سالگی لباس تن را خلع نمود و آیه الله قاضی در شب ششم ربیع الأوّل ۱۳۶۶، در سنّ هشتاد و یک سالگی به جامه ابدیت مخلّع گشت. بنابراین تفاوت میان سنوات رحلتشان سیزده سال؛ و چون عمر مرحوم قاضی از مرحوم انصاری بیست و دو سال بیشتر بوده است و مرحوم انصاری سیزده سال دیرتر فوت کرده است؛ لهذا سی و پنج سال تفاوت سنّ دارند.

$$۵۹-۸۱=۲۲ \quad ۱۳+۲۲=۳۵$$

و علیهذا، مرحوم انصاری در زمان ارتحال مرحوم قاضی، ۴۶ ساله بوده است.

$$۳۵-۸۱=۴۶$$

[ملاقات آقای حاج محمد حسن بیانی با مرحوم قاضی]

اما مرحوم انصاری در زمان حیات قاضی

---

۱. رجوع شود به ص ۳۸ و ۳۹ تحت عنوان: همه حضار وضو دارند الا.

شاگردانی داشته و در راه عرفان و توحید حضرت  
أحدیّت سیر می‌داده است. یکی از شاگردان ایشان  
که بحمد الله و المنة فعلاً در قید حیاتند و قریب  
هشتاد سال از عمرشان می‌گذرد، جناب صدیق  
أرجمند و برادر گرامی سالک پخته‌واصل و رهبر راه  
رفته مُجدِّ و مشتاق، حاوی

أسرار إلهية، آقای حاج محمد حسن بیاتی  
همدانی است که در سفر اخیر مرحوم انصاری به  
اعتاب عالیّه در معیت ایشان بوده و جزء شاگردان  
وی محسوب می شده است.

ایشان می گویند: روزی که با مرحوم استاد  
انصاری و شاگردانشان به کوفه برای اعمال مسجد  
کوفه می رفتیم در هنگام مراجعت با واگن آمدیم،  
واگن های دو طبقه که با اسب بر روی ریل حرکت  
می کرد. حضرت آقای انصاری با شاگردان همه در  
طبقه اول نشستند، من که در آخر آنها بودم چون وارد  
شدم این طبقه پر شده بود؛ لذا به طبقه بالا رفتم و  
دیدم آن طبقه خالی است، فقط یک سید جلیل  
المنزله و عظیم القدر و نورانی در صدر واگن نشسته  
است؛ چون چشمش به من افتاد، فرمود: بیا! بیا  
اینجا!

من سلام کردم و در کنار وی نشستم. از  
احوال من پرسید و بسیار به من محبت کرد و گرم  
گرفت، و تا به نجف رسیدیم پیوسته با من گفتگو  
داشت و دستوراتی به من داد، و فرمود: «به اینها عمل  
کن!»

من با آنکه تا آن لحظه او را ندیده بودم، چنان

شیفته و دلباخته او شدم که قابل وصف نیست!

واگن به نجف رسید، مرحوم آقای انصاری

که با شاگردان در طبقه پائین بودند پیاده شدند و

رفتند و من که در طبقه بالا بودم دنبال آن سید جلیل

می آمدم و او نیز خیلی آرام و آهسته پائین می آمد؛

چون به پائین رسیدم و از او خداحافظی کردم و رفتم

تا خود را به آقای انصاری برسانم تا چشم ایشان به

من افتاد، فرمود: آیا آن سید را شناختی؟

عرض کردم: نه، ولی بسیار عظیم و کریم، و

عالمی بود از عظمت و متانت و تمکین!

فرمود: ایشان قاضی است! آیا به تو دستوری

هم دادند؟

عرض کردم: آری چنین و چنان!

فرمود: آیا به آن عمل می‌کنی؟

عرض کردم: من چون اینک در تحت ولایت

شما هستم، منوط به اذن شماست!

فرمود: أحسنت، راه همین است!

جناب برادر ارجمند آقای حاج محمد حسن

بیاتی می‌فرمایند: همان تخمی که در آن چند لحظه

مرحوم قاضی در دل من کاشت، به تدریج به ثمر

نشست و پس از ارتحال مرحوم قاضی و ارتحال

مرحوم انصاری و اتصال با حضرت آقای حاج سید

هاشم حدّاد، چنان رو به تزاید و رشد و نموّ است که

در هر لحظه، توحید حضرت حقّ مشهود و عالم بقاء

بعد الفناء، نصیب و به حول و قوّه حضرت احدیّت،

جامعیّت أسماء و صفات و طلوع مقام ولایت از کُنه

ذات، از آثار و نتایج آن است.<sup>۱</sup>

[تعلیقه و تصحیح ارشاد شیخ مفید و ذکر نسب مرحوم قاضی و علامه طباطبائی]

مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله

علیه - در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را

۱. جنگ ۱۸، ص ۲۳۷ الی ۲۷۴.

تصحیح نموده، و در سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه که  
سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار  
بوده است تصحیح تمام، و در روز ۱۷ شهر ربیع  
المولود اوائل سنه ۱۳۰۸ از هجرت، به دست  
محمد بن حسین تبریزی نوشته شده و آماده طبع  
شده است، و در آخر آن، آنمرحوم سلسله شریف  
نسب خود را مرقوم فرموده و ما تیمناً و تبرکاً در  
اینجا عین دستخط مبارکشان را می آوریم:

و لَمَّا كَانَ الْعِلْمُ بِالنِّسْبِ الْعَلِيَّةِ شُعِبَ الْإِنْسَابُ

الْعُلُويَّةُ مِنْ أَهَمِّ الْمَقَاصِدِ الْعِلْمِيَّةِ وَ بِهِ يُعْرَفُ مَوَارِدُ

بَعْضِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَّقْنَا عَلَيْهِ هَذِهِ اللَّمْعَةَ الْبَهِيَّةَ فِي

نِسْبِ هَذِهِ الْفِرْقَةِ الْحَسَنِيَّةِ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الشُّنَاءُ وَ التَّحِيَّةُ

.-

أَقْلُ الْخَلِيقَةِ السَّيِّدِ عَلِيِّ بْنِ الْمَوْلَى الْمِيرْزَا

حُسَيْنِ بْنِ الْمِيرْزَا أَحْمَدِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا رَحِيمِ

الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا تَقِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ

الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ عَلِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا

صَدْرَالدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمِيرْزَا يُوسُفِ (نَقِيبِ الْأَشْرَافِ)

بْنِ الْمِيرْزَا صَدْرَالدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدِ

إِسْمَاعِيلِ بْنِ الْأَمِيرِ عَلِيِّ الْكَبْرِ بْنِ الْأَمِيرِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ

الْأَمِيرِ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ سَيِّدِ عِمَادِ الدِّينِ أَمِيرِ حَاجِ بْنِ

فَخْرَالدِّينِ حَسَنِ بْنِ كِمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدِ حَسَنِ بْنِ

شَهَابِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عِمَادِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ أَحْمَدِ بْنِ سَيِّدِ

عِمَادِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَصْغَرِ (وَ يُعْرَفُ بِأَبْنِ الْخَزَاعِيَّةِ) بْنِ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ الطَّبَّاطِبَا بْنِ إِسْمَاعِيلِ



الديباج بن إبراهيم بن الغمربن الحسن المثنى بن الامام  
 أبي محمد الحسن المجتبي بن الإمام الهمام علي بن  
 أبي طالب، عليه و عليهم السّلام، و أمّ ابراهيم بن الحسن  
 فاطمة بنت سيّد الشهداء الحسين بن عليّ، عليهم الصّلوّة  
 و السّلام؛ رَحِمَ اللهُ معشَرَ الماضين و الحَقْنَا بهم في  
 الصّالحين. - انتهى.

[جدّ سوم علامه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]

از علامه طباطبائی راجع به نسبشان سؤال  
 کردم فرمودند: جدّ سوم من با جدّ سوم مرحوم حاج  
 میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسله من بدین  
 شکل است: «السید محمد حسین بن السید  
 محمد بن السید محمد حسین بن السید علی  
 اصغر بن

السید محمد تقی» و این سید محمد تقی همان میرزا  
 تقی قاضی فرزند میرزا محمد قاضی است که مرحوم  
 حاج میرزا علی قاضی او را جدّ سوم خود شمرده است.  
 اللهم ارحمهم جميعاً و طوّل عُمرَ سيّدنا الطباطبائي،

۱. سائل مرحوم آية الله علامه طهراني رضوان الله عليه می باشند.

[اخبار آقای قاضی از وقایع آینده]

حضرت آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی -  
دامت برکاته - که از اعظام نجف و وصیّ مرحوم  
قاضی هستند، در اوقاتی که حقیر در نجف برای  
تحصیل مشرفّ بودم (سنه ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷) از جمله  
مطالبی که از مرحوم قاضی نقل کردند این بود که:  
یک بار [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله  
خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند به  
خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که  
جمعی از تلامذه ایشان از جمله خود آقای حاج شیخ  
عبّاس حضور داشتند، وارد می شوند. ایشان سلام  
می کند و می نشیند؛ مرحوم قاضی أبداً اعتنائی  
نمی کند و حتّی از سرّ جای خود تکانی هم  
نمی خورند و هیچ وقّعی نمی گذارند به طوری که  
این، موجب تعجّب حضار می شود، با آن سوابقی که  
از استاد خود نسبت به احترام به واردین زوّر  
داشته اند.

---

۱. جنگ ۶، ص ۱۵۶ الی ۱۵۸.

آقای حاج شیخ عباس می گفتند در این حال  
مرحوم قاضی به من گفتند:

«فلان کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!»

من که همیشه کتاب‌ها را برای مرحوم قاضی  
می خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم  
و از آن جایی که فرموده بود شروع کردم به خواندن.  
داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من  
می خواندم تا رسیدیم به

جائی کہ فرمود: «دیگر بس است!» و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیه الله] حاج آقا روح الله بود؛ و ایمانات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می آید.

چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید آقای [آیه الله] حاج آقا روح الله رفتند، و ما همه در تعجب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیانات مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.

در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیه الله بروجردی و قیام علماء بر علیه دولت شاهنشاهی درباره تصویب نامه دخول زنان در انجمن های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه های شدید حضرت آیه الله خمینی به دولت علم که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عباس قوچانی به من گفتند: اینک با قیام آیه الله خمینی کم کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی

می‌شود و مفهوم می‌گردد که تمام آن گفتارها راجع

به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.<sup>۱</sup>

[مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود]

جناب دوست و رفیق ارجمند و گرامی دیرین

ما مرحوم شهید آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری -

أعلى الله تعالى مقامه - نقل کردند برای حقیر که:

حضرت آیه الله خمینی - مدّ ظلّه - بسیار به

مقام و منزلت مرحوم قاضی ارج می‌نهند و شنیدم

روزی از ایشان که می‌فرمود: مرحوم قاضی کوهی از

عظمت بود؛ و أيضاً از ایشان شنیدم که می‌فرمود: در

قبرستان قم یک نفر خوابیده است و او آیه الله حاج

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است.

---

۱. جنگ ۱۷، ص ۲۹ و ۳۰.

[انتقاد سخت مرحوم قاضی به علوم سرگرم کننده و بی نتیجه]

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس می فرمودند:

مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم کننده و

بی نتیجه و اتلاف کننده عمر سخت انتقاد می نمودند،

و دو نفر از مشاهیر آن زمان را اسم می بردند که

چگونه با این استعداد قوی و تعب و رنج مداوم،

خود را به بحث و کتابت چه مسائلی مشغول

کرده اند! و این لیاقت و پشتکار را در علوم حقیقیه

الهیّه صرف ننموده اند!

[اختراعات و اکتشافات اخیره برای اهل عرفان است]

و أيضاً می فرمودند: این اختراعات و

اکتشافات اخیره برای اهل عرفان است، زیرا آنانند

که گل سرسبد جهان خلقت می باشند؛ بقیّه مردم و

بالأخصّ سازندگان آنها [که] در حکم بهائم و همج

رعاع هستند، این اختراعات را در امور شهویّه و دنیّه

و فانیّه مصرف می کنند و از عالم حیات و هستی

حقیقی متمتع نمی گردند؛ اما اولیاء خدا از آنها در راه

وصول به کمال حداکثر استفاده را می نمایند.

تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای یک

ساعت راحت یافتن و خلوت یک مردِ الهی با خدای

خویشتن است؛ ما از این اختراعات (از قبیل سیّاره و کشتی بخار و طیاره و أمثالها) در راه و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می‌نمائیم.

[در هرچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای]

مرحوم علامه آیه الله طباطبائی - قدس الله

سرّه - می‌فرمودند:

یک روز که در محضر مبارک مرحوم قاضی

بودیم و ایشان برای رفقای خصوصی از عالم توحید

و کیفیت نزول نور حقّ بر مظاهر عالم امکان و

وحدت

حَقَّة حَقِيقِيَّة إِلَهِيَّة بِيَانَاتِي بَس شَكْفَتِ اَنگِيز  
داشتند، و خود چنان گرم سخن بودند که مشاهدات  
غيبِيَّة در سيمَايشان مشهود، و حالت نوشيدن شراب  
طهور از وجناتشان ديده مي شد، و چنان غرقهٔ احوال  
و واردات بودند که گوئي غير از خدا و اَسْمَاء و  
صفات و اَفْعَال او در عالم وجود اَبْداً چيزي نيست  
و عالم اعتبار و کثرت جز تخيَلِي بيش نه؛ در اين حال  
اين بيت را خواندند و دم فرو بستند:

در اینجا ما فهميديم که از اوّل کلامشان تا به آخر  
که از حقّ و مظاهر توحيد وي در نزول نور ذات در  
شبکه‌های عالم امکان بحث داشته‌اند، روی  
گفتارشان با ما بوده است.

[آية الله حاج آقا حسين قمی رضوان الله عليه: ما نسبت به علوم ایشان کور باطن  
هستيم]

مرحوم آية الله حاج شيخ عباس (وصيِّ  
مرحوم قاضي) مي فرمودند: پس از رحلت مرحوم  
قاضي، در نجف از ایشان تجليلي به عمل نيامد؛ فقط  
يك مجلس ختم و فاتحه از طرف آية الله العظمي  
حاج آقا حسين قمی طباطبائي گرفته شد.

مرحوم حاج آقا حسين در برابر مرحوم قاضي



إظهار ادب می نمود و علاوه بر آنکه منهج و روش وی را نفی نمی نمود، بلکه تأیید می کرد و بعضی از اوقات می فرمود: «ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم».

آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی که تدریس علوم حکمت و عرفان را در نجف ممنوع نموده بود، تولدش ۱۲۸۴ و وفاتش در ۹ ذوالحجّة ۱۳۶۵ (نُقباء البشر، جلد ۱، صفحه ۴۱، شماره ۹۲) یعنی سه ماه منهای سه روز، زودتر از ارتحال مرحوم آیه الله و مرء آة الحق و العرفان آقای قاضی صورت گرفت؛ چون میلاد مرحوم قاضی در سنه ۱۲۸۵ و رحلتشان در ۶ ربیع الاول سنه ۱۳۶۶ تحقّق یافت.

امّا آية الله حاج آقا حسين قمّي كه تولّدشان در قم سنه ۱۲۸۲ واقع شد، فوتشان در بیمارستان بغداد در روز ۱۴ شهر ربيع الاول ۱۳۶۶ (نُقباء البشر، جلد ۲، صفحه ۶۵۳، شماره ۱۰۸۹) يعنى هشت روز پس از مرحوم قاضى صورت گرفت.

[امام زنده و مرده ندارد؛ امام مقبور در قبر زنده است]

حضرت آية الله حاج سيّد على لواسانى - دامت برکاته - در صبح روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادى الاولى سنه ۱۴۱۲ كه به بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند در ضمن بيانشان مطلبى درباره مرحوم قاضى نقل نمودند كه شايد ذكر است؛ نقل كردند از حضرت آية الله حاج سيّد رضى شيرازى - دامت برکاته - كه فرمودند: يكى از معاريف، از رجال علم و عمل (نامشان را برده بودند) كه در صدق و استوارى وى در گفتار و كردار شكّى نيست، براى من نقل كرد كه:

من روزى در صحن مطهر حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام در قسمت پشت سر، در فاصله بين مقبره مرحوم سيّد محمد كاظم يزدى (ره) و بين ديوار ساختمان حرم و رواق نشسته

بودم، و اتفاقاً چون خسته بودم پای خود را دراز کرده بودم، خیلی به طور معمولی و ساده؛ بعداً که خدمت آقای قاضی رسیدم بدون مقدمه فرمودند:

«تمام نقاط صحن مطهر حکم خانه

أمیرالمؤمنین علیه السلام را دارد و شما هم می دانید که امام زنده و مرده ندارد، امام مقبور در قبر زنده است! بنابراین آیا جسارت نیست که انسان در خانه خود امام به طرف خود امام حیّ و زنده پای خود را دراز کند؟!»

[دو اشتباه از صاحب کتاب سیمای فرزندگان]

دو مطلب در کتاب سیمای فرزندگان تألیف

آقای رضا مختاری، صفحه ۷۹ و صفحه ۸۳، به نقل از تاریخ حکماء و عرفاء متأخر آمده است که هر دو اشتباه است:

اوّل آنکه: استاد مرحوم شوشتری را «ملاّقلی

جولا» ذکر کرده اند و جولا نامش معلوم نیست؛ امّا

امامقلی، نه ملاّقلی، نام استاد پدر مرحوم قاضی

(یعنی آقا سیّد حسین قاضی) شاگرد آقا سیّد قریش

---

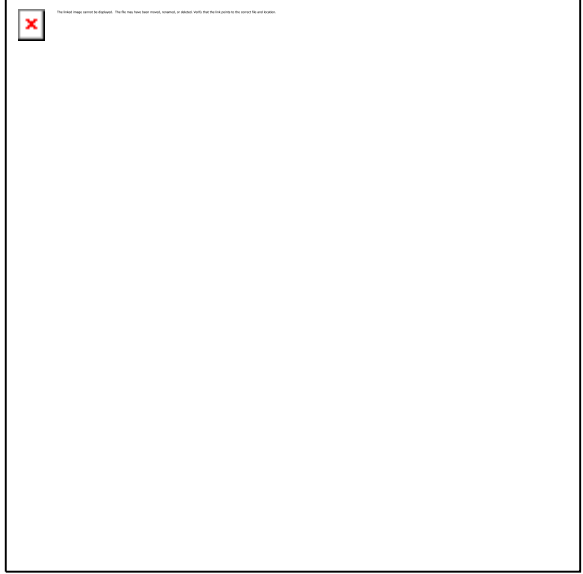
۱. جنگ ۱۸، ص ۲۳۷ الی ۲۸۲.

قزوینی بوده است.

دوّم آنکه: مرحوم قاضی شاگرد مرحوم آقا

شیخ محمّد بهاری نبوده است و دو طریق استاد

مرحوم قاضی بدین گونه است:



و نیز حضرت معظم له [آیه الله قوچانی] بیان کردند که: مرحوم آقا سید احمد کربلانی استاد مرحوم قاضی در معرفة النفس نبوده، بلکه استاد ایشان والد ایشان بوده است. شرح حال آنکه:

شخصی به نام حاج محمد قلی خان نخجوانی عاشق یک پسر ارمنی شده و چنان دلباخته و عاشق گردیده بود که روز و شب نداشت و در خیابانها واله و حیران حرکت می نمود. روزی<sup>۱</sup> در حال حرکت از پشت سر، دستی به شانۀ او خورد که کسی به او گفت: «راهی که تو می روی اشتباه است!» یکباره بی هوش شده و به زمین افتاد؛ چون به حال آمد و برخاست دید که عشق آن پسر از سرش بیرون رفته و عشق خدا در او حاصل شده است.

برای نیل به مقصود به سمت مکه حرکت

---

۱. حضرت مستطاب آقای حاج میرزا محمد حسینی طباطبائی - مدّ ظلّه - این داستان را عیناً برای من نقل کردند فقط به اختلاف این فقره که فرمودند: در نخجوان روزی به درویشی برخورد کرد؛ درویش به او گفت: «حیف نیست که این عشق را برای معرفت خدا به کار نبندی؟!» با کلمات درویش، عشق او از سرش بیرون رفت و عازم مکه گردید.

نمود و چهار سال تمام در آنجا ماند روزها و شب‌ها  
به راز و دعا مشغول بود شاید از صورت یار و چهره  
او نقاب برداشته گردد، چیزی دستگیرش نشد؛ بعداً  
به سمت بیت المقدس حرکت کرد و در آنجا هم  
چهار سال تمام بماند، چیزی دستگیر او نشد؛ بعداً  
به سمت مشهد مقدس حرکت کرد، در مشهد سه ماه  
تمام به حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه متوسل  
شد چیزی به دستش نیامد؛ تا پس از سه ماه شبی  
رفت در حرم مطهر و با خود عهد کرد که بیرون نرود  
تا بمیرد یا آنکه برای او مطلب کشف گردد. پس از  
رفتن مردم و خلوت شدن حرم، صدائی از ضریح  
مبارک شنید:

«برو به قزوین از آقا سید قریش دستور بگیر!»

آن مرد حرکت کرد به قزوین و وارد منزل آقا

سید قریش شد؛ دید آمد و شد زیادی است، مردم

برای حلّ امور خود رفت و آمد می‌کنند و خلاصه

یکی از علمای ظاهر است؛ بسیار تعجب نمود ولی

چون حضرت فرموده بودند مطمئن بود که حقیقت

در اینجا روشن می‌شود.

پس از آنکه مردم همه رفتند آقا سید قریش

گفت: چه فرمایشی دارید؟

حاج محمد قلی گفت: مرا به اینجا

فرستاده‌اند!

آقا سید قریش به ایشان دستوری از او را و

غیره دادند و پس از چند روزی گفتند: شما باید به

تبریز بروید!

حاج محمد قلی تعجب کرد، علت روانه

کردن به تبریز چیست، ولی چون امر ایشان بود

اطاعت نموده عازم به تبریز شد؛ و در آنجا با جماعتی

که از اهل طریق و در بازار تجارت می‌کردند خواهی

نخواهی باب مراوده و رفت و آمد را باز کرد ولی دید

آنها عادات بخصوصی دارند، از جمله آنکه هر یک از آنها صبح قبل از آنکه یک دوره تسبیح لعن به صاحب جواهر نکند سر کار نمی‌رود! ولی کم‌کم سعی نموده و به آنها حالی کرد که این طریق وصول نیست، آنها هم متقاعد شده از این قبیل اعمال خود برگشتند؛ و دانست که علت فرستادن آقا سید قریش او را به تبریز از برای انجام این عمل بوده است.<sup>۱</sup>

[مختصری از حالات آیه الحقّ و الیقین آقای سید علی شوشتری (ره) در کتاب طرائق الحقائق]

مختصری از حالات مرحوم آیه الله الحقّ و

الیقین، آقای سید علی شوشتری

---

<sup>۱</sup>. جنگ ۱۰، ص ۱۵۲؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به ص ۴۰ و ۷۶ همین کتاب شریف مراجعه شود.



- قدّس الله نفسه الزّكيّه - و آمدن آن مرد جولاً در

نزد او در سه شب؛ هر یک به فاصلهٔ هشت شب در

طرائق الحقائق طبع حروفی، جلد ۳، صفحه ۴۶۶ و

صفحه ۴۶۷ آورده شده است.<sup>۱</sup>

[عنایت خاص مرحوم قاضی به آقا سیّد هاشم حدّاد (ره)]

جناب محترم آقای علامه انصاری لاهیجی -

أطال الله عمره - که محضر آیه الحق و سند العرفان

آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه -

را در نجف اشرف ادراک نموده‌اند، در روز هفتم

شهر ربیع الثانی ۱۴۱۱ هجریّه، قمریّه که در حرم

مطهر حضرت ثامن الحجج - سلام الله علیه - زیارت

و ملاقات دست داد، فرمودند:

مرحوم قاضی به سیّد هاشم حدّاد عنایت

خاصی داشت. مرحوم حدّاد بدو در نجف اشرف

در مدرسه هندی حجره داشت، در همان حجره‌ای

که مرحوم آیه الله سیّد مهدی بحر العلوم حجره داشته

است، و مرحوم قاضی به آقای سیّد هاشم حدّاد

بعضی از اوقات می گفت:

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۷۴.

«امشب حجره را تخلیه کن، من می‌خواهم تا

به صبح در آن بیتوته کنم!»<sup>۱</sup>

[مطالبی از کتاب تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین]

صفحه ۷۴: آقا سیّد علی آقای قاضی (شاگرد

مرحوم سیّد احمد کربلائی) می‌گوید:

«شب‌های از شب‌ها را به مسجد می‌گذرانیدم به

تنهایی؛ به نیمه شب یکی درآمد و به مقام ابراهیم

علیه السّلام مقام کرد و از پس فریضه صبح در سجده

شد تا طلوع

---

۱. جنگ ۲۲، ص ۵۵.

خورشید. آنگاه برفتم و دیدم آقا سید احمد  
کربلایی بگآء است - قدس الله سره القدوسی - و از  
شدت گریه خاک سجده گاه گل کرده است و صبح  
برفت و در حجره نشست و چنان می خندید که  
صدای او به بیرون مسجد می رسید!»<sup>۱</sup>

صفحه ۷۹: شیخ آقا بزرگ تهرانی در شرح

احوال شخصیت مورد بحث ما می نویسد:

«سید میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین

طباطبائی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متقی، با ورع،

اخلاقی و فاضل. در ۱۳ ذیحجه سال ۱۲۸۵ ه. ق.

در تبریز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نیز از

پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیه رسائل

و سید محمد علی قراجه داغی، استفاده علمی کرد،

و به سال ۱۳۱۳ ه. ق. به سوی نجف رهسپار شد و

در آن شهر از محضر مولا محمد فاضل شریانی، و

شیخ محمد حسن مامقانی، شیخ الشریعه اصفهانی،

آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره ها برد و

در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر

---

۱. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۳۵.

شد. نیز از رجال اخلاق به شمار می‌آمد و بین اهل علم به این ویژگی معروف بود و در این موضوع نیز تدریس می‌کرد و شاگردان و مریدان و ملازمانی داشت.

از آنجا که هجرت من و او به نجف در یک سال (۱۳۱۳) اتفاق افتاد و از قدیم الأیام او را می‌شناختم و از همان هنگام با او ارتباط داشتم دوستی ما ده‌ها سال همچنان ادامه داشت؛ او در سیره و روش خود مستقیم و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود.

به شب چهارشنبه ۶ ربیع الأول ۱۳۶۶ به دیار قدس پرکشید و در «وادی السّلام» نزدیک مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف به خاک سپرده شد.

تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیه ۹۱

سوره انعام: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾<sup>۱</sup>، کتاب‌های دیگری

هم دارد که من ندیده‌ام. پدرش (متوفای ۱۳۱۴) نیز

تفسیری نوشته است، و به طور کلی بیت آنان از قدیم

همواره بیت فضل و تقوا بوده است.<sup>۲</sup>

[قرائت مرحوم قاضی (ره) شعر یا خَلَّى الْبَالِ قَدْ بَلَبَلَتْ

بِالْبَلْبَالِ بَال]

مرحوم قاضی (ره) راجع به آوردن الفاظ

مشترک این شعر را می‌خوانده‌اند:

[کراماتی از مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی (ره)]

و حضرت معظم له [آیه الله قوچانی] نقل

نمودند از مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان

الله علیه - که از ایشان کرامات بسیاری دیده شد، از

جمله فرمودند:

---

۱. سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۹۱.

۲. نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۵۶۵ الی ۱۵۶۶.

۳. جنگ ۲۳، ص ۲۹۵ و ۲۹۶ به نقل از سیمای فرزندگان.

برای من طفلی دو ساله بود، مریض شده، سرخک آورد. من مطلب را به ایشان گفتم، فرمودند: «چشمان او را با انگشتر پنج تن علیهم السّلام مهر کن!»

من غفلت نمودم تا آنکه طفل بحمد الله حالش خوب شد، لکن چشم‌های او درد گرفته، آب ریزش می‌نمود، مانند نوبه، شبانه‌روز ساعات معینی مثلاً دو به غروب چشم درد می‌گرفت؛ هرچه به اطباء رجوع کردیم مثمر واقع نشد. بالأخره روزی داستان را به ایشان گفتم و عرض نمودم دعائی بفرمائید! از آن ساعت به بعد دیگر آن عارضه پیدا نشد.

و داستان دیگر که ایشان نقل نمودند آن بود که:

یک عدّه زیادی از اقوام عرب (قریب سی نفر) راجع به امری نسبت به من ظنین شده بودند به طوری که خاطر من از این جهت بسیار مضطرب شده بود و شب و روز نداشتم. روزی قضیه را به آقای قاضی - رضوان الله علیه - گفتم و عرض کردم دعا بفرمائید که مطلب برای آنها روشن گردد! ناگهان از

آن به بعد افکار آنان یکباره تغییر کرد و دانستند که گمان آنها نسبت به من غلط و اشتباه بوده است.<sup>۱</sup><sup>۲</sup>

[کرامتی از مرحوم قاضی]

آقای شیخ جواد سهلاوی که از خدّام پاک طینت مسجد سهله هستند برای من نقل کردند که: وقتی در فلکه، از کوفه برای کربلا حرکت کردیم و مردمان زیادی در فلکه بودند من جمله مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - هم در فلکه [بودند] و من با ایشان نیز صحبت می نمودم.

نزدیک «تویریج» من سفره خود را باز نموده و مقدار نان و غذائی که همراه

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۱۴۵.

۲. رجوع شود به همین مجلد ص ۳۱.

داشتم خوردم و بقیه خورده نان را که در ته سفره مانده بود در دریا تکان دادم. پس از مدتی متوجه شدم که تسبیح شاه مقصودی که بسیار اعلا و با خود داشتم گم شده است، هرچه تفحص کردم پیدا نمودم؛ قضیه را به آن مرحوم عرض کردم، ایشان فرمودند:

«إِنْ شَاءَ اللَّهُ پیدا می شود، بگو: ﴿إِنَّهُ عَلِيٌّ

رَجَعِهِ لِقَادِرٌ﴾!<sup>۱</sup>» من این آیه را خواندم و سپس تسبیح را در سفره‌ای که خود با دست خود در دریا تکان داده بودم پیدا نمودم.<sup>۲</sup>

حکایتی در سختی معیشت مرحوم قاضی (ره)

و ایشان [آیه الله قوچانی] از آقازاده بزرگ مرحوم قاضی (ره) نقل کردند که:

روزی پدرم در مدرسه هندی که حجره داشتند نشسته بودند. از یک منزل ایشان آمدند و هنگام غروب برای چراغ منزل پول نفت می خواستند، ایشان گفتند: پول نیست؛ در همان هنگام از منزل دیگر ایشان آمدند و نفت

۱. سوره الطارق (۸۶) آیه ۸.

۲. جنگ ۱۰، ص ۱۷۰؛ و رجوع شود به همین کتاب ص ۳۰.



می خواستند، ایشان فرمودند: پول نیست. من گفتم  
آخر ای پدر اینکه وضع زندگی نمی شود، خود در  
مدرسه حجره گرفته ای اهل منزل خود [را] بدون  
غذا و چراغ می گذاری؟! این کلمات را پی در پی با  
تندی ادا نمودم.

ایشان بعداً با حال مسالمت فرمودند که: «این  
کته را که در حجره است خالی کن در آنجا پول به  
دست خواهد آمد!»

من بدو از این کلام تعجب کردم، سپس  
مشغول خالی کردن کاغذ پاره های کته شدم؛ پس از  
آنکه همه را خالی کردم چیزی به دست نیامد [و]  
عرض کردم

اینجا پول نیست.

فرمودند: «باز هم خالی کن!»

من خاک‌های کف کته را قدری برداشتم،

ناگهان یک روپیه که بالغ بر دو دینار فعلی می‌شود

پیدا کردم، فرمودند:

«این را بردار و برای منازل غذا و نفت و غیره

تهیه کن!»

و ظاهراً آن کته چندین سال بود که خالی

نشده بود و به اسباب ظاهر بسیار بعید به نظر

می‌رسید که ایشان اطلاع بر وجه کف کته داشته

باشند.

حکایتی در توکل مرحوم قاضی (ره) به خداوند

داستان دیگر آنکه مرحوم قاضی (ره) روزی

از بازار بزرگ نجف عبور می‌نمودند، یکی از اهل

علم و دوستان ایشان برخورد به ایشان نمود و عرض

کرد: کجا می‌روید؟ فرمودند: «به کوفه!»

اتفاقاً با اینکه هیچ وقت از ایشان سؤال

نمی‌کرد، پرسید: آیا برای رفتن به کوفه پول دارید؟

فرمودند: «ندارم!»

من گفتم: پس چگونه می‌روید؟ فرمودند: «از

قدرت خدا دور نیست!»

من یک مرتبه در دلم خطور کرد که این سیّد  
دیوانه است چطور با نداشتن پول به کوفه می‌توان  
رفت؟! و اتفاقاً پیش خود هم هیچ پول نداشتم تا اقلماً  
به عنوان قرض به ایشان بدهم. یک مرتبه ایشان  
صورت خود را به طرف بنده نموده و با حالت غضب  
به من نگاه کردند!

با هم رفتیم تا اواخر بازار، ناگهان یک مرد  
عربی پیش آمد و دست ایشان را بوسید و یک ربع  
دینار به ایشان داد! ایشان فرمودند:

«دیدی گفتم از قدرت خدا دور نیست!»

پس ایشان چای و قند و جیگاره خریده و مرا  
به کوفه دعوت کرد من عذر

خواسته و از خدمتشان مرخص شدم.<sup>۱</sup>

طلب نصیحت کردن آقا سید جمال گلپایگانی (ره) از آقای قاضی (ره)

و نیز نقل کردند [آیه الله قوچانی]:

روزی در خدمت مرحوم آقای قاضی

- رضوان الله علیه - بودم و فتوحات می خواندم ناگاه

آقای آقا سید جمال الدین گلپایگانی - مدّ ظلّه - وارد

شدند راجع به وکالتی که در خرید زمینی آقای قاضی

به ایشان داده بودند مذاکره کنند؛ من کتاب را بسته و

کنار گذاردم.

ایشان مذاکرات خود را به اتمام رسانیده

هنگام رفتن به آن مرحوم اظهار داشتند مرا نصیحتی

کن که از آمدنم بی بهره نباشم! آن مرحوم اظهار

کردند: شما با این مقام شامخ چه نیاز به نصیحت من

دارید با اینکه من تهی دستم؟! ایشان اصرار کردند تا

بالآخره مرحوم قاضی اظهار کردند:

«قبل از تشریف فرمائی سرکار، کتابی راجع

به حالات علمای تبریز (که سید محمود نامی آورده

و می خواند) خوانده می شد، من جمله حالات یکی

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۱۴۶؛ رجوع شود به همین کتاب ص ۵۰ و ۵۲.

از آنها را می‌نوشت که هنگام شب که قرص نان و یک شربه آب برای شام او حاضر می‌نمودند هر چقدر که میل داشت می‌خورد و مابقی را همان شبانه به مستحقش می‌رسانید و صبر نمی‌کرد تا صبح شود!»

کنایه از اینکه شما که عالم ظاهری و مرجع تقلید نیز هستید باید مواظب این نکات باشید! یک مرتبه چهره آقای گلپایگانی برافروخته شد و این کلام در ایشان اثر مهمی نمود و خداحافظی نمودند و رفتند.<sup>۱</sup>

شاگردی آقای خوئی در خدمت آقای قاضی (ره)

و نیز فرمودند [آیه الله قوچانی] که:

آقای حاج سیّد ابوالقاسم خوئی مدّت دو سه ماه خدمت آقای حاج میرزا علی آقا قاضی (ره) مشرف شدند، و میل داشتند که در سلسله معرفت النفس داخل شوند و ایشان نیز دستوراتی دادند؛ پس از دو ماه مکاشفه‌ای هم برای ایشان دست می‌دهد، بدین طریق که مدّت جریان عمر خود را می‌بیند که

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۱۵۲؛ رجوع شود به همین کتاب ص ۳۹ و ۴۰.

رئیس شده و مردم دست ایشان را می‌بوسند تا آنکه در مأذنه صلاة کشیدند و در آن اسم ایشان را بردند! داستان را برای حضرت آقای قاضی نقل نموده و آقای قاضی متأثر شدند؛ زیرا که این مکاشفه دلالت داشته که ایشان از علمای ظاهر خواهند شد. اتفاقاً در وقتی که مشغول وردی در حرم حضرت سیدالشهداء بودند، خود ایشان فرمودند یک مرتبه از یادم رفت و هیچ به خاطر نیامد، هرچه فکر کردم به خاطر نیامد! از همان جا دلسرد شدم و با خود گفتم اگر این مطالب صحیح است چرا باید این ورد را فراموش کنم و بعداً از محضر ایشان هم منصرف شدند.<sup>۱</sup>

[درخواست میرزا رجبعلی خیاط از مرحوم آقای قاضی بازگشت تکلم گیاهان را به خواص خود]

آقای حاج شیخ عباس قوچانی دامت برکاته نقل کردند که:

میرزا رجبعلی نامی در طهران شغل خیاطی داشته و اهل مکاشفه است، روزی خدمت مرحوم قاضی (ره) رسید و عرض کرد:

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۱۵۸.

مکاشفه من فقط تکلم نباتات است که هر یک

با من صحبت می کنند و

خواص خود را می‌گویند، ولی در اثر توجهی که  
به دنیا نموده‌ام این مکاشفه از من سلب شده است،  
متمنی هستم توجهی فرمائید دو مرتبه به من  
بازگردد!

ایشان فرمودند: «دست من تهی است.»

میرزا رجبعلی مایوسانه مراجعت کرد و کربلا  
و کاظمین و سامراء را زیارت نموده دوباره به نجف  
اشرف آمد. روزی با عده‌ای از رفقا در خدمت  
مرحوم قاضی نشسته بودیم یک مرتبه سرش را داخل  
کرد و گفت: آقای قاضی با شما عرضی داشتم،  
خواهش می‌کنم تشریف آورید بیرون عرض کنم!  
آقای قاضی تشریف بردند بیرون، چند کلمه صحبت  
نموده از آنجا رفت.

آقای قاضی در اطاق آمدند و رنگ چهره  
ایشان برافروخته شده بود، ولی کسی از ما جرأت  
استفسار نداشت، چون ایشان بسیار با ابّهت بودند؛  
شب بعد که از این منزل به منزل دیگرشان می‌رفتند،  
بنده در راه در خدمت ایشان می‌رفتم گفتند:

«دیروز میرزا رجبعلی گفت: شما تقاضای مرا

ندادید من خدمت حضرت ولی عصر رسیدم و



حاجت خود را گرفتم و گفتم که امام زمان فرمودند  
که به قاضی بگو من با شما کار دارم پیش من بیائید!<sup>۱</sup>  
بعد گفتند:

«این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی  
است که روزی به شاگردان خود می گفت: هر وقت  
به حرم مشرف می شوم و به حضرت سلام می کنم  
حضرت بلند جواب سلام مرا می دهند که اگر شما  
هم باشید می شنوید یک مرتبه با من بیائید تا بفهمید!  
روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهر مشرف شدند،  
شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت:  
جواب شنیدید؟ گفتند: نه! دو مرتبه سلام کرد و  
گفت: شنیدید؟ گفتند: نه! پس شاگردان و خود او  
دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است.»<sup>۱</sup>

[فتوحات محیی الدین به منزله شرح تائیه ابن فارض است]

حضرت آقای حاج سید محمد حسین

طباطبائی - مدّ ظلّه - فرمودند که مرحوم حاج میرزا

علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که:

«محیی الدین عربی به شاگرد خود ابن فارض

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۱۶۱؛ همین کتاب ص ۳۲.

گفت: خوب است شما شرحی بر تائیه خود بنویسید، ابن فارض گفت: فتوحاتِ شما شرح تائیه من است.»<sup>۱</sup>

راجع به تقلید از مرحوم میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه

آقای سیّد هاشم هندی (رضوی) نقل کرد که:

یکی از سادات محترم هند به نام سیّد علی

نقی هندی، از هند برای تحصیل علوم دینیّه به نجف

اشرف می آید و در آن وقت مقارن می شود با فوت

مرحوم آقا سیّد محمّد کاظم یزدی و سپس آقای

میرزا محمّد تقی شیرازی، و می بیند که رساله های

بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و

طلاب آن رساله ها را در هنگام خروج مردم از صحن

مطهر کربلا به مردم مجانی می داده اند و در اعطاء آنها

تنافس می نمودند. این منظره برای آقا سیّد علی نقی

دچار اشکال و شبهه می گردد و امر تقلید بر او سخت

می شود و نمی داند که از چه شخصی تقلید کند؟

بالآخره با خود قرار می گذارد به حضرت امام

عصر عجل الله تعالی فرجه متوسّل گردد و برای حلّ

---

۱. جنگ ۶، ص ۴۰.

این معضله از ایشان راهنمایی بخواهد که شخصی را  
برای تقلید او معرفی کنند، و برای این مهمّ با خود  
قرار می‌گذارد که یک اربعین در مسجد سهله اقامت  
کند و به عبادت مشغول باشد تا کشف مطلب شود.

هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود که ناگاه دید یک نور بسیار قوی در مقام حضرت حجّة ارواحنا فداه ظاهر شد که آن نور، نور امام زمان بود، و آن نور اشاره کرد به سیّدی که تنها در مقام نشسته بود و گفت: از این سیّد تقلید کن!

سیّد علی نقی نگاه کرد و دید این سیّد آقای حاج میرزا علی آقای قاضی هستند و آن نور ناپدید شد؛ ولی می گوید: من با خود گفتم: این معرفّی این سیّد به من بود و این تنها کافی نیست، باید خود این سیّد هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان امر تقلید تو را به من ارجاع نمودند.

و لذا از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا معتکف شدم تا زمانی که این امر تحقق یابد و حضرت ولی عصر به آن سیّد بگویند: برو به نزد سیّد علی نقی و او را از این امر مطلع گردان!

یکروز که در مسجد کوفه نشسته بودم مرحوم قاضی به نزد من آمد و فرمود:

«در احکام دین، هرچه می خواهی از من بپرس و بدان عمل کن، ولی این قضیه را نزد احدی

سید علی نقی می گفت: از آن به بعد من از آن  
سید تقلید می کردم و هر مسأله‌ای پیش می آمد از او  
می پرسیدم تا زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد؛ از  
آن به بعد نسبت به هر مسأله‌ای که پیش می آید و من  
حکمش را نمی دانم در خواب مرحوم قاضی به سراغ  
من می آید و حکم آن را به من می فرماید.<sup>۱</sup>

احوال مرحوم آیه الله قاضی در حال رحلت

نامه جناب مستطاب آقای حاج سید محمد حسن

قاضی (آقازاده مرحوم عارف وحید عصر آیه الله حاج

میرزا علی قاضی تبریزی، تَعَمَّدهُ اللهُ بِجِبُوحةِ جَنّاته)

---

۱. جنگ ۷، ص ۵۷۴ و ۵۷۵.

پس از رحلت مرحوم قاضی - که در ۶ ربیع الاول  
۱۳۶۶ هجریّه قمریّه، در نجف اشرف بوده است - به  
حجّة الاسلام و المسلمین آقا حاج میرزا علی اکبر  
مرندی در مرند.

و در این نامه شرح احوال آن بزرگ مرد عرفان  
و توحید، در آخرین روز و شب رحلت بازگو  
گردیده است. این نامه را جناب آقای حسینی که  
حامل آن بوده است با یک صفحه نامه به حضور  
حجّة الاسلام مرندی که از شاگردان مرحوم قاضی  
بوده است ارسال داشته و ما در اینجا عین عبارات آن  
نامه را می آوریم:<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

النّجف الأشرف

۶۶/۱۰/۲۰

پس از أداء مراسم<sup>۲</sup> یگانگی و صمیمیت...

---

<sup>۱</sup> . در اینجا حقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی - عفی عنه - که عین  
نامه را نقل نموده‌ام، سعی شده است املاء و جمله بندی‌ها و عبارات و حتی  
عین کلمات و حروف آورده شود تا بدین وسیله امانت در حکایت به نحو  
اتمّ مراعات شده باشد؛ فقط در اوّل ثلث اخیر نامه که به طور سهوالقلم  
شگرف آمده بود به «شگفت» تصحیح شد.

<sup>۲</sup> . المرسوم: مفع، المکتوب و یختصّ بما یکتبه الولاية، ج مراسم و مراسم.

..... والد مرحوم سال گذشته یعنی ۱۳۶۵ هـ

در حدود ماه رجب گاهی که در کوفه تشریف

داشتند بنده را طلبیده امر فرمودند که حرکت کنم

بایران نظر باینکه استخاره دستور داده و ناخوشی

بنده هم مخوف بود... در آن فرصه بنده موقع را از

دست نداده و از ایشان سؤال کردم بعبارتی که الحال

در نظرم نیست که آیا ممکن است چیزی از

سرنوشت خود در آتیه بماند خبر بدهند...

لابدً سرکار هم مقصود بنده را از این کلمه

دانستید که چیست...

ایشان در جواب بدون تأمل فرمودند...

ربیع... ربیع، موعد ما است...

بنده از شنیدن این کلمه خیلی مضطرب و

چنان لرزه در اندامم افتاد که نتوانستم هیچ گونه

توضیحی دربارهٔ ربیع که او ربیع فصلی است یا ربیع

شهری... بکنم...

فقط فهمیدم که موعدی هست و لابد باید هم

باشد و او هم ربیع است شاید هم از جمله احتمالات

بنده این بود که شاید آن موعد معهود ربیع است نه

بعنوان ظرفیت بلکه بعنوان صفتیت...

مع القصه. هر گونه لفظی از این قبیل لرزه در

اندام بنده ایجاد می نمود... و با کمال التفات شبها و

روزها را می شمردم؛ و ربیعا بر هر یک از آنها منطبق

می نمودم...

راستی میدانید چطور و بچه زودی و بنحویکه

هیچ؛ انسان کمترین حسّی هم در او رخ ندهد شبهای

دراز این عمر عزیز میگذرد روزها مثل لمح البصری

در گذر و انقضاء است مگر اینکه انسان بسیر این

غفلت و بحاقّ این سرگیجی پی برد.

حاشا... نمیدانم بر واقعهٔ سابق الذکر چه



گذشت و چه قدر گذشت، ظاهراً پنجماه یا شش ماه  
یا بیشتر درست نمیدانم حسابش در دست نیست  
حضرت قبله گاهی ناخوش شدند و ناخوشیشان  
سخت شد و بنده هم باین جهت بایران نرفتم اکتفا  
ببغداد و در همانجا معالجه نمودم .....

حضرت آقا، در اثر بعض قضایا ..... و بامر  
استخاره از منزل آسید جواد که لابد در نظر دارید که  
در خیابان اول شهر نو است به منزل بنده که در  
خیابان چهارم شهر، مزبور است منتقل شدند و  
چنانکه میدانید این منزل بیش از یک غرفه چیزی  
ندارد ... حضرت آقا با شش نفر از همشیره‌های بنده  
مع والده و اخوی آسید کاظم، همگی در آنطاق  
میخوابیدند .....

بنده مأمور شدم که شبها در منزل نباشم نظر

بضیق مکان ... ربیعهم داخل شد!

آقا هم در اشدّ ادوار ناخوشی ... ساعات

صَحْو ایشان در ایّام اخیره منحصر بلحظاتی بود که

در استماع از خواندجات آشیخ عبّاس قوچانی یا

بنماز خواندن نشستنی یا بصرف قدر خیلی کم از

خوراک چاشت یا شام صرف میشد اما بقیّه اوقات

در حالات غیر اعتیادت و در خواب ... متواصل ...

تمام افراد خانواده گرد ایشان جمع بودند و

هیچ کس جرأت کلام و حساب نداشت ... گاهی

که در اواسط شبها بیدار میشدند بخواندن قرآن با

صوت بلند یا بخواندن مثنوی چنانکه معهودتان

هست مشغول میشدند ...

شاید بین الطلوعین روز پنجم ماه ربیع الأوّل

بود که بنده از مدرسه، قاصد خانه شدم، علی العادة

نان و پنیر گرفته بودم در راه دیدم هوا رنگهای

جدیدی بخود میگیرد، ألوان ناملائمی در او پیدا

میشود، گویی که مقدّمه عَجّه است از آن عَجّه‌ها که

در خاطر دارید ...

هر طور بود خود را بخانه رساندم ... آسمان

تیره‌گون شده بود ... دل‌های همه افراد عائله، در  
طپش افتاده بود ... شاید حسّ میکردند که این عَجّه  
بطور مخصوصی است که تأثیرش در چشم و گوش  
و دهان انسان کما اینکه عادةً عَجّه‌های نجف است که  
مبالغی خیلی زیاد خاک وارد شهر میکند تا مگر هر  
فردی حظّ خود را بنوبت از او بگیرد ... بلی تأثیرش  
در دلست ...

باطاق مرحوم وارد شدم از احوال ایشان جويا  
شدم گفتند ایشان خلاف العادة نشسته‌اند! در اثر باد  
و تندی هوا صدای درها بلند شد سؤال کردند که  
چیست؟ عرض کرده شد که باد است، عَجّه بلند شده  
...

بمحض اینکه اینکلمه بگوش ایشان رسید از  
حالی بحال دیگر شدند، بنده را صدا کرده که جای  
ایشانرا راحت کرده و رخت‌خواب ایشان را رو بقبله  
انداخته و

خود ایشان مشغول بقرآن خواندند ... مدّتی گذشت صدا کردند بچه که بیایند و درها را محکم به بندند و از برای درها بر خلاف عادت پرده بسازند آنهم پرده‌های ضخیم ...

یکی از بچه‌ها علی العاده چراغ روشن نمودند، ایشان بتندی فرمودند که اطاق پر از نور است شماها کورید؟! زمینها را ... باحترام لگد بزنید! همه بروید بیرون کسی در اطاق باقی نماند ... بلی بلی باشد تاریک ... همه لرزان و ترسان از اطاق بیرون و درها را بسته ... و پشت درها گوش میدادند، کمی صدا بگوش این و آن میرسید ولی کسی جرأت ندارد که بگوید چه خبر است و چرا آقا درها را بسته ... آقا گفته که هر وقت گفتم درها را باز کنید ...

همه افراد فامیل گرد آمدند و هیچ کس نمیداند که بچه داعی، امروز بر خلاف عاده در را آقا بسته ... هر روز میامدند و مدّتی ساکت نشسته آنگاه میرفتند همین قضیه باعث اطمینان میشد ... اما امروز، خیر؛ طوری دیگر است ... این قضیه یعنی بستن درهای اطاق و عجب بعد از طلوع آفتاب، بیک

ساعت بود ... شاید عَجّه تا ظهر بیش نماند، هر چند  
آفتاب طلوع نکرد و هوا تیره‌گون بود ... ولی بادهای  
تند ایستاد و هوا ساکن شد ...

ولی آقا، تا حدود ساعت یازده عصر ... در را  
بروی خود بسته بودند و هر ساعت یکی از دخترها  
یا پسرها یا رفقا حمله میکرد که در را باز کند ولی  
والده امتناع میکردند نظر باینکه ایشان مأمور بودند  
که درها را بسته، باز نکنند.

... نماز مغرب میخواندیم که صدای کف آقا  
بلند شد همگی باطاق حمله‌ور شدیم ... لابد میدانید  
که چند نفر هستیم ... در حدود سی یا چهل نفر زن  
و بچه و بزرگ ...

عجب! آقا، خیلی خوب هستند و خلاف  
المعتاد هم نشسته‌اند (چه اینکه در ایّام اخیر  
نمیتوانستند به تنهایی بخوابند یا بنشینند إلاّ با معونه  
دیگری ...)

مرحوم، با ملاطفت زیادی یک یک افرادِ فامیل را مرخص کردند و همگی بحالی خوش و خوشوقتی تمام که آقا، حالشان خیلی خوب است همگی بمنزلهای خود، رجوع نمودند.

... مراجعت متعلقین فامیل، در حدود یک و نیم بعد از غروب بود ...

بنده در اطاق، نزد مرحوم، شام خوردم ...

بایشان که قرآن میخواندند بصورت معهود خود ...

عرض کردم که شام حاضر است؛ ایشان فرمودند که میل ندارم یا اینکه اصلاً نمیخورم ...

مسبق هستید که هر گونه امری از ایشان در منزل مُطاع و مَسْموع بود ... به بنده فرمودند که برو همانجا که هر شب میرفتم، بنده از اطاق بیرون شدم مشغول بعضی کارها؛ شاید نیم ساعت طول نکشید که آمدند و خبر دادند که آقا شما را میخواهد ... بنده بصورت خیلی معتاد رفتم نزد ایشان ...

خیلی بشگفت<sup>۱</sup> در آمدم که در آقا چیز دیگری مشاهده نمودم ... دیدم آقا ... همان طوری که قبل

---

<sup>۱</sup>. در نسخهٔ اصل شگرف آمده بود و چون مسلماً سهو القلم بوده است تصحیح شد.

از نیم ساعت، قرآن میخواندند ... الحال هم  
میخوانند ولی چشمها بسته و سر بزیر انداخته ... آقا  
کاری دارید؟ فرمایشی هست؟ بلی میخوابم رو به  
قبله!

بلی بخوابید ... بمعونت همشیره‌ها (چه  
اینکه ایشان در مرض اخیر خیلی بدین شده بودند  
... چه اینکه مرضشان مرض آب بود)<sup>۱</sup>

آقا را نشانیدیم.. بعداً جای ایشانرا درست  
کردیم... ثانیاً ایشانرا خوابانیده بعداً ایشان به بنده  
اشاره کردند که برو بخواب... بنده از خانه بیرون  
آمده چند قدم هم در

---

<sup>۱</sup>. بدین یعنی فربه و سنگین و چاق چون مرض مرحوم قاضی استسقاء بود  
و این مرض موجب می شود که آب از بدن خارج نمی شود و در بدن می ماند  
فلهذا بدن فربه و چاق می شود. (سید محمد حسین حسینی طهرانی).

کوچه راه رفتم... صدای بچه آمد، که بیا، آقا، تو  
را میخواهد... باز گشتم...

آقا! محمد است آمد...!

مرا بغل بگیر بنشان خیلی با آرامی و آهستگی  
بدن مرا اذیت نده تمام اعضای من درد میکند...

آقا اعضای شما چرا درد میکند؟

خدا میخواهد، منکه نمی دانم...

آنوقت بنده، با کمال تائی آقا را در بغل خود،  
یعنی سرشانرا بر دوش خود نهاده و کمرشانرا روی  
پاهایم [زانو] و دست خود را یعنی راست خود را  
پشت سر ایشان و هر دو مقابل قبله، نشسته ایشان  
سوره... ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾<sup>۱</sup> را خواندند...

پس از آن بعضی از سوره‌های کوچک مثل توحید و  
نَصْر و حَمْد، این سه را خوب در نظر دارم باقی را،  
نظر باینکه تدریجاً صدای ایشان آهسته میشد بنظر  
نیاوردم.

آنگاه شنیدم که شهادتین میگویند بصدای  
خیلی آهسته، ولی خوب سر خود را یا دهان خود را

---

۱. سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۱.



نزدیک گوش بنده آورده... و....

بنده، عرض کردم آقا خیلی هراسانم و مضطربم گفتند (با خیلی زحمت) نه، هراسان مباش، برو بخواب...؛

گفتم اگر راحتید همین طور باشید، فرمودند نه میخوابم رو بقبله...

در این اثناء آسیّد کاظم، اخوی آمدند... بمعونت ایشان آقا را خوابانیدیم... آنوقت به بنده، تأکید کردند که برو بخواب... و بکاظم امر کردند در خانه را، ببند... ولی دیگر زبان نبود... زبان بسته شد همه‌اش اشاره بندی بود....

.... اخوی آسیّد کاظم، میگوید که پس از یک دو ساعت آقا، شروع بخواندن قرآن نمودند... بعد از آن، از حدود ساعت سه و نیم تا نزدیک اذان، نظر باینکه نزدیک مرحوم دراز کشیده بودم چندین بار آقا باشاره فهماندند مرا که، مرا بنشان!

بنده بمعونت والده نشاندم... فضولۀ یکمرتبه

سؤال کردم که آقا، خیلی هراسانید... میخوابید؛

می‌نشینید... قرآن، زیاد قرائت می‌نمائید؟!!

آقا، چهره خندانی بخود گرفته با لبخندی

خیلی شیرین فرمودند... این میخواهد بیرون

برود... و اشاره بسینه خود کردند...

کاظم میگوید من این حرفرا خیلی به آهسته

و بی‌اهمیت تلقی کردم...

والده و همشیره بزرگ، خسته شده در

گوشه‌ای از اطاق...

همینطور که نزدیک آقا بودم و به ملامح

صورت ایشان نظر میکردم که شاید اشاره بکاری

بکنند... چیزی باذان نمانده بود... حال ایشان، مثل

أول شب و همه روز معتاد بود... سوی اینکه

بفصاحت تمام، قرآن نمی‌خواندند بلکه مثل نیم

خواب آلوده....

آب طلبیدند... نیم استکان آشامیدند. آنگاه

نگاه کردم دیدم که صورت ایشان خیلی درخشان و

نورانی شده بطوریکه همشیره و والده را صدا

کردم... آنها هم آمدند؛ هر سه در اضطراب

افتادیم... صدای آقا... آقا که سؤال از علت و سبب این روشنائی بنمایند...

خون، در بدنشان از جریان افتاد و لرزه به اندام...

آقا جواب نمیدهند شاید خواب باشند...  
امشب، خیلی برایشان سخت گذشته است یکی  
گفت نزدیک برویم... نه، ناراحت میشوند...  
نه ببینیم... چطورند... طور غریبی است... نور  
عجیبی است... به... آقا، نفس ندارند... بنده هم  
قدری پاهای ایشانرا دراز کردم... دهانشانرا نگاه  
کردم دیدم بسته... چشمهایشان دیدم بخوبی  
بسته... دستها بجای خود، بخوبی نهاده شده...

صدائیست که از ته دل با هزار درد و حسرت  
و افسوس از دودمان این بیچاره فلک زده مفلوک،  
بفلک میرسد... چنان از وضع زندگی خود ناراضی  
و بر سرنوشت خود گریان و نالان هستم که خداوند  
متعال داناست و بس...

همانطور که فرموده‌اند خدا از مصالح بندگان  
خود با خبرتر و داناترست... بلکه اوست که بر  
مصالح و مفاسد داناست و بس... امّا بنده بیچاره تا  
بتواند اینمعنی را بنفس خود ارتزاق نماید... سالها  
باید.

... بالجمله اینکه از تمام رفقا دلگیرم...  
خاصّه از سرکار و رفقای سرکار در تبریز... و در  
سیستان... که این همه مدّت میگذرد... بنده را  
لایق... دو کلمه کاغذ نمی‌بینید....

از ایزد متعال دوام سعادت تمام مسلمانها را  
از خدا خواستارم.

محمد حسن القاضی

راجع به قصیده غدیریّه... خود بنده، خیال  
دارم که سال آینده بیایم بایران و مجموعه‌ای که از  
ایشان باقی مانده به مساعدت رفقا چاپ نمایم تا  
اینکه ذکری از ایشان باشد. مرجوّ اینکه هرگونه  
مساعدت در این باب دارند کوتاهی نورزند... در  
حدود رجب ۱۳۶۷ ه در ایران هستم. زیاده تصدیع  
خواطر نمیدهم جز اینکه از دعای خیر فراموش

[مطالب منقوله از آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی درباره فوت ایشان]

صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر شوّال المکرم

۱۴۰۵ هجریّه قمریّه که جناب محترم سرور معظّم

آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی، فرزند ارجمند

مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی، در بنده منزل در

مشهد تشریف آوردند از جمله گفتارشان این بود که:

روز قبل از رحلت مرحوم قاضی، در وقت

عصر که خدمتشان بودم زیر بغل ایشان را گرفتم و

بردم برای تطهیر، و چون آوردم قدرت بر حرکت

نداشتند و قدری سرشان را در روی سینه من

گذارند و مقدار زیادی قرآن خواندند و پس از

---

۱. جنگ ۲۲، ص ۸۱ الی ۸۸.

آن دعا خواندند و دعای عدیله را خواندند که  
مجموعاً قریب یک ساعت طول کشید! و چون شب  
فرا رسید و من خواستم نزد ایشان بمانم، گفتند به  
منزل خود برو (چون در منزل مسکونی مرحوم  
قاضی غیر از یک اطاق نبود) و فردا صبح در اوّل  
وقت زود بیا! من به منزل رفتم و در اوّل طلوع فجر  
که از منزل آمدم، دیدم ایشان رحلت کرده‌اند.

مرحوم حاج آقا یحیی عبادی سجّادی که از  
أعلامِ علماءِ اخیار و از معاریف ابرار طهران بود و  
مرد شریف و سیّدی بزرگوار و پیرمرد بود، در آن ایّام  
به زیارتِ اعتابِ عالیات مشرّف شده و زیارتِ نجف  
را هم کاملاً کرده و در کربلا، عازم طهران بود؛ قبل  
از اذان صبح در حرم مطهّر نشسته و به توجّه و دعا  
مشغول بود که به او از باطن گفته شد: «برخیز برو به  
نجف که آقای حاج میرزا علیّ قاضی فوت کرده  
است و متصدّی تمام امور ایشان بشو، از تشییع و  
تغسیل و تکفین و تدفین و غیرها!» و البته ایشان هیچ  
نسبتی حتّی نسبت برخوردار و ملاقات با مرحوم  
قاضی نداشته است و رابطه‌ای برقرار نبوده است.

ایشان با اینکه عازم حرکت به کاظمین و

مراجعت به ایران بود، همان وقت از حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام عازم نجف می‌شود، و چون وارد نجف می‌شود و از منزل ایشان سؤال می‌کند، گفته می‌شود ایشان فوت کرده است. به منزل مرحوم قاضی وارد می‌شود و جنازه روی زمین بوده است.

ایشان مراسم تشییع را به عمل می‌آورد تا وادی السلام و در غسل‌خانه آنجا غسل می‌دهند، و مرحوم آقای سید محمد تقی طالقانی - رضوان الله علیه - (آقازاده مرحوم آقای حاج سید احمد آقا طالقانی) را که مقیم مدینه شده و اینک برای زیارت و تجدید عهد به نجف آمده بود، مأمور تغسیل ایشان می‌کند. آقا سید محمد تقی نیز دو نفر را به انتخاب خود برای معاونت خود می‌برد و غسل‌ها را از غسل‌خانه بیرون کرده خودش با معاونانش جنازه مرحوم قاضی را غسل می‌دهند و در وادی السلام در

عقب قبر پدر مرحوم قاضی به خاک می سپارند.  
و مرحوم حاج آقا یحیی مجلس ترحیم برپا می کند و  
تا یک هفته تمام در نجف می ماند و شب هفتم ایشان  
را نیز برگزار می کند و سپس به ایران برمی گردد.

آقا سیّد محمد حسن قاضی می گفتند: پدرم  
بسیار مرد متواضعی بود و نسبت به زوآر که به منزل  
او می رفتند نهایت احترام را داشت و گفتگو می کرد،  
و در مجالس روضه که در منزل خود می گرفت و  
مردم در روی حصیر می نشستند خودش دم درِ اطاق  
و یا حیاط روی زمین می نشست پهلوی کفش ها به  
طوری که تمام بدنش در روی زمین بود، و با دست  
خودش یکایک کفش های واردین را جفت می کرد و  
همه را مرتّب می کرد در جلوی پای آنها بدون  
استثناء، و با همه با مرحمت و ملاحظت و مهر رفتار  
می کرد، و به مجلس روضه فوق العاده اهمیّت می داد.  
مرحوم شریعتمدار رشتی (برادر قائم مقام  
رفیع) از ارادتمندان مرحوم قاضی بود؛ چون مرحوم  
قاضی رحلت کرد در خواب به او گفتند: «یکی از  
پسران مرحوم قاضی به نام سیّد جعفر، خانه اش  
خراب شده، آن را برای او بساز!»



مرحوم شریعتمدار به منزل مرحوم قاضی می‌آید و تمام پسران او را جمع می‌کند (مرحوم قاضی چهار زوجه داشته است و کثیر الاولاد بوده است) و از نام یکایک آنها پرسش می‌کند و از وضع منزل آنها می‌پرسد تا می‌رسد به فرزندی که نامش سیّد جعفر بوده است، او می‌گوید: منزل ما که نیمی از آن مسجد است، خراب شده است و ما در همان منزل مخروبه مسکن داریم.

شریعتمدار آن نیمی که متعلق به ایشان بوده است تجدید بنا می‌کند و او را در آنجا اسکان می‌دهد و به نیم دیگر آن که مسجد بوده است تصرّفی به عمل نمی‌آورد.

انتهی کلام آقای حاج سیّد محمد حسن<sup>۱</sup>.

[مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند]

حضرت مغفور له آقا حاج شیخ عبّاس

می‌فرمودند:

مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت

نمودند و مرض ایشان هم مدّتی طول کشید؛ گویا از

---

۱. جنگ ۱۷، ص ۲۷ الی ۲۹.

همهٔ جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطلع بودند. برای ایشان طبیب قدیمی را آقازادگانشان که به نام سید ابوالحسن مشهور بود می‌آوردند و معالجاتش سودی نداشت و بعضی از اوقات قرص‌هایی را می‌داد که آقازادگان با اصرار و ابرامی می‌خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخورانند، ایشان می‌فرمود:

«فایده‌ای در اینها نیست، من باید حرکت کنم،

ارادهٔ حتمیّهٔ حضرت حقّ در رفتن است!»

چون قرص‌ها را به دست او می‌دادند و اصرار در خوردن می‌نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های کف دست خود نظری می‌کرد و با لبخند می‌فرمود:

«شما می‌گوئید اینها أجل را تغییر می‌دهد؟! آنگاه آنها را در دهان می‌انداخت و می‌فرمود: این هم برای خاطر شما!»

ما حتی در زمان کسالت، روزها قدری به محضرشان شرفیاب می‌شدیم و در روزی که قریب به زمان فوتشان بود سخن با بعضی از واردین، از مدفن پدرشان به میان آمد و معلوم شد در وادی السّلام نجف است. ما بسیار تأسّف خوردیم که ما نمی‌دانستیم قبر شریف والدتان در وادی السّلام

است، خوب بود شما ما را از محلّ آن مطلع می‌نمودید تا در این مدّت دراز و طولانی که در نجف اقامت داریم از برکات و زیارت آن قبر بهره‌مند می‌شدیم! فرمودند:

«ده، دوازده روز دیگر خودم شما را می‌برم و از محلّ آن با خبر می‌نمایم.»

درست در همین حدود از روزها گذشت که من در منزل خود به واسطهٔ جمعی از میهمانان شهر ما (قوچان) که بر ما وارد شده بودند و به همین جهت در یکی دو روز اخیر نتوانسته بودم به حضورشان شرفیاب شوم، مشغول خوردن

صبحانه با میهمانان بودم و بدون استثناء هر  
لقمه‌ای را که در دهان خود گذاردم در گلویم گیر  
کرد و ناگهان صدای اعلان تشییع آن مرحوم از مأذنه  
حضرت به گوش رسید، که ندای ارتحال آن فریده  
دهر و آیت عظمای الهی و نمونه بارز و آینه تمام  
نمای کمالات و صفات پیامبر و ائمه طاهرین و یگانه  
عارف وارسته و واصل به حق را مرتباً در می‌داد، و  
از علماء و فضلاء و طلاب و اهل نجف دعوت برای  
تشییع می نمود.

چون جنازه را تشییع نموده و در وادی السلام  
دفن شد، در هنگام مراجعت و تفرق مشیّعین چشم  
من ناگهان به نوشته روی سنگ قبر جلوی ایشان (در  
سمت قبله) افتاد، دیدم که نوشته است: قبر سید  
حسین قاضی؛ آنگاه دانستم معنی گفتار استاد را که:  
«ده دوازده روز دیگر شما را می‌برم و محلّ دفن پدر  
را نشان می‌دهم» چیست؟

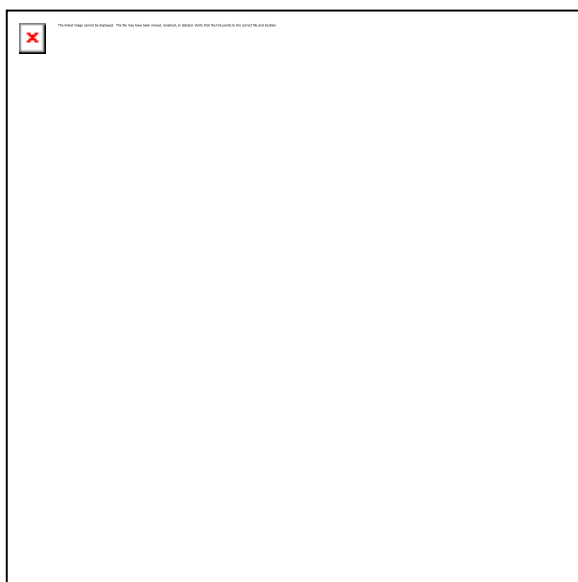
[مدفن میرزا علی آقا قاضی در وادی السلام]

مدفن ایشان در محلّی قریب مقام هود و  
صالح است و حقیر کراً و مراراً در اوقات تشرّف و  
اقامت در نجف اشرف، صبحگاهان و یا در بعضی از

مواقع دیگر روز (نه شب) به زیارت قبر شریفش مشرف می‌شدم.

قبر مرحوم آیه الله حاج میرزا علی قاضی درست بدون فاصله در پشت سر پدرشان آقا سید حسین واقع است، با آنکه میان وفات این دو بزرگوار پنجاه و دو سال فاصله است. مرحوم آقا سید حسین قاضی در سنه ۱۳۱۴ و آقازاده اکرمشان آقا سید علی در سنه ۱۳۶۶ رحلت می‌کنند.

در اطراف قبر مرحوم قاضی، سپس عیالات ایشان و بعضی از آقازادگان را که فوت می‌کنند دفن می‌نمایند و اکنون جمع کثیری در آن محیط مدفونند.<sup>۱</sup>



---

<sup>۱</sup>. جنگ ۱۸، ص ۲۵۰.

تصویر مرحوم آیه الله شیخ عباس هاتف  
قوچانی از تلامذه علامه سیّد علی قاضی طباطبائی  
در نجف اشرف و وصی رسمی و ظاهری ایشان.  
مرحوم علامه طهرانی طبق دستور علامه طباطبائی  
هنگام هجرت به نجف اشرف به ایشان مراجعه  
می‌کنند و از ایشان برخی از دستورات سلوکی را اخذ  
می‌کنند.

مرحوم آیه الله و حجة الحق الشيخ المعظم

صاحب الدرجات الرفیعة و المقام المحمود، شیخی و

استاذی فی المعارف الإلهیة، وصی المبرور الآیة

العظمی الحاج المیرزا علی القاضی - قدس الله سره - فی

النجف الاشرف: الحاج شیخ عباس هاتف القوچانی،

أعلی الله تعالی درجته و ضاعف أجره و مثوبته، در ظهر

روز چهارشنبه، بیست و سوم شعبان المعظم یک هزار

و چهارصد و ده هجریه قمریه، در نجف اشرف در سن

76 و یا 77 سالگی از این دار فانی به عالم باقی رحلت

نمودند، و صبح پنجشنبه فردای آن روز تشییع و در...

به خاک سپرده شدند.

اللهم أعلِ درجته و احشره مع نبیه الأطیب

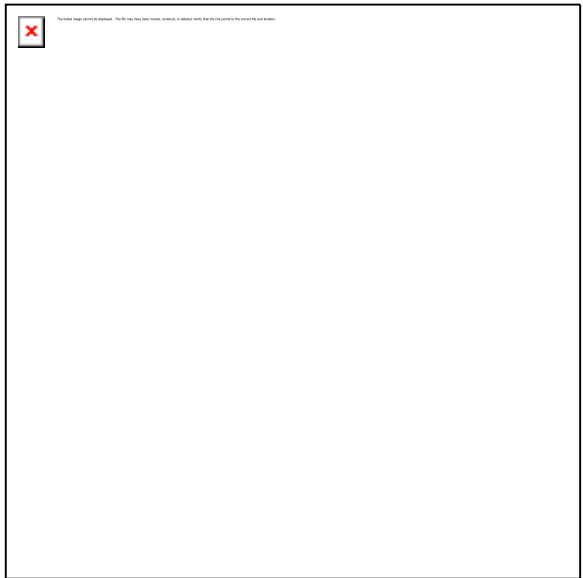
الأکرم و مع وصیه علی علیه السلام و أعطه ما فوق ما

یتمنّاه من الوصول الی أعلى ذروة الکمال و الفناء فی

اسمک الجمال و الجلال! اللهم اخلّف علی عقبه فی

الغابرین و أیدهم و سدّدهم و طول عمّهم و ارحمه و

ایانا برحمتک یا أرحم الرّاحمین.<sup>۱</sup>



## دستور العمل‌ها

[دستورات آقای قاضی در ماه‌های رجب و شعبان و رمضان المبارک]

دستخط مرحوم علامه بی بدیل قاضی طباطبائی

رضوان الله علیه.

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب<sup>۲</sup> مربوط به حالات مرحوم قاضی

– رحمة الله علیه – می‌باشد که آقازاده ایشان آقای

سید حسن نوشته‌اند. البته دو تا کتاب نوشته‌اند: یکی

---

۱. جنگ ۱۴، ص ۷۳ و ۷۴.

۲. آقازاده مرحوم آقای قاضی – قدس الله نفسه الزکیّة – بعد از فوت ایشان در احوالات والد مکرم خود و شاگردانشان مطالبی را جمع‌آوری کرده بودند که بعداً به چاپ برسانند که یک نسخه خطی آن را به مرحوم علامه طهرانی – قدس الله نفسه الزکیّة – هدیه نموده بودند که مراد «از این کتاب» همان است. (محقق)



راجع به حالات مرحوم قاضی و یکی هم برای شاگردانشان؛ در این کتابی که راجع به مرحوم قاضی است، یکجا دستورات مرحوم قاضی به شاگردانشان دربارهٔ ماه رجب و شعبان و رمضان می‌باشد؛ (دستورات مربوط به سال ۱۳۵۷ هجری قمری است؛ یعنی نه سال به فوت ایشان، چون مرحوم قاضی سال ۶۶ فوت کردند.) مرحوم آیه الله حاج سید علی قاضی در وصیّتی که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می‌فرماید:

تنبّه! متوجّه باش! آگاه باش! که شهرهای

حُرّم داخل شد که اوّلین آنها

رجب است. بیدار شو برای آنکه توشه خوبی  
برای خود برداری! شب‌های این ماه را بیدار باش و  
روزهای آن را روزه بگیر به جهت شکر خداوند که  
به تو روزی کرده! و مخواب مگر به مقدار معتناهی  
و کم! و چه بسیار عاشقان دل سوخته‌ای که شب را  
نمی‌خوابند! نماز شب را به نحو بیدار و خواب  
بجا آور، یعنی چند رکعتی نماز بخوان و کمی  
بخواب و سپس بیدار شو!

و کتاب حقّ، قرآن را تلاوت کن، ولی تند تند  
نه، آرام آرام بخوان و با بهترین صوتی که داری! چه  
که قرآن کتاب وحی است و نور قرآن ظلمت‌ها را  
تبدیل به نور می‌کند و می‌درخشاند.

پس تو بهره‌ای نبرده‌ای، بلکه هیچ کس به  
مانند قرآن بهره نبرده؛ و هرکس غیر از این را که من  
می‌گویم گفته است، خطا کرده و اشتباه فکر می‌کند.  
و سلام و صلوات بفرست به اصل قرآن و  
فصل آن، که مراد از فصل قرآن پیامبر اکرم و اولاد  
طاهرین او هستند؛ در برابر آنها عبد بدون اراده و  
تسلیم باش و با روح و جسم سالم در برابر آنها بدون  
چون و چرا باش و از آنها اطاعت کن! و محبت آنها

را در دل داشته باش چنانکه خداوند آنها را برای محبت خود قرار داده! و کسی که در غیر حب آنها خود را در ذمه خداوند رحمان درآورد، به درستی که گمراه شده و در انکار او نعمت‌های خداوند از دستش رفته است، و اگر خدا را در غیر محبت آنها قرار دهی گم می‌شوی؛ پس حب آنها حب خداست و به حب خدا پناه ببر! و ایشان عروه و ثقی هستند و دستاویز محکم؛ پس چنگ خود را محکم بگیر و به این دستاویز چنگ بزن!

پناه ببر به خدا درباره قرآن که قول خداست! درباره قرآن بازی نکن! با اهمیّت و احترام قرآن را بخوان و قرآن را از روی لهو و لعب نگاه مکن! چنانکه قرآن را عمل کنی به واسطه دقت در آن، به بالاترین قلّه از قلل حقّ و ایمان و مجد و شرف نائل می‌گردد.

در هر حال بر تو باد به ذکر خدا و مبادا در خواندن قرآن کوتاهی کنی! مگو چگونه می‌شود و نگو به چه کیفیتی بخوانم! تشکیک در این مسائل نکن!

در این ماه‌ها که آمده قرآن را تلاوت کن و خدا را در این ماه داخل شو! ملتزم و معتصم به خدا بشو! کسی که اعتصام به خدا پیدا کند، خدا هم خود را به او نشان می‌دهد.

اگر گفتی رَبِّيَ اللَّهُ «پروردگار من خداست». ای رفیق استقامت کن و دست از این حرف بردار! این ماه‌ها قرقگاه خداوند است، پس داخل در این قرقگاه شو! خداوند فرموده:

﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup> «هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند در راه راست هدایت شده است.» و باز فرموده:

﴿وَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ﴾<sup>۲</sup> «استقامت کن!» و باز فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ

۱. سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۱.

۲. سوره الشوری (۴۲) قسمتی از آیه ۱۵.

عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ﴿١﴾، «آن کسانی که گفتند خداوند

پروردگار ماست و سپس به این قول خود استقامت کردند، ملائکه آسمان بر آنها فرود می‌آیند.»

**انْتَبِهُوا إِخْوَانِي الْأَعْظَمِ وَفَقِّمِ اللَّهَ لَطَاعَتَهُ وَ قَدْ**

**دَخَلَ أَشْهُرَ الْحُرْمِ! یعنی متوجه باش که ما داخل در**

**قرقگاه شده‌ایم! و این ماه‌ها برای کسانی که وارد**

**می‌شوند خصوصیتی دارد، مثل زمین‌هایی که حُرْم**

**حساب شده و دارای شرایطی است و باید از**

**محرّمات اجتناب نمود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه**

**زمانی است انسان باید از خیلی چیزها اجتناب کند.**

---

۱. سوره فصلّت (۴۱) قسمتی از آیه ۳۰.

خدا در این ماه‌ها خیلی به انسان نزدیک است، باید مراعات آن را بکند، همانند حَرَم و زمین‌هایی که قرقگاه است و انسان وقتی وارد آنها می‌شود به کعبه و آن امام نزدیک است و زیارت می‌کند. چقدر نعمت‌های خداوند بر ما بزرگ است و او هرگونه نعمتی را بر ما تامّ و تمام کرده!

اوّلین چیزی که بر ما واجب است توبه است با شروط لازم و نمازهایی که در توبه وارد شده؛ که مقصود همان دستور توبه‌ای است که حضرت رسول در ماه ذوالقعدة دستور دادند، با همان کیفیت که در کتب ادعیه آمده و در اعمال ماه ذوالقعدة و در کتاب مفاتیح هم موجود است؛ البته حالا چون ماه ذوالقعدة نیست در روز یکشنبه قبل از اوّل ماه یا شب جمعه و یا روز جمعه که می‌آید توبه کنید.

پرهیز کنید از کبائر و صغائر به قصد قربت! ملتزم شوید به مراقبه، هم صغری و کبری! که مراقبه صغری نگاه داشتن خود است از مکروهات و خلاف مَا لَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ و مراقبه کبری نگاه داشتن دل است از آنچه محبوب نمی‌پسندد، که یک لحظه از مراقبت پروردگار خود را خارج نکند و در همه لحظات خدا

را حاضر ببیند.

و علاوه بر آن محاسبه داشته باشید و معاتبه داشته باشید و نفس را معاقبه کنید و بعد جریمه کنید! مثلاً بعضی از بزرگان (که در رساله بحرالعلوم هست) یک تازیانه داشتند و وقتی که عبادت می کردند در کنار سجاده آنها بوده، با آن تازیانه خود را می زدند به مقدار لازم که باید بزنند؛ اینها آیات قرآن است که برای شما بیان کرده اند! کسی که می خواهد به ذکر خدا متذکر شود یا اینکه در خشیت خداوند وارد شود، باید اینها را انجام دهد و چاره‌ای نیست از این اعمال، و گرنه جا می ماند.

**ثُمَّ اقْبَلُوا بِقُلُوبِكُمْ!** پس با دل‌های خود اقرار کنید به خدا! و مرض‌های گناه را معالجه کنید و با استغفار بزرگی گناه خویش را کاهش دهید! چرا که استغفار بزرگی گناه را از بین می برد.

**وَإِيَّاكُمْ هَتَكَ الْحُرْمَات!** مبادا که حُرْمَات خدا را بجا آورید! کسی اگر انجام

بدهد و حجاب خدا را پاره کند، خداوند ولو اینکه حجاب او را پاره و مهتوک نکند، خود مهتوک است و نفس را پاره کرده و نیاز نیست خداوند جزای این عمل او را بدهد.

کجا امید نجات است برای دلی که شکوک و شبهات در او وارد می‌شود و نفوذ می‌کند و رخنه می‌کند؟! محال است نجات یابد قلبی که در او شک و شبهه پیدا شود! و این بزرگترین گناه و اِثم است برای کسی که در نعمت‌های خداوند شک و شبهه داشته باشد.

انسان تا اینکه در سلوکِ سبیلِ مستقیم قدم گذارد آنگاه امید نجات برای او هست، آن وقت می‌تواند از چشمهٔ معین ولایت استفاده کند و بنوشد و مع المحسنین باشد و با محسنین معاشرت کند. و انسان (طبق دستور رسول اکرم که به ابوذر غفاری فرمودند) وقتی از آب می‌شود با محسنین خورد که در دل انسان شبهه نباشد، و انسان در قلبش هیچ شکی نباید باشد! و خداوند است محل اِتِّکاء و مستعان در نفس من و نفس‌های شما.

مرحوم قاضی می‌فرمودند: انسان باید به خدا



پناه ببرد، و خداوند خیلی کمک کننده و خیر المعین  
و پسندیده و اختیار کننده است.

«امّا دستور العمل این سه ماه»

1- علیکم بالفرائض فی أحسن أوقاتها! دستور

العمل آن است که نمازهای واجب را در بهترین اوقات

خودش انجام دهید همراه نوافل آن! (که مجموعاً پنجاه

و يك ركعت می شود، اگر نتوانستید چهل و چهار

ركعت) و اگر شواغلِ دنیا شما را منع کردند، صلاة

أوابین را که همان نماز ظهر است ترك نکنید، چون خیلی

اهمّیت دارد! خصوص نماز ظهر خیلی اهمّیت دارد و آن

به واسطه وقت آن و خصوصیت و موقعیت آن در بین

اوقات دیگر است! و «صلاة وسطی» را که در قرآن

آمده تفسیر به نماز ظهر کرده اند، و «صلاة اوابین» یعنی

آنها که خیلی توجه

به پروردگار دارند، یعنی رجوع کنندگان به خدا؛  
زیرا رجوع کنندگان به خدا به آن تمسک می کنند.

۲- نوافل شب را هیچ چاره‌ای نیست مگر  
آنکه آنها را بجا آورید، نه خیال کنید نماز شب ساقط  
است و آن سدّ سکندری است که هیچ شکسته  
نمی شود! عجب از کسانی که قصد دارند دنبال کنند  
مرتبه‌ای از کمال را در حالی که شب‌ها قیام نمی کنند!  
ما نشنیده‌ایم کسی به مرتبه‌ای از کمال برسد مگر به  
قیام شب و نماز شب.

3- علیکم بقراءة القرآن! بر شما باد به قرائت  
قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ و غنا! یعنی با  
صدای خوش بخوان که تو را تکان دهد. و در روایات  
داریم که قرآن را با تغنی بخوانید، امام زین العابدین  
تغنی به قرآن می کردند، این تغنی در قرآن برای انسان  
بسیار مفید است. به طور کلی غنای صوتی حرام است  
و این اصلاً در تحت غنای حرام نیست؛ زیرا غنای حرام  
آن است که انسان را به سوی لهو و لعب بکشانند. هر چه  
که انسان را به وجد آورد و به سوی خدا سوق دهد  
حرام نیست و همین است که می فرمایند با صوت حزین

نماز را بخوانید؛ سوره‌های بعد از حمد را، با صدای  
حزین بخوانید به طوری که آهنگ آن شما را از عالم بالا  
تربیت می‌کند و می‌رساند، **إِقْرَأْ فَارْفَعْ!** سوره‌هایی را  
که حفظ هستید که خوب، و اگر حفظ نیستید از روی  
قرآن دو صفحه بخوانید، (در نمازها و نماز شب) به  
طوری که قرآن شما را به سوی کمالات سوق دهد.

۴- بر شما باد به آورد معتاده که معروف است  
و هر کدام از شما که ورد خاصی دارد که باید بجا  
آورد؛ و سجده یونسیه را از پانصد تا هزار بجا آورید؛  
یعنی تا هزار هم می‌توان بجا آورد، بسیار هم خوب  
است.

۵- بر تو باد زیارت مشهد اعظم در هر روز!  
(که منظور از مشهد اعظم امیرالمؤمنین است، چون  
مرحوم قاضی در نجف بوده‌اند) و زیارت مساجد  
معظمه! (که منظور کوفه و سهله است) و در بقیه  
مساجد عبادت خود را بجا آورید! چون

مؤمن در مسجد مثل ماهی است در آب؛ همان طوری که حیات ماهی به آب است، حیات مؤمن هم در مسجد است؛ ماهی را از آب بیرون اندازند می میرد.

۶- بعد از نمازهای واجب تسبیح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را ترک نکنید! زیرا که آن ذکر کبیره شمرده شده و لا اقل بعد از هر نماز یک بار بگویید و اگر توانستید دو یا سه بار بگویید بهتر است.

۷- از لوازم مهم، دعا برای فرج حضرت حجة بقیة الله الأعظم می باشد در قنوت نماز وتر، و از آن گذشته در هر روز، و در جمیع دعاها برای حضرت دعا کنید!

۸- زیارت جامعه را روزهای جمعه بجا آورید! مقصود زیارت جامعه معروف است، زیارت جامعه کبیره.

۹- قرآن که می خوانید، در این سه ماه از یک جزء کمتر نباشد، در هر روز یک جزء.

۱۰- زیارت و دیدار برادران خود را زیاد کنید! (مقصود رفقای طریق هستند) خیلی آنها را

زیارت کنید و ببینید؛ زیرا اینها هستند برادران طریقی شما که در طریق و عقبات نفس و تنگناها و کریوه‌ها که انسان گیر می‌کند کمک انسان می‌کنند و نجات می‌دهند، نه آن برادرانی که رحمی و جزء صله هستند که چه بسا مخالف طریق و دشمن پیغمبر و خدا هستند! و نه آنکه بعضی می‌گویند برادران آمدند! نه، بلکه مقصود آن برادران طریق هستند که انسان با آنها تجدید مساعی کند و دیدن کند.

۱۱- زیارت قبور کنید نه هر روز بلکه کم‌کم و گاه‌گاهی، (هفته‌ای یک مرتبه خوب است) و در روز زیارت کنید نه در شب.

ما را چه کار با دنیا؟! ما را چه کار با اسم دنیا؟! این دنیا ما را گول زد و فریفت و ما را به پستی و ذلت گرایید! مقام ما را پائین آورد و پست کرد! دنیا مال ما نیست، دنیا را ول کنید و بسپارید به دست آنها که دنبال آن هستند و به کسانی که اهل دنیا هستند بدهید!

به به! خوشا به حال کسانی و آن مردانی که بدن‌های آنها در این عالم خاک است و قلوب آنها در عالم لاهوت است و [در] عالم عزّ و جلال پروردگار است! این افراد هستند که از جهت عدد اقلّ هستند و خیلی عددشان کم است، امّا قوتشان و جانشان و روحشان خیلی زیاد است، از جهت عددشان کم، ولی از جهت مددیّت و اصالت، اکثریّت عالم هستند. من می‌گویم آنچه را شما می‌شنوید و استغفار می‌کنم برای پروردگار.

این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می‌دهند. البته این اعمال را در حدّ امکان انجام دهید، هر کسی که نمی‌تواند هر روز را روزه بگیرد حتّیّ الإمكان پنج روز از رجب و ده روز از شعبان را بگیرد؛ خلاصه به حسب ملاحظه مزاج و قوه و حال و استعداد بگیرد.

و ذکر یونسیّه که فرمود پانصد تا هزار، برای شاگردان مرحوم قاضی بوده که باید هر روز می‌گفتند، (مرحوم آقا سیّد جمال الدین گلپایگانی روزی سه هزار بار می‌گفتند و البته چند ساعت طول

می کشیده) علی حدّ القدرة و الإستطاعة و قرأت  
قرآن در شب علی حدّ القدرة؛ اگر می توانی نخواب  
و اگر کسی نمی تواند همه شب را نخوابد علی صبّ  
باشد؛ صبّ یعنی جگر سوخته، بیدار خوابی کند،  
شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند،  
طوری که بدن استراحت خود را بگیرد.

خود مرحوم قاضی اوّل شب می خوابیدند،  
بعد نماز می خواندند و بعد می خوابیدند و باز نماز  
می خواندند، همین طور تا دو ساعت به اذان که دیگر  
نمی خوابیدند؛ مرحوم آخوند سه ساعت به اذان  
صبح بیدار بودند؛ اگر نافله شب را بجا نیاورید فائده  
ندارد و عرفان معنی ندارد. عرفان به عمل است نه به  
گفتن!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. مواعظ روح مجرد و نفس قدسی، عبد صالح پروردگار، الفانی فی ذات  
الله، الحائز لجميع مراتب التجرد و التّوحد، الجامع بین الوحدة و الكثرة  
بحقیقته، عارف ربّانی و عالم صمدانی، سند العلماء الربّانیین، قدوة الأولیاء  
و الصّالحین، المتأسی بسید المرسلین و آله الأئمة المعصومین، صلوات الله  
و سلامه علیهم أجمعین، حضرت آیت الله العظمی الحاجّ السید محمد  
حسین حسینی طهرانی - أفاض الله علینا من بركات نفسه الزکیّة - که در روز  
جمعه ۲۱ جمادی الثانی سنه یک هزار چهارصد و پانزده هجریه قمریه، در  
بلده طیّبه مشهد مقدّس رضوی علیه السّلام افاضه فرمودند. (محقّق)

[دعای تعلیمی توسط مرحوم آقای قاضی به آقا شیخ عباس قوچانی]

دعائی است که مرحوم قاضی (ره) به آقای

حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - دستور

داده‌اند:

[1] اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَا تُحِبُّهُ، وَ حُبَّ

مَنْ يُحِبُّكَ، وَ الْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ، وَ اجْعَلْ

حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ.<sup>۱</sup>

[2] اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي

بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَ

سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ

الْإِكْرَامِ.<sup>۲</sup>

[3] اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَ فِي سَمْعِي نُورًا،

---

<sup>۱</sup> . الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۴، تعلیقه: از جمله فقرات دعائی است که در قنوت نمازهای فریضه و نافله خوانده می‌شود و اوّل فقره آن این است: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَا تُحِبُّهُ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ الْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ وَ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ. (همه این دعا را در بحر المعارف، ص ۳۰۹ - قسمتی را از حضرت رسول و قسمتی را از امیرالمؤمنین علیهما الصلوة و السلام - آورده است و نیز در مجموعه مطبوعه‌ای کوچک از حاج ملا محمد جعفر کبودر آهنگی قسمتی از آن موجود است.) آیت عظمای حق مرحوم حاج میرزا سید علی آقا قاضی - تغمّده الله برضوانه - به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند.

<sup>۲</sup> . لب اللباب، ص ۱۲، تعلیقه: از جمله فقرات دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که حاج مولی جعفر کبودر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.



و فِي بَصْرَى نُورًا، وَ فِي لِسَانَى

نُورًا، وَ فِي يَدَيَّ نُورًا، وَ فِي رِجْلَيَّ نُورًا، وَ فِي جَمِيعِ

جَوَارِحِي نُورًا، يَا نُورَ الْأَنْوَارِ.<sup>۱</sup>

[4] اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.<sup>۲</sup>

[5] اللَّهُمَّ كُنْ وَجْهِي فِي كُلِّ وَجْهِ، وَ مَقْصَدِي

فِي كُلِّ قَصْدٍ، وَ غَايَتِي فِي كُلِّ سَعْيٍ، وَ مَلْجَأِي وَ مَلَاذِي

فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ هَمٍّ، وَ وَكَيْلِي فِي كُلِّ أَمْرٍ، وَ تَوَلَّنِي تَوَلَّى عِنَايَةٍ

وَ مَحَبَّةٍ فِي كُلِّ حَالٍ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.<sup>۳</sup>

دستورات مرحوم آية الحق میرزا علی آقا قاضی و آقا حاج شیخ عباس قوچانی وصی  
ایشان

۱- عمل به روایت «عنوان بصری» و مطالعه

آن در هر چند روز.

۲- نوافل لیلیه و نهاریه.

۳- سجده با ذکر یونسیه (حدائق چهارصد

مرتبه) و قرائت مسبحات عند النوم.

۴- أورداد مخصوصه (اربعینیات) بر حسب

مقتضای حال، به دستور خود آن مرحوم یا آقای حاج

---

۱. اقبال الاعمال، ص ۷۲؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۶۲، به نقل از رساله عشق و عقل با اندکی اختلاف.

۲. معادشناسی، ج ۵، ص ۱۰۷، تعلیقه: دعای امیرالمؤمنین با شرح آن به قلم حاج ملا محمد جعفر کبوتر آهنگی که در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.

۳. جنگ ۳، ص ۱۱۸.

شیخ عباس وصیّ آن مرحوم.<sup>۱</sup>

[یا طَهْرُ، یا طاهرُ، یا طَهوْرُ، یا طیهوْرُ، یا طَیْهارُ]

حضرت آقای طباطبائی - مدّ ظلّه السّامی -

نقل فرمودند از مرحوم آیه الحقّ

---

<sup>۱</sup>. جنگ ۴، ص ۵.

حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - که  
ایشان فرمودند: برای من چنین منکشف شده است  
که:

مَنْ قَالَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ  
سَاجِدًا، مِائَتِينَ وَخَمْسَةَ وَعِشْرِينَ مَرَّةً: «يَا طَهْرُ، يَا طَاهِرُ،  
يَا طَهْرُ، يَا طَيْهَرُ، يَا طَيْهَارُ» نَزَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ  
طَهَّرَتْهُ تَطْهِيرًا.<sup>۱</sup>

[استغفاری که مرحوم قاضی دستور می داده اند]

استغفاری را که مرحوم قاضی - قدس الله  
سرّه - به شاگردان خود دستور می داده اند و میان آنها  
معروف و مشهور بوده است، این است:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَ  
جُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ.<sup>۲</sup>

[آدرس مطالب مذکوره درباره مرحوم قاضی در مکتوبات خطی و چاپی علامه  
طهرانی]

جهت اطلاع بیشتر به احوال مرحوم آیه الله  
قاضی - قدس الله سرّه الشریف - به:

جنگ شماره ۷، ص ۱۰۴ و ص ۱۱۱ و ص

۱. همان مصدر، ص ۲۴ و ۲۵.

۲. جنگ ۱۳، ص ۸۲.

۱۱۲ و ص ۱۱۳ و ص ۱۲۲ و ص ۳۹۹ و ص ۴۰۰.

و به «جنگ» شماره ۱۵ ص ۲ و ص ۳ و ص

.۱۱

و به «جنگ» شماره ۱۷ ص ۲۷ و ص ۲۸ و

ص ۲۹ و ص ۳۰.

و به «جنگ» شماره ۲۲ ص ۵۰ و ص ۵۵ و  
ص ۸۱ تا ص ۸۸.

و به «جنگ» شماره ۱۸ ص ۲۳۷ تا ص ۲۷۴  
مراجعه شود.

و به کتاب مهر تابان، ص ۱۳ تا ص ۲۱ با دو  
تعلیقۀ اخیر در ص ۱۷ و ص ۱۸ از نسخه خطی، و  
تعلیقۀ ص ۴۰ از نسخه خطی و ص ۵۳ و ص ۵۸ و  
ص ۱۴۱ و ص ۱۷۳ و ص ۲۱۵ تا ص ۲۱۸ و ص  
۲۲۰ تا ص ۲۲۳ و ص ۲۲۶ و ص ۲۲۷ و ص ۲۵۶  
تا ص ۲۶۰ و ص ۲۸۲ مراجعه شود.

و به کتاب توحید علمی و عینی، ص ۱۵ و  
ص ۱۷ و ص ۲۰ و ص ۲۳ و ص ۱۶۲ و ص ۱۶۳ و  
ص ۲۱۴ و ص ۲۲۹ تا ص ۲۳۱ و ص ۳۲۵ مراجعه  
شود.

و به کتاب معاد شناسی، جلد ۱ ص ۲۳۱ تا  
ص ۲۳۴ و جلد ۲ ص ۲۹۱ و ص ۲۹۲ و جلد ۳ ص  
۱۰۸ تا ص ۱۱۰.

و به کتاب لبُّ اللُّباب، طبع اوّل ص ۱۸ و ص  
۳۴ و ص ۹۱ و ص ۹۲ و ص ۱۲۹ تا ص ۱۳۲ و ص  
۱۵۸، و به کتاب رسالۀ سیر و سلوک منسوب به

بحرالعلوم، مقدمه ص ۱۰ و مقدمه ص ۱۲ و ص ۱۳

و تعلیقه ص ۱۶۴ و تعلیقه ص ۱۷۶ و تعلیقه ص

۱۹۰ مراجعه شود.<sup>۱</sup>

۱. جنگ ۱۸، ص ۲۳۷ الی ۲۷۵.

۲. حکایات و قصص معلق محترم درباره مرحوم آیه الحق و الیقین میرزا علی آقای قاضی قدس الله نفسه الزکیه.

[ملاقات با حضرت بقیة الله الأعظم]

از جمله مطالبی که مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - درباره مرحوم قاضی - قدس الله سره - می فرمودند اینکه مرحوم آقای سید محمد حسن قاضی - رحمة الله علیه - (فرزند عارف بالله مرحوم سید علی قاضی) کتابی در شرح احوال والد خود به رشته تحریر آورده اند و در آنجا جریان ارتحال مرحوم قاضی و صحبت های ایشان در شب وفات را ذکر کرده اند و فرموده اند: مرحوم قاضی به من فرمود: «پنجره و درب اطاق را ببند و پرده را ببنداز که کسی درون اطاق را ننگرد و خود به منزل خویش برو و فردا صبح به اینجا برگرد!»

مرحوم آقا سید محمد حسن قاضی فرمودند من پنجره ها و درب اطاق را بستم و پرده ها را انداختم و از اطاق خارج شدم و قبل از خروج از منزل به بعضی از کارهای منزل مرحوم قاضی پرداختم؛ ناگاه متوجه صدای صحبت دو نفر در اطاق مرحوم قاضی شدم در حالی که می دانستم هیچ کسی وارد منزل ایشان نشده است و صدای فرد دوم صدای یک مرد بود، نه یک زن! با تعجب آمدم پشت درب اطاق تا بینم چه کسی با مرحوم قاضی سخن می گوید و خواستم وارد اطاق شوم احساس کردم نمی توانم و گویا مانعی مرا از رفتن باز می دارد، ولی هرچه دقت و توجه کردم متوجه مفاهیم سخنان آن دو نشدم و پس از یأس از ادراک صحبت های ایشان منزل والد را به قصد منزل خود ترک کردم و فردا صبح که به منزل والد مراجعت کردم دیدم مرحوم قاضی از دنیا رحلت کرده است.

این حقیر (سید محمد محسن) پس از شنیدن این مطالب از مرحوم والد، به ایشان عرض کردم: آن فردی که با مرحوم قاضی در آن شب صحبت می کرد حضرت آقای حداد بودند؟ مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند: خیر ایشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بودند.\*

[اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی و حفظ تائیه کبرای ابن فارض (ت)]  
مرحوم والد می فرمودند که مرحوم آقای حداد از مرحوم قاضی - رضوان الله

[اشتياق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی و حفظ تائیه کبرای ابن فارض (ت)

---

عليهم - نقل کردند که: «من هشت بار تمام، از اوّل تا آخر مثنوی را مطالعه نمودم و هر بار معنایی متمایز از معنی و مفهوم مطالعه قبلی برایم حاصل می‌گشت.»

و نیز می‌فرمودند مرحوم قاضی بارها می‌فرمود: «کسی که تائیه کبرای ابن فارض را از حفظ کند عاشق پروردگار خواهد شد و این مسأله، دست از سر او بر نمی‌دارد تا او را به منزل برساند.»

\*- رجوع شود به همین کتاب ص ۹۰ و ۹۷.



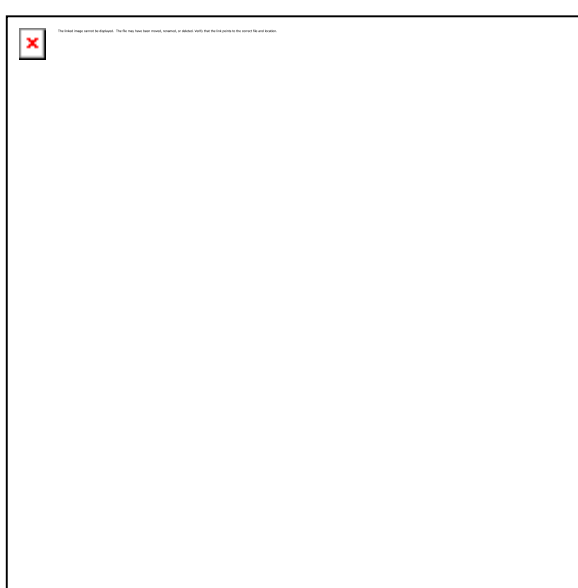


دعای هنگام خواب به طریقی که آقا سید هاشم حدّاد فرمودند

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - فرمودند

که: این دعا را من در کشکول شیخ بهائی (ره) و در

مفتاح الجنان دیده‌ام:



احوال مرحوم آیه الحقّ و العرفان آقا سید

هاشم حدّاد قدّس الله نفسه الزّکیّة

تصویر مرحوم حدّاد و علامه طهرانی رضوان الله

علیهما در منزل آقای حدّاد (کربلای معلی)

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

اللَّهُمَّ يَا مَنْ احْتَجَبَ بِشُعَاعِ نوره عَنْ نَوَاطِرِ

خَلْقِهِ، يَا مَنْ تَسَرَّبَلَ بِالْجَلَالِ وَالْعَظَمَةِ وَاشْتَهَرَ بِالتَّجَبُّرِ

فِي قُدْسِهِ، يَا مَنْ تَعَالَى بِالْجَلَالِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ فِي

---

<sup>۱</sup>. در بعضی از نسخ پس از اللهم [انی أسألك] آمده است.

تَفَرَّدِ مَجْدَهُ، يَا مَنْ انْقَادَتْ لَهُ الْأُمُورُ بِأَزْمَتِهَا طَوْعًا لِأَمْرِهِ،  
يَا مَنْ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مُجِيبَاتٍ لِدَعْوَتِهِ، يَا  
مَنْ زَيَّنَ السَّمَاءَ بِالنُّجُومِ الطَّالِعَةِ وَجَعَلَهَا هَادِيَةً لِحَلْقِهِ، يَا  
مَنْ أَنْارَ الْقَمَرَ الْمُنِيرَ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بِلُطْفِهِ، يَا مَنْ  
أَنْارَ الشَّمْسَ الْمُنِيرَةَ وَجَعَلَهَا مَعَاشًا لِحَلْقِهِ وَجَعَلَهَا  
مُفَرِّقَةً بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، يَا مَنْ اسْتَوْجَبَ الشُّكْرَ بِنَشْرِ  
سَحَابٍ نِعَمِهِ.

أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ  
مِنْ كِتَابِكَ، وَبِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ  
فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ أَنْزَلْتَهُ فِي  
كِتَابِكَ أَوْ

أَبْتَتْهُ فِي قُلُوبِ الصَّافِينَ الْحَافِينَ حَوْلَ عَرْشِكَ،  
فَتَرَجَعَتِ الْقُلُوبُ إِلَى الصُّدُورِ عَنِ الْبَيَانِ بِإِخْلَاصِ  
الْوَحْدَانِيَّةِ وَتَحْقِيقِ الْفِرْدَانِيَّةِ مُقَرَّةً لَكَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَإِنَّكَ  
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْكَلِيمِ عَلَى  
الْجَبَلِ الْعَظِيمِ، فَلَمَّا بَدَأَ شُعَاعُ نَوْرِ الْحُجُبِ مِنْ بَهَاءِ  
الْعَظْمَةِ خَرَّتِ الْجِبَالُ مُتَدَكِّدَةً لِعَظَمَتِكَ وَجَلَالِكَ وَ  
هَيْبَتِكَ وَخَوْفًا مِنْ سَطَوَتِكَ رَاهِبَةً مِنْكَ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ،  
فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَتَقْتَ بِهِ رَتَقَ عَظِيمِ  
جُفُونِ عِيُونِ النَّاطِرِينَ، الَّذِي بِهِ تَدْبِيرُ حِكْمَتِكَ وَ  
شَوَاهِدُ حُجَجِ أَنْبِيَائِكَ، يَعْرِفُونَكَ بِفِطْنِ الْقُلُوبِ وَأَنْتَ  
فِي غَوَامِضِ مُسَرَّاتِ سَرِيرَاتِ الْغُيُوبِ.

أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ ذَلِكَ الْاسْمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَصْرِفَ عَنِّي جَمِيعَ الْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ وَ  
الْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَالْخَطَايَا وَالذُّنُوبِ وَالشُّكَّ وَالْجَهْلِ  
وَالشُّرْكَ وَالْكَفْرَ وَالشُّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَالْغَضَبِ وَالْجَهْلِ  
وَالْمَقْتِ وَالضَّلَالَةَ وَالْعُسْرَ وَالضُّيْقَ وَالْفَسَادَ وَحُلُولِ

النِّقْمَةِ و شِهَاتَةِ الأَعْدَاءِ و غَلْبَةِ الرِّجَالِ، إِنَّكَ سَمِيعُ  
الدُّعَاءِ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ، و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ  
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ<sup>۱</sup> ۲.

این دعا را حقیر از زبان مبارک حضرت آقای

- حدّاد روحی فداه - ضبط و ثبت کردم.

أقول: این دعا در کشکول شیخ بهائی در

صفحه ۳۰۳ طبع سنگی، موجود است با قدری

اختلاف و نیز در مُهَج الدَّعَوَات، صفحه ۹۶، با کمی

اختلاف مرحوم سیّد بن طاووس آورده است.

---

۱. جنگ ۴، ص ۷ و ۸؛ جنگ ۱۳، ص ۴۸ و ۴۹.

۲. مصباح کفعمی، ص ۲۷۵؛ مهج الدعوات، ص ۷۶، با کمی اختلاف.

دعائی را که بعض اوقات حضرت آقا سید هاشم حدّاد روحی فداه در قنوت قرائت می کردند

أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ  
مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ وَ شِدَّةٍ  
الشُّكْرُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ أُعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ  
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ  
لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسِبِي اللَّهَ، وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى  
اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ  
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱، ۲</sup>

[قرائت دعاء یا من اظهر الجمیل در قنوت نمازها]

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - روحی فداه - دعای زیر را که در صفحه ۳۱۹ از کتاب دعای ضیاء الصّالحین است، در قنوت های نماز خود می خواندند:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ  
بِالْجُرَيْرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ  
التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ  
ارْحَمْنِي! يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى، يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى، يَا

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۹، باب ۴۰ با اندکی تفاوت.

۲. جنگ ۴، ص ۱۹.

مُفَرِّجَ كُلِّ كُرْبِيَّةٍ، يَا مُقِيلَ الْعَثْرَاتِ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا  
عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا مُبْتَدِّئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبَّاهَ يَا  
سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ، أَسْأَلُكَ بِكَ وَبِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ  
فَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَ الأئِمَّةِ المَعْصُومِينَ  
عَلَيْهِمُ السَّلَامَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَسْأَلُكَ يَا اللهُ  
أَنْ لَا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ.

و آقای حدّاد به جای «و الأئمة المعصومین»

می فرمودند:

«و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد

و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و

علی بن محمّد و الحسن بن علی و المهدی صاحب

الزّمان.»

و سپس بقیّه دعا را قرائت می کردند.

دعای آقای حدّاد بین اذان و اقامه

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - بین اذان

و اقامه در سجده، این دعا را می خواندند: **سَجَدْتُ**

**لَكَ يَا رَبِّ خَاضِعًا خَاشِعًا ذَلِيلًا<sup>۱</sup>.**

و همچنین دعاهاى ذیل را بعضی از اوقات

قرائت می فرمودند:

اللهمّ يا مُسَبِّبَ الأسبابِ، يا سَبِّبَ كُلِّ ذى سَبَبٍ،

يا مُسَبِّبَ الأسبابِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ، سَبِّبْ لى سببًا لن

أستطيعَ له طلبًا، صلِّ على مُحَمَّد و آل مُحَمَّد، و أغننى

---

۱ . بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۵۲: كان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يقول لأصحابه من سجد بين الأذان والإقامة فقال فى سجدته رَبِّ لَكَ سَجَدْتُ خَاضِعًا خَاشِعًا ذَلِيلًا يَقُولُ اللهُ تَعَالَى مَلَأْتُكَى و عِزَّتى و جَلالى لأجعلنَّ محبته فى قلوب عبادى المؤمنين و هيته فى قلوب المنافقين.



بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ بَطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ  
بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمٌ.<sup>۱</sup>

دعای چشم زخم که حضرت آقای حدّاد - دام ظلّه - مرحمت فرمودند

تُدْرَعُ مِنْ ثَوْبٍ طَاهِرٍ أَوْ خَيْطِ ثَلَاثَةِ أَذْرَعٍ وَ تَقْرَأُ  
الدَّعَاءَ فَإِنْ زَادَ أَوْ نَقَصَ فَهُوَ عَيْنٌ فَإِنْ لَمْ يَزِدْ وَ لَمْ يَنْقُصْ  
فَلَا عَيْنَ. وَ الدَّعَاءُ هَذَا:<sup>۲</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بِسْمِ اللَّهِ لَا بَلَاغَ إِلَّا

بِاللَّهِ (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ)، ثُمَّ تَقْرَأُ سُورَةَ الْحَمْدِ (ثَلَاثَ  
مَرَّاتٍ)، ثُمَّ تَقُولُ: عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَيْنُ الَّتِي فِي فُلَانِ  
ابْنِ فُلَانَةٍ بِعِزَّةِ عِزِّ اللَّهِ وَ بِنُورِ عَظَمَةِ وَجْهِ اللَّهِ وَ بِمَا جَرَّبَهُ  
الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَيْنُ الَّتِي فِي  
فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ بِحَقِّ شَرَاهِيئًا بَرَاهِيئًا أَدُونَايَ أَصْبَاوُثُ آلِ  
شَدَايَ، عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَيْنُ الَّتِي فِي فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ  
بِهَتْ شَهْتٍ أَشَهْتُ بِأَقْطَاعِ النَّجَى الَّذِي لَا يَقُومُ عَلَيْهِ لَا

۱. جنگ ۵، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. پارچه یا نخ طاهر و پاکیزه‌ای را به مقیاس سه ذرع اندازه بگیر و آنگاه این  
دعا را قرائت کن، بعد از قرائت دعا، دوباره پارچه یا نخ طاهر را اندازه بگیر،  
اگر کمتر یا بیشتر نبود، پس چشم زخم نمی‌باشد و آن دعا این است.  
(محقق)

أَرْضٌ وَلَا سَمَاءٌ أُخْرِجِي يَا نَفْسَ السَّوِّءِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ  
فُلَانَةٍ كَمَا أُخْرِجَ يُوسُفَ مِنَ الْمَصِيقِ وَ جَعَلَ لِمُوسَى فِي  
الْبَحْرِ وَإِلَّا فَأنتِ بَرِيئةٌ مِنَ اللَّهِ، وَ اللَّهِ بَرِيءٌ مِنْكَ، أُخْرِجِي  
يَا نَفْسَ السَّوِّءِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ بِأَلْفِ أَلْفٍ، ﴿قُلْ هُوَ  
اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ  
لَهُ وَكُفُوًا أَحَدٌ﴾<sup>١</sup>، أُخْرِجِي يَا نَفْسَ السَّوِّءِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ  
فُلَانَةٍ بِأَلْفِ أَلْفٍ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ،  
﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا  
يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>٢</sup>، ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ  
عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ  
الْأَمْثَلُ نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ \* هُوَ اللَّهُ الَّذِي  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عُلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ  
\* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ  
الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا  
يُشْرِكُونَ \* هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ  
الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>٣</sup>،  
﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾<sup>٤</sup> . - انتهى .

و سپس پارچه را اندازه گرفت، اگر کم و زیاد

١ . سوره الإخلاص (١١٢) آيات ١ الى ٤ .

٢ . سوره الإسراء (١٧) آيه ٨٢ .

٣ . سوره الحشر (٥٩) آيات ٢١ الى ٢٤ .

٤ . سوره آل عمران (٣) ذيل آيه ١٧٣ .

بود معلوم می‌شود نظر است و بنابراین باید یکی  
دوبار دیگر خوانده شود تا بکلی از بین برود، و اگر  
یقین داشته باشیم که نظر است اندازه گرفتن لازم  
نیست.<sup>۱</sup>

عبارت‌ها و کلماتی از مرحوم آقای حدّاد (ره)

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - دعای زیر  
را در سجده آخر نماز می‌خواندند:

يا اللهُ يا اللهُ يا اللهُ، أنت اللهُ الَّذي لا إلهَ إلاَّ أنتَ  
وَحَدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، تَجَبَّرْتَ أَنْ يَكُونَ لَكَ وَلَدٌ و  
تَعَالَيْتَ أَنْ يَكُونَ لَكَ شَرِيكٌ و تَعَظَّمْتَ أَنْ يَكُونَ لَكَ  
مُشِيرٌ و تَقَهَّرْتَ أَنْ يَكُونَ لَكَ ضِدٌّ و تَكَبَّرْتَ أَنْ يَكُونَ  
لَكَ وَزِيرٌ، يا اللهُ يا اللهُ يا اللهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا  
فَرَّجْتَ عَنِّي.<sup>۲</sup>

و اشعار زیر را درباره محبت قرائت کردند:

---

۱. جنگ ۵، ص ۱۵۵ الی ۱۵۷.

۲. روح مجرد، ص ۵۰۶.

و فرمودند دربارهٔ تعریف عشق گوید:

جلیس مَمْنَعٌ و صاحب مالک، مَذاهِبُهُ غامِضَةٌ و

أَحْکَامُهُ جَارِيَةٌ يَمْلِكُ الْأَبْدَانَ و أَرْوَاحَهَا و الْقُلُوبَ و

خَوَاطِرَهَا و الْعُقُولَ و أَلْبَابَهَا قَدْ أُعْطِيَ عِنَانَ طَاعَتِهَا و

قُوَّةَ تَضْرِيْفِهَا.

و دیگری گوید:

جَلَّ أَنْ يَخْفَى و دَقَّ أَنْ يُرَى فَهُوَ كَامِنٌ كَكُمُونِ

النَّارِ فِي الْحَجَرِ، إِنْ قَدَحْتَهُ أُورَى و إِنْ تَرَكَتَهُ تَوَارَى.

روزی که شود ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ تَوَاذَا النُّجُومُ

أَنْكَدَرَتْ﴾

من دامن تو بگیرم اندر ﴿سُئِلْتَبَائِي ذَنْبٌ قُتِلَتْ﴾

\*\*\*

هجر تو مرا ﴿إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

مَنْ مَاتَ مِنَ الْعَشْقِ فَقَدْ مَاتَ شَهِيدٌ

\*\*\*

فوت دختر آقای حدّاد (ره)

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد - روحی

فداه - می فرمودند:

«دختری داشتم دو ساله، فوت کرد و در شب

ما او را در کنار اطاق گذاشته بودیم تا فردا او را دفن کنیم و البته به صورت یک طفل کوچک به او نظر می نمودیم؛ ناگاه در همان شب من دیدم این طفل بزرگ شد و همه اطاق را فراگرفت و همه خانه را و همه شهر را و همه عالم را! گفتم عجباً! این روح بزرگ این طفل خردسال است که ما به دیده تحقیر به او می نگریستیم.<sup>۱</sup>

[نفرین و لعن مرحوم آقای حدّاد سیّدی را که قائل به امامت حضرت ولی عصر نبود]  
من روزی از مرحوم حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد از احوال سیّدی پرسیدم، فرمودند: «نفس کافری دارد!» و در سفر دیگر فرمودند: «قائل به امامت حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف نیست.»

\*\*\*

آقای حاج ... نقل کرد که: یکی از شب‌های جمعه که از کاظمین به کربلا برای زیارت آمده بودم و در منزل حضرت آقای حدّاد بیتوته کردم، در وقت سحر آقای حدّاد مرا از خواب بیدار کردند و فرمودند:

---

<sup>۱</sup> جنگ ۶، ص ۱۴۳ الی ۱۴۵.

«برخیز به حرم مشرف شویم!» و این بیدار کردن و تشرّف ایشان با من در وقت سحر به حرم حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام بی سابقه بود؛ من برخاستم و وضو ساختم و در معیت ایشان به حرم مطهر مشرف شدیم. پس از زیارت و نماز زیارت که در کناری نشسته بودند، سیدی را به من نشان دادند و گفتند: این سید را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم! سر خود را پائین انداختند و سه مرتبه گفتند: «لَعْنَةُ اللَّهِ، لعنه الله، لعنه الله!»

جناب محترم آقای حاج ... گفتند: شبی در خواب دیدم که از صحن مطهر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام از درِ قبله که در برابر آن محوطه‌ای است خارج شدم؛ ناگهان دیدم همین آقای سید از مقابل من به جلو می آید و چند نفر شرطه محافظ او بودند. من رو کردم به جمعیتی که در آنجا بودند و گفتم: برای این آقا صلواتی بفرستید! هیچ کس از مردم اعتنائی نکرد و مطلب را امر عادی تلقی کردند. من

چون نگاهم به صورت سید افتاد، دیدم احوال است.<sup>۱</sup>

[مکاشفاتی از مرحوم آقا محمد حسن بیاتی]

جناب صدیق ارجمند آقای بیاتی - أطال الله

عُمره - می گویند: در همان زمان حیات مرحوم

آیه الله انصاری پس از رحلت استاد عظیم آیه الله

قاضی (ره) یکی از شاگردان مرحوم قاضی به من

معرفی شد، ولی او را نشناختم و سپس معلوم شد او

حضرت عارف کامل حاج سید هاشم حدّاد است.

توضیح آنکه: مرحوم آیه الله انصاری (ره) به

من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در

خلوت انجام دهم، و من روزها آن را در خلوت

انجام می دادم، تا روز جمعه ای بود که برای بجا

آوردن آن، محلّ خلوتی را پیدا نمودم؛ چرا که در

هر جای خلوت احتمال تردّد و آمدن افراد بود.

می دانستم که یک شبستان در مسجد پیغمبر متروک

است، (مسجد پیغمبر یکی از مساجد همدان و در

مقابل سرای قلمدانی است) به آن مسجد در آمدم و

در شبستان متروک را گشودم؛ دیدم روی حصیرها

---

۱. جنگ ۱۷، ص ۶۷.



به قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گرد و خاک برمی‌خیزد. داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویه بسیار تاریک مسجد که از در شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم.

آن دستور مدتش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد؛ در حال انجام آن عمل، مکاشفه‌ای رخ داد که: خود را بر روی کره زمین احساس کردم و تمام کره (نیم کره جنوبی و نیم کره شمالی آن) را بتمامه می‌دیدم و بر آن سیطره داشتم. در محور کره از قطب شمالی ستونی از نور بود بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام بخش که آن عبارت بود از ولایت کلیه، و باید تمام مردم کره خود را بدان برسانند.

بسیاری از افراد روی زمین در ظلمت به سر می‌بردند و در نیم کره جنوبی دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می‌کردند، و آنها اکثریت اهل جهان را تشکیل

داده بودند. آنها هرچه حرکت می‌کردند در  
ظلمات بود؛ چنان تاریکی آنها را فراگرفته بود که  
هیچ چیز را نمی‌شناختند؛ بعضی چون می‌خواستند  
به جلو بیایند دورتر می‌شدند؛ برخی از آنها چنان در  
تعفن غوطه‌ور بودند که انسان قدرت تماشای آنها را  
نداشت. عجیب اینجاست که آنها هم همگی  
خواستار نور بودند و می‌خواستند خود را به محور  
برسانند!

و اما نیم‌کره شمالی که نورانی بود، در آنجا  
افراد متفاوت بودند: بعضی با سرعت رو به بالا و  
قطب می‌آمدند اما در وسط راه توقف می‌کردند،  
بعضی آرام و آهسته می‌آمدند، (روی این نیم‌کره  
اقلیت روی زمین بودند که به صورت دسته‌ها و  
گروه‌ها، گروه گروه دور هم مجتمع بودند) بعضی  
مقداری راه آمده اما پشیمان شده و متحیر بودند،  
بعضی مانند اسب سوار و یا با سرعت بیشتر رو به  
بالا می‌رفتند.

خلاصه امر اینکه: تمام این افراد واقع در  
منطقه نور نیز هر کدام شکل و شاکله خاصی داشته  
بودند. هرچه به بالا می‌رفتیم افراد کمتر می‌شدند تا

نزدیک قطب و محور چند نفری بیشتر به چشم  
نمی خوردند که می خواستند وارد ستون نور شوند؛  
اما من خودم نفهمیدم به چه وسیله این راه را طی  
کردم، گویا روی هوا با سرعتی همین طور چرخ  
می خوردم و بالا می رفتم تا رسیدم به کنار محور؛  
دیدم در آنجا دو نفر ایستاده اند: یکی حضرت آیه الله  
انصاری و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس  
مشهود شد که حضرت آقای حدّاد است. من همین  
که بدان محلّ رسیدم فوراً آیه الله انصاری مرا گرفت  
و در داخل ستون نور پرتاب کرد.

عجیب عالمی بود از عظمت و اُبّهت و سکون  
و اطمینان و حیات و قدرت و إحاطه بر ماسوی! در  
آنجا ارواح چهارده معصوم بدون شکل و صورت و  
بدون تعین بودند! چنان مرا لذّت و بهجتی دست داد  
که تا حال که ده ها سال از آن می گذرد مزه آن در زیر  
دندان های من و در کام من باقی است! من در آنجا  
غرق در تحیّر و بُهت بودم و مستغرق در لذّت  
ولایت، که ناگهان مرحوم آقای انصاری (ره)

به شأنه من زدند و فرمودند:

«بس است تا اینجا که رفتی، برخیز برویم!»

ساعت قریب ظهر است.»

و از مسائل لازم الذکر: من خودم در شبستان

را از پشت کولون کردم و آقای انصاری از در بسته

وارد شدند. و دوّم اینکه: أحدى از جای من خبر

نداشت و به حسب موازین ظاهری ورود من در

شبستان متروکِ مسجد پیغمبر آنهم با آن کیفیت

محال می نمود، و غیر از اطلاع غیبی مرحوم انصاری

بر محلّ من محملی دیگر ندارد. و سوّم: مشاهده

مرحوم آقای انصاری مکاشفه مرا بود، که معلوم بود

از تمام جریانات و مشاهدات من مطلع بوده‌اند.

جناب آقای حاج بیات در تحت تربیت

مرحوم انصاری بودند، تا ایشان در جمعه دوّم

ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریّه قمریّه، دو ساعت بعد از

ظهر، رحلت نمودند.

آقای بیات می گویند: من به امر و دستور

آیه الله انصاری گذرنامه گرفته بودم و در همان روز

جمعه صبح عازم کرمانشاه (باختران) بودم برای أخذ

جواز و روادید از قونسولخانه عراق؛ چون فقط ویزا

و روادید را از باختران می دادند. از طرفی حرکت و مسافرت ما مقارن شد با ایّام ارتحال و کسالت ایشان که مجموعاً چند روزی بیش طول نکشید؛ زیرا مرض ایشان سکتۀ مغزی بود که طرف راست بدن را فلج نموده بود.<sup>۱</sup>

من در آن روزها مترصدّ بودم حال ایشان بهبود یابد و خداحافظی کنم و برای زیارت مشرفّ شوم و هر روز برای عیادت می آمدم؛ امّا چشمان ایشان بسته و با وجود شعور و احساس کامل، قادر بر بازکردن چشم نبودند.

این گذشت تا صبح جمعه پیش از ظهر به منزلشان رفتم و دیدم سخت بی هوشند، در آن لحظه

---

<sup>۱</sup>. مرحوم آقای بیات به حقیر فرمودند: من مستطیع و واجب الحج شده بودم ولی به واسطۀ عارضه کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیّه مقدمات تعلّل می ورزیدم تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سیّد محمّد حسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: چون واجب الحج و مستطیع شده ای نمی توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی. عرض کردم اصلاً پایم یارای حرکت به صوب عراق و حجاز را ندارد، فرمودند: هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، إنّ شاء الله خداوند کمک می نماید. من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به سمت کرمانشاه حرکت کردم و هنگامی که به گردنه اسدآباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان حرکت کرد و به سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با لبخند به من فرمود: خداحافظ، ما رفتیم! ایشان فرمودند: فقط خدا می داند که در این سفر چه بر من گذشت! (معلّق).

در اطاق ایشان یک نفر هم نبود، (رفقا همگی در اطاق جلو که اطاق پذیرائی بود مشغول مشورت بودند در کیفیت حال و ارجاع ایشان را به طبیی دیگر، در صورت امکان) در آن لحظه بدون اختیار من خودم را روی بدن ایشان انداختم و گفتم: فدایت شوم چه کنم؟ از طرفی شما امر به مسافرت و زیارت نموده‌اید و در این ساعت مقرر ماشین سواری کرایه نموده تا مرا به باختران ببرد و از طرف دیگر شما بدین حال مدهوش و بی‌هوش افتاده‌اید و من تاب و توان رفتن را با این وضع فعلی شما ندارم؟! اگر ارتحالی حاصل شد من پس از شما به که رجوع کنم؟

در آن عالم مکاشفه فرمودند:

«فرزندم! تو آماده سفر باش و زیارتت را به طور کامل انجام بده، من بعد از چهل روز به تو استادی را برای تربیت معرفی می‌کنم!»

من در آن عالم از ایشان خداحافظی نموده و بیرون آمدم؛ و از وقت حرکت با سواری یکی دو ساعتی بیشتر طول نکشید که در ده پانزده فرسخی همدان، ماشین که از گردنه‌های اسدآباد بالا می‌رفت

و فکر و ذکر و توجّه من یکسره به ایشان بود ناگهان  
به صورت کبوتر سپیدی از بالای منزلشان پرواز کرده  
و به من فرمودند: خداحافظ! من دانستم ایشان  
رحلت نموده‌اند.

به باختران رسیدیم و پس از تحصیل ویزا

عازم عتبات عالیات شدیم و تقریباً

مدّت یک ماه طبق دستور ایشان زیارت نموده و به همدان مراجعت کردیم.

درست از تاریخ ارتحال ایشان چهل روز گذشته بود که با طریقی که شرح و بسط فراوان دارد، حضرت آقای حاجّ سیّد هاشم حدّاد (ره) را که تا آن زمان زیارت نکرده بودم و فقط در میان زمرة تلامذه مرحوم آية الله قاضی (ره) نامی از ایشان شنیده بودم به من معرفی شد.

من با نهایت اشتیاق و خلوص و کمال ارادت و تمکین به محضرشان شرفیاب شدم. تا چشمم به ایشان افتاد، دیدم عجباً! این همان مردی است که در جنب آقای انصاری در آن مکاشفه، پهلوی ستون نور بر فراز کره زمین در جنب قطب شمالی ایستاده بود. از آن به بعد تا زمان ارتحال مرحوم حدّاد (که در شهر رمضان المبارک ۱۴۰۴ هجریّه قمریّه، در کربلا، موطن ایشان رخ داد) مدّت بیست و چهار سال تمام، دست ارادت به ایشان داده و در تحت تعلیم و ارشاداتشان بوده‌ام.

مرحوم آقای حاجّ سیّد هاشم حدّاد - قدس الله نفسه - از مبرزترین تلامذه آية الله قاضی بوده‌اند



و عنایت قاضی به ایشان از نطق بیان و حیطة گفتار  
خارج است.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ  
وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ  
رَّحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

فرمایشات حضرت آفای حاج سید هاشم حدّاد روحی فداه راجع به اُزری و اقبال

راجع به اقبال پاکستانی شاعر فرمودند که:

---

۱. سوره الحشر (۵۹) قسمتی از آیه ۱۰.

۲. جنگ ۱۸، ص ۲۷۶ الی ۲۸۰.

«این نیم بیت را سروده بود: «زهره شیر شود  
 آب، ز بیداری دل» و در نیم بیت دیگر آن فرو مانده  
 بود. در این حال یک نفر از طلاب فقیر به  
 امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شده بود و طلب  
 مقدار وجهی می نمود؛ حضرت فرمودند: برو و به  
 اقبال بگو این را نیم بیت دوّم خود قرار دهد و در نیم  
 بیت اوّل بگوید: «أَسَدُ اللَّهِ گر آید به هواداری دل» و  
 بگو (مقدار معینی) به تو بدهد! آن طلبه به اقبال گفت  
 و وجه را گرفت و اقبال هم نیم بیت آن حضرت را  
 اوّل بیت خود قرار داده و قصیده را تمام کرد.»

فرمودند: «اقبال بسیار به ائمه علیهم السلام  
 توجه داشت. یک روز به خادم خود گفت زنجیر در  
 گردن او اندازد و او را ببرد در حرم موسی بن جعفر  
 علیه السلام ببندد.»

ضیایا

و لَمِنْ هَذِهِ الْمَطِيَّةِ

أقول: در معنای این دو بیت اُزْرِی، لغات

مراجعه شده ذکر می شود:

قُبَّة: بِنَاءٌ سَقْفُهُ مُسْتَدِيرٌ مُقَعَّرٌ، جِ قِبَابٍ وَ قُبُبٍ؛ قِبَا

يَقْبُوقَبًا، الشَّيْءُ: قَوَّسَهُ.

شَفَّ - شُفُوفًا وَ شَفِيفًا وَ شَفَفًا الشَّيْءُ: رَقَّ فَظَهَرَ

ما وراءه، فهو شفيف و شفاف.

فرمودند: «جامی داستان یوسف و زلیخا را از

اول تا به آخر به شعر درآورده

است.»

فرمودند: «این بیت از اقبال است:

\*\*\*

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - فرمودند

(نقلاً عن بعض العرفاء):

الشريعة من غير حقيقة فغير مقبول و الحقيقة من

غير شريعة فغير محمول<sup>۱</sup>.

\*\*\*

روزی حضرت آقای حدّاد فرمودند:

\*\*\*

حضرت آقای حدّاد فرمودند:

در شعر ذیل حروف بدون نقطه خوب و یک

نقطه میانه و دو نقطه نحس است؛ بنابراین برای

شناختن نحس و سعد روزهای ماه از اوّل شعر شروع

می کنند:

---

۱. جنگ ۱۸، ص ۵ و ۶.

حضرت آقای حدّاد فرمودند: از پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلّم روایت است که فرمودند: من از

اطفال چهار چیز را دوست می دارم: **يَكُونُ، يَعْمُرُونَ**

**و يُجْرِبُونَ، و بِالتُّرَابِ يَلْعَبُونَ، و من غير حِقْدٍ**

**يَتَخاصمون.**<sup>۱</sup>

استخاره به طریق مرحوم آقای حدّاد رضوان الله عليه

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - استخاره

را به طریق ذیل امر فرمودند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مِنْ طُرُقِ الاسْتِخَارَةِ مَا نُقِلَ وَ اشْتَهَرَ عَنِ السَّيِّدِ

الْجَلِيلِ عَلِيِّ بْنِ طَاوُوسٍ - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - بِالْقُرْآنِ

الْمَجِيدِ، فَلْيَقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ إِلَى ﴿هُمَّ فِيهَا خُلِدُونَ﴾<sup>۲</sup> وَ

آيَةَ ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ إِلَى ﴿فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۳</sup> ثُمَّ

يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله (رَأَيْتَ فِي نَسْخَةِ

يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ عَشْرًا) ثُمَّ يَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي

۱. جنگ ۵، ص ۱۰۲.

۲. سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۵۷.

۳. سوره الأنعام (۶) آیه ۵۹.

تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَتَفَأَلْتُ بِكِتَابِكَ ، فَأَرِنِي مَا هُوَ الْمَكْتُومُ  
فِي سِرِّكَ، الْمَخْزُونِ فِي غَيْبِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ،  
اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَقُّ وَأَنْزَلْتَ الْحَقَّ، بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ، وَارِنِي  
الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أَجْتَنِّبَهُ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

ثُمَّ تَصْحَفُ الْمَصْحَفَ وَتَعُدُّ الْجَلَالَاتِ مِنْ  
الْصَفْحَةِ الْيَمْنَى، وَتَعُدُّ بَعْدَ الْجَلَالَاتِ أَوْرَاقًا مِنْ  
الْصَفْحَةِ الْيُسْرَى، ثُمَّ تَعُدُّ الْأَسْطُرَ بَعْدَ الْأَوْرَاقِ مِنْ  
الْصَفْحَةِ الْيُسْرَى، فَمَا يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَحْيِ.<sup>١</sup>

[تسبيحات قرائت شده توسط آقای حدّاد]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - بعضی از

اوقات این تسبیحات را قرائت می نمودند:

سُبْحَانَ الدَّائِمِ الْقَائِمِ، سُبْحَانَ الْقَائِمِ الدَّائِمِ،

سُبْحَانَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ، سُبْحَانَ

١. ریاض السالکین، ج ٥، ص ١٣٥.

المَلِكِ القُدُّوسِ، سُبْحَانَ رَبِّ الملائِكَةِ و الرُّوحِ،

سُبْحَانَ اللهِ و بِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ العَلِيِّ الأَعْلَى، سُبْحَانَهُ و

تَعَالَى<sup>١</sup>.

[شعری در باب مدارا و ملاطفت با خلائق]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - روزی

این بیت را برای بنده خواندند:

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی

\*\* مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند

و أنا أقول مخاطباً لنفسی: و أين أنت من هذه

السجیة الکریمة!؟

قال السعدی الشیرازی:

[متن وصیّت نامه سلوکی و عرفانی مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد به مرحوم علامّه

طهرانی قدّس الله اسرارهما]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

هو الحیّ الذی لا یموت

١. با اندکی اختلاف: المجتنی، ص ٢١؛ مهج الدعوات، ص ١٤٩؛ جنة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية، ص ٨٣.

٢. جنگ ٥، ص ١٦٠.

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله

الطاهرين

أما بعد، حقير سيّد هاشم حدّاد، وصيّ و

جانشين قرار دادم از طرف خودم چه



در حال حیات و چه در حال ممات، در امور  
شریعت و در امر طریقت و تربیت افراد برای وصول  
به حقّ، آقای آقا سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی  
را، و ایشان لسان من است و ایشان مورد اعتماد من  
می باشد و به دیگری اعتمادی ندارم.

۶ شهر ربیع الاول، ۱۳۹۷ هجری قمری

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سیّد هاشم

[نامه ها و دستورات سلوکی آقای حدّاد به حضرت علامه طهرانی، قدّس الله

اسرارهما]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

اللهم أنت السّلام و منك السّلام و إليك يعود السّلام

و دارك دار السّلام

حينّا ربّنا منك بالسّلام

حضور آقای آقا سیّد محمّد حسین شیعی

حجازی مشرف باد.

هرگاه جویای احوال سلامتی این جانب بوده

باشید بحمد الله سلامتی حاصل، ملالی نیست و به

دعاگوئی مشغولیم. دو نامه رسید و مطالعه گردید.

سلام به جمیع اهل بیت و آقای آقا سیّد محمّد صادق

و آقای آسیّد محسن و آقای آسیّد ابوالحسن و آقای  
آسیّد علی و ... إن شاء الله تعالی مبارک است، و رفقا  
جمیعاً و السّلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته.  
از این جانب رفقا همه حاضر و ناظر در تحت  
قبه حضرت سیّدالشّهداء به دعاگوئی همه مشغول  
سلام می‌رسانند.

﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾

سیّد هاشم

\*\*\*

بِسْمِ تَعَالَى شَأْنِهِ

أَفْضَلُ الْبُكَاءِ بُكَاءُ الْعَبْدِ عَلَى مَا فَاتَهُ عَلَى غَيْرِ

الْمُؤَافِقَةِ

إِذَا رَأَيْتَ [الْمُرِيدَ] يَرِيدُ السَّمْعَ فَاعْلَمْ أَنَّ فِيهِ بَقِيَّةً

مِنَ الْبَطَالَةِ وَ قَالَ: الْفِتْوَةُ إِدَاءُ الْإِنْصَافِ وَ تَرْكُ مَطَالِبَةِ

الْإِنْصَافِ.

وَ قَالَ: مَنْ لَمْ يَزِنْ أِفْعَالَهُ وَ أَحْوَالَهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ

بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ لَمْ يَتَّهَمْ خَوَاطِرَهُ فَلَا تَعَدَّهُ فِي دِيْوَانِ

الرِّجَالِ.

وَ قَالَ: لَوْ أَقْبَلَ عَلَى اللَّهِ الْعَبْدُ أَلْفَ أَلْفِ سَنَةٍ ثُمَّ

أَعْرَضَ عَنْهُ لِحِظَةِ كَانِ مَا فَاتَهُ أَكْثَرَ مِمَّا نَالَ.

اسْتَعْمِلِ الرِّضَا جَهْدَكَ وَ لَا تَدَعِ الرِّضَا

يَسْتَعْمِلُكَ فَتَكُونَ مَحْجُوبًا بِلَذَّتِهِ عَنْ حَقِيقَةِ مَا تُطَالَعُهُ.

أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ حِفْظُ الْأَوْقَاتِ وَ هُوَ أَنْ لَا يَطَّالَعَ الْعَبْدُ

غَيْرَ حُدِّهِ وَ لَا يَرِاقِبَ غَيْرَ رَبِّهِ. وَ لَا يَقَارِنُ غَيْرَ وَقْتِهِ.

وَ قَالَ: أَنْ تَكُونَ عَبْدَهُ فِي كُلِّ حَالٍ كَمَا أَنَّ رَبَّكَ فِي

كُلِّ حَالٍ.

وَ قَالَ الْإِخْلَاصُ سُرِّيَّةٌ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الْعَبْدِ لَا يَعْلَمُهُ

مَلَكٌ فَيَكْتُبُهُ وَ لَا شَيْطَانٌ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ وَ لَا هَوَىٰ فَيُحِيلُهُ  
[فيميله - خ ل].

جائك الشيخ محمد

أن تنظر اليه بعين الرأفة

سيد هاشم حداد

\*\*\*

بسمه عزّ شأنه

حضور محترم جناب مستطاب آقای حاج

سید محمد حسین طهرانی إن شاء الله تعالی در پناه

حضرت حق سالم و با سرور بوده باشید.

اما بعد، می فرمائید بر اینکه:

خوب بر همین قرار باش دیگر! زیرا با ناله  
کردن جور نمی آید، باید تسلیم شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سیّد هاشم حدّاد

\*\*\*

یا هو

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به نستعین

اللهم أنت السّلام و منک السّلام و إليك یعودُ

السّلام و دارک دار السّلام، حیینا ربّنا منک بالسّلام.

قربانت گردم:

باری، اگر از احوال این جانب خواسته باشید  
بحمد الله و المنة در ظلّ الطاف حضرت احدیت و  
جوار حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - متمتع و  
خرسند می‌باشیم، و دائم الاوقات به ذکر خیر آن  
دوست یگانه و رفیق بی‌نظیر می‌باشیم، و از خداوند  
متعال - جلّ اسمه - سلامتی حضرت آقای حدّاد  
- متّعنا الله بطول بقائه - و حضرت عالی و سایر  
رفقای گرامی و متعلّقین و اعزّه [را] خواستاریم.

چون حضرت آقای جلیل‌القدر و سیّد رأس  
الفخر آقای آسید عبدالکریم کشمیری به مشورت  
آقای حدّاد - روحی فداه - عازم و متوجّه ارض  
اقدس - علی مشرفه آلاف التّحیة و السّلام -  
می‌باشند و چون ایشان با حضرت آقای حدّاد مانوس  
بوده‌اند و از دوری از ایشان متوحّش، امید است انس  
با شما رفع وحشت ایشان بکند، و به دستور ایشان  
نامه نوشته شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته



این نامه به اِملاء و امضای ایشان و به خطّ

آقای حاج محمد علی خلفزاده است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِهٖ نَسْتَعِیْنِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ ءَاٰلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلٰی

جَمِیْعِ الْاَنْبِیَآءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ وَ عِبَادِهِ الصّٰلِحِیْنَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ

وَ بَرَكَاتُهُ.

صَلَوَاتُ اللّٰهِ الْعَظِیْمِ عَلَیْكَ يَا حَبِیْبِیْ يَا سَیِّدَ مُحَمَّدٍ

حُسَیْنِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

---

<sup>۱</sup>. نامه به خط حضرت آقای حدّاد نیست.

بَعْدُ، إِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنَّا فَلِلَّهِ الْحَمْدُ سَالِمِينَ وَ فِي

الطَّافِهِ مُنْعَمِينَ، وَ لَكُمْ مِنَ الدَّاعِينَ.

يَا أَخِي! وَ اللَّهُ، الدَّاعِي فِي خَجَلٍ مِنْ عِنْدِكُمْ، لِأَنَّهُ

كَمْ مَكْتُوبٍ جَنَابِكُمْ تَفَضَّلْتُمْ وَ أَنَا مَا تَوَفَّقْتُ لِلْجَوَابِ،

هَذَا مِنْ عَدَمِ تَوْفِيقِي، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُوَفِّقَكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَ

يَرْضَاهُ.

يَا أَخِي وَ نَوَرَ قَلْبِي! لَقَدْ شَغَلَنِي حُبُّكَ عَنكَ. وَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَنَا فِي كَمَالِ الصِّحَّةِ وَ الْعَافِيَةِ، وَ مَشْغُولِينَ

بِالدُّعَاءِ لَكُمْ عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ أَخِيهِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

الحاصل يقول الشاعر:

چه کنم دگر فائده ندارد و بعد از رسوخش

باید مُرد، یا اینکه به جستجویش نرفته بود.

گفت:

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند \*\*

هر آن قسمت که آنجا شد کم و افزون نخواهد شد

غرض آن را اختیار کردیم، باید سوخت و



ساخت؛ پس بکُش، جانم بقربانت!

از این جانب به حضرت حاج آقا معین و آقای  
أبهری و آقای دولابی و آقای حاج هادی شرکت و  
آقای حاج محمود گمرک‌پور و آقای سیّد حسن  
معین و سائر رفقا و أحياناً اگر تشریف بردید به  
همدان یا اینکه نامه مرقوم داشتید، از این جانب  
سلام‌رسان و احوال‌پرس باشید.

آقای حاج عبدالزّهراء و آقای حاج عبدالجلیل

و آقای حاج حبیب سماوی و غلام جناب عالی

محمد علی خلف زاده - بفرمایش آقای حدّاد:

کاشکی قبول کند به غلامی - سلام می‌رسانند و به

دعاگوئی مشغولند و از جناب عالی ملتمس دعا

هستند.

جَمَعَنَا اللهُ وَ اِيَّاكُمْ فِي مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، آمينَ.

مُحِبُّكُمْ: سيّد هاشم حدّاد

آقا سيّد مهدی و آقا سيّد قاسم و آقای سيّد

حسن و آقای سيّد صالح و آقای سيّد برهان الدّین و

آقای سيّد عبدالامير و علویّه و والده ایشان

سلام رسان و احوال پرسند.

\*\*\*

بسم الله الرّحمن الرّحيم

خداوند متعال آن وجود مبارک را از جمیع

بلیّات محفوظ و به عین عنایت ملحوظ بدارد. رقیمه

شریفه رسید، از سلامتی جناب عالی با اطلاع و

خوش وقت گشتیم. گرچه جواب دیر می شود امّا  
شما گاه گاهی به نامه، ما را خشنود بفرمائید، چنانچه  
شب و روز در یاد شما هستیم.

اهل منزل همگی سلام می رسانند، رفقا یک  
یک سلام می رسانند، و از شما منفکّ نیستیم؛ امید  
است جناب عالی نیز ما را فراموش نفرمائید در مواقع  
دعا. سلام

به رفقا برسانید. مصدّع اوقات شریف نشود.

سید هاشم حدّاد

\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِلَى جَنَابِ الْأَخِ الْأَعَزِّ الْمَحْتَرَمِ، وَفَقَّكَ اللَّهُ بِهَا

يُحِبُّ وَيَرْضَى، عَظَّمَ اللَّهُ لَكَ الْأَجْرَ.

چند روز قبل کاغذ شما رسید و السّاعة کاغذ

دیگری هم رسید، ولی قبل از کاغذ ثانوی خبر شدیم از

این پیش آمد عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَ أَجُورَكُمْ يَا أَخِي.

باری، همین است دنیا، باید تسلیم شد به آنچه او

می خواهد، لیس لِعَارَفِ عِلَاقَةٌ وَ لَالِمُحِبِّ شَكْوَى وَ لَا

لِعَبْدٍ دَعْوَى وَ لَا لِحَائِفِ قَرَارٌ وَ لَا مِنْ اللّٰهِ الْفِرَارُ.

وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ

همیشه کاغذ برای من بفرستید اگر کاغذ من

دیر شد شما انتظار رسیدن کاغذ مرا نداشته باشید، و

سلام به جمیع رفقا خاصه حاج اسماعیل و آقا

محسن برسانید.

املاء: علی سیدی

و انا کتبت: معین

بِسْمِهِ تَعَالَى

ذو الورع و التّقَى و العقل و النهى، سيّدنا  
الجليل، صفوة الأخلّة و نخبة الزّمن، العلامة الحجّة  
الحاجّ سيّد محمد حسين المحترم، دامت بركاته و  
تأييداته.

أُقَدِّمُ إِلَيْكُمْ مَزِيدَ السَّلَامِ وَ وَافِرَ التَّحِيَّةِ وَ الْإِحْتِرَامِ  
مَقْرُونًا بِأَتَمِّ السُّؤَالِ عَنِ صِحَّتِكُمُ الْغَالِيَةِ، وَ الدَّعَاءِ  
إِلَيْكُمْ بِأَنْ يَحْفَظَكُمُ اللَّهُ وَ يُؤَيِّدَكُمُ وَ يُسَدِّدَكُمُ مَعَ الصَّحَّةِ  
وَ الْعَمْرِ الْمَدِيدِ، وَ إِنْ تَلَطَّفْتُمْ بِسُؤَالٍ أَوْ نَشِيدٍ فَأَحْمَدُ  
الرَّبَّ الْمَتَعَالَ عَلَى جَمِيعِ الْأَحْوَالِ.

ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَيْكُمْ السَّيِّدُ الْجَلِيلُ الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ  
عَبْدَ الْكَرِيمِ حَفِظَهُ اللَّهُ، الْأَمَلُ أَنْ

تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ أَهْلٌ لِّذَلِكَ.

وَأَرْجُوا إِبْلَاحَ سَلَامِي إِلَى الرَّفَقَاءِ جَمِيعًا وَ إِلَى

الْأَنْجَالِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ وَ السَّيِّدِ مُحْسِنٍ وَ السَّيِّدِ

أَبِ الْوَالِحِينَ وَ السَّيِّدِ عَلِيِّ وَ ... وَ جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا فَرْدًا وَ

السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾<sup>١</sup>

الْمَعْبُودُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ. حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ كَوْنُ

الْعَبْدِ بِتَمَامٍ لَوْ أَحِقَّهِ مَلَكًا خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى، بِإِعْتِبَارِ أَنَّ جَمِيعَ

الْمَوْجُودَاتِ مَمْلُوكَاتُهُ تَقِيْقَحَفٌ؛ قِافِئًا لِبَابِ لَا قِافِحَةٍ سِوَا

بِالْمَعْدَا الذِّهَاهِرُ كَذَتْ وَسِفْنَا مُلْتِنَاةً دَابِعِلًا. نَأَى نَعْمَلًا وَ

لَا وَآتَوْمَ لَا وَلَامَ لَا وَلَا أَحِكْ لِمَيَّ لَا نَسْنَلًا أَحْيَوَةً، وَ

لَا، وَ لَا، وَ لَا؛ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ.

أَخِيكَ الْمُخْلِصَ

سَيِّدِ هَاشِمٍ

\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

إِلَى جَنَابِ أَخِي وَ رُوحِي وَ مَوْلَايَ، السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ

١. سورة الإسراء (١٧) صدر آية ٢٣.

حسین، سلامُ الله عليك!

نوشته بودید که: دستور، گفت: ای دستور!

دستور خواهی؟! ای قیامت! تا قیامت راه چند؟ از

پیغمبر می پرسیدند: تا قیامت؟

هرجا که باشی و در هر حال که باشی جَهد

کن تا محبّ باشی و عاشق باشی؛ و چون ملکه شود

همیشه محبّ باشی در هر زمان.

وَسَلَامٌ عَلَىٰ جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا فَرْدًا. بَعْدُ، وَنَحْنُ

هَمِي نَدْعُو لَكُمْ تَحْتَ الْقُبَّةِ... خدائوندا تبارك و تعالیٰ  
فَعَالِ اسْت.

أَخِيكَ سَيِّدِ هَاشِمِ

عَالِي عَدَدِ الْحَسَنَاتِ؛ يَمْحُو مَا يَشَاءُ مِنْ شَوَاهِدِ

الْعُبُودِيَّةِ، وَ يُثَبِّتُ مِنْ شَوَاهِدِ الرَّبُوبِيَّةِ.

\*\*\*

بِسْمِهِ تَعَالَى

إِلَىٰ جَنَابِ سَيِّدِي الْمُحْتَرَمِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حَسِينِ،

الْعَالِمِ الرَّبَّانِيِّ، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَزِيدَ فِي دَرَجَاتِكَ. السَّلَامُ

عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ جَمِيعًا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ

عَلَىٰ جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا فَرْدًا.

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا

بِاللَّهِ. مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ. الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا.

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ. فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ.

أَخِيكَ الْمُخْلِصِ

سَيِّدِ هَاشِمِ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِيْ وَ مَوْلَايِ السَّيِّدِ السَّنَدِ السَّيِّدِ

مُحَمَّدِ حَسَنِ .

اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ اِلَيْكَ السَّلَامُ!

قَالَ الْحَلَاجُ: يَا مَنْ هُوَ اَنَا وَ اَنَا هُوَ؛ لَا فَرْقَ بَيْنَ

اِنِّيَّ وَ هُوِيَّتِكَ اِلَّا الْحُدُوْثُ وَ الْقِدَمُ. وَ قَالَ: اَمَا تَرٰى اَنْ

رَبِّيَّ وَ ضَرَبَ قَدَمَهُ فِي حَدَثِيْ (اَيْ حُدُوْثِيْ) حَتَّى

اَسْتَهْلَكَ حُدُوْثِيْ فَلَمْ يَبْقَ اِلَّا صِفَةُ الْقَدَمِ، فَلَمْ يَبْقَ لِيْ اِلَّا

صِفَةُ الْقَدِيْمِ وَ نَطَقَنِيْ فِي تِلْكَ الصِّفَةِ،

وَالْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَحْدَاثٌ يَنْطِقُونَ عَنِ الْخُدُوثِ. وَقَالَ:

أَوَّلًا كُنْتَ تَكْتُبُ مَكَاتِبَ، مُدَّةً عَيْنِي عَلَى

الطَّرِيقِ؛ قَالَ: نَسَانِي، مَا نَسَيْتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا بَعْدَ فَرْدٍ.

خَادِمِكُمْ سَيِّدُ هَاشِمِ الْحَدَّادِ

\* \* \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ

وَ الْمَآبُ.

شما نامه تان را از من قطع نکنید. اقلأ هفته ای

یک نامه بنویس. مرتب بنویس تا جمع شود، تا این

شاء الله فرصتی پیدا شود، یک جوابی بنویسم تا این

یکی همه را ببرد.

أَخِيكَ الْمَخْلِصُ

سَيِّدُ هَاشِمِ

بِسْمِ تَعَالَى

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ سَنَدِي السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ

حَسَيْنٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

«می در بر و گل در کف و معشوقه به کام

است» - إلى آخره.

«بیا که کرده‌ام از غیر، آینه پاک» - إلى آخره.

إِذَا تَجَلَّى لَهُمُ الْحَقُّ تَلَاثُوا و إِذَا سَتَرَ عَلَيْهِم رُدُّوا

إِلَى الْحَضْرِ فَعَاثُوا.

الآن يك قدری به خود آمدم. فرصت نیست. و

گر نسیت. تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، و اُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ امر به شریعت و امر به

حقیقت.

الشَّرِيعَةُ مِنْ غَيْرِ حَقِيقَةٍ فَغَيْرُ مَقْبُولٍ و الْحَقِيقَةُ مِنْ

غَيْرِ شَرِيعَةٍ فَغَيْرُ مَحْصُولٍ.

یعنی:

سید هاشم حداد

\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ حَسِينٍ و جَمِيعِ عَائِلَتِهِ مِنْ

أَوْلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، سَيِّمًا وُلْدِهِ: السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ و السَّيِّدِ

مُحْسِنٍ و السَّيِّدِ ابِوَالْحَسَنِ و السَّيِّدِ عَلِيِّ، و عَلَى جَمِيعِ

رَفَقَائِهِ.

امیدوارم همیشه سالم و در ظلّ عنایات خاصّه

حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

مؤید و منصور بوده باشید.

نامه حضرت عالی واصل شد، امیدوارم روزی

برسد که خدمت شما برسیم. سلامتی همگی را از

خدای متعال خواستارم.

راجع به مطلبی که مرقوم فرموده بودید، فعلاً

یک دفعه مسجد را ترک ننمائید؛ چنانچه گاهی

اوقات موانعی پیش آمد کرد (از قبیل مسافرت و یا

تشرّف به حضرت معصومه سلام الله علیها برای

رسیدگی به آقازاده‌های محترم یا مانع دیگری)،

اخوی به جای شما می‌روند به مسجد، و فشار زیاد

هم نباید به ایشان آورده شود (از نظر حال و وضع

جسمی)، و شما هم نمی‌شود حالاً به کلی یک دفعه

مسجد را ترک بنمائید.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

سید هاشم

\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى جَنَابِ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ حَبِيبِي وَمَكَانِ الرُّوحِ مِنْ

جَسَدِي، السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ حَسِينِ، حَفَظَهُ اللَّهُ.

لَيْسَ لِعَارِفٍ عَلاَقَةٌ، وَ لَا لِمُحِبِّ شَكْوَى، وَ لَا

لِعَبْدٍ دَعْوَى، وَ لَا لِحَائِفٍ قَرَارٌ، وَ لَا لِأَحَدٍ مِنَ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ الْفِرَارُ.

چرا دلت از من گرفته؟! وقتی دلت از من

گرفته می شود، قبض بر بنده حاصل می شود.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ ... وَ عَلَيَّ جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا فَرْدًا.

وَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَنْ قَرِيبٍ أَتَوَجَّهُ إِلَى طَرْفِكُمْ، وَ

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ جَمِيعًا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

سید هاشم حدّاد

\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ، الْوَرَعُ التَّقَى، الْحَاجُّ

السيد محمد حسين الحسيني الطهراني، دامت أنفاسه  
القدسية.

بعد از عرض سلام و اظهار مراسم محبت  
تصدیع می‌دهم: اولاً از پروردگار عالم جلّت آلائه  
نعمت صحّت و موفقیّت حضرت عالی را با سایر  
رفقاء و متعلّقین خواستارم، و امید است همگی  
پیوسته خرّم و خرسند بوده باشید و مورد الطاف

خاصه حضرت ولی عصر روحی له الفداء بوده  
باشید بمحمد و آله.

و ثانیاً سلام سرشار گرم به تمامی رفقا  
می‌رسانم مخصوصاً به آقای دولابی و آقای اکبر آقا  
و از همه ملتمس دعا هستم. امید است پروردگار  
عالم مقاصد اصلیه همه را به لطف و کرمش برآورد  
و همگی مقضی المرام بوده باشیم. رقیمه  
حضرت عالی که در تاریخ ۱۹ ربیع الاول ارسال  
داشتید تقریباً ۱۰ ربیع الثانی زیارت شد و از  
مرحمتی حضرت عالی ممنون و متشکر شدم، و قبلاً  
کاغذی جواب کاغذ سابق شما ارسال شد به توسط  
مسافر، لابد تا به حال رسیده. باری، راجع به قروض  
حضرت عالی، ما از خدای تعالی خواستاریم که به  
فضل و کرمش به احسن وجه اداء بفرماید و البته این  
گرفتاری‌ها موجب رضای پروردگار است برای  
صابرین.

رفقا همگی صحیح و سالم، سلام گرم به  
ساحت مقدس حضرت عالی و سایر رفقا می‌رسانند،  
و غالباً در مجالس، ذکر خیر شما و دیگران می‌شود؛  
مخصوصاً اخیراً که در کاظمین با جمعی از رفقا



بودیم و متذکر شماها بودیم. امید است پروردگار  
عالم به احسن وجه مجمعی بین همه رفقا فراهم  
آورد و همه را خوشحال به وصال بفرماید. زیاده  
عرضی جز سلامتی شما نیست.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

سید هاشم حدّاد

\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ

مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي اللَّهِ.

و بعدُ یا اخی! أرجو المَعْدِرَةَ مِنْ جَنَابِكُمْ، و

سَمَاحٍ مِنْ وَجُودِكُمْ! انسَلَبَ مِنْ عِنْدِي تَعَامُلٌ مَعَ النَّاسِ

مُدَّةً أُرِيدُ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا، مَا عِنْدِي وَقْتُ.

عَلَى كُلِّ حَالٍ شَاكِرًا لِلنِّعَمِ.

یا اخی! یا سیدی! أرجو أن تُسامحني و ترحمني،

شِنَسَوِي<sup>۱</sup> مَا بِيَدِي شَيْءٌ. شَيْ يَلْدِعُ نَاكَ امَّ اِقْبَاسِءٌ،  
 ۲دَفْنِي وَطَعَا اِهْدَعَبَ شَيْ لِيْلِدَقِءٌ، هُو ذَخَا وَاوْمَدْتَنَا اَلْدَعَبُ وَ.  
 اَرْجُو السَّحَا مِنْ عِنْدِكَ وَ لَا تَقْطَعُ مَكَاتِيْبِكَ مِنْ  
 عِنْدِي وَ تَدْعُو لِي فِي جَمِيْعِ الْاَحْوَالِ، فَاِنِّي فِي دَوْرِ شِدَّةٍ.  
 اَرْجُوكَ اَنْ تَدْعُو لِي وَ جَمِيْعِ الْاَصْدِقَاءِ وَ بَلِّغْ سَلَامِي عَلَي  
 الدَّوْلَابِيِّ وَ اَخِي مُحْسِنِ شِرْكَتِ وَ عَمِّهِ هَادِي شِرْكَتِ وَ  
 كُمْرُكُپُورِ وَ جَمِيْعِ الرَّفَقَاءِ. وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ  
 وَ بَرَكَاتُهُ.

### سید هاشم

[دستور العمل های سلوکی حضرت آقای حداد قدس سره در سفر اول]

حضرت آقای حداد - روحی فداه - در سفر

اول فرمودند:

۱- نماز شب با غسل بجا آورده شود و با دو

لباس احرام، و سجده او هم بر تربت نرم بجا آورده  
 شود.

۲- آنکه در هر شبانه روز در مکان خلوت سه

هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو الا هو» گفته شود.

۱. لغت عامی و معمولی است، و صحیح آن اَیُّ شَیْءٍ نُسُوِي است. (محقق)

۲. لغت عامی است و صحیحش فَرْد است، یعنی یک واحد. (محقق)

۳- ذکر یونسیّه در سجده حداقل چهارصد

مرتبه.

۴- زیارت عاشورا در یک اربعین بجا آورده

شود.

۵- دستور قلّت مطالعه و مراوده و معاشرت،

و بیداری شب و توجه کامل به

حقیقت و نفی خواطر به قدر امکان، خصوصاً در مواقع صلوات به طوری که ابداً خاطرهای خطور نکند.

۶- در صلوات، سوره‌های نسبتاً طویل، مانند یس و حدید و حشر و جمعه خوانده شود.

۷- ختم ﴿إِذَا وَقَعْتِ﴾<sup>۱</sup> را دستور دادند که چون روز اول ماه دوشنبه بود بجا آورده شود، در روز اول یک مرتبه، در روز دوّم دو مرتبه، و به همین طریق بالا رود تا روز چهاردهم.

[دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر دوّم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فدا - در سفر دوّم فرمودند:

۱- سه هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو إلا هو».

۲- ذکر یونسیه در سجده چهارصد مرتبه، حدّ اقل.

۳- بیداری آخر شب و بین الطلوعین.

۴- مداخله نمودن در جمیع اموری که از شئون مقام ولایت است.

۱. سوره الواقعة (۵۶) صدر آیه ۱.

۵- توجه کامل به مبدأ و نفی خواطر مطلقاً.

۶- شکستن سوره الغضب و توجه به آنکه

شخص مغضوب عین مطلوب است.

۷- دستور زیارت عاشوراء برای والده و برای

اهل بیت.

۸- دستور آوردن اطفال را در مجلس ذکر،

بالأخصّ طفل نوزاد را.

[دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سوّم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر

سوّم فرمودند:

۱- دو رکعت از نمازهای شب به طریق صلاة

جعفر علیه السلام خوانده شود، لکن ذاکر قلب باشد نه لسان. خواه این صلاة را به نحو قیام و رکوع و سجود به جای آورد و خواه نشسته بدون رکوع و سجود، لکن موقع سجود و رکوع خود را در حال سجده و رکوع ببیند؛ خلاصه آنکه بدون حرکت نشسته هر چهار رکعت به جای آورده شود.

۲- آنکه سجده مستحبی هر ذکری را که انسان

می گوید، اگر قلب غافل شود فوراً ذکر لسانی را ترک کند و فقط با قلب بگوید، تا هنگامی که توجه و عدم غفلت ملکه شود، در این صورت اگر با زبان و قلب هر دو بگوید بهتر است.

۳- آنکه تقریباً مدتی قریب چهل شب این

دعای ذیل را هر شب صد مرتبه با قلب فقط بخواند:

إلهی کیف أدعوك و أنا أنا، و کیف أقطع رجائی

منك و أنت أنت؟! إلهی إذا لم أسئلك فتعطينی، فمن ذا

الذی أسئله فيعطینی؟! إلهی إذا لم أدعوك فتستجیب لی،

فمن ذا الذی أدعوه فيستجیب لی؟! إلهی إذا لم أتضرع

إلیك فترحمنی، فمن ذا الذی أتضرع إليه فيرحمنی!؟!

إلهي فكما فَلَقتَ البحرَ لِموسى عليه السّلام و  
نَجَّيته أسئلك أن تُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّد و آلِه و أن تُنَجِّينِي مِمَّا  
أنا فيه، و تُفَرِّجَ عَنِّي فَرَجًا عَاجِلًا غيرَ آجِلٍ، بِفَضْلِكَ و  
رَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

- ۴- خلسه و توجه کامل به طوری که هیچ  
خاطره‌ای عبور نکند، مدت یک ساعت و بیشتر.
- ۵- مستحبات از نوافل و سجده یونسیه.
- ۶- ذکر مبارک «لا إله إلا هو» هر شبانه‌روز در  
مکان خلوت، سه هزار مرتبه.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر چهارم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر

چهارم فرمودند:

۱- ذکر مبارک «هو» سه هزار مرتبه، در هر

شبانه روز.

۲- خلسه به قدر امکان، هرچه بیشتر بهتر.

۳- ذکر سجده یونسیّه.

۴- نوافل و بیداری آخر شب و بین الطلوعین.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر پنجم]

حضرت آقای حدّاد در سفر پنجم فرمودند:

۱- ذکر مبارک «هو» در هر نفس کشیدن دو

مرتبه، با رفت و آمد تنفس، مدّت نیم ساعت.

۲- خلسه یک ساعت.

۳- معامله با خدا در هر حال، بدین معنی که

با خلق خدا به عنوان معامله با خدا معامله گردد؛ باید

متوجّه بود که عیال و اولاد و همسایه و شریک و

غیرهم همه مظاهر اویند.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر ششم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر

ششم فرمودند:



۱- در خصوص ماه مبارک رمضان هر شب

یک هزار مرتبه سوره قدر.

2- به طور عمومی هر شب غسل کند بعداً

پانصد مرتبه ذکر «یا مُهِیْمِن» را بگوید، بعداً در مکان

خلوت بی سر و صدا روی زمین تربت بنشیند سه هزار

مرتبه ذکر مبارك «لا هوَ إِلاَّ هوَ» را بگوید، هر گاه متصلاً

بگوید، اعراب آخر إِلاَّ هُوَ را ظاهر نکند و بقیه را ظاهر

کند و هر گاه هر کدام را منفصلاً بگوید اعراب آنها را

ظاهر نکند.

۳- سجده ذکر یونسیّه حدّ اقل چهارصد مرتبه

و بیشتر بهتر است، و در این سجده بسیار تأکید شده است که به هیچ وجه من الوجوه ترک نشود.

۴- نماز وتیره، در رکعت اوّل آن سوره واقع

قرائت شود.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر هفتم]

و نیز حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در

سفر هفتم فرمودند:

یک شب ماه رمضان ده نفر از رفقا جمع شوید

و برای قضاء بعضی از حوائج منظوره، هر یک از آنها

یک صد و ده مرتبه به عدد اسم «علی»، این ذکر را

بگویند: «نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ، تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي

النَّوَابِ، كُلُّهُمْ وَ غَمٌّ سَيَنْجَلِي، بَعْظَمَتِكَ يَا اللَّهُ، بِبُؤْتِكَ

يَا مُحَمَّد، بَوْلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ»<sup>۱</sup>.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه برای اهل بیت مرحوم علامه قدّس

سرّه]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای اهل

---

<sup>۱</sup>. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۸۳؛ جنگ ۴، ص ۲۴۶ الی ۲۴۹ دست نویس.

بیت فرمودند:

یک ماه به ذکر ذیل مشغول شود:

هر روز ۱۱۰ مرتبه بگوید: «نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ

العجائب، تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَابِ، كُلُّ هَمٍّ وَ غَمٍّ

سَيَنْجَلِي، بَعْظَمَتِكَ يَا اللَّهُ، بِنُبُوَّتِكَ يَا مُحَمَّد، بَوْلَايَتِكَ يَا

عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ».

فرمودند: هر کس این دستور را سه روز پی در

پی انجام دهد هر حاجتی داشته باشد، خداوند عطا

می فرماید.

دستورهائی که به حقیر در مسافرت سنه

۱۳۹۷ هجریّه قمریّه داده‌اند:

۱- سه هزار مرتبه «لا هو اِلّا هو».

۲- نماز وتیره، در رکعت اوّل سورّه واقعه و

در دوّم سورّه توحید.

۳- سجده یونسیّه.

۴- توجّه به حقیقت در احوال نماز و در

اوقات دیگر.

۵- توجّه به صورت خود، به طوری که ملکه

شود و انسان خود را در خارج ببیند و سپس آنگاه

باید توجّه به حقیقت شود بدون صورت.

دستوراتی که حضرت آقای حدّاد - روحی

فداه - در مسافرت حقیر به دمشق در محرّم سنّه

یک‌هزار و چهارصد هجریّه قمریّه، در مقام حضرت

زینب سلام الله علیها داده‌اند:

۱- بیداری آخر شب.

۲- ذکر مبارك «لا هو اِلّا هو» پنج هزار مرتبه.

۳- ذکر یونسیّه در سجده، هزار مرتبه.

۴- اهتمام به نماز ظهر و نافله عشاء، یعنی

وتیره.

۵- تقیه با مردم جاهل، و مدارا با عامه مردم

که از حق خبری ندارند.

۶- انقطاع و التماس به حضرت امام رضا علیه

السّلام تَبْتُلًا وِ اسْتِکَانَةً، و مسافرت به مشهد مقدّس

رضوی، علیه آلاف التّحیّة و الثّناء.

۷- اهتمام به نماز شب.<sup>۱</sup>

[دستورات آقای حدّاد به مرحوم علامه طهرانی، پس از مراجعت از حج بیت الله

الحرام]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر

محرم ۱۳۹۱ قمریّه، پس از مراجعت این حقیر از

بیت الله الحرام فرمودند:

۱- دعای «أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۲</sup> - تا

آخره، بسیار مؤثر و مفید است.

در وقتی که هولی پیدا شود این دعا خوانده شود

و «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فقط يك صد مرتبه تکرار شود و سپس

۱. جنگ ۴، ص ۲۵۵، دستنویس.

۲. رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۲۳.

بقیه دعا خوانده شود.

و اگر هم و غمی پدید آید، این دعا خوانده شود

و فقط «ما شاء الله» یک صد مرتبه تکرار و سپس بقیه

دعا خوانده شود.

و اگر گناهی مرتکب شود، این دعا را بخواند و

چون به این فقره برسد يك صد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» را

تکرار کند و سپس بقیه دعا را بخواند.

و هکذا برای هر امری که در این دعا ذکر شده

اگر پیش آید، به همین طریق این دعا را بخواند.

۲- برای زیادی قوای حافظه فرزندان

فرمودند: با زعفران در کاسه بنویس: ﴿سَلَّمَ قَوْلًا مِّن

رَبِّ رَحِيمٍ﴾<sup>۱</sup> و چند صبح ناشتا آب آن را بخورند.

۳- برای زیادی علم، دو سه ماهی بگوئید:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ،

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْ جَمِيعِ

ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ. (هر

روز چهارصد مرتبه)

---

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.



۴- فرمودند: اگر با مردم یا به فرزندان دعوا و

تغیّر کنی، صوری بکن، که نه خود اذیت شویدی و نه به آنها صدمه‌ای برسد؛ اگر از روی جدّ دعوا کنید برای طرفین صدمه دارد. و فرمودند: تو که از دست مردم فرار می‌کنی برای آن است که اذیت آنها به تو نرسد، یا اذیت تو به آنها نرسد؟ صورت دوّم خوبست نه صورت اوّل! و صورتی بهتر نیز هست و او آنکه: خود و آنها را نبینی!

۵- فرمودند: سحرها در قنوت، دعای «اللّهُمَّ

إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءٍ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْءٍ» را تا آخره، بخوان.

خطورات الهی، شیطانی، نفسانی، ملکوتی

۶- ذکر «لا هو إلاّ هو» را سه هزار مرتبه، در

مجلس واحد، در شبانه‌روز یک بار با غسل بجای آور.

۷- در کارها تخفیف داده شود تا برای ذکر

مجال پیدا شود.

۸- آقای ... یک اربعین زیارت عاشورا

بخواند.

۹- فرمودند: خاطرات چهار قسم است:

اوّل: «الهی» و آن خاطره‌ایست که انسان را از



خود منصرف و به خدا متوجه کند و به قرب او دعوت کند.

دوّم: «شیطانی» و آن خاطره‌ایست که انسان را از خدا غافل نموده و غضب و کینه و حرص و حسد را در دل او برویاند.

سوّم: «نفسانی» و آن خاطره‌ایست که انسان را به زینت‌های دنیا و شهوات دعوت کند.

چهارم: «ملکوتی» و آن خاطره‌ایست که انسان را به عبادت و تقوا رهبری کند. و انسان یک قوّه عالی دارد که می‌تواند تمام خاطرات نفسانی و شیطانی را تبدیل به حسنات نموده و تمام آنها را در راه خدا استخدام کند، و جمع مال و شهوت و جلب زینت برای خدا باشد نه از برای نفس.

۱۰- فرمودند: فرزندان و اهل بیت را عادت

دهید که بین الطلوعین بیدار باشند.

۱۱- فرمودند: ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾<sup>۱</sup> را

هر روز با زعفران در کاسه‌ای بنویسید و به تمام اهل خانه بدون استثناء بدهید بخورند، و اگر هفت سلام

را بنویسید بهتر است: ﴿سَلِّمْ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَلَمِينَ﴾<sup>۲</sup>،

﴿سَلِّمْ عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿سَلِّمْ عَلٰی مُوسٰى وَهٰرُونَ﴾<sup>۴</sup>،

﴿سَلِّمْ عَلٰیكُمْ طِبْتُمْ فَاَدْخُلُوْهَا خٰلِدِيْنَ﴾<sup>۵</sup>، ﴿سَلِّمْ عَلٰی

اِلٰ يٰسِيْنَ﴾<sup>۶</sup>، ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيْمٍ﴾<sup>۷</sup>، ﴿سَلِّمْ هِيَ

حَتّٰى مَطَّلَعَ الْفَجْرُ﴾<sup>۸</sup>.

۱۲- و فرمودند: در روز اوّل نوروز<sup>۹</sup> خوبست

این هفت سلام نوشته گردد و خورده شود. و

فرمودند: در قرآن یک آیه هست که شانزده حرف

---

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

۲. سوره الصّافات (۳۷) آیه ۷۹.

۳. سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۰۹.

۴. سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۲۰.

۵. سوره الزّمّر (۳۹) قسمتی از آیه ۷۳.

۶. سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۳۰.

۷. سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

۸. سوره القدر (۹۷) آیه ۵.

۹. برای اطلاع بیشتر پیرامون نوروز و آداب و سنن مطرح شده در آن مراجعه شود به همین کتاب، ج ۷، متفرقات فقه، بحث نوروز و به کتاب نوروز در جاهلیّت و اسلام که تحقیقی است پیرامون پیدایش نوروز و سنن و آداب آن در قرون پیش از اسلام و استمرار آن در تاریخ اسلام و نگرش دین اسلام در بقاء و ابطال آن، که به زودی توسط معلق محترم به زیور طبع آراسته می‌گردد.

است و در آن اسم اعظم است، و آن آیه دو حرفش  
منقوط به بالا و دو حرفش منقوط به پایین است، و  
هرکس که آن را بخواند، یا بنویسد با زعفران و  
بخورد، خواص عجیبی دارد و اسرار بر او منکشف  
گردد. و فرمودند: سوره یس قلب قرآن است.

۱۳- به یکی از فرزندان فرمودند: برای دفع

وسوسه ده بار بگو:

لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، و صَلَّى

اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱۴- فرمودند که: سوره «الذاریات» برای

توسعه رزق مفید است. و فرمودند که: مرحوم قاضی

- رضوان الله علیه - فرمودند که: «خواندن

﴿كَهَيْعَصَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿حَمَّ \* عَسَقَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ

لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾<sup>۳</sup> برای دفع

دشمن بسیار مفید است» و ایشان فرمودند که:

«چنانچه روی نگین انگشتری عقیق زرد یا سرخ

نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب

است.»<sup>۴</sup>

۱۵- فرمودند: در تمام امور انسان باید اثر را

از خدا بداند و اسباب را مقهور حضرت او بداند؛

کشیدن مربّعات برای انجام امور بسیار مؤثر است

ولی در حقیقت مؤثر خداست.

و مربّعات را به خانه‌های ۴ در ۴ یا ۵ در ۵

---

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲. سوره الشوری (۴۲) آیه ۱ و ۲.

۳. سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۴. جنگ ۴، ص ۲۳.

می‌توان کشید، ولی سیر مربّعات ۵ در ۵ با ۴ در ۴ تفاوت دارد. و مربّعات ۸ در ۸ یا ۱۰ در ۱۰ یا ۱۰۰ در ۱۰۰ سیرش مانند مربّعات ۴ در ۴ است، بدون هیچ تفاوت. طریق سیر عدد در مربّعات ۴ در ۴ به طریق ذیل است:

و مثلاً برای محبت خدا، اسم خدا را با اسم شخصی که می خواهد محبت او را پیدا کند ضمیمه کن و به حروف ابجد حساب کن و از مجموع ۳۰ حرف کسر کن و سپس بقیه را بر عدد ۴ قسمت کن، اگر باقیمانده نیاورد آن خارج قسمت را عدد اول مربع قرار بده و به ترتیب مربع را پر کن، و اگر باقیمانده آورد پس از آنکه اعداد را در خانه اول تا دوازدهم قرار دادی باقیمانده را در خانه سیزدهم، آن باقیمانده را به اضافه آن عددی که بناست در خانه سیزدهم بگذاری بگذار و سپس آن عدد مجموع را در خانه سیزدهم بگذار<sup>۱</sup> و به ترتیب مربع را پر کن، و مثلاً برای توسعه رزق آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾<sup>۲</sup>، و برای مغفرت گناه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾<sup>۳</sup>، و برای هر امر یک آیه مناسب با آن امر را به حروف ابجد حساب کن و اسم آن شخص و مادرش را نیز اضافه کن و مجموع را به

۱. منظور از این عبارت آن است که باقیمانده را با عددی که قرار است در خانه سیزدهم قرار بدهی جمع کن و مجموع آن را در خانه سیزدهم قرار بده. (محقق)

۲. سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۸.

۳. سوره الزمر (۳۹) قسمتی از آیه ۵۳.

حساب ابجد حساب، و به این طریق مربع را پر کن.

مثال: اگر بخواهیم لفظ الله و حسن و حسین

را در مربع بگذاریم، باید آن سه را جمع کنیم:

حسین حسن الله

$$66 + 118 + 128 = 312$$

از ۳۱۲ باید ۳۰ را کم کنیم، می‌شود:

$$312 - 30 = 282$$

این عدد را تقسیم بر ۴ باید نمود. در این

صورت ملاحظه می‌شود که خارج قسمت ۷۰، و

باقیمانده عدد ۲ است؛ لذا باید ۱۲ خانهٔ ابتداء مربع

را به ترتیب از ۷۰ شروع نمود و به سیر مربعات پر

کرد؛ این چنین:

در شکل ملاحظه می‌شود که از خانه اوّل تا خانه دوازدهم به سیر مربّعات عدد ۷۰ را پیش برده و آخرین عدد را که ۸۱ باشد در خانه دوازدهم گذارده‌ایم؛ در این حال چون عدد تقسیم شده باقیمانده ۲ دارد، باید با ۸۲ عدد ۲ را جمع و حاصل را در خانه سیزدهم گذارد و به ترتیب چهار خانه دیگر را به سیر مربّعات پر کرد؛ اینچنین:

بنابراین مربّع کامل ما به شکل زیر خواهد

بود:

و در این مربّع ملاحظه می‌گردد که از هر طرف مربّع را بخوانیم، حاصل مجموع اعداد واقعه در آن ۳۱۲، یعنی مجموع اعداد الله و حسن و حسین است؛

و مربّع



صحيح مرّبعی است كه از هر طرف حاصل  
مجموع اعداد آن يك اندازه بوده و تفاوت نداشته  
باشد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

این صورت جدولی<sup>۲</sup> است كه حضرت آقای  
حدّاد با دست شریف خود برای يكایك از فرزندان  
حقیر و خود حقیر و اهل بیت، كشیده و نوشته و  
فرستاده‌اند و فرموده‌اند كه برای حفظ، هر يك باید  
آن را همراه خود داشته باشند.

[دستورات آقای حدّاد برای یکی از رفقا]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای  
یکی از رفقا فرمودند: دو ماه هر

---

۱. جنگ ۴، ص ۲۵۱ الی ۲۵۳ دستنویس.

۲. رجوع شود به همین مجلد، ص ۲۴۸.

روز چهارصد مرتبه این ذکر را بگوید:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ،

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْ جَمِيعِ

ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَآتُوبُ إِلَيْهِ.

به گنجی برمی خورد، مطابق خواست خود و

قابلیت خود به مقصود خواهد رسید، و اگر بیشتر هم

بگوید عیب ندارد، و اگر در حال کار و حرکت هم

بگوید اشکال ندارد.

[دستورالعمل آقای حدّاد قدّس سرّه برای بعضی از رفقای مرحوم علامه]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای

یکی از رفقا زیارت عاشوراء را دستور دادند که در

یک اربعین بخوانند؛ اگر بتوانند با صد لعن و صد

سلام و اگر نتوانند با صد مرتبه: «اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا»

و صد مرتبه «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ» و اگر باز

هم نتوانند با یک لعن و یک سلام بخوانند.

و پس از اربعین اگر فتحی نشد دوباره دستور

داده شود، و اگر باز نشد برای بار سوّم یک اربعین

بخوانند، به همین منوال و کیفیت.

و دیگر آنکه: یک ساعت به سکوت و تفکر

پردازند.

\*\*\*

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای

یکی از رفقا فرمودند: هر روز یک صد مرتبه بگوید:

﴿وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup>

تا یک اربعین؛ اگر استعداد داشت سپس دویست

مرتبه، همینطور کم کم بالا رود.

\*\*\*

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - فرمودند

که: مرحوم قاضی (ره) فرموده‌اند که: «قرائت

﴿كَهَيْعَصَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿حَمَّ \* عَسَقَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ

لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾<sup>۴</sup> برای دفع

دشمن مفید است.<sup>۵</sup>»<sup>۶</sup>

---

۱. سوره غافر (۴۰) ذیل آیه ۴۴.

۲. سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۳. سوره الشوری (۴۲) آیه ۱ و ۲.

۴. سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۵. جنگ ۴، ص ۲۱ و ۲۳.

۶. حکایات و قصص معلّق محترم درباره حضرت حاج سید هاشم حدّاد، قدس الله نفسه الزکیّه:

[عنايت مرحوم حدّاد به زائرین أبا عبدالله الحسین علیه السّلام]

مرحوم والد - رحمة الله عليه - می فرمودند:

در شبهای عرفه منزل مرحوم حدّاد - رضوان الله عليه - مملوّ از جمعیت بود. رفقا و ارادتمندان ایشان از عراق و ایران که به زیارت عتبات مشرف می شدند شب عرفه را به قصد زیارت سیدالشهداء علیه السّلام در کربلا و منزل مرحوم حدّاد بیتوته می کردند.

در یکی از سفرهای زیارتی ما به کربلای معلی که مصادف با ایام ذوالحجّة الحرام بود، شب عرفه را خدمت حضرت حدّاد به اتفاق سایر رفقا و دوستان عراقی و ایرانی بسر می بردیم که از جمله رفقای ایشان در آن زمان مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود.

اطاق مملوّ از جمعیت بود و همه گرم و پرشور در حالات خود مستغرق بودند و هیمنه و لائی و جاذبه روحی حضرت حدّاد بر همه افراد کاملاً مشهود بود. پس از گذشت پاسی از شب مرحوم حاج اسماعیل دولابی به حضرت حدّاد متوجه می شود و عرض می کند: آقا افراد بسیاری از اطراف و اکناف برای ادراک شب عرفه به حرم سیدالشهداء علیه السّلام آمده اند، اگر لطفی کنید و عنایتی به اینها بکنید واقعاً سزاوار است.

مرحوم حدّاد سر خود را پائین انداختند و حرفی نزدند؛ ولی پس از گذشت چند دقیقه به من (مرحوم والد رضوان الله عليه) اشاره کردند که می خواهیم جائی برویم. من هم به نحوی که افراد متوجه نشوند برخاستم و از اطاق بیرون آمدم و به همراه مرحوم حدّاد به سمت حرم [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مطهّر حرکت کردیم. در بین راه و صحن و حرم جمعیت و ازدحام به حدی بود که ما اصلاً نتوانستیم در حرم زیارت بخوانیم و فقط یک شوط به دور ضریح مطهّر طواف کردیم و به خانه مراجعت نمودیم، و در عین حال مجموع زمان رفت و برگشت یک ساعت طول کشید و به جمع رفقا وارد شدیم و مانند سایرین به اعمال و ادعیه شب عرفه مشغول شدیم.

مرحوم حاج اسماعیل دولابی متوجه حضرت حدّاد شد و عرض کرد: آقا کجا تشریف بردید، ما را چشم به راه گذاشتید؟ حضرت حدّاد فرمودند: مگر خودت نگفتی بر این افراد و زواری که برای زیارت شب عرفه به کربلا آمده اند عنایتی بکنم؟ من هم رفتم و آنها را زیارت کردم.

[شکسته شدن حصر منزل آقای حکیم به واسطه عنایت آقای حدّاد رحمة الله عليه]

مرحوم والد - قدّس سرّه - فرمودند:

---

در زمان عبدالسلام عارف، بین مرحوم آقای حکیم - رحمة الله عليه - و دستگاه حکومت نقاری پیدا شد، و کم‌کم این مسأله شدت گرفت تا جائی که دولت دستور داد بیت ایشان را محصور نمایند و از رفت و آمد جلوگیری نمود و حتی به این مرتبه نیز اکتفا ننمود حتی آب و برق و تلفن را قطع کرد به نحوی که مردم نسبت به وضعیّت ایشان جداً نگران شده بودند و این التهاب پیوسته رو به فزونی نهاده بود.

در همین ایام یکی از رفقای ایشان به نام حاج عبدالجلیل محیی از کاظمین به کربلا آمد و در منزل آقای حدّاد وارد شد و با نگرانی به ایشان عرض کرد: آقا عنایتی بفرمائید، وضعیّت آقای حکیم بسیار نگران کننده و وخیم است و بیم آن می‌رود که آسیبی به ایشان به واسطه این حصر برسد. مرحوم آقای حدّاد وقتی این سخن را شنیدند در حالی که سر خود را پائین انداخته بودند فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾\*

در همان لحظه خبر رسید که دولت دستور داده است از بیت ایشان رفع حصر بنمایند و به این مسأله خاتمه داده شد.

\*- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۰.

[محضر آقای انصاری، مقدمه برای وصول به محضر آقای حدّاد بوده است]

در زمان مرحوم والد - قدس سرّه - دوستان و رفقای شهرستانی (خصوصاً از همدان) گاهگاهی به زیارت ایشان به طهران می‌آمدند و چند روزی در منزل مرحوم والد سکونت می‌نمودند، که از آن جمله مرحوم حاج غلام‌حسین سبزواری بود و ایشان از شاگردان آقدم مرحوم آیه الله [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حاج شیخ محمد جواد انصاری - رضوان الله علیه - به شمار می‌رفت و از بین تلامذۀ ایشان به صحّت طریق و اتقان در رأی و صائبیت نظر و فکر معروف و مشهور بود، به نحوی که بزرگان از اهل علم در زمان مرحوم انصاری کلام ایشان را کلام مرحوم انصاری به حساب می‌آوردند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - پس از مراجعه از یکی از مسافرت‌ها به عتبات عالیات به بعضی از دوستان که برای زیارت به منزل آمده بودند فرمودند:

«در این سفر آقای سبزواری نیز با اهل بیت خود در منزل آقای حدّاد سکونت داشتند و مجالس بسیار گرم و توحیدی در بیت آقای حدّاد با رفقا برقرار بود. و سپس فرمودند: در این سفر من قضیۀ ای از حضرت آقای حدّاد مشاهده نمودم که بسیار برای من عجیب و غریب بود و هنگامی که آن را برای یکی از رفقا به نام حاج محمد علی خلف‌زاده نقل کردم، گفت: بله، مسأله همین طور است که شما نقل کرده‌اید؛ ولی وقتی آن را برای آقای سبزواری نقل کردم (البته نه همه آن را، بلکه کمی از بسیار از بسیار آن را) این مرد دچار اضطراب و انقلاب عجیبی شد و چنان مبهوت و مات گردید که تا مدت مدیدی قادر بر تکلم نبود و تا یک هفته تمام، دائماً از من سؤال می‌کرد: پس ما این مدتی که خدمت مرحوم انصاری بودیم چه شدیم؟ من نیز پیوسته ایشان را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: حضور در خدمت آن بزرگ و استفاده از محضر فیضش، موجب تهیّاً و استعداد ادراک محضر این ولیّ الهی گردیده است، و شما نباید تصوّر کنید که مصاحبت با آن رجل الهی در آن مدت بسیار هیچ بهره و نصیبی برای شما حاصل ننموده است.»

[کلام آقای حدّاد نفسِ واقع و منشأ ایجادِ واقع است]

روزی مرحوم حاج غلام حسین سبزواری در مقام تعریف و تمجید از استاد بزرگوار خویش مرحوم انصاری می‌گفتند: من در زمان حیات خویش کسی را به مثل مرحوم انصاری ندیدم که کلامش درست مطابق با واقع باشد و هر چه می‌گوید عیناً همان مطلب بدون کم و زیاد در خارج انجام پذیرد؛ مرحوم والد فرمودند:

«بلی، آنچه در مورد مرحوم انصاری می‌فرمائید صحیح و درست است؛ امّا به نظر من مطلب در مورد آقای حدّاد به طور کلی متفاوت است. اگر کلام مرحوم انصاری از نقطه نظر صدق و انطباق با واقع تامّ و تمام می‌باشد، کلام آقای حدّاد نفسِ واقع و منشأ ایجادِ واقع است، نه اینکه منطبق [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بر واقع و نفس الامر است.

حضرت آقای حدّاد وقتی که کلامی را می فرمود با انشاء این کلام، نفس واقع را نیز محقّق می نمود و با خود به منصّه وجود می آورد، و این مطلب حکایت از این دارد که نفس قدّوسی حضرت حدّاد، مظهر تجلّی اسماء کلّیه و مجلای فیض اقدس حقّ می باشد که تقدیر و مشیّت پروردگار از نفس و بیان او در عالم خارج صورت عینی و خارجی پیدا می کند؛ پس این مقام کجا و مطلبی که از مرحوم انصاری نقل می کنید کجا!

[رعایت ادب در محضر استاد]

مرحوم والد - رحمة الله علیه - می فرمودند:

در ایّامی که خدمت حضرت حدّاد در کربلا مشرف بودم، هنگام حرکت با ایشان (به خصوص در وقت تشرّف به حرم) من پشت سر ایشان حرکت می کردم و هیچ گاه خود را بر ایشان مقدّم نمی داشتم. آقای حدّاد به من تذکّر می دادند که شما جلو حرکت کنید، زیرا این قسم در میان مردم صورت خوشی ندارد، شما عالم هستید و من یک فرد عادی و نباید جلو شما حرکت کنم؛ ولی من به تذکّر ایشان توجّهی نمی کردم و همچنان پشت سر ایشان حرکت می کردم. آقای حدّاد هم وقتی دیدند من نمی توانم درخواست ایشان را اجابت کنم دیگر با من در میان مردم حرکت نمی کردند، و اگر می خواستیم به حرم مشرف بشویم هر کدام جداگانه می رفتیم.

[سیطره و اشراف ولائی حضرت حدّاد]

مرحوم والد - رحمة الله علیه - می فرمودند:

در همان اوقاتی که من با آقای حدّاد و جمعی از رفقاء به حرم مشرف می شدیم، هر روز یک نفر زیارت می خواند و بقیّه با او می خواندند. گاهی نوبت من نیز می شد؛ ولی همه افراد دارای اطلاع و سواد عربی و ادبی نبودند گرچه عرب بودند اما در قرائت آنها چه بسا اشتباهاتی رخ می داد، مثلاً فاعل را منصوب و یا خبر را مجرور می خواندند و از این قبیل، و از جمله این افراد آقای حاج عبدالجلیل بود که هنگام قرائت «زیارت» بعضی از کلمات را به اشتباه طور دیگری قرائت می کرد و ما سعی کردیم که آن کلمه را صحیح ادا کنیم ولی هرچه کوشش می کردیم ابداً امکان نداشت که زبان ما به کیفیت صحیح آن کلمه بگردد! و متوجّه شدیم از آنجا که این شخص طبق دستور و تحت اشراف و سیطره ولائی حضرت حدّاد به قرائت این [ادامه در صفحه

[بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فقرات می پردازد، کیفیت اداء کلمات در همان راستا و منهج صورت خارجی پیدا می کند و لذا برای ما که خود تحت ولایت ایشان قاری را همراهی می کردیم امکان تخلف از نحوه قرائت وجود نداشت!

جالب اینکه اگر بدون حضور حضرت حدّاد با خود همین قاری به حرم مشرف می شدیم و آن فرد زیارت می خواند ما کلمات را به طور صحیح اداء می کردیم.

### [فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی]

مرحوم والد می فرمودند: شخصی در عراق خود را به امام عصر عجل الله فرجه الشریف منتسب کرده بود، و برخی از اشخاص بی اطلاع دور او مجتمع شده بودند و برای او تبلیغ می کردند. حتی این شبهه برای بعضی پیدا شده بود که نکند این فرد خود حضرت بقیة الله باشند ولی از لحاظ تقیّه و مصلحت این مطلب را ابراز نمی کنند و به صورت مخفی در مسجد کوفه بسر می برند.

از جمله این اشخاص مرحوم حاج آقا معین شیرازی - رحمة الله علیه - بودند که پس از مشاهده این شخص یقین به امام عصر بودن او می نمایند. ناگفته نماند این فرد عمامه سبزی نیز به سر می بست. مرحوم حدّاد هرچه به حاج آقا معین می فرمایند انسان نمی تواند زود به این مطلب باور نماید و باید در این گونه امور دقّت و تحقیق بیشتری اعمال نماید، ولی ایشان بر سر اعتقاد و باور خود مُصرّ و مُبرم بودند.

روزی مرحوم حدّاد به حاج آقا معین می فرمایند: خوب است که در معیت شما به دیدن این امام زمان برویم و ببینیم که ایشان در چه وضعیّت و حالی می باشد. خلاصه به اتفاق، به سمت کوفه حرکت کردند و در ضمن از مغازه شیرینی فروشی یک جعبه شیرینی به رسم هدیه برای ایشان خریداری نمودند. پس از اینکه در معیت یکدیگر وارد مسجد کوفه شدند، آقای حدّاد به حاج آقا معین می فرمایند: کجاست حجره ایشان؟ حاج آقا معین می گویند فلان حجره، و با دست اشاره به مکانی می کنند و خود نزدیک حجره می روند ولی به جهت رعایت ادب و احترام از دقّالباب خودداری می کنند و به کناری می ایستند.

مرحوم حدّاد دقّالباب می کند ولی صدائی نمی آید، باز دوباره به در می زنند، ولی شخصی پاسخ نمی گوید؛ وقتی برای بار سوّم درب حجره را به صدا در



می‌آورند و جوابی نمی‌شنوند احساس می‌کنند درب حجره باز است؛ با دست درب را باز می‌کنند، می‌بینند فردی روی سجاده نشسته و خود را به حال ذکر و توجّه در آورده است. مرحوم حدّاد تا نگاهشان به او می‌افتد می‌فرماید: این است آن امام زمانی که شما مدّعی آن هستید؟! و می‌فرماید: برگردیم که راه را بیراهه آمدیم، [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این مرد فردی شارلاتان و حُقه‌باز و شیّاد است! در حالی که مرحوم حدّاد تا آن زمان اصلاً او را ندیده و نمی‌شناختند. از این داستان مدّتی گذشت، کم‌کم در عراق شایع شد فردی که متّصل به امام عصر عجلّ الله فرجه است، می‌تواند افرادی را که مشکل نازائی دارند دارای فرزند کند، و سر و صدائی اطراف این مسأله پیدا شده بود و مطالب مختلف از افراد نسبت به این شیّاد شنیده می‌شد. و وقتی حقیقت مطلب منکشف شد و نقاب شیّادی و فسق از چهره شیطان‌صفت او برداشته شد که قصد داشت زن نازائی را خود مباشرت به نزدیکی و حمل او نماید، و در اینجا بود که همه فهمیدند این قضیه حمل و بارداری افراد توسط خود او انجام می‌شده است.

روزی مرحوم حدّاد به مرحوم حاج آقا معین فرمودند: این امام زمان را شما ببینید دارد دست به چه کارهایی می‌زند و چگونه به کثیف‌ترین و زشت‌ترین عمل خلاف مبادرت می‌نماید.

در اینجا مرحوم والد فرمودند: اینست فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی که حقائق پشت پرده برای آنها مثل روز روشن و آشکار است.

[تمثّل ملک یا شیطان به صورت افراد]

در سفری که به اتّفاق اخوی، حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد محمد صادق در معیت مرحوم والد به مکه جهت حجّ تمتّع مشرّف شده بودیم، جدّ مادری ما مرحوم حاج آقا معین شیرازی به اتّفاق اهل بیتشان (جده ما) نیز مشرّف بودند. پس از انجام مناسک به اتّفاق، قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتیم و در فرودگاه جدّه شب‌هنگام منتظر رسیدن موعد اطّلاع، در مکانی خلوت نشسته بودیم. مرحوم حاج آقا معین فرمودند: در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می‌کردم یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر ... در حالی که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حجّ مشرّف نشده بودند. ناگفته نماند که مرحوم حاج آقا معین شیرازی - رحمة الله علیه - دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و بعضی از مطالب و

صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود، که از جمله همین مکاشفه‌ای بود که در آنجا برای ما نقل کردند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

این مکاشفه شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل - سلّمه الله تعالی - صحیح بوده است، زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حدّاد می‌باشند و طبیعی است که شما ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر مؤمنی که نیت و قصد زیارت بیت‌الله الحرام را داشته باشد، خداوند ملکی را به صورت او می‌فرستد و در تمام مواقف و مشاهد [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] به نیابت از او حجّ و عمره و زیارت مدینه منوره را انجام می‌دهد، و چون ایشان لابدّ قصد تشرّف داشته ولی موفق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفه شما صحیح و متقن و روشن می‌باشد و اما قسمت دیگر از مکاشفه شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسم و ممثّل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دائره تربیت و ولایت حضرت حدّاد خارج شده است و شیطان متصدی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده‌اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می‌دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جنّ و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می‌کنید و این چنین تصوّر می‌کنید که هر دو رحمانی است.

مرحوم حاج آقا معین فرمودند: نمی‌توان این طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقائق امر خدا خبر دارد! و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجه ننمود.

البته آن فردی که از تحت ولایت و اتصال به حضرت حدّاد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمره تلامذه و ارادتمندان مرحوم حدّاد - سلام الله علیه - قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

شب دوّم که در خدمت مرحوم حدّاد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند: اینکه می‌گویند ملائکه به صورت مؤمنین در می‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح؟

مرحوم والد عرض کردند: بلی همینطور است.

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حدّاد فرمودند: این مسأله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرفه، خصوصاً حجّ را داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟  
مرحوم والد عرض کردند: بلی روایت داریم که اگر فردی قصد تشرّف به حجّ را داشته باشد ولی بنا به عللی موفق نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حجّ و عمره تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مرحوم حدّاد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند: طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟

مرحوم والد عرض کردند: خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهده هر کسی ساخته نیست.

مرحوم حدّاد فرمودند: بله، بله، مطلب همینطور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه بسا بین ملک و شیطان خلط می کند و هر دو را ملک می پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می نماید، در حالی که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است. آنگاه فرمودند: بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می کنند، و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

داند و خر را همی راند خموش \* \* بر رُخت خندد برای روی پوش

فردا صبح که در معیت مرحوم والد به سمت حرم مطهر مشرف می شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند: شما از مطالب دیشب آقای حدّاد چه دستگیرتان شد؟ ما عرض کردیم: مسأله خاصی متوجه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلی فرمودند.

ایشان فرمودند: یادتان می آید که آن شب در جدّه ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقف و مشاهد مشرفه زیاد می بینم، من گفتم: یکی از آن دو، ملک و دیگری شیطان بوده است، ولی ایشان نپذیرفتند؟ عرض کردیم: بله، این چنین بود.

سپس ایشان فرمودند: دیشب صحبت آقای حدّاد به همین قضیه بر می گشت

و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب ردّ و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که: چرا عیب و اشکال حاج آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رو در روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزّت و آبروی مؤمن مهم است. سپس فرمودند: اینست روش و سیره اولیای الهی که انسان را این چنین با مبانی آشنا می‌گردانند.

### [رعایت احترام به بزرگتر]

در اتاق مرحوم حدّاد یک سماور نفتی بود که خود ایشان اغلب برای مهمانان با آن چای آماده می‌کردند؛ گاهی از اوقات نیز دوستان انجام می‌دادند. شبی در اتاق ایشان، به اتفاق چند نفر از ارادتمندان ایشان نشسته بودیم. اخوی آقای حاج سیّد [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] محمّد صادق - سلّمه الله تعالی - رفتند و برای افراد مجلس چای در استکان ریختند و جلوی آنان قرار دادند؛ وقتی نوبت به من رسید، من نیز یک استکان چای از سینی برداشتم و جلوی خود گذاشتم. در این وقت حضرت حدّاد فرمودند: این صحیح نیست که برادر بزرگتر انسان برای انسان چای بیاورد و انسان همین طور بنشیند و تماشا کند؛ شما برخیزید و برای خود و ایشان چای بیاورید! من برخاستم و آن دو استکان باقی مانده را در قوری خالی کردم و دوباره از قوری به استکان ریختم و یکی را در مقابل اخوی و یکی را برای خود گذاشتم؛ در این وقت مرحوم حدّاد فرمودند: احسنت.

### [من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟]

مرحوم والد فرمودند: حضرت حدّاد - رضوان الله علیهما - می‌فرمایند: بعضی از اوقات اتفاق می‌افتد که حقیقت و واقعیت بدون هیچ‌گونه تعلق به اسم و رسمی و صفت و اثری از همه این اوصاف و تعینات و حدود اسمیه و رسمیه خارج می‌شود؛ همچنان که ما از پوست خود جدا می‌شود و پوست را به کناری می‌اندازد و هیچ ارتباطی دیگر با او ندارد و خود به راهی می‌رود، من نیز از همه حدود و ثغور اسمیه و رسمیه و حدیه به تمام معنی کلمه خارج می‌شوم و همین طور حیران می‌مانم که من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟ و در این لحظه فقط نفس ذات خود را می‌نگرم و بس، بدون سرسوزنی از شائبه کثرت و اثر.

و حقیر (نگارنده) در اینجا عرض می‌کنم: این حالت، نفس ادراک وجود

بسیط و بخت است، و شاید مقصود از عبارت مرحوم والد - قدس سره - در روح مجرد که فرموده‌اند: حضرت حداد مصداق و تعین حقیقت «لا هو الا هو» است، همین حالت مذکوره باشد که البته تفصیل مطلب مجال دیگری را می‌طلبد.

[مسیر ما مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجَب نفسانیه است]

مرحوم والد می‌فرمودند:

آقای حداد - رضوان الله علیهما - می‌فرمودند: این مردم وقتی که پیش ما می‌آیند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت می‌کنند و طالب ابراز این امور از ما می‌باشند، اما نمی‌دانند که مسیر ما مسیر هدایت و دستگیری است و این مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجَب نفسانیه است نه اظهار و ارائه خوارق عادات و کرامات؛ انجام این امور چه دردی از مردم دوا می‌کند؟ ولی [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اینان باید بدانند که آنچه مُعدّ و موجب حرکت و فعلیت استعدادات است، کلمات و بیانات ما است که حکم اکسیر را دارد و برای تأسی و پیروی و انقیاد همانند کیمیا، مؤثر و کمیاب است، و هر کدام از این بیانات از چهار هزار معجزه بالاتر و مؤثرتر و راه‌گشایتر و کارسازتر است!

و نیز فرمودند: من تعجّب می‌کنم از این افرادی که به ما مراجعه و طلب دستور و برنامه می‌کنند و ما هم با وجود کثرت مشاغل و عدم مجال برای آنها وقت می‌گذاریم و با آنها صحبت می‌کنیم و به آنها برنامه می‌دهیم و آنان نیز مدّتی بر این دستور مداومت می‌نمایند و حال و هوای آنها تغییر می‌کند و جان تازه‌ای در کالبد آنان دمیده می‌شود و صفای خاصی بر جان و زندگی آنان حاکم می‌گردد و چشمان آنها به فضای جدیدی باز و روشن می‌شود، ولی همین که مدّتی از این قضیه می‌گذرد با ارتباط با شخص منحرف و مصاحبت با افرادی معاند یک مرتبه دست از همه آن داده‌ها می‌شویند و آن مطالب را رها می‌کنند و آن نور و ضیاء در ضمیر آنان به تاریکی و اُفول می‌گراید و آن صفا و بهجت، بدل به خمودی و مردگی می‌گردد، و آن راه و ذکر و همّت و مقصد و حرکت تماماً فراموش می‌شود، تو گوئی اصلاً ابتداءً خبری و مطلبی نبوده است.

[افرادی که همچون کبوتر حرمند]

روزی در منزل احمدیه طهران، زمانی که به قصد زیارت رفقاه به ایران آمده

بودند، از مراتب توحید و کیفیت تجلی ذات در مرایا و تعینات صحبت می‌کردند. در این وقت یکی از حضار که با ایشان در پاره‌ای از مسایل اختلاف نظر داشت، با حالی متعجبانه و مستنکرانه عدم موافقت خود را با این مطالب ابراز و اظهار نمود. ایشان یک مرتبه متوجه حالت انکار آن فرد شدند و با حالتی گلایه‌آمیز فرمودند:

«چرا این افرادی که ما را می‌شناسند و از راه و روش ما اطلاع دارند و سخن ما را بارها و بارها شنیده و تعقل نموده‌اند، ما را رها نمی‌کنند؟! اینها مگر نمی‌دانند که ما از مرتبه توحید به هیچ وجه تنازل نمی‌کنیم و به تخیلات و توهمات آنها گوش نمی‌سپاریم و از حقائق و دقائق توحیدی دست بر نمی‌داریم؟! آخر مگر ما اینها را به اینجا دعوت کرده‌ایم؟! چرا جای دیگر نمی‌روند تا هم ما از آنها راحت باشیم و هم آنها دیگر از سخنان توحیدی ما آزار نبینند؟! ما که نمی‌توانیم به خاطر آنها و خرسندی آنها از مرتبه ذات تنازل کنیم! پس چرا ما را رها نمی‌کنند و به جای دیگر نمی‌روند؟»

در این حال یکی از حاضران مجلس که نزدیک ایشان نشسته بود و مردی بسیار فهیم و مهذب [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و درستکار بود به ایشان عرض می‌کند: مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری - رحمة الله علیه - از این افراد به کبوتر حرم تعبیر می‌فرمودند که نه می‌توان آنها را گرفت و بیرون کرد و نه اینکه آنها اهل رعایت و تشخیص هستند، هر جا می‌خواهند می‌روند و می‌نشینند و کسی نیز نمی‌تواند متعرض آنان گردد؛ در این وقت مرحوم حداد سه بار فرمودند:

«رحمة الله علیه، رحمة الله علیه، رحمة الله علیه.»

[عواقب هولناک سفک دماء و تسبیب در ریختن خون مردم]

در یکی از شبهای دهه عاشوراء، در منزل مرحوم حداد سخن از عواقب هولناک سفک دماء و نیز تسبیب در ریختن خون مردم بود و مرحوم حداد - رضوان الله علیه - در این موضوع سخنانی غریب می‌فرمودند؛ در این ضمن، صحبت از جنایات پهلوی و کشتار مسجد گوهرشاد به میان آوردند و فرمودند:

«این مردی که باعث شد هزاران نفر در مسجد گوهرشاد قتل عام شوند، در مقابل خدا چه جوابی دارد؟!»

[ملاقات آقای حداد و آقای دستغیب رضوان الله علیهما بعد از فوت فرزند آقای

## [دستغیب]

در سنه ۱۳۹۰ هجری قمری پس از مراجعت از حج بیت الله الحرام در معیت والد معظم و اخوی آقای حاج سید محمد صادق به عتبات عالیات مشرف شدیم. در ایّامی که در منزل مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - در کربلای معلّی بودیم، مرحوم آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی - رحمة الله علیه - نیز به اتّفاق اهل بیت خویش مشرف بودند و در منزلی در کربلا اسکان گزیده بودند. ناگفته نماند که در آن سال فرزند ایشان که در دانشگاه طهران تحصیل می نمود، بر اثر تصادف به رحمت خدا می رود و مرحوم والد - رضوان الله علیه - خیلی به ایشان علاقه مند بودند و ایشان نیز گاهگاهی به زیارت مرحوم والد در مسجد قائم حاضر می شدند و از بیانات ایشان بهره مند می گشتند. مرحوم دستغیب خیلی اصرار داشتند که ایشان [فرزند شهید دستغیب] در سلک علماء الهی و مروّجین مکتب اهل بیت قرار گیرند، و به مرحوم والد توصیه می نمودند که با ایشان صحبت کنند و ایشان را از ادامه دروس دانشگاهی منصرف نمایند و بنده می دیدم که گاهگاهی ایشان به منزل می آیند و با مرحوم والد - قدس الله سرّه - در مسایل دروس الهی و طلبگی صحبت می کنند و بسیار به اشتغال دروس اسلامی اشتیاق و رغبت نشان می دادند ولی آن را موکول به اتمام دروس دانشگاهی می کردند. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علیّیّ حال تقدیر و اراده ازلّی به نحو دیگری رقم خورد و این جوان پاک طینت و صافی ضمیر که الحقّ می توانست در آینده از ستارگان درخشان عالم علم و معرفت و فضیلت گردد، در عنفوان شباب و ریعان جوانی از عالم خاک به سرای اخروی هجرت نمود، و بدین لحاظ والده او (عیال مرحوم دستغیب) بسیار متألّم و بی قرار بود و مرحوم دستغیب از حضرت حدّاد تقاضا می نمود که در حقّ ایشان دعا بفرمایند. روزی مرحوم حدّاد فرمودند برای تسلیت و زیارت آقای دستغیب به منزل ایشان در کربلا می رویم، و به اتّفاق ایشان و مرحوم والد و اخوی به سمت منزل مرحوم دستغیب حرکت کردیم و پس از ربع ساعت رسیدیم و وارد شدیم.

پس از ردّ و بدل سخنان متعارف و احوال پرسی و تسلیت، مرحوم دستغیب از احوالات خود با مرحوم آیه الله انصاری همدانی - رضوان الله علیه - مطالبی فرمودند و پیوسته از ایشان تعریف و تمجید می کردند، و در ضمن فرمودند:

روزی به مرحوم انصاری عرض کردم: کیفیت جذبات رحمانیه و نفحات

قدسیّه بر قلب انسان را بیان فرمائید و اینکه در زیارت امین الله وارد است: و مَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ «طعام‌های خاصّ اهل معرفت آماده و مهیا است» چه می‌باشد و کیفیت آن مائده‌ها برای ما روشن نشده است.

مرحوم انصاری پاسخی فرمودند تا اینکه موقع زوال و وقت نماز ظهر شد، برخاستیم و سجّاده انداختیم و به امامت مرحوم انصاری نماز ظهر را بجای آوردیم، اما چه نمازی!! حالتی در آن نماز برای من دست داد که تا آن موقع چنین چیزی اتّفاق نیفتاده بود و اصلاً خود را احساس نمی‌کردم و گوئی که روی زمین قرار نداشتیم! پس از اتمام نماز و قرائت تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها، مرحوم انصاری در حالی که جلوتر از ما نشسته بودند رو کردند به من و فرمودند: «حالا معنای جذبات و نفحات الهیه و موائد المستطعمین را فهمیدی؟!»

سپس مرحوم دستغیب فرمودند: بلی بلی بزرگانی بودند، حالاتی داشتند، چه درجات و مراتبی را حائز گشته بودند! مرحوم حدّاد - قدّس الله سرّه - در حالی که سر خود را پائین انداخته بودند، پس از کمی مکث فرمودند:

عشق تو مرا أَلست منکم ببعید \*\* هجر تو مرا

إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيد

بر کُنْج لبت نوشته یُحیی و یُمیت \*\* مَن مات

مِن العشق فقد مات شهید

و آنگاه برخاستند و خداحافظی کردند و خارج شدند.

[تفسیر منسوب به محیی الدّین عربی از آن او نیست]

در یکی از شب‌های محرّم که منزل مرحوم حدّاد جلسه‌ای از رفقای عراقی و غیره بود، ایشان به مرحوم والد می‌فرمایند که قدری از قرآن را تفسیر کنند. در آنجا تفسیر منسوب به محیی الدّین عربی - رضوان الله علیه - کنار اطاق قرار داشت؛ مرحوم والد آن را برداشته و سوره نوح را از روی تفسیر محیی الدّین تفسیر می‌کردند، تا رسیدند به این آیه: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ آلَ أَرْضٍ مِّنْ آلِ كَافِرِينَ دَيَّارًا﴾\* در آنجا نوشته شده بود: «حضرت نوح نمی‌بایست یک چنین درخواستی از خدای متعال بنماید، زیرا با رحمت واسعه حق ناسازگار است و این یک اشتباهی بوده است که از آن حضرت سر زد!»

مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - تا این مطلب را شنیدند فرمودند:

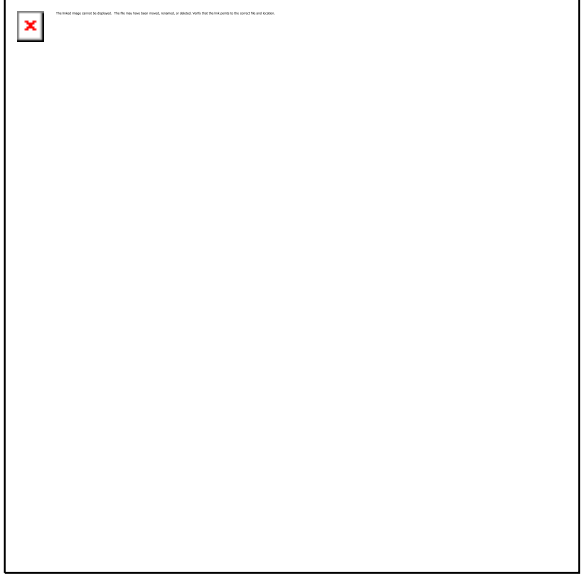
نسبت دادن خطا و لغزش به انبیاء صحیح نیست و گوینده این کلام خود



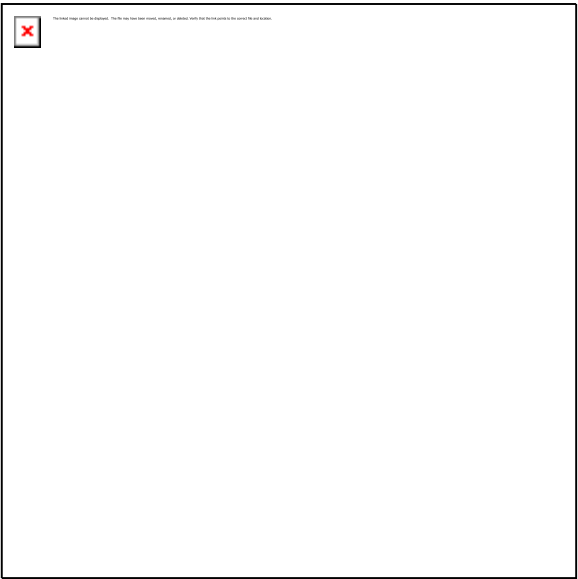
---

اشتباه نموده و مرتکب لغزش شده است. و سپس ادامه دادند: از اینجا معلوم می شود این تفسیر قطعاً ارتباطی به محیی الدین عربی ندارد؛ زیرا او چنین مطلبی را نمی گوید، بلکه منسوب به فرد دیگری می باشد. (معلق)

\*- سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶.

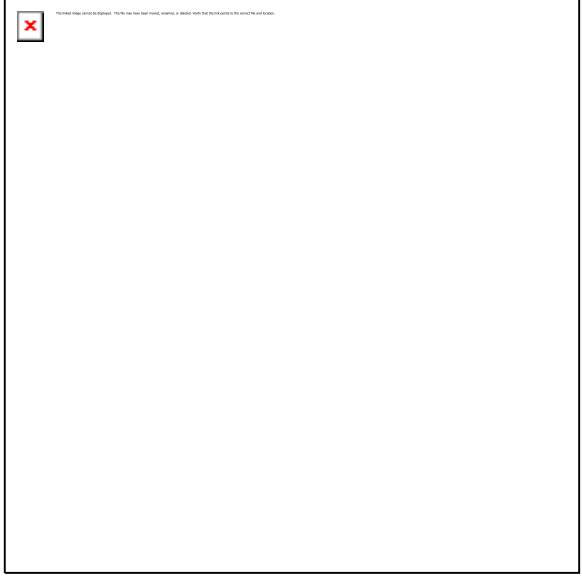


دست خط حضرت آقای حاج سید هاشم حداد



تصویر مرحوم علامه طباطبائی و علامه  
طهرانی در منزل مرحوم شهید قدوسی رحمة الله  
عليهم. این تصویر در آخرین روز مباحثات ایشان  
برداشته شده است؛ این مباحث پیرامون موضوعات  
مختلف است که مرحوم علامه طهرانی در فصل دوم  
مهرتابان آورده‌اند و آخرین موضوع، مسأله فناء عین  
ثابت در ذات باری است که مرحوم علامه طباطبائی  
قبول نداشتند، و بالأخره در همین جلسه اخیر به  
صحّت و وقوع آن اعتراف نمودند و فرمودند: الحمد  
لله که خداوند شما را وسیله هدایت ما قرار داد، ولی  
بلافاصله مرحوم علامه طهرانی فرمودند: این چه  
حرفی است ما هر چه داریم از شما داریم. رحمة الله  
عليهما رحمة واسعة.

احوال مرحوم آية الله علامه حاج سيّد  
محمد حسين طباطبائي قدس الله سرّه



## احوال و حکایات

[جایگاه المیزان در میان عامه]

در روز پنجشنبه ۲۹/ج/۱۴۰۳ جناب محترم

ثقة الاسلام آقای حاج سید محمد علی میلانی - دام

توفیقه - درباره مرحوم استاد ما علامه طباطبائی

- رضوان الله علیه - گفتند:

رئیس انجمن فرهنگی مصر شیخ محمد

فحام، و معاون او شیخ شرباصی در مشهد مقدس نزد

پدرم آمدند و از جمله سخنانشان این بود که ما تفسیر

المیزان را از بهترین تفاسیر یافته‌ایم و تا جلد هجدهم

آن را مطالعه کرده‌ایم و دو جلد دیگر آن را نیافته‌ایم،

و خیلی اشتیاق داشتند که از نزدیک علامه طباطبائی

را نیز ببینند، اما علامه طباطبائی در آن وقت که در

شهر مقدس مشهد بودند، در خارج شهر رفته بودند

و لذا ملاقات حاصل نشد؛ ولیکن مرحوم پدرم جلد نوزدهم و بیستم را تهیّه و برای آنان به مصر فرستادند.

این بود حکایت جناب آقای میلانی زاده؛ و اما جناب مستطاب حجّة الاسلام آقای حاج شیخ محمّد رضا مهدوی دامغانی - زید توفیقه - همین مطلب را در یک سال و نیم قبل بدین طریق بیان کردند که:

چون بین ایران و مصر روابط دوستانه برقرار

شد و بنا شد روابط فرهنگی

بین دو کشور برقرار شود، از طرف مصر شیخ  
محمد فحّام و شرباصیّ به ایران آمدند و از مجامع  
فرهنگی بازدید و با علماء ملاقات کردند.

من که از شاگردان و معتمدان مرحوم میلانی  
بودم، نزد من فرستادند و پیام دادند که: اوّل وقت  
فردا میل دارم شما را ملاقات کنم. من فردا اوّل وقت  
به حضورشان رفتم؛ فرمودند: دو نفر از  
شخصیّت‌های مصر از طرف انجمن روابط فرهنگی  
ایران و مصر بناست نزد ما بیایند، شما هم در آن  
جلسه حضور داشته باشید و از طرفی باید چیزی به  
آنها هدیه کنیم، شما چه چیز را مصلحت می‌دانید؟  
من گفتم: دوره تفسیر المیزان هم علمی است  
و هم کتاب شریف و معتبر و مناسبت با این ملاقات  
را دارد. ایشان فرمودند: به نظر من هم همین رسیده  
بود؛ و لذا یک دوره از المیزان تهیه کردند که در وقت  
ملاقات به آنها هدیه کنند؛ و از طرفی به نزد حضرت  
علامه طباطبائی پیام دادند که ایشان هم در آن مجلس  
حضور بهم رسانند ولیکن به جهت ابراز کسالت،  
علامه از حضور در مجلس خودداری کردند.

و درباره ادبیّت عربی تفسیر المیزان جناب

آقای میلانی زاده فرمودند:

از نقطه نظر قیاس ادبیّت المیزان و الغدیر (در

زمان حیات هر دو مؤلف بزرگوار آنها) از مرحوم

حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء که استاد

ادبیّت و عربیّت و فرید عصر در زمان خود بود، چون

از الغدیر سؤال شد در جواب فرمود: «معلوم است

که آن را ایرانی نوشته است» و چون از داماد مرحوم

آقا سیّد شرف الدین عاملی آقای شیخ عبدالله سُبّیتی

سؤال شد در جواب گفت: «معلوم است که آن را غیر

عرب نوشته است» ولیکن از المیزان چنین نقل‌هایی

نشده است؛ علاوه بر آنکه از آقا سیّد محمد حسین

فضل الله که در غازیة لبنان ساکن و از مشاهیر ادبیّت

عرب هستند،



نقل شده است که: تفسیر المیزان از نقطه نظر ادبیّت جزو کتاب‌های معتبر ادبی در نزد جوانان و دانشگاهیان لبنان است.

و آقای میلانی زاده فرمودند:

با آنکه مرحوم امینی نسخه خود را در نجف اشرف در نزد مرحوم آقا شیخ محمد علی اردوبادی می‌برده و می‌خوانده است، و آن مرحوم که در ادبیّت عرب ممتاز بوده است تصحیح می‌نموده است و عروة الوثقی مرحوم یزدی را که دو نفر عرب: آقا شیخ احمد کاشف الغطاء و آقا سید احمد خوانساری تصحیح کرده‌اند و کفایه مرحوم آخوند خراسانی را نیز تصحیح کرده‌اند، (بدین گونه که مرحوم سید محمد کاظم یزدی که از کوفه به نجف می‌آمده است، در عربانه نوشته‌ای از عروة را برای شیخ احمد کاشف الغطاء و حاج سید احمد خوانساری می‌خوانده است و این دو نفر آن را تصحیح می‌نموده‌اند؛ و اما مرحوم آخوند خراسانی کفایه الاصول را بدین ترتیب نوشته است که مرحوم شیخ محمد صالح علامه سمنانی که دوره اول درس

مرحوم آخوند می‌رفته است، مطالب را برای خود می‌نوشته است، سپس آن را مرحوم آخوند از وی می‌گرفته است و بالنتیجه کفایة الأصول تنظیم و تحریر یافته است.) ولیکن تفسیر المیزان حتی تصحیح مطبوعه‌ای آن هم توسط خود علامه انجام می‌گرفت - رحمة الله علیه - و در آن وقتی که علامه مشغول نوشتن آن بود، و فقط گاهگاهی چایی کم رنگ می‌خورد و یا یک نصفه سیگار می‌کشید و سیگار ایشان «اشنو» بود و یک پاکت آن هفت قران (ریال) ارزش داشت، چه بسا ایشان پول سیگار را نداشت!

[علامه طباطبائی استاد فرید در علوم باطنی و غیبی]

روزی ما در معیت پدرم و عموهایم یک درشکه از تبریز برای دهی که علامه در آن سکونت داشت (شاد آباد و یا غیر آن) گرفته و سوار شده و می‌رفتیم، (و قبلاً عموهایم با پدرم سخن از قبله به میان آورده بودند و هنوز قبله‌نمای رزم‌آرا به میان نیامده بود) در بین راه که درشکه می‌رفت، عموهایم به پدرم گفتند: این شخص

مگر چه شخصیتی است که شما با درشکه از تبریز به سوی او به آن ده می‌روید؟ پدرم گفت: همان کسی است که در حلّ این مسائل (قبله که قبلاً مورد سخن بوده است) استاد و فرید است.

و در غالب از موارد و اوقات مرحوم پدرم می‌گفت: «علامه طباطبائی علومی را دارد که ما نداریم» و منظور پدرم از آن علوم، علوم باطنی و غیبی بوده است.

[قدرت فوق العاده ایشان در مقام شاعره]

یک روز من با حضرت علامه طباطبائی و دو نفر دامادشان آقای مناقبی و آقای قدوسی با ماشین سواری از سبزوار به مشهد می‌آمدیم و بنا شد مشاعره کنیم. ما سه نفر در یک طرف و علامه به تنهایی در طرف دیگر بود، ما سه نفر مجموعاً نتوانستیم از ایشان برنده شویم، بلکه علامه بود که ما را محکوم می‌کرد؛ نه با یک بیت شعر بلکه با چند بیت که مرتباً به عنوان شاهد می‌آورد و حقاً ما از احاطه ایشان به شعر و ادبیّت در شگفت افتادیم.

[قدرت فوق العاده ایشان در تشخیص خط‌های قدیمی و اساتید این فنّ]

آقا سید محمد علی میلانی می‌گفتند:

علاّمه در تشخیص خطّهای قدیمی و اساتید فنّ خطّ، استاد بودند و خطّهای معروفین را به طرز بی نظیری می شناختند، به طوری که در بعضی از اوقات اساتید خط شناسی برای شناختن بعضی از خطوط به ایشان مراجعه می کردند و ایشان بدون درنگ می گفتند: این خطّ مثلاً از فلان است.

یکی از اساتید اهل فنّ خطّ برای ما می گفت: روزی ما مقدار زیادی از خطوط را که نمی شناختیم، به محضر ایشان بردیم و ایشان یک یک را می گفتند که از کیست و سریعاً کنار می گذاردند؛ مثلاً می گفتند: این از مرحوم درویش است، این خطّ میرعماد است، این خطّ میرزا غلامرضا کلهر است، این خطّ احمد نیریزی است، و همچنین تا آخر مجموعه را یکایک سریعاً گفتند و اوراق را روی هم می گذاردند.

پس از انجام این مهمّ ما پرسیدیم: بسیار خوب! شما این طور مبین و روشن ساختید، ولی حالا بفرمایید به چه دلیل این طور می گوئید؟ و برای ما چه حجّتی باشد؟!

ایشان یکایک از اوراق را برداشتند و شیوه یکایک از اساتید خطّ را بیان می کردند و سپس می فرمودند: این قطعه دارای این شیوه و این خصوصیات است، که این نیز برای ما بسیار مُعجَب بود.<sup>۱</sup>

صلاح کار کجا و من خراب کجا

در روز پنجم شهر محرّم الحرام ۱۴۰۶ که جناب حجّة الإسلام آقای حاج شیخ ابوالقاسم غروی مرندی آقازاده آیه الله حاج شیخ هدایت الله مرندی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، در ضمن مذاکرات در احوال مرحوم استاذنا العلامة الطباطبائی - رضوان الله علیه - فرمودند:

در روز عید غدیر آخر ایشان که یک ماه به رحلتشان مانده بود برای دیدار و زیارت ایشان به

---

۱. جنگ ۱۵، ص ۴۷.

بیمارستان آیه الله گلپایگانی در قم رفتم. ایشان در آنجا بستری بودند و از قرائن معلوم شد که در آن روز کسی برای دیدار ایشان نیامده است؛ زیرا طلاب و فضلاء همه سرگرم مراسم عید و تشریفات آن روز بوده‌اند. من تنها مدتی در اطاق ایشان در کناری ایستاده بودم تا صبیۀ ایشان که زوجه مرحوم قدوسی بود آمد و پهلوی تخت ایشان ایستاد، و به ایشان که مدتها چشمانشان بسته بود سلام کرد و گفت: آقا جان حالتان چطور است؟ ایشان فقط در پاسخ گفتند: خوبم.

او هم قدری ایستاد و رفت برای منزل خود و برای نگه‌داری اطفال خود.

من مدتی در گوشۀ اطاق ایستاده بودم که ناگهان ایشان که چند روز بود

چشمانشان بسته بود و باز نکرده بودند و کاملاً  
به صورتِ چشمانِ مریض بود، باز کرده و در  
حالی که بسیار درخشان و به صورت چشمان بشاش  
عادی بود یک نظری به من کردند و من هم موقع را  
مغتنم شمردم و به صورت مزاح عرض کردم: آقا از  
اشعار حافظ چیزی را در نظر دارید؟!!

ایشان فرمودند: «صلاح کار کجا و من خراب  
کجا» بقیّه‌اش را بخوان!

من گفتم: «بین تفاوت ره از کجاست» و خود  
ایشان فرمودند: «تا به کجا».

و ایشان چشم خود را به صورت اوّل بستند  
و دیگر هیچ سخنی به میان نیامد.<sup>۱</sup>

هم خودت را معطل کرده‌ای و هم ما را

در روز یکشنبه سوّم شهر جمادی الاُولی  
یک‌هزار و چهارصد و هفت هجریّه قمریّه که جناب  
مستطاب حجّة الاسلام آقای حاج شیخ صدر الدّین  
حائری شیرازی - دامت برکاته - به مشهد مقدّس  
مشرف بودند و توفیق حضور و ملاقات دست داد،

---

۱. جنگ ۱۶، ص ۱۳۸.

مطلبی دربارهٔ استادنا الأكرم بیان کردند که ثبت آن  
نیکو است؛ فرمودند:

من از أخ الزوجهٔ خود جناب آقای حاج شیخ  
حسن آقا پهلوانی شنیده بودم که دربارهٔ علامه  
می‌گفتند که ایشان گفته‌اند در زمان کودکی هیچ فکر  
ایشان خوب کار نمی‌کرد و مطالب استاد را  
نمی‌فهمیدند، بالأخره سجده‌ای بجا آوردم و با خدا  
گفتم: یا مرگ و یا فهم؟ و از آن به بعد در هیچ مطلب  
معضلی فرو نماندم و هرچه از مسائل مشکله پیش  
می‌آمد حلّ می‌شد و حتّی غامض‌ترین مسائل  
جوابش به دست می‌آمد.

من مترصد بودم که در موقع مناسبی از ایشان  
این مطلب را بپرسم به طوری که



هم مطلب بدست آید و هم چون موضوع  
نفهمیدن ایشان بوده است، جمله‌ای و یا عبارتی که  
خلاف شأن و مقام ایشان باشد صادر نشود و سوء  
ادبی نگردد؛ تا یک سفر که ایشان با دامادشان آقای  
قدوسی به شیراز تشریف آوردند و در وقتی که من  
نزد ایشان تنها بودم و حتی آقای قدوسی هم در اطاق  
مجاور به نماز مشغول بود و مجلس ما به تمام معنی  
الکلمه فارغ بود، من کم‌کم شروع کردم بدین‌گونه  
مطلب را به میان آوردن که: شما حاضرید اگر من  
سؤالی داشته باشم جواب دهید؟

ایشان فرمودند: چه ضرر دارد اگر بدانم

می‌گویم!

من عرض کردم: مطلب راجع به خود

شماست، و حتماً می‌دانید اگر بپرسم جواب

می‌دهید؟ و یا نه من از پرسش خود صرف نظر کنم!

ایشان گفتند: بفرمایید، اگر بدانم می‌گویم!

من عرض کردم: این‌طور شنیده شده است که

شما در سنّ طفولیت درس‌ها را ادراک نمی‌کرده‌اید

و بعداً سجده‌ای بجای آورده‌اید و خداوند به شما

عنایتی فرموده است که در مشکل ترین مسائل علمی

جوابش بدست می آید، این طور است؟!!

تا من این جملات را گفتم، دیدم حال علامه

متغیر شد و رنگ صورتشان زرد شد به طوری که من

از سؤال خود قدری شرمنده شدم.

سپس ایشان گفتند: حال که بنا بر گفتن است

می گویم؛ من وقتی که در تبریز سیوطی می خواندم،

استادمان ما را امتحان می کرد و من از عهده امتحان

برنیامدم، استاد به من گفت: هم خودت را معطل

کرده ای و هم ما را!

من از این کلام استاد بسیار برآشفته شدم و

گویی در جان و روح من نشست؛ بالأخره نتوانستم

در تبریز بمانم و رفتم در خارج تبریز بر سر تپه ها

عملی انجام دادم که خداوند تفضل فرمود.

و ذکر نکردند که آن عمل سجده بوده و یا

چیز دیگری، و دیگر هیچ نگفتند.

من عرض کردم: و بعد از آن دیگر هیچ  
مطلبی برای شما لا ینحلّ نماند و هرچه هم مشکل  
بود حلّ می‌شد؟

فرمودند: تا به حال چنین بوده است.

در روز چهارشنبه، ۳ ربیع المولود ۱۴۱۰، که  
حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالحمید شربانی به  
بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، ضمن مذاکرات  
این داستان را از علامه (ره) نقل کردند و گفتند:  
علامه گفتند:

«پس از این عمل من همان شب بر حاشیة  
أبوطالب سیوطی، حاشیه نوشتم.»

و نیز گفتند: آن معلّم و استاد سیوطی ایشان و  
أخویشان (آقا سیّد محمّد حسن الهی) آقای شیخ  
محمّد علی سرابی بوده است که قیّم و وصیّ از طرف  
پدرشان، دائی آنها آقا سیّد محمّد باقر قاضی (پدر آقا  
سیّد محمّد علی قاضی) برای آنها معین کرده بود.<sup>۱</sup>

[تعلیقه و تصحیح ارشاد شیخ مفید و ذکر نسب مرحوم قاضی و علامه طباطبائی]

مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله

---

۱. همان مصدر، ص ۱۸۳.

علیه - در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را  
تصحیح نموده، و در سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه که  
سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار  
بوده است تصحیح تمام، و در روز ۱۷ شهر ربیع  
المولود اوائل سنه ۱۳۰۸ از هجرت، به دست  
محمد بن حسین تبریزی نوشته شده و آماده طبع  
شده است، و در آخر آن، آن مرحوم سلسله شریف  
نسب خود را مرقوم فرموده و ما تیمناً و تبرکاً در  
اینجا عین دستخط مبارکشان را می آوریم:

و لَمَّا كَانَ الْعِلْمُ بِالنِّسْبِ الْعَلِيَّةِ شُعِبَ الْإِنْسَابُ

الْعُلُويَّةُ مِنْ أَهَمِّ الْمَقَاصِدِ الْعِلْمِيَّةِ وَ بِهِ يُعْرَفُ مَوَارِدُ

بَعْضِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَّقْنَا عَلَيْهِ هَذِهِ اللَّمْعَةَ الْبَهِيَّةَ فِي

نِسْبِ هَذِهِ الْفِرْقَةِ الْحَسَنِيَّةِ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الثَّنَاءُ وَ التَّحِيَّةُ

.-

أَقْلُ الْخَلِيقَةِ السَّيِّدِ عَلِيِّ بْنِ الْمَوْلَى الْمِيرْزَا

حَسِينِ بْنِ الْمِيرْزَا أَحْمَدِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا رَحِيمِ

الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا تَقِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ

الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ عَلِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا

صَدْرَالدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمِيرْزَا يَوْسُفِ (نَقِيبِ الْأَشْرَافِ)

بْنِ الْمِيرْزَا صَدْرَالدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ مَجْدَالدِّينِ بْنِ سَيِّدِ

إِسْمَاعِيلِ بْنِ الْأَمِيرِ عَلِيِّ الْكَبْرِ بْنِ الْأَمِيرِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ

الْأَمِيرِ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ سَيِّدِ عِمَادِ الدِّينِ أَمِيرِ حَاجِ بْنِ

فَخْرَالدِّينِ حَسَنِ بْنِ كِمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدِ حَسَنِ بْنِ

شِهَابِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عِمَادِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ أَحْمَدِ بْنِ سَيِّدِ

عِمَادِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَصْغَرِ (وَ يُعْرَفُ بِأَبْنِ الْخَزَاعِيَّةِ) بْنِ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ الطَّبَّاطِبَائِيْنَ إِسْمَاعِيلِ

الديباج بن إبراهيم الغمربن الحسن المثنى بن الامام أبي  
 محمد الحسن المجتبی بن الإمام الهمام علی بن أبي طالب،  
 عليه و عليهم السّلام، و أمّ ابراهيم بن الحسن فاطمة بنت  
 سيّد الشهداء الحسين بن علی، عليهم الصّلوّة و السّلام؛  
 رَحِمَ اللهُ معشرَ الماضين و الحَقْنَا بهم في الصّالحين. -  
 انتهى.

[جدّ سوّم علامه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]

از علامه طباطبائی راجع به نسبشان سؤال<sup>۱</sup>  
 کردم فرمودند: جدّ سوّم من با جدّ سوّم مرحوم حاج  
 میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسله من بدین  
 شکل است: «السیّد محمّد حسین بن السیّد  
 محمّد بن السیّد محمّد حسین بن السیّد علی  
 اصغربن السیّد محمّد تقی» و این سیّد محمّد تقی  
 همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمّد قاضی است که  
 مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ سوّم خود  
 شمرده است. اللهمّ ارحمهم جميعاً و طوّل عُمرَ سیّدنا  
 الطباطبائی، بمحمّد و آله الطّاهرين.

۱. سائل مرحوم آیه الله علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشند.

این جانب سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی  
از حضرت استاد گرامی علامه طباطبائی - مدّ ظلّه  
العالی - راجع به تصحیح ارشاد مفید به قلم مرحوم  
قاضی و طبع مصحّحه ایشان و سلسله نسب آن  
مرحوم به قلم خود آن مرحوم سؤال کردم ایشان همه  
را تصدیق فرمودند.

اقول: چون این کتاب در سنه ۱۳۰۶ هجریّه  
قمریّه به دست مبارک ایشان تصحیح شده است و  
مرحوم ایشان در ۱۶ ربیع المولود سنه ۱۳۶۶ هجریّه  
قمریّه رحلت نموده‌اند و مدّت عمر ایشان ظاهراً ۸۱  
سال بوده است، فلذا آن مرحوم در سنّ ۲۱ سالگی  
ارشاد مفید را تصحیح و سلسله نسب خود را در آخر  
آن مرقوم داشته‌اند.<sup>۱</sup>

[سکوت همیشگی علامه طباطبائی رضوان الله علیه]

جناب محترم آقای سیّد احمد رضوی - دام  
عزّه - نقل کردند که مرحوم آیه الله آخوند ملاّ علی  
همدانی - رحمة الله علیه - می گفته است:

---

۱. جنگ ۶، ص ۱۵۶ الی ۱۵۸.

ما همیشه مرحوم آیه الحق، آیه الله علامه  
طباطبائی - رضوان الله علیه - را به حال سکوت  
می دیدیم که پیوسته تراوشی ندارد و منقبض است و  
أبداً ظهور و بروز نمی کند، تا آنکه شبی در خارج از  
شهر مشهد مقدس در محلی که آیه الله میلانی و



مرحوم آقای حاج سیّد محمود ضیابری رشتی و  
علامه طباطبائی و من با چند نفر دیگر بودیم،  
بالمناسبه مطلبی پیش آمد که علامه در پیرامون آن دو  
ساعت تمام بیاناتی نمودند، و چنان بسط و گسترش  
داده شده بود که من پس از اتمام سخنانشان عرض  
کردم:

من در أعمال (ظاهراً) شب جمعه خوانده  
بودم که: هر کس فلان عمل را انجام دهد خداوند به  
او گنجی عنایت می کند یا از مال و یا از علم؛ من آن  
عمل را بجای آورده بودم و چون مال نمی خواستم از  
خداوند طلب نموده بودم که گنج علم را نصیب من  
گرداند، لله الحمد و له الشکر امشب به آن مراد  
رسیدم و گنج علم را پیدا کردم.<sup>۱</sup>

حکایتی راجع به برزخ و شب اول قبر

راجع به تکامل در عالم برزخ، داستانی را  
حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - راجع به آقا سیّد  
جواد کربلائی و خواب دیدن مرد سنی را بیان کردند  
که این جانب در مباحث عالم برزخ بیان کرده و

---

۱. جنگ ۲۲، ص ۴۹.

نوشته‌ام، ولی یک جمله از آن را فراموش کرده و نوشته‌ام و اینک در اینجا می‌نویسم تا بعداً به کتاب معاد ملحق نمایم - بحول الله و قوتّه - و آن جمله این است:

چون آقا سیّد جواد دید مرد سنی در دالان روی نیمکت نشسته است و دو فرشته مشغول تعلیم اصول دین به او هستند، آن مرد چون چشمش به آقا سیّد جواد افتاد گفت: گفتی و نگفتی! یعنی گفتی که شیخ ما که اگر از مشرق و مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریادش می‌رسد اسمش شیخ علی است، امّا نگفتی که این شیخ علی، علی بن ابی طالب است! به خدا قسم همین که شیخ علی را صدا زدم دیدم علی بن ابی طالب در نزد من حاضر شد.

حضرت استاد علامه طباطبائی - مدّ ظلّه -

نقل کردند از مرحوم آیه الحق آقای حاج میرزا علی

آقا قاضی - رضوان الله علیه - که می فرمود:

در نجف اشرف در نزدیکی محل ما، مادر

یکی از دخترهای افندی فوت کرد (مقصود از

افندیها، سنی های عثمانی بودند که از طرف دولت

عثمانی در عراق به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند)،

این دختر بسیار ناراحتی می کرد و با مشیّعین تا قبر

مادر آمد و آن قدر ناله و ضجّه می کرد که همه را

منقلب نموده بود؛ چون خواستند مادر را در قبر

گذارند فریاد می زد که من از مادرم جدا نمی شوم،

هرچه خواستند او را منع کنند مفید واقع نشد. دیدند

که اگر بخواهند دختر را منع کنند بدون شک جان

خواهد سپرد؛ بالأخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند

و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند ولی روی

قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آن را از

تخته ای بپوشانند و سوراخی هم بگذارند تا دختر

نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ

بیرون آید.

دختر در شب اوّل قبر پهلوی مادر خوابید.  
فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند به سر  
دختر چه آمده است، دیدند موهای سرش تماماً  
سفید شده است! گفتند چرا این طور شده است!؟

گفت: هنگام شب من که پهلوی مادرم خوابیدم  
دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف ایستادند و  
يك نفر شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد. آن  
دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب  
می داد: سؤال از توحید نمودند، جواب داد خدای من  
واحد است، و سؤال از نبوت کردند جواب داد و گفت  
پیغمبر من محمد بن عبدالله است، سؤال کردند امامت  
کیست؟ آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت:  
لَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ «من امام او نیستم». در این حال آن دو  
فرشته چنان

گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه  
می کشید! من از وحشت و دهشت به این حال که  
می بینید در آمده‌ام.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می فرمود:

چون تمام طائفه دختر سنی مذهب بودند و این واقعه  
طبق عقائد شیعه واقع شده است آن دختر شیعه شد  
و جمیع طائفه او که از آفندی‌ها بودند همگی به  
برکت این دختر شیعه شدند.<sup>۱</sup>

[حکایتی در تأثیر مهارت استاد در تربیت شاگرد]

حضرت آقای حاج سید محمد حسین

طباطبائی - دامت برکاته - حکایتی راجع به مهارت

استاد و تأثیر آن در پیشرفت شاگرد و عدم نتیجه در

اثر نامهارتی استاد آوردند و او آنکه:

شیخی روزی در جلسه شاگردان خود جوانی

را دید زرد رنگ، لاغر و ضعیف البنیه؛ علت پرسید،

شاگردان گفتند: این جوان هر شب یک ختم قرآن

می کند. شیخ، جوان را طلبید و گفت ای عزیز من!

این طرز خواندن قرآن نیست، شخص باید قرآن را با

---

۱. جنگ ۷، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

توجه تام قرائت کند، از امشب هنگام قرآن خواندن چنین فرض کن که من حاضر و قرآن را برای من تلاوت می‌کنی.

فردا که جوان به جلسه آمد، پرسید قرآن را دیشب خواندی؟ گفت: بلی، بیش از نصف آن نتوانستم بخوانم. شیخ گفت: این قسم قرآن تلاوت کردن هم نتیجه نخواهد داشت، امشب که می‌خواهی شروع کنی تا آخر قرآن، فرض کن که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضر و قرآن تو را استماع می‌کنند.

فردا که جوان آمد از کیفیت تلاوت پرسید، جوان گفت: بیش از ربع آن نتوانستم قرائت کنم. شیخ گفت: این قسم قرآن خواندن نیز انسان را به جایی نمی‌رساند، امشب که خواستی تلاوت کنی فرض کن که جبرئیل حاضر و این آیات

را برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌کند.

فردا از جوان سؤال کرد، جوان گفت: بیش از یک سوره و جزئی نتوانستم قرائت کنم. باز شیخ گفت: ای جوان! این قسم قرآن خواندن نتیجه‌ای ندارد، امشب فرض کن که خدای حاضر است و این کلماتِ خدای را برای خودِ خدا قرائت می‌کنی.

فردا جوان به مجلس نیامد و تا چند روز دیگر هم نیامد؛ شیخ از علّت نیامدن سؤال کرد، گفتند: مریض و در بستر افتاده است. شیخ به دیدن او آمده و از علّت مرض سؤال کرد، جوان گفت: آن شب چون چند آیه قرآن خواندم دیگر هرچه کردم نتوانستم بخوانم، و تا به صبح هرچه کردم هیچ نتوانستم بخوانم، و مثل آنکه قلب من از آن شب تا به حال با فشار زیادی خرد شده است و لِه و مالیده شده است!

جوان پس از یکی دو روز درگذشت، شیخ جنازه او را برداشته و نماز خواند و خود، او را دفن نمود و در موقعی که بند کفن را باز کرد که صورت او را بر

لحد بگذارد جوان چشمهای خود را باز نموده و  
لبخندی به شیخ کرد و گفت: اَنَا حَيٌّ عِنْدَ حَيٍّ لَمْ  
يَحْسِبْنِي بِشَيْءٍ.

شیخ از این حالت بسیار متأثر شده پس از  
دفن عباى خود را به سر کشیده به منزل آمد و یکی  
دو روز نگذشت که خود او هم از فکر جریان این  
واقعه فوت کرد.

شاهد آنکه این جوان برای پیشرفت بسیار  
قابل بود، منتهی الأمر چون شیخ مهارت نداشته، در  
نتیجه دستور غیر صحیح، قلب او را خرد نموده و  
هلاک کرده است.<sup>۱</sup>

[مزاحی بدیع و لطیف از علامه طباطبائی]

در صبح دوشنبه ۱۷ شهر جمادی الاولى  
۱۴۱۲ هجریه قمریه، حضرت آیه الله آقای حاج سید  
علی لواسانی که به بنده منزل در شهر مقدس مشهد  
رضوی تشریف آوردند، در ضمن سخنانشان  
داستانی را از حضرت استادنا الأکرم آیه الله و مرآت  
الحق و العرفان علامه حاج سید محمد حسین

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۱۶۷.



طباطبائی - قدس الله نفسه المقدسة - بیان کردند که چون در آن لطیفه طرفه برای لواسانی‌هاست ذکر می‌شود، فرمودند: روزی در قم به منزل حضرت آیه الله المرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری - رحمة الله علیه - در محله عشقلی قم، به بیرونی ایشان که در آن وقت دامادشان آقا سیّد عبدالباقی طباطبائی آقازاده اکبر و ارشد مرحوم علامه سکونت داشت رفتم؛ برحسب اتفاق حضرت علامه هم در آنجا تشریف داشتند.

من با اینکه با علامه زیاد محشور نبوده‌ام و در مجلسی خصوصی شاید اتفاق ملاقات دست نداده بود، در آن روز در ضمن سخن شعری از ناصرالدین شاه را قرائت کردم که وقتی وی به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شده است، در آستان مبارک بدین رباعی مترنم شد:

علامه لبخند ملیحی به من زدند و گفتند: «از اینجا معلوم می‌شود ناصرالدین شاه، لواسانی

بوده است».

من گفتم: چطور؟!

گفتند: حتماً لواسانی بوده است وگرنه

می گفت: «اسکندر و من ای شه محمود صفات».

خنده مرا و همه حضار را گرفت و معلوم شد

من در قرائت بیت اول، میان عبارت «اسکندر و من»

تقدیم و تأخیر به عمل آورده‌ام فلهدا شعر را شکسته،

و ایشان با این مزاح بدیع و لطیف خود خواستند

بفهمانند: که لواسانی‌ها که مصداق اتم و اکملش من

بوده‌ام، از صنعت شعر ابداً خبری نداریم.<sup>۱</sup>

مهرخوبان دل و دین از همه بی پروا برد

از علامه دهر، استاد بی بدیل آقای حاج سید

محمد حسین است:

---

<sup>۱</sup>. جنگ ۲۵، ص ۱۳.

# لیک اندر مرگ مردان بزرگ عالمی گرید برای عالمی |

لیک اندر مرگ مردان بزرگ \*\* عالمی گرید برای عالمی

آقای آیه الله حسن زاده آملی در کتاب  
مجموعه مقالات در صفحه ۱۱، آورده است (در رثاء  
بر فقدان علامه طباطبائی، قدس الله سرّه الشریف):

علامه طباطبائی عالمی بود که از میان عالمی  
رخت بر بسته است

اشعاری از حضرت علامه آیه الله طباطبائی (ره)

این اشعار را در روزنامه قدس مشهد، سال  
دوم، شماره ۵۴۹، در روز چهارشنبه ۱۵ ربیع الثانی  
۱۴۱۰، هجریه قمریه که روز ۲۴ آبان ۱۳۶۸ شمسی

است، و مع الأسف این روز را به حساب شمسی،  
سالروز رحلت علامه طباطبائی پنداشته

است و سالروز را بر خلاف جمیع موازین شرعی، به سال شمسی به حساب آورده است، طبع کرده است. روز رحلت علامه هجدهم محرّم الحرام است، نه ۱۵ ربیع الثانی فتأمل و افهم! امّا ضلالت انسان را به اینجاها می کشاند.

باری، اشعار اینهاست:

رحلت آیت عظمای حقّ علامه طباطبائی رضوان الله علیه

بِسْمِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رحلت استادنا الأکرم فخر العلماء العاملين و

الحکماء الرّاسخین و العرفاء الشامخین سند العَلَمِ

التّقی، نمونه بارز و مثال باهر ائمه طاهرین و آیت  
عظماى الهى الحاج السيّد محمد حسين طباطبائى  
تبريزى - حشره الله مع النّبى و أميرالمؤمنين - در  
روز هجدهم شهر محرّم الحرام سنهٔ يك هزار و  
چهارصد و دو هجرية قمرية در

بلده طیبه قم واقع شد و در مسجد بالاسر دفن

شدند.<sup>۱</sup>

جای تأسف است که آمریکا علامه طباطبائی را شناخت و ما نشناختیم

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

استاد مکرم ما آیه الله الاکبر علامه آقای حاج

سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - که حقاً به واسطه

فقدان ایشان باید گفت: أَمَّا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَّ أَمَّا

الْآخِرَةُ فَبِنُورٍ وَجْهَكَ مُشْرِقَةٌ - در ساعت نه صبح روز

یکشنبه هجدهم محرم الحرام یک هزار و چهارصد و دو

هجریه قمریه در بلدة طیبه قم رحلت نموده و در

جوار قبر مطهر حضرت بی بی معصومه سلام الله علیها

در قسمت بالاسر (همان مکانی که به مسجد بالاسر

معروف است) به خاک سپرده شدند، و بین مرقد ایشان

و مرقد مرحوم والد حقیر آیه الله حاج سید محمد صادق

فاصله ای نیست و مرقد ایشان پشت سر قبر مرحوم

والد است، و این حقیر در این ایام در مشهد مقدس

مجاور بوده ام.

از جمله مطالبی را که رادیو مشهد درباره

---

۱. جنگ ۱۳، ص ۱۵.



ایشان گفت، گفتار آقای حاج شیخ محسن قرائتی بود، (که در سخنرانی خود به عنوان تدریس قرآن و اخلاق در ساعت شش بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ محرّم ۱۴۰۲ در رادیو مشهد بود) که ایشان گفتند:

«جای تأسّف است که آمریکا علامّة طباطبائی

را شناخت و ما نشناختیم! و آن هم در حدود سالیان

درازی قبل از این، آمریکا برای آنکه علامّه را بدانجا

بَرَد، (به عنوان لزوم تدریس فلسفه شرق در آمریکا)

به شاه طاغوتی ایران، محمّد رضا متوسّل شد و شاه

ایران از حضرت آية الله العظمی بروجردی - رضوان

الله علیه -

این مهمّ را خواستار شد و آیه الله بروجردی هم پیغام شاه را به حضرت علامه رسانیدند؛ ولی علامه قبول نکردند.<sup>۱</sup>

## مکتوبات و دستورات سلوکی

[نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه قدّس الله اسرارهما]

نوشته سنگ مزار حضرت اُستاذنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی، قدس الله نفسه

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

«هو»

به عرض مقدّس می‌رساند:

رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أُدْخِلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ

از جریان تصادم و حرکت جناب‌عالی و محرومیت خودم خیلی متأثر، امیدوارم پیش آمد سوئی در بین نباشد و کارم حسب المرام به جریان افتد. وضعیت مزاجی حضرت آقای والد این شاء الله خوب و ملالی نخواهید داشت. امیدوارم گاهگاهی از جریانات خود مطلع فرموده و نگران نخواهید گذاشت.

ارتحل إلى مَثْوَى الكرامة و السّرور فخر الإسلام

۱. جنگ ۱۵، ص ۸.

والمسلمين، الرَّاقِي إلى ذُرَى الحَقَائِقِ القُرْآنِيَّةِ، مؤسِّسُ  
نشر أصول المعارف الإلهيَّة في الحوزة العلميَّة الاماميَّة  
بِقَم، صاحبُ التفسير العظيم الميزان المُرتَقِي إلى جنَّة  
الذَّات، العلامَّة الحاج السيِّد محمَّد حسين الطباطبائي،  
قدَّس سرَّه.

البتة در کارها عجله و هولی به کار نبرده و در  
صورت پیش آمدهای موافق مرام، خود را نباخته و  
متانت را از دست ندهید و در صورت پیش آمدهای  
خلاف میل دست پاچه نشده و عجز نشان نداده و  
خود را نبازید و همین قدر بدانید که در عین حال که  
ما صورت اختیار و تدبیری در دست داشته و  
مأموریم که او را به کار بیندازیم، تقدیر هم در پس  
پرده داریم که جریان او را پیش بینی نمی توان کرد و  
از صراط قدر قدمی فراتر نتوان گذاشت.

و قد لَبَّيْ نداء ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \*

أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾<sup>۱</sup> صبيحة الثامن عشر،

من محرم 1402 هـ؛ حشر مع الذين أنعم الله عليهم.

۱. سورة الفجر (٨٩) آيات ٢٧ و ٢٨.

بر بالای سر استاد علامه، عکس مبارک ایشان  
نصب و در زیر آن این جمله که از استاد است، نوشته  
شده است:

«تشیع حقیقت پیروی از سنت رسول خدا که  
در ولایت متجلی است می باشد.»

علامه سید محمد حسین طباطبائی، قدس

سرّه

(اهدائی کانون فرهنگی علامه طباطبائی -

تهران: وصفنارد قدیم)<sup>۱</sup>

---

۱. جنگ ۱۴، ص ۷۸ و ۷۹.

رضا به داده بده و از جبین گره بگشا \*\*\* که بر  
من و تو در اختیار نگشاده است  
امیدوارم که پیوسته مؤید و موفق بوده و در صف  
مردان کار جایگزین بشوید. و گاهگاهی از ارادت  
کیشان یاری بنمائید.

السّلام علیکم و رحمة الله

محمد حسین طباطبائی

۴ / ذی الحجّه / ۲۹

[پاسخ علامه طباطبائی به نامه علامه طهرانی، قدس الله اسرارهما]

«هو»

به عرض عالی می‌رساند:

امید دارم که پیوسته قرین عافیت و موفقیت  
بوده و سرگرم اقتباس از انوار ظاهریّه و باطنیّه ولایت  
کبری علی صاحبها افضل السّلام بوده باشید. چندی  
قبل با زیارت نامه گرامی مفتخر و ضمناً از دریافت  
مژده عزیمت به مسافرت این صوب مسرور و  
شکرگزار گردیدم؛ رجاء واثق از پیشگاه خداوندی  
عزّ اسمه اینکه به زودی کسالت مزاجی حضرت عالی  
مرتفع و به زودی چشممان به زیارتتان روشن گردد.

موضوع گرفتاری ارادتمند که مسموع

حضرت عالی افتاده و موجب نگرانی شده بود: در اثر

تصادف که در تهران در خیابان بوذرجمهری با ماشین

شد دست و سینه و پهلوی بنده از جانب راست آسیب

دیده و پس از مراجعت فوری به قم نزدیک به يك ماه

کارها را تعطیل و مشغول شکسته بندی و غیره بودیم،

بالآخره بحمد الله نسبتاً خوب و فعلاً دو سه هفته است

که دوباره مشغول کار شده ایم؛ و الحمد لله علی ما کان.

مسألهٔ تطبیق چاپ جدید بحار را به سفینه که  
مرقوم داشته بودید درباره‌اش فکری کرده و خدمت  
آقای آخوندی نیز نوشتم؛ امیدوارم عملی شده و این  
مزیت نیز منظور شود.

امید دارم در اوقات و اماکن شریفه از دعای  
خیر فراموش نفرموده و گاهگاهی یادی بفرمائید.

و السلام علیکم و رحمة الله

۳۵/۱۱/۲۰

محمد حسین طباطبائی

[نامه اخلاقی و سلوکی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه]

«هو»

به عرض مبارک می‌رساند:

تا کنون دو فقره مرقومه زیارت شده که از  
عرض جواب و اظهار اخلاص به واسطه بی‌حالی و  
کسالت مزاج خود مانده و نتوانسته‌ام مصدع‌گردم.  
به هر حال امید دارم که مزاج شریف سالم و ملالی  
نداشته و قرین موفقیت می‌باشید.

شکایتی که از بی‌حالی فرموده‌اید، حق است  
و کأنه روز به روز دایرهٔ توفیق تنگ‌تر و افق معنویات

تاریک تر می شود، مع ذلک نباید سستی و کسالت به خرج داد بلکه با سرمایه رجاء و توشه توکل خود را باید به این دریا زد تا شاید دستی از غیب برون آید و کاری بکند، عنایت خدایی روی محاسبات ماها کار نمی کند، هر دری را باید کوبید تا مگر یکی باز شود؛

**إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لَا تُعَرِّضُوا عَنْهَا!**

علاوه به همه، مانند آستان پاک علوی علیه افضل السّلام پناهگاهی دارید که در هر آن می توانید از بد حادثه به پناهِش بروید؛ منظور، جناب عالی فعلاً غرق



دریای رحمت و دست خوش امواج متلاطم عنایت  
می‌باشید که همیشه این فرصت را به شما نخواهند داد،  
این را در نظر گرفته و داشته باشید و فی ذلك کفایة.

رفقا عموماً سلام دارند، امیدوارم گاهگاهی  
با یادآوری و مژده سلامتی مسرورمان داشته باشید و  
در اعتاب مقدّسه فراموش نشویم.

و السّلام علیکم و رحمة الله

محمد حسین طباطبائی

۱۸ / شهر رمضان / ۷۲

[نامهٔ مرحوم علامه طباطبائی به مرحوم علامه طهرانی پس از مهاجرت به ارض اقدس  
نجف اشرف]

«هو»

به عرض مبارک می‌رساند:

امیدوارم که وجود مسعود قرین عافیت و  
موفقیت بوده و ملالی نداشته و غرق الطاف بی‌پایان  
و عنایت‌های شایان حق سبحان و تحت تربیت  
صاحب ولایت مطلقه علمیّه افضل السّلام بوده و از  
نعمت جوار محظوظ می‌باشید.

چندی قبل مرقومه شریفه حاکیه از تفقّد و  
یادآوری جناب عالی زیارت گردید و مفتخر شدم.

کسالت طبعی بنده چنانچه مسبوقید، این مدّت مزید  
خجالت گردید؛ ولی با این همه چنانچه قلبتان هم  
قاعدتاً باید شهادت بدهد هیچ‌گاه صورت پرمهر  
جناب‌عالی فراموش بنده نمی‌شود، و لولا اینکه  
موضوع آستان عرش بنیان حضرت امیر علیه السّلام  
بود، بنده هیچ‌گونه رأی مسافرت جناب‌عالی نه در  
مقام شور و نه بحسب تصوّر نمی‌دادم، به هر حال و  
اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است، اگرچه راهی  
به قرب جسمانی ندارم. اینک باز با این وسیله به  
رازسرائی و

توصیه‌های خود ادامه می‌دهم.

۱- امیدوارم این شاء الله وضعیّت هوای آنجا

موافق مزاج خود و خانواده گرامی‌تان بوده و از این جهت گرفتاری و ابتلا نداشته باشید.

۲- پیوسته موضوع مسکن و خوراک را خیلی

اهمّیت داده و البته هیچ غفلت نکنید.

۳- از درس‌ها درسی که موافق ذوق و

سلیقه‌تان می‌باشد اختیار فرمائید، اگرچه استاد

بحسب ظاهر از حیث اُبّهت و شهرت عقب‌تر بوده

باشد و اگر ناچار شوید ممکن است به یکی از

درسهای با عنوان حاضر شده، و یکی دو تا درس

حقیقی داشته باشید، بیشتر از سه درس هم مجوّز

ندارد.

۴- با بعضی اشخاص مهذب و مردان خدا نیز

رابطه داشته باشید.

درس و تحصیل بی‌خدا مثل راهی است که از

جاده پرت بیفتد، لا یزیدُ السیرُ فیهِ إلاّ الابطعاد.

در این باب خوبست از آقایان عظام آقای

گلپایگانی، و از باقی ماندگان مرحوم حاج میرزا علی

آقای قاضی (ره) آقای حاج شیخ عباس قوچانی  
رابطه داشته باشید.

و البته گاهی از ارادتمند هم یادآوری  
کرده از حالات شریفه مسبوق نمائید. به هر حال  
آخرین سخن این است که غرق نعمتید، قدرش را  
بدانید.

والله المَعِين

و السَّلَامَ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

۱۴ / ربیع الثانی / ۷۱

محمد حسین طباطبائی

رفقا عموماً سلام دارند، خدمت رفقا عرض

سلام داریم.

[نامه مرحوم علامه طهرانی به یکی از فرزندان پس از شهادت نوه علامه طباطبائی  
(فرزند آقای قدوسی)]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السلام عليك يا بنت موسى بن جعفر و رحمة الله و

برکاته

حضور انور قرّة العین مکرم سيّد الفضلاء

العظام آقای ... أدام الله تأييداته.

السلام عليكم و رحمة الله و برکاته.

با سلام و اکرام و تحیت و دعا مصدّع

می گردد که السّاعة شب جمعه قریب ساعت ده

است، و لله الحمد و له الشکر پس از مدّت قریب به

بیست روز سرما خوردگی و تب، امشب به حسب

ظاهر حال خوب و به دعا گوئی مشغول.

نامه شریف واصل شد و از مضمونش اطلاع

حاصل؛ درس هیئت را در نزد شخصی فهمیده در

روزهای تعطیل بگذرانید و اگر بتوانید در تعطیلات

خدمت حضرت آقای شبیری زنجانی یک رجال و

درایه بگذارید بسیار خوب است. درسهای خارج را

به عربی بنویسید و هر نکته که در ضمن بحث، بدیع

به نظر می رسد یادداشت کنید.

ساختمان منزل برای آقای ... در نزدیکی‌های

حرم اشکال ندارد، ولی مشروط به آنکه خود ایشان هیچ

وقت صرف نکنند؛ هر ساعت از تحصیل به قدر دنیا

ارزش دارد، خانه یافت می‌شود چه بخواهند و چه

نخواهند، ما فات مَضَى و ما سیأتیک فآین؛ قُمْ و اغْتَنِمْ

الفرصةَ بین العدمین!

به همه ابلاغ سلام بفرمائید.

یک نامه تسلیت خدمت حضرت استاذنا

الأعظم علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - نوشته‌ام، شما در

معیت آقای اخوی نزد ایشان ببرید و تقدیم کنید و

نیز شفاهاً هم مراتب تعزیت و تسلیت مرا معروض

دارید. حقّاً من در اثر این سانحه متأثر شدم!

جوانی بود بسیار خوب که در روزهای زمستان  
سال گذشته که علامه در طهران بودند و ما به  
حضورشان مشرف می شدیم خدمت می کرد؛ رحمة الله  
عليه رحمةً واسعةً.

و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

سید محمد حسین حسینی الطهرانی

۱۶ / ربيع الأول / ۱۴۰۱

[نظریه مرحوم علامه طباطبائی دربارهٔ دکتر شریعتی]

سؤال:

حضرت آیت الله علامه آقای حاج سید محمد  
حسین طباطبائی، دام ظلّه.

با تقدیم سلام مفتخرأ و محترماً به عرض  
سامی آن حضرت می‌رساند اخیراً در طهران شایعه  
کرده‌اند، نعوذ بالله حضرت عالی نوشته‌های علی  
شریعتی را تأیید کرده و فرموده‌اید کوچک‌ترین  
ایرادی در آن دیده نشده است. استدعا دارم بذل  
توجهی فرموده برای روشن شدن حقایق و نجات  
عده‌ای از ضلالت نوشته‌ای مرقوم بفرمایید.

حاج حسین حیدرخانی

جواب:

بسمه تعالی

این جانب نوشته‌های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته‌ام، و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی و اسلامی غیر قابل قبول می‌باشد.

محمد حسین طباطبائی



۱- فکر در موت، فکر در نفس.

۲- قرائت مسبّحات عند النّوم، سجده طویله

با ذکر یونسیّه، حدّاقلّ چهارصد مرتبه.

۳- مراقبه به تمام معنی.

۴- قرائت قرآن، به طوری که قاری را غیر و

خود را مستمع بداند.

۵- قرائت سوره «ص» در شب‌های جمعه.

۶- نماز حضرت حجّت در شب‌های جمعه.

۷- قرائت صد مرتبه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ در شب‌های

جمعه، و صد مرتبه در عصرهای جمعه.

۸- نوافل لیلیّه و نهاریه.<sup>۱</sup>



دستورات و مواعظ حضرت آقای علامه،

حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی - مدّ ظلّه - در روز

یازدهم شهر ربیع الأوّل ۱۴۰۰، که در طهران بودند و

خدمتشان شرفیاب شدم:

---

۱. جنگ ۴، ص ۶.

۱- مراقبه به تمام معنی .

2- ذکر توحید « لا إله إلا الله » یا لفظ جلاله « الله »

یا ذکر مبارک « هو » و « یا هو ».

فرمودند: ذکر « یا هو » خیلی ذکر حادی است، و

لذا مشایخ و اساتید اخلاق

این ذکر را بسیار با احتیاط و در موارد بسیار نادری می‌دهند و با تعداد کم؛ مثلاً ذکر جلاله یا توحید یا «لا هُوَ إِلَّا هُوَ» را سه هزار مرتبه یا پنج هزار مرتبه می‌دهند، ولی ذکر «یا هُوَ» را پانصد یا هفتصد مرتبه می‌دهند.

۳- فرمودند: ذکر باید با شرایط گفته شود، و شرایط آن «صَمْت و جوع و سَهَر و عزلت و ذکری به دوام» است، و مراد از بُخور که در حال ذکر دود می‌کند کُندر است، و مشهود است که در تلطیف محلّ ذکر و دور کردن موانع، اثر محسوس دارد.<sup>۱</sup>

[پاسخ مرحوم علامه طباطبائی به نامه تسلیت مرحوم علامه طهرانی در فوت همسر ایشان]

«هو»

به عرض محترم می‌رساند:

تفقد و حال‌پرسی سرکار عالی چندی پیش زیارت شد؛ نظر به گرفتاری شدید و الحمد لله- که داشتم موفق به جواب و عرض اخلاص نشدم تا بالأخره منجر به فوت گردید و برای همیشه به زندگانی

۱. همان مصدر، ص ۲۶ و ۲۷.

خوش و آرامی که داشتیم مهر باطله زد، و الحمد لله  
علی کلّ حال.

امیدوارم وجود مقدّس عالی پیوسته قرین  
عافیت و موفّقیت بوده و از دعای خیر فراموش  
نفرمائید.

و السّلام علیکم

۲۲ / محرّم / ۱۳۴۴

محمد حسین طباطبائی

به عرض مبارک می‌رساند:

مدتی قبل یک طغری مرقومه از ناحیه شریفه زیارت کرده و سربلند و مفتخر شدیم. خیلی دوست داشتم که مصدع گردیده و ضمناً اظهار زندگی و بندگی نموده باشم ولی چون مرقومه مشتمل آدرس نبود و سابقه هم نداشتم لهذا از فیض مفاوضه محروم، و مدتی با همین حال دست در گریبان بودم تا امروز که با آقای آقا سید ابراهیم ملاقات و از معظم له فی الجمله یاد گرفتم. اینک با این سطور مصدع می‌گردم.

امیدوارم پیوسته قرین عافیت و موفقیت بوده و با تأییدات ربّانی مؤید می‌باشید. البته گرفتاری و اشتغالات متفرقه حضرت عالی زیاد و مجالی به یاد دوستان نمی‌دهد؛ با این همه امیدوارم که گاهگاهی به یاد ارادتمندان افتاده و از صالح دعا فراموش نفرمائید. حال مزاجی حضرت آقای والدین شاء الله خوب و گرفتاریتان تخفیف پیدا کرده. پیوسته منتظر اطلاع از مجاری حالات شریفه.

و السّلام علیکم و رحمة الله برکاته

۱۲ / شهر شوال / ۶۹

محمد حسین طباطبائی

[بیان تسلیت حضرت علامه طباطبائی به علامه طهرانی در فوت والده ایشان]

«هو»

به عرض مقدّس می‌رساند:

با تقدیم مراتب تسلیت و تعزیت مصدّع

گردیده؛ امیدوارم خداوند عزّ اسمّه در این حادثه

ناگوار و مصیبت وارده به حضرت عالی صبر جمیل

و اجر جزیل

عنایت فرموده، پیوسته قرین الطاف عالیہ قرار  
دهد و مرحومه مبروره والدۀ معظمه را در اعلیٰ  
علیٰن جای داده و با اولیاء طاهرین خود همنشین  
نماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد حسین طباطبائی

۱۳۴۴/۱۰/۴

[بیان تسلیت حضرت علامه طباطبائی به علامه طهرانی در فوت والد ایشان]

«هو»

به عرض مقدّس می‌رساند:

فاجعهٔ اُسف‌آور سوگواری مرحوم مبرور  
علیٰن رتبت، آقای والد - اعلیٰ الله مقامه - که حقیقهٔ  
از ضایعات و ثلمه‌های غیر قابل جبران بود، ارادتمند  
را شریک مصیبت قرار داده و راستی متألّم کرد.  
علاوه چیزی که اُسف بر اُسف می‌افزاید مصادفت  
این فاجعه با این همه زحمات و کدّ و تعب است که  
حضرت عالی در راه مسافرت عتبات کشیدند.

به هر حال خداوند عزّ اسمہ به حضرت عالی  
اجر جزیل و صبر جمیل لطف فرموده و روز به روز

به تأییدات عالیّه خود افزوده و حضرت عالی را در  
أعلى مراتب علم و عمل و بلندترین جایگاه کمال و  
معنویّت و تمکّن و استقرار عنایت نماید.

نظر به ارادت واقعی که خدمت محترم دارم  
از جریانات فعلی و قصد عزیزت حضرت عالی  
بی اطلاع و این بی اطلاعی موجب نگرانی است؛  
امیدوارم که از جریان حالات شریفه بی اطلاع  
نگذاشته و رفع نگرانی فرمایید.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

محمد حسین طباطبائی





## مطالب علمی

مذاکرات و فرمایشات علامه طباطبائی مدّ ظلّه

در روز شنبه سوّم شهر شعبان المعظم سنه  
یک هزار و چهارصد و یک هجریّه قمریّه که حضرت  
استاد مکرّم علامه آقای سیّد محمّد حسین طباطبائی  
- مدّ ظلّه - در مشهد مقدّس وارد شده و در منزل  
حقیر نزول فرمودند، ضمن مذاکرات قرآنی  
فرمودند:

در دو جای قرآن کریم خداوند تعبیر عجیبی  
در نزول عذاب می فرماید و مفاد این تعبیر این است  
که چنان ما طایفه ستمگران را نابود می کنیم که ابداً  
اثری از آنان باقی نمی ماند و گویی که اصلاً نبوده اند  
و در دنیا نیامده و اسم و رسمی از آنان به وجود  
نیامده است:

اوّل: در سوره ۱۱ (هود) آن هم در دو مورد:

یکی درباره قوم ثمود که ناقه صالح را

پی کردند و آن این است:

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا  
مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ  
الْعَزِيزُ \* وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي  
دِيَرِهِمْ جُثْمِينَ \* كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودًا كَفَرُوا

رَبَّهُمْ أَلَّا بُعْدًا لِّثَمُودَ ﴿١﴾.

(غَنِيَ يَغْنَى بِالْمَكَانِ وَ فِي الْمَكَانِ: به معنای اقام

فیه می باشد و ﴿جَنَمِينَ﴾ به معنای متلبّدین است؛ یعنی

چنان صیحه آنها را فراگرفت که با زمین یکسان شدند

و گویی که در آن زمین هیچ گاه سکنی نگزیده بودند.)

و دیگری دربارهٔ اصحاب مدّین که پیامبر خود

حضرت شعیب را آزار می دادند و آن حضرت را

توعید به رجم نمودند، و آن این است:

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صُلْحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا

مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ

الْعَزِيزُ \* وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي

دِيَرِهِمْ جُنَمِينَ \* كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَّا إِنَّ ثَمُودًا كَفَرُوا

رَبَّهُمْ أَلَّا بُعْدًا لِّثَمُودَ ﴿٢﴾.

دوّم: در سورهٔ ۲۳ (مؤمنون) و در آنجا تعبیر

عجیب تر است، چون می فرماید: «ما آنها را احادیث

قرار دادیم» یعنی فقط از آنها قصّه و حکایاتی ماند و

ابداً رسمی و اثری نماند؛ و این داستان را پس از بیان

قوم نوح که غرق آب شدند و جماعتی دیگر را آفرید

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۶۶ الی ۶۸.

۲. سوره هود (۱۱) آیه ۹۴ و ۹۵.

و برای آنان پیامبری فرستاد و آن پیغمبر را تکذیب کردند بیان می کند که:

﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ عُثَاءً  
فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا  
ءَاخَرِينَ \* مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ \* ثُمَّ  
أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَاكُلَ مَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولَهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا  
بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا  
يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>.

[بیانات ایشان درباره ظهور امام زمان، عجل الله تعالى فرجه الشريف]

و حضرت علامه طباطبائی - مدظله - در روز

چهاردهم شهر شعبان ۱۴۰۱

---

۱. سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۴۱ الی ۴۴.

فرمودند که:

در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کند اوّل دعوت خود را از مکه آغاز می‌کند، بدین طریق که بین رکن و مقام پشت به کعبه نموده و اعلان می‌فرمایند و از خواصّ آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند. مرحوم استاد ما قاضی - رحمه الله - می‌فرمود که در این حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرّق و منتشر می‌گردند و چون همه آنها دارای طیّ الارض هستند تمام عالم را تفحص می‌کنند و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست، در این حال همه به مکه مراجعت می‌کنند و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند؛ مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمود: من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آنها فرمودند و همه از دور آن حضرت متفرّق شدند، چه بود.

حضرت علامه طباطبائی فرمودند که: من در

روایت دیده‌ام که حضرت صادق علیه السّلام

می‌فرمایند: من آن کلمه را می‌دانم.<sup>۱</sup>

[مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست]

حضرت علامه طباطبائی - مدظله -

می‌فرمودند: مرحوم قاضی سالیان دراز ادراک

صحبت مرحوم خلد مقام، حاج آقا سید مرتضی

کشمیری را می‌نموده است و در سفر و حضر ملازم

ایشان بوده است. مرحوم قاضی (ره) برای علامه

طباطبائی نقل کرده‌اند که:

روزی با محضر آقای حاج سید مرتضی

کشمیری برای زیارت مرقد حضرت اباعبدالله

الحسین علیه السّلام از نجف اشرف به کربلای معلی

آمدیم و بدو در

---

۱. جنگ ۴، ص ۲ و ۳.

حجره‌ای که در مدرسه بازار بین الحرمین بود  
وارد شدیم. این حجره منتهی الیه پله‌هایی بود که  
باید طیّ شود، مرحوم حاج سیّد مرتضی در جلو و  
من از عقب سر ایشان حرکت می‌کردم، چون پله‌ها  
به پایان رسید و نظر بر در حجره نمودیم دیدیم مقفل  
است؛ مرحوم کشمیری نظری به من نموده و گفتند:  
می‌گویند هر کس نام مادر حضرت موسی را  
به قفل بسته ببرد باز می‌شود؛ مادر من از مادر  
حضرت موسی کمتر نیست و دست به قفل بردند و  
گفتند: «یا فاطمه!» و قفل باز را در مقابل ما گذاردند  
و ما وارد حجره شدیم.

کلام علامه طباطبائی راجع به کیفیت علم و مشیت خداوند نسبت به موجودات

حضرت استادنا الأکرم علامه طباطبائی - مدّ

ظله - در جلد ۱۳ از المیزان در صفحه ۲۶۷، در

تفسیر آیه وارده در سوره کهف: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ لِتَعْلَمَ

أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾<sup>۱</sup> فرموده‌اند:

«و المراد بالعلم، العلمُ الفعلی؛ و هو ظهور

الشیء و حضوره بوجوده الخاصّ عند الله؛ و قد کثر

۱. سوره الکهف (۱۸) آیه ۱۲.

ورود العلم بهذا المعنى فى القرآن، كقوله: ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ

مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾ (الحديد: 25)، و قوله:

﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ﴾ (الجن: 28)، وإليه

يُرْجَع قَوْلُ بَعْضِهِمْ فِي تَفْسِيرِهِ: إِنَّ الْمَعْنَى لِيُظْهِرَ مَعْلُومَنَا

عَلَى مَا عَلَّمَنَا.»

و در تفسیر آیه ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ

ذَلِكَ غَدًّا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾،<sup>۱</sup> جلد ۱۳، صفحه ۲۸۹

و صفحه ۲۹۰، فرموده اند:

«و الذى يراه القرآن فى تعليمه الإلهى أن ما فى

الوجود من شىء ذاتا كان أو فعلا أو أثرا فإنما هو مملوك

للّه وَحده؛ له أن يفعل فيه ما يشاء و يحكم فيه ما يريد، لا

معقب لحكمه، و ليس لغيره أن يملك شيئا إلا ما ملكه

الله تعالى منه و أقدره عليه؛ و هو المالك لما ملكه و القادر

على ما عليه أقدره.

و الآياتُ القرآنية الدالة على هذه الحقيقة كثيرة

جدًّا لا حاجة إلى إيرادها.

فما فى الكون من شىء له فعلٌ أو أثرٌ - و هذه هى

۱. سورة الكهف (۱۸) آیه ۲۳ و صدر آیه ۲۴.



الَّتِي نُسِّمِيهَا فَوَاعِلَ وَأَسْبَابًا وَعِلَلًا فَعَالَةً - غَيْرُ مُسْتَقِلٍّ  
فِي سَبَبِيَّتِهِ وَلَا مُسْتَعِينٍ عَنْهُ تَعَالَى فِي فِعْلِهِ وَتَأْثِيرِهِ؛ لَا يَفْعَلُ  
وَلَا يُؤَثِّرُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَفْعَلَهُ وَيُؤَثِّرَهُ أَيُّ أَقْدَرِهِ عَلَيْهِ  
وَلَمْ يَسْلُبْ عَنْهُ الْقُدْرَةَ عَلَيْهِ بِإِرَادَةِ خِلَافِهِ.

وَبِتَعْبِيرٍ آخَرَ: كُلُّ سَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ الْكُونِيَّةِ  
لَيْسَ سَبَبًا مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بِاِقْتِضَاءٍ مِنْ ذَاتِهِ، بَلْ بِإِقْدَارِهِ  
تَعَالَى عَلَى الْفِعْلِ وَالتَّأْثِيرِ وَعَدَمِ إِرَادَتِهِ خِلَافَهُ؛ وَإِنْ  
شِئْتَ فَقُلْ: بِتَسْهِيلِهِ تَعَالَى لَهُ سَبِيلَ الْوَصُولِ إِلَيْهِ؛ وَإِنْ  
شِئْتَ فَقُلْ: بِإِذْنِهِ تَعَالَى؛ فَالْإِذْنُ هُوَ الْإِقْدَارُ وَرَفْعُ الْمَانِعِ.  
وَقَدْ تَكَاثَرَتِ الْآيَاتُ الدَّالَّةُ عَلَى أَنَّ كُلَّ عَمَلٍ مِنْ كُلِّ  
عَامِلٍ مُوقِفٌ عَلَى إِذْنِهِ تَعَالَى.»

كلام علامه طباطبائي راجع به آنكه [وجود] هر موجودى منوط به اذن و مشييت  
خداست

«قال الله تعالى:

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى  
أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (الحشر: ٥).

و قال: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

(التغابن: ١١).

و قال: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ

رَبِّهِ ۞ (الاعراف: ۵۸).

و قال: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

(يونس: ١٠٠).

و قال: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ

اللَّهِ﴾ (النساء: 64)؛ إلى غير ذلك من الآيات الكثيرة.

فعلى الإنسان العارف بمقام ربه، المسلم له أن

لا يرى نفسه سبباً مستقلاً لفعله مستغنياً فيه عن غيره؛ بل

مالكاً له بتمليك الله، قادراً عليه بإقداره و أن القوة لله

جميعاً، و إذا عزم على فعلٍ أن يعزم متوكلاً على الله. قال

تعالى: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>١</sup>؛ و إذا وعد

بشيءٍ أو أخبر عما سيفعله أن يقيده بإذن الله أو بعدم

مشيئته خلافه.

و هذا هو الذى يسبق إلى الذهن المسبوق بهذه

الحقيقة القرآنية إذا قرع بابه قوله تعالى: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ

لِشَيْءٍ إِنْى فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>٢</sup>؛ و

خاصةً بعد ما تقدم فى آيات القصه من بيان توحدته تعالى

فى ألوهيته و ربوبيته و ما تقدم قبل آيات القصه من كون

١ . سورة آل عمران (٣) قسمتى از آيه ١٥٩ .

٢ . سورة الكهف (١٨) آيه ٢٣ و صدر آيه ٢٤ .

ما على الأرض زينة لها سيجعله الله صعيداً جُرُزاً؛ و من جملة ما على الأرض أفعال الإنسان التي هي زينة جالبة للإنسان يمتحن بها و هو يراها مملوكةً لنفسه.

و ذلك أن قوله: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ

ذَلِكَ غَدًّا﴾ نهى عن نسبته فعله إلى نفسه و لا بأس بهذه

النسبة قطعاً؛ فإنه سبحانه كثيراً ما ينسب في كلامه

الأفعال إلى نبيه و إلى غيره من الناس؛ و ربما يأمره أن

ينسب أفعالاً إلى نفسه:

قال تعالى: ﴿فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ﴾

(يونس: ٤١).

و قال: ﴿لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكُمْ﴾ (الشورى:

١٥).

فأصلُ نسبة الفعل إلى فاعله ممَّا لا يُنكِرُه القرآنُ

الكرِيم، و إنما يُنكِرُ دعوى الاستقلال في الفعل و

الاستغناء عن مشيئته و إذنه تعالى فهو الذي يصلحه

الاستثناء أعنى قوله: ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾.

و من هنا يظهر أن الكلام على تقدير باء الملازمة

و هو استثناء مفرغٌ عن جميع الأحوال أو جميع الأزمان،

و تقديره: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ﴾ - أى لأجل شىءٍ تعزم

عليه- إني فاعل ذلك غداً في حال من الأحوال أو زمان

من الأزمنة إلا في حال أو في زمان يلبس قولك المشيئة

بأن تقول: إني فاعلٌ ذلك غداً إن شاء الله أن أفعله أو إلا

أن يشاء الله أن لا أفعله؛ والمعنى على أى حال: أن اذن

الله في فعله. «- انتهى مورد الحاجة ممَّا ذكره الاستاد، دام

ظله.<sup>١</sup>

و أقول: و من أظهر مصاديق كلام الاستاد في

القرآن في نفس استناد فعل العباد الى الله سبحانه تعالى

آية 115 من سورة (4) النساء و هى قوله تعالى:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ

<sup>١</sup> . الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٣، ص ٢٧٠.

الْهَدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ  
وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٤﴾.

انظر كيف أن الله سبحانه أسند تولّيه نفسه الى

تولّى ذاته جلّ و عزّ فقال: ﴿نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ﴾ و كذلك

قوله تعالى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ أَوْلِيَاءَ  
مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ  
سُلْطٰنًا مُّبِينًا﴾؛ آية 144 من سورة (4) النساء.

و إنى كلّما أتذكّر هذه الآية الكريمة زادنى تعجباً

من رشاقة معناها و لطافة محتواها و علوّ مداها كيف أنّ

الله سبحانه و تعالى نهى المؤمنين عن اتّخاذهم الكافرين

أولياء ثم جعل السُّلْطَنَةَ التي تكون للكافرين بسبب  
اتِّخَاذِ الْمُؤْمِنِينَ إِيَّاهُمْ أَوْلِيَاءَ، سُلْطَانًا مُّبِينًا إلهيًّا مجعولاً من  
قَبْلِهِ سبحانه و تعالی.

راجع به آنکه هر فعلی و هر صفتی منوط به اذن و مشیت خداست

[۱] نیمه دوّم آیه ۲۸ از سوره (۱۸) كهف:

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ  
هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾.

[۲] و همچنين آیه ۹ از سوره (۶) انعام:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم  
مَا يَلْبِسُونَ﴾؛ «ما اگر پیامبر را از فرشتگان قرار  
می دادیم هرآینه او را مردی قرار می دادیم؛ و هرآینه  
بر آن مردم مطلب را مشتبه می نمودیم عین آنچه را  
که خودشان بر خود مشتبه ساخته اند.»

[۳] آیه ۲۴ از سوره (۵۵) الرَّحْمَن: ﴿وَلَهُ

الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ﴾؛ در تفسیر

المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۱۰۰، فرموده است:

«وعدّ الجوارى مملوكة له تعالى مع كونه من صنع

الإنسان؛ لأنّ الأسباب العاملة في إنشاءها من خشب و

حديد و سائر أجزائها التي تتركب منها و الإنسان الذي

يركبها و شعوره و فكره و إرادته كلّ ذلك مخلوق له و

مملوك، فما نتيجة عملها في ملكه.»

[۴] در سوره (۱۱) هود، در آیه ۲۸، حضرت

نوح به قوم خود چنین می گوید:

﴿قَالَ يُقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي  
وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِّن عِنْدِهِ ۖ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمُ نَزْمُكُمُوهَا  
وَأَنْتُمْ لَهَا كَاهُونَ﴾.

[۵] و نیز در سوره (۱۱): هود، آیه ۳۴،

حضرت نوح به قوم خود چنین می گوید:



﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ  
إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

[۶] و در سوره كهف (۱۸) آیه ۲۸ گوید:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ  
بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ  
تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن  
ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾

[۷] در سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۳۳ گوید:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا  
بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ  
مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾.

[۸] و در سوره انفال (۸) آیه ۱۷، گوید:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.

[۹] و در سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹ گوید:

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ  
مَنْ فِي النَّارِ﴾.

[۱۰] و در سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶، گوید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ  
وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ  
حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾.

[۱۱] و در سوره توبه بعد از امر اکید به

حرکت و خروج برای غزوه تبوک، (چون منافقین  
مخالفت کرده و با آن حضرت به جنگ نرفتند) آیه

۴۶ از سوره (۹) توبه، درباره آنها نازل شد:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ  
اللَّهُ انْبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّهِمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾؛

یعنی: با آنکه ایشان صحیح البدن و قوی المزاج

بودند و

ساز و برگ جنگ را نیز داشتند و در عین حالی که خطاب شدید و اکید از جانب رسول خدا برای خروج به آنها وارد شد، مع ذلک چون حرکت و انبعاث آنها را خداوند ناپسند دانست، حرکت آنها را به تعویق و دفع الوقت و کندی انداخته و بالأخره به آنها گفته شد: با نشستگان از ذوی الأعدار در مدینه بنشینید.<sup>۱</sup>

در معنای ولایت و حزن و سرور اولیای خدا

علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در جلد

۱۰ از تفسیر المیزان در جزء ۱۱، در ضمن تفسیر سوره یونس آیه ۶۱ از صفحه ۸۸ تا ۹۴، تفسیر آیه ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ مطالبی دارند که بسیار شایان دقت است؛ در صفحه ۸۹ راجع به معنای ولایت می فرمایند:

«و الولاية و إن ذكروا لها معاني كثيرة لكنّ

الأصل في معناها ارتفاع الواسطة الحائلة بين الشئین بحيث لا يكون بينهما ما ليس منهما، ثم استعيرت لقرب الشئ من الشئ بوجه من وجوه القرب؛ كالقرب نسباً

۱. جنگ ۱۵، ص ۱ الی ۷.

أو مكاناً أو منزلةً أو بصداقةٍ أو غير ذلك.

و لذلك يطلق الوليَّ على كلِّ من طرفي الولاية، و

خاصَّةً بالنظر إلى أنَّ كُلاًَّ منهما يَلِي من الآخر ما لا يليه

غيره؛ فالله سبحانه وليُّ عبده المؤمنِ لأنَّه يَلِي أمره و يدبِّر

شأنه فيهديه إلى صراطه المستقيم و يأمره و ينهيه فيها

ينبغي له أو لا ينبغي، و ينصره في الحياة الدُّنيا و في

الآخرة.

و المؤمن حقًّا وليُّ ربِّه لأنَّه يَلِي منه إطاعته في أمره

و نهيه و يَلِي منه عامَّة البركات المعنويَّة من هدايةٍ و

توفيقٍ و تأييدٍ و تسديدٍ و ما يعقبها من الإكرام بالجَنَّة و

الرَّضوان.»

و در صفحه ۹۳ می فرمایند:

«إنَّ التَّوْحِيدَ الْكَامِلَ يَقْصُرُ حَقِيقَةُ الْمَلِكِ فِي اللَّهِ

سُبْحَانَهُ؛ فَلَا يَبْقَى لغيره شَيْءٌ مِنَ الْإِسْتِقْلَالِ فِي التَّأْثِيرِ

حَتَّى يَتَعَلَّقَ بِهِ لِنَفْسِهِ حُبٌّ أَوْ بَغْضٌ أَوْ خَوْفٌ أَوْ حُزْنٌ وَ

لَا فَرْحٌ وَ لَا أَسَى وَ لَا غَيْرَ ذَلِكَ.

و إِنَّمَا يَخَافُ هَذَا الَّذِي غَشِيَهُ التَّوْحِيدَ وَ يَجْزُنُ أَوْ

يُحِبُّ أَوْ يَكْرَهُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَ يَرْتَفِعُ التَّنَاقُضُ حِينَئِذٍ بَيْنَ

قَوْلِنَا: إِنَّهُ لَا يَخَافُ شَيْئًا إِلَّا اللَّهَ؛ وَ بَيْنَ قَوْلِنَا: إِنَّهُ يَخَافُ

كَثِيرًا مِمَّا يَضُرُّهُ وَ يَحْذَرُ أُمُورًا يَكْرَهُهَا؛ فَافْهَمِ ذَلِكَ.»

تا آنکه می فرماید:

«و بِالْجَمَلِ ارْتِفَاعُ الْخَوْفِ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ وَ الْحُزْنُ

عَنِ الْاَوْلِيَاءِ لَيْسَ مَعْنَاهُ أَنَّ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ وَ النِّفْعَ وَ الضَّرَرَ

وَ النِّجَاةَ وَ الْهَلَاكَ وَ الرَّاحَةَ وَ الْعِنَاءَ وَ اللَّذَّةَ وَ الْأَلْمَ وَ

النِّعْمَةَ وَ الْبَلَاءَ مَتَسَاوِيَةً عِنْدَهُمْ وَ مَتَشَابِهَةً فِي إِدْرَاكِهِمْ،

فَإِنَّ الْعَقْلَ الْإِنْسَانِيَّ بَلِ الشُّعُورَ الْعَامَّ الْحَيَوَانِيَّ لَا يَقْبَلُ

ذَلِكَ؛ بَلِ مَعْنَاهُ أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ لغيره تَعَالَى اسْتِقْلَالًا فِي

التَّأْثِيرِ أَصْلًا وَ يَقْصُرُونَ الْمُلْكَ وَ الْحُكْمَ فِيهِ تَعَالَى فَلَا

يَخَافُونَ إِلَّا إِيَّاهُ أَوْ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ يَرِيدُ أَنْ يَحْذَرُوا مِنْهُ أَوْ

بجزنوا علیه.»

اقول: در قرآن کریم در پانزده مورد خداوند

فرموده است که دسته‌ای از مردمان خوف و حزن

ندارند؛ بعضی از آنها صریح در قیامت است؛ مثل:

﴿يُعِبَادُ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ (آیه

۶۸ از سوره زخرف ۴۳). و بعضی مطلق است، ولی

چون در آنها آیه قیامت و یا عذاب کفار بعد آن ذکر

شده است انصراف به قیامت دارد. و بعضی نیز مطلق

است ولی به قرینه ذکر ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾<sup>۱</sup> نیز

می‌توان انصراف آنها را به قیامت استفاده نمود. و

بعضی نیز مطلق است، ولی چون

عدم خوف و حزن مترتب بر موضوعی شده

است به عنوان اطلاق نمی‌توان چنین حکمی را بر آن

موضوع حمل نمود؛ مثل آیه ﴿فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (آیه ۴۸ از سوره ۶:

انعام). و تنها موردی که می‌توان گفت آیه اطلاق

دارد نسبت به دنیا و آخرت، همین آیه اولیاء الله

است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

۱. سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۶۲.

يَحْزَنُونَ<sup>۱</sup> که هیچ تصریحی یا ظهوری و یا قرینه و

انصرافی به آخرت ندارد، بلکه از حمل عدم خوف و حزن به اولیاء الله به طور مطلق می توان استفاده این دو صفت را نسبت به آنان در دنیا هم نمود.<sup>۲</sup>

راجع به قضا و قدر و مسألة أمر بین الأمرین

حضرت استاد علامه طباطبائی - رضوان الله

علیه - راجع به قضاء و قدر و مسألة «أمر بین الأمرین» در تعلیقات خود بر اصول کافی، جلد اول، از صفحه ۱۵۵ به بعد مطالبی دارند؛ و ما چند جمله از آن را در اینجا می آوریم:

المُجْبَرَةُ اثْبَتُوا تَعَلَّقَ الْإِرَادَةَ الْحَتْمِيَّةَ بِالْأَفْعَالِ

كسائر الأشياء وهو القَدَرُ؛ وقالوا بكون الإنسان مجبوراً غير مختارٍ في أفعاله، و الأفعال مخلوقةٌ لله تعالى، و كذا أفعال سائر الأسباب التكوينية مخلوقةٌ له.

و الْمَفُوضَةُ اثْبَتُوا اخْتِيَارِيَّةَ الْأَفْعَالِ؛ وَنَفَوْا تَعَلَّقَ

الْإِرَادَةَ الْإِلَهِيَّةَ بِالْأَفْعَالِ الْإِنْسَانِيَّةِ فَاسْتَتَجُوا كَوْنَهَا مخلوقةً للإنسانِ.

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

۲. جنگ ۱۵، ص ۱۲.

تا آنکه فرماید:

واعلم: أنّ البحث عن القضاء والقدر كانت في

أول الأمر مسألة واحدة، ثمّ تحوّلت ثلاث مسائل

أصليّة:



الأولى: مسألة القضاء؛ وهو تعلق الإرادة الإلهية

الاحتمية بكل شيء؛ و الأخبار فيها تقضى بالإثبات؛ كما  
مرّ في الأبواب السابقة.

الثانية: مسألة القدر؛ وهو ثبوت تأثير ما له تعالى

في الأفعال؛ و الأخبار فيها تدلّ أيضاً على الإثبات.

الثالثة: مسألة الجبر و التّفويض؛ و الأخبار تشير

فيها إلى نفي كلا القولين وتثبت قولاً ثالثاً، و هو الأمر  
بين الأمرين، لا ملكاً لله فقط من غير ملك الإنسان و لا  
بالعكس؛ بل ملكاً في طوله و سلطنةً في طول سلطنته.

و اعلم: أيضاً أنّ تسمية هؤلاء بالقدرية مأخوذة

مما صحّ عن النبيّ صلى الله عليه و آله و سلّم: «إنّ

القدرية مجوس هذه الأمة» - الحديث. فأخذت المجبرة

تسمى المفوضة بالقدرية لأنهم ينكرون القدر و

يتكلمون عليها؛ و المفوضة تسمى المجبرة بالقدرية

لأنهم يثبتون القدر.

و الذي يتحصّل من أخبار أئمة أهل البيت

عليهم السلام، أنّهم يُسمّون كلتا الفرقتين بالقدرية، و

يُطبّقون الحديث النبويّ عليها.

أَمَّا الْمَجْبُرَةُ فَلَأَنَّهُمْ يَنْسِبُونَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ وَالطَّاعَةَ  
وَالْمَعْصِيَةَ جَمِيعًا إِلَى غَيْرِ الْإِنْسَانِ كَمَا أَنَّ الْمَجْوسَ  
قَائِلُونَ بِكَوْنِ فَاعِلِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ جَمِيعًا غَيْرَ الْإِنْسَانِ؛ وَ  
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْخَبَرِ مَبْنِيٌّ عَلَى هَذَا النَّظَرِ.

وَأَمَّا الْمَفْوضَةُ فَلَأَنَّهُمْ قَائِلُونَ بِخَالِقِيْنَ فِي الْعَالَمِ:  
هُمَا الْإِنْسَانُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى أَعْمَالِهِ؛ وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى  
غَيْرِهَا؛ كَمَا أَنَّ الْمَجْوسَ قَائِلُونَ بِإِلَهِ الْخَيْرِ وَإِلَهِ الشَّرِّ.  
وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّوَايَاتِ التَّالِيَةِ: لَا جَبْرٌ وَ

لَا قَدَرٌ، أَهْ، نَاظِرٌ إِلَى هَذَا الْإِعْتِبَارِ.<sup>١</sup>

سهوٌ من العلامة استاذنا الطَّبَّاطبائي في تفسيره

فِي الْمَجْلَدِ 18 مِنَ الْمِيزَانِ فِي سُورَةِ الْفَتْحِ  
صَفْحَةَ 273، أُوْرِدَ فِي الْمَوْضِعَيْنِ: الْآيَةُ الرَّابِعَةُ وَالْآيَةُ  
السَّابِعَةُ: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾<sup>٢</sup>، مَعَ أَنَّ هَذِهِ الْعِبَارَةَ  
لِلْآيَةِ السَّابِعَةِ؛ وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ فَتَكُونُ: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا  
حَكِيمًا﴾.

ثم إنَّه في مقام التفسير و البيان في صفحہ 285،

١ . همان مصدر، ص ٣٥ و ٣٦.

٢ . سورہ الفتح (٤٨) قسمتی از آیه ٧.

بَيَّنَّ عَلَى اسَاسِ مَا ذَكَرَهُ، فَسَّرَ الْآيَةَ الرَّابِعَةَ وَ قَالَ: ﴿وَكَانَ

اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ أَي: مَنِيعًا جَانِبَهُ، لَا يَغْلِبُهُ شَيْءٌ مَتَقَنًا

فِي فِعْلِهِ، لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا تَقْتَضِيهِ حِكْمَتُهُ. إِلَى أَنْ قَالَ: «كَأَنَّهُ

قِيلَ: أَنْزَلَ السَّكِينَةَ لِكُذَابِ وَ لَهُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ لَهُ جَمِيعَ الْجُنُودِ وَ

الْأَسْبَابِ؛ لِأَنَّهُ الْعَزِيزُ عَلَى الْإِطْلَاقِ.»

ثُمَّ فِي صَفْحَةِ 287، عِنْدَ تَفْسِيرِ الْآيَةِ السَّابِعَةِ لَمْ

يَفْسِّرَهَا عَلَى حِدِّهِ، بَلْ أَرْجَعَ تَفْسِيرَهَا إِلَى مَا تَقَدَّمَ مِنْهُ

مَعْنَاهُ؛ وَ أَنْتَ خَيْرٌ بِأَنَّ هَذَا الْبَيَانَ إِنَّمَا يَتَّجِهُ لِخُصُوصِ

الْآيَةِ السَّابِعَةِ.<sup>١</sup>

رَاجِعْ بِهِ تَوْسِعَةَ مَسْجِدِ الْحَرَامِ فِي زَمَانِ حَضْرَتِ صَادِقٍ وَ حَضْرَتِ كَاسِمٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

فِي تَفْسِيرِ الْمِيزَانِ، جُلْد ٣، صَفْحَةُ ٣٩٣،

كُوَيْد:

«وَفِي تَفْسِيرِ الْعِيَّاشِيِّ عَنِ عَبْدِ الصَّمَدِ، قَالَ: طَلَبَ

أَبُو جَعْفَرٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ بَيْوتَهُمْ أَنْ يَزِيدَ فِي

الْمَسْجِدِ فَأَبَوْا فَأَرْغَبَهُمْ فَا مَتَنَعُوا؛ فَضَاقَ بِذَلِكَ.

فَأَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَقَالَ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُ

هَؤُلَاءِ شَيْئًا مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَ أَفْنَيْتَهُمْ لِنَزِيدَ فِي الْمَسْجِدِ؛ وَ

١. جَنگ ١٥، ص ٧١.

قد منعوا في ذلك؛ فقد غمّني غمًّا شديدًا.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: لم يغمك ذلك، و

حجتك عليهم فيه ظاهرة!

فقال: و بما احتج عليهم؟

فقال بكتاب الله.

فقال: في أي موضع؟!

فقال: قول الله ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي

بِبَكَّةَ﴾<sup>١</sup>، وقد اخبرك الله: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ هُوَ

الذي ببكة؛ فإن كانوا هم تولّوا قبل البيت فلهم أفئتهم

وإن كان البيت قديماً فيهم فله فنائه.

فدعاهم أبو جعفر فاحتج عليهم بهذا؛ فقالوا له:

اصنع ما أحببت.

و فيه (أى فى تفسير العياشى) عن الحسن بن على

بن نعمان، قال:

لما بنى المهديّ فى المسجد الحرام، بقيت دار فى

تربيع المسجد؛ فطلبها من أربابها فامتنعوا. فسأل عن

ذلك الفقهاء، فكلُّ قال له: إِنَّهُ لا ينبغى أن تدخل شيئاً

١ . سورة آل عمران (٣) صدر آيه ٩٦.

في المسجد الحرام غضباً.

فقال له عليّ بن يقطين: يا أمير المؤمنين! إننيّ

أكتب إلى موسى بن جعفر عليهما السّلام لأخبرك بوجه

الأمر في ذلك، فكتب إلى والي المدينة أن يسأل موسى بن

جعفر عليهما السّلام عن دارٍ أردنا أن ندخلها في

المسجد الحرام فامتنع عليها صاحبها؛ فكيف المخرج

من ذلك!؟

فقال ذلك لأبي الحسن عليه السّلام؛ فقال

أبو الحسن عليه السّلام:

فلا بدّ من الجواب في هذا!؟

فقال له: الأمر لا بدّ منه!

فقال له: اكتب: بسم الله الرّحمن الرّحيم إن كانت

الكعبة هي النازلة بالناس،

فالناس أولى بفنائها؛ وإن كان الناس هم النازلون  
بفناء الكعبة، فالكعبة أولى بفنائها.

فلما أتى الكتاب إلى المهديّ، أخذ الكتاب فقبّله  
ثم أمر بهدم الدار.

فأتى أهل الدار أبا الحسن عليه السلام فسألوه أن  
يكتب إلى المهديّ كتاباً في ثمن دارهم. فكتب إليه أن  
أوضح<sup>١</sup> لهم شيئاً فأرضاهم.

أقول: و الروايتان مشتملتان على استدلال  
لطيف. و كأنّ أبا جعفر المنصور كان هو البادئ بتوسعة  
المسجد الحرام؛ ثمّ تمّ الأمر للمهديّ. انتهى ما في  
الميزان.

درباره «تاريخ الكعبة و شكلها و كِسوتها و  
منزلتها و ولايتها» مطالب موجز و مفيدى در تفسير  
الميزان، جلد 3، از صفحه 394 تا صفحه 400، وارد  
است.<sup>٢</sup>

---

<sup>١</sup>. خ ل أرضخ: رضخ له من ماله، أعطاه قليلاً من كثير.

<sup>٢</sup>. جنگ ١٥، ص ٢٥٩.

در جزء ۷ المیزان، صفحه ۳۷۹ در تفسیر آیه

مبارکه: ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾<sup>۱</sup> از

تفسیر الدرّ المنثور روایت کرده است که:

أخرج ابن أبي الدنيا في كتاب الأمل و ابن أبي

حاتم و البيهقي في الشعب عن أبي سعيد الخدري قال:

اشترى أسامة بن زيد وليدة بمائة دينار إلى شهر؛ فسمعتُ

النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه [و آله] سلّم يقول: ألا تعجبون من

أسامة المشتري إلى شهر؟! إِنَّ أسامة لطويل الأمل! و

الذي نفسي بيده ما طرفت عيناى و ظننت أن شفرى

يلتقيان حتى أقبض! و لا رفعت طرفى و ظننت أنى

واضعه حتى أقبض! و لا لقيمتُ لُقمةً فظننت أنى أسيغها

حتى أغصّ بالموت! يا بنى آدم إن كنتم تعقلون فعدّوا

أنفسكم فى الموتى! و الذى

---

۱ . سورة الأنعام (۶) آیه ۱۳۴.



نفسی بیده ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأْتٍ وَمَا أَنْتُمْ

بِمُعْجِزِينَ﴾ . - انتهى .

الشَّفْرُ و الشُّفْرُ و الشْفِيرُ: اصل منبت شعر

الجفن .

لَقِمَ - لَقَمًا الطعامَ: أكله بسرعة .

سَبَغَ - سُبُوغًا العيشَ: اتسع و كان رغدًا .

أَسْبَغَ اللهُ عَلَيْهِ النعمةَ: أتمَّها .

غَصَّ - غَصَصًا بالطعام و الماء: اعترض في حلقة

شيءٌ منه، فمنعه التنفُّس فهو غاصٌّ و غَصَّانٌ<sup>١</sup> .

تفسير آیاتی از علامه طباطبائی

راجع به آیه شریفه: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ \* قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ

الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>٢</sup>، آیه ۱۶۱ الی ۱۶۳، از سوره انعام،

حضرت علامه طباطبائی در جلد هفتم المیزان،

صفحه ۴۱۸ فرماید:

۱ . جنگ ۶، ص ۸۶ الی ۸۷ .

۲ . سوره الأنعام (۶) آیات ۱۶۱ تا ۱۶۳ .

و في قوله: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>١</sup> دلالة على أنه

صلى الله عليه و آله أول الناس من حيث درجة الإسلام

و منزلة، فإن قبله زماناً غيره من المسلمين؛ و قد حكى

الله سبحانه ذلك عن نوح إذ قال: ﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ

مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>٢</sup> (يونس - 72)، و عن ابراهيم في قوله:

﴿أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (البقرة - 131)، و عنه و عن

إبنة إسماعيل في قولها: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾

(البقرة - 128)، و عن لوط في قوله:

﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ﴾

(الذاريات - 36)، و عن ملكة سبا في قولها له: ﴿وَأُوتِينَا

الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴾ (النمل - 42)،

﴿وَأَسَلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (النمل -

44)، و لم ينعت بأول المسلمين أحدٌ في القرآن إلا ما

يوجد في هذه الآية من أمره صلى الله عليه و آله، أن يخبر

قومه بذلك؛ و ما في سورة الزمر من قوله: ﴿قُلْ إِنِّي

أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ \* وَأُمِرْتُ لِأَنْ

أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الزمر - ١١ و ١٢).

١ . سورة الأنعام (٦) ذيل آيه ١٦٣ .

٢ . سورة يونس (١٠) ذيل آيه ٧٢ .

و ربما قيل: إِنَّ المراد: ﴿أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ من

هذه الأمة؛ فَإِنَّ ابراهيم كان أوّل المسلمين و من بعده تابع له في الاسلام. و فيه أَنَّ التقييد لا دليل عليه و امّا

كون ابراهيم أوّل المسلمين فيدفعه ما تقدّم من الآيات

المنقولة. - الخ كلامه مُدَّ ظَلَّهُ<sup>۱</sup>.

[راجع به عشق بنده با خدا و تفانی او در ذات خدا]

در تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۳۷۹، راجع

به عشق بنده با خدا و تفانی او در ذات خدا فرماید:

از حضرت علامه طباطبائی سؤال کردم این اشعار

از کیست فرمودند: معروف است که از مجنون است

ولی ظاهراً از غیر اوست.

الغرام: الحبُّ المعذبُ للقلب.

---

۱. جنگ ۶، ص ۹۳ و ۹۴.

الصَّبَابَة: الشوق و رقة الهوى و الولى الشدود.

الدَّوْحَة: الشجرة العظيمة المتسعة المظلة

العظيمة، ج الدَّوْح.

الغضا: شجر من الاثل خشبه من اصلب الخشب

و جمره ببقى زمناً طويلاً لا ينطفئ، الواحدة: الغضاة.

اهل الغضا: سكان النجد.

الربوة و المربوة: ما ارتفع من الأرض، ج رُبى و

رُبى.

[رابطه بين اعمال و عبادات با نفس انسانى]

در تفسير الميزان، جلد ٦، صفحه ٢٠٠، وارد

است:

أنه ذكر عند النبى صلى الله عليه و آله: إن بعض

أصحاب عيسى عليه السلام كان يمشى على الماء فقال

صلى الله عليه و آله: «لو كان يقينه أشد من ذلك لمشى

على الهواء.»

و در صفحه ٢٠١ وارد است:

قال الصادق عليه السلام: «ما ضعف بدن عمّا

قويت عليه النيّة» و قال صلى الله عليه و آله فى الحديث

المتواتر: «إنما الأعمال بالنيّات»؛ فقد تبين أنّ الآثار

الدينيّة للأعمال و العبادات، و كذلك آثار الرّياضات و  
المجاهدات إنّما تستقرّ الرابطة بينها و بين النّفس  
الإنسانيّة بشؤونها الباطنيّة فالاشتغال بشيء منها اشتغال  
بأمر النّفس.

و من زعم أنّ الرابطة السببيّة و المسببيّة إنّما هي  
بين أجساد هذه الأعمال و بين الغايات الأخرويّة (مثلاً  
من روح و ريحان و جنّة و نعيم) أو بينها و بين الغايات  
الدينيّة الغريبة التي لاتعمل الأسباب الطبيعيّة فيها  
(كالتصرّف في إدراكات النفوس و أنواع إرادتها و  
التحريكات من غير محرّك و الإطّلاع على الضماير و  
الحوادث المستقبلية و الإتيصال بالروحانيات و الأرواح  
و نحو ذلك) أو زعم أنّ العمل يستتبع الأثر من غير

رابطه حقیقیّه او بمجرّد إرادة الهیّه من غیر مخصّص،

فقد غرّ نفسه. - انتهى.

از گفتار حضرت طباطبائی - مدّ ظلّه - کاملاً

معلوم است که تمام آثار دنیوی و اخروی مترتّب به بر

انسان، معلول نفس و اراده و اختیار اوست و این

مطلب بسیار شایان دقّت و تأمل و ملاحظه است، و

تنفتح منها أبواب كثيرة في المعارف الإلهية فلا تغفل.<sup>۱</sup>

[راجع به فاعل فعل عبس و توّلی]

از حضرت علامه طباطبائی راجع به فاعل

فعل **﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾**<sup>۲</sup> سؤال نمودم

و عرض کردم که: عامّه می گویند راجع به حضرت

رسول الله است، و خطاب **﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾**

و خطاب **﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى \* وَهُوَ يَخْشَى \***

**فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾** راجع به آن حضرت بوده؛ و چون

به عنوان مؤاخذه است معلوم می شود که آن گرفتگی

چهره و روی گردانیدن، نیز از آن حضرت صادر شده

است.

۱. همان مصدر، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲. سوره عبس (۸۰) آیات ۱ و ۲.

در جواب فرمودند: چنین نیست؛ زیرا اولاً:

نظیر این خطابات در قرآن کریم بسیار است که عنوان مؤاخذه و خطاب متوجه رسول الله است در حالی که ابداً فاعل فعل، آن حضرت نبوده‌اند؛ مانند

آیه ۶۸ از سوره انعام: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي

ءَايَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۗ  
وَإِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ﴾.

زیرا اگر این آیه با آیه ۱۴۰ از سوره نساء:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا

سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا  
مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ  
إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿۱۲﴾

قیاس گردد به خوبی روشن می شود که آیه دوّم، ناظر  
به آیه اوّل است و در آن اشاره می کند که سابقاً در  
کتاب، .... حکمی نازل شده است، و چون در آیه  
دوّم خطاب به مؤمنین است معلوم می شود که در آیه  
اوّل هم خطاب به مؤمنین است؛ [و] در ظاهر عنوان  
خطاب را به رسول اکرم متوجّه ساخته است.

و اما مراد از کسی که به آیات خدا کفر ورزیده  
و استهزاء می نموده است ولید بن مغیره است که  
خداوند داستان او را در سوره المدثر بیان می فرماید:  
﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا \* وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا  
مَمْدُودًا﴾<sup>۱</sup>، تا آنکه می فرماید: بعد از تفکر و تقدیر  
گفت: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ \* إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ  
الْبَشَرِ﴾ این گفتار کفر او بود؛ چون در آیه بعد، او را  
وعید به آتش داده و نوزده ملائکه را آتشبان قرار داده  
است که: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾. ولید، از روی  
سخریّه گفت من از هجده ملائکه شما را کفایت

۱. سوره المدثر (۷۴) آیات ۱۱ و ۱۲.



می‌کنم فقط شما از یک ملائکه مرا کفایت کنید، و این را از روی استهزاء گفت و لذا در آیه سوره انعام و سوره نساء، داستان خوض و کفر و استهزاء او را بیان می‌کند. و «ولید بن عقبه ابی معیط» فاسقی است که در آیه نبا منع از عمل به گفتار او شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾<sup>۱</sup>  
و او غیر از ولید بن مغیره است.

و ثانیاً: در چند آیه بعد خداوند می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup>. سوره الحجرات (۴۹) آیه ۶.

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ﴾ \* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ  
 \* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ وَقَدَّرَهُ \* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ \* ثُمَّ  
 أَمَاتَهُ وَأَقْبَرَهُ \* ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ \* كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا  
 أَمَرَهُ ﴿١﴾.

و تمام مفسرین شیعه و سنی، اتفاق دارند که  
 ظاهر این نفرین از خدا راجع به همان کس است که  
 چهره خود را در هم کشید و روی گردانید؛ یعنی در  
 ظاهر همان فاعلِ ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ است که کفران  
 نموده و هیچ‌گاه امر خدا را اطاعت نکرده است؛ و  
 این نحو خطاب ابداً راجع به رسول الله نیست و از  
 مطالعه خطابات قرآنیّه نسبت به رسول الله این  
 حقیقت مکشوف است، و لذا همان مفسرین عامّه که  
 فاعلِ ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ را رسول الله گرفته‌اند در اینجا  
 رفع ید از ظهور نموده، می‌گویند این فقرات راجع به  
 آن حضرت نیست و در موقع دیگر نازل شده و  
 سپس این دو جزو از سوره به هم پیوسته است.

و ثالثاً: همه متفقند بر آنکه سوره ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾

که از سور عتائق<sup>۲</sup> است با بقیه آن سوره‌ها همه در

۱. سوره عبس (۸۰) آیات ۱۷ تا ۲۳.

۲. چند سوره‌ای که در اوّل بعثت نازل شده است عتائق نامند؛ جمع عتیقه  
 یعنی قدیمی و مرور زمان بر آن خورده.

مکه نازل شده است، و بالخصوص سوره نون بعد از سوره علق و المزمّل و المدثر نازل شده و در بدو بعثت بوده است، و خدا در این سوره به آیه ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup> آن حضرت را می‌ستاید و به جهانیان معرفی می‌کند، چگونه متصور است که از آن حضرت چنین عملی سرزند و به مجرد دیدن شخص نابینای مؤمن و مسلمانی روی درهم کشند و چهره متغیّر سازند؟! و من چنین می‌دانم که فاعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ﴾ عثمان بن عفّان بوده است که در اثر آمدن ابن امّ مکتوم اعمی به نزد رسول الله متغیّر شد و چهره گردانید، و روایات هم شاهد این

معنی است چه در آنها وارد است که: «کان رجلاً

من بنی امیه.» - انتهى ما افاده، مدّ ظلّه السامی. ۲.

سُور طَوَالٍ وَ مَثِينٍ وَ مَفْصَلٍ

از حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - درباره این

حدیث سؤال کردم، (در روز جمعه، 18 شعبان المعظم

یک هزار و سیصد و نود و نه هجریّه قمریّه، در مشهد

۱. سوره القلم (۶۸) آیه ۴.

۲. جنگ ۷، ص ۴۴ الی ۴۶.

مقدّس رضوی سلام الله علیه) در صلاة جواهر،<sup>۱</sup> در باب «استحباب قرائة السورة بعد الحمد في النوافل» فرماید: «روی الكلینی بسنده إلى سعد الإسكاف أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أُعْطِيَ السور الطوال مكان التوراة و السنن مكان الإنجيل و المثاني مكان الزبور، و فضّلتُ بالمفصلِ ثمان و ستين سورة و هو مهيمنٌ على سائر الكتب.» (شصت و هشت سورة مفصلات از سورة محمد است تا آخر قرآن) فرمودند:

اما سور طوال، مقصود هفت سورة بزرگ از اول قرآن بوده است که رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم آنها را طوال نامید، و عبارت اند از سورة بقره، آل عمران، نساء، مائدة، أنعام، أعراف و یونس؛ لکن عثمان، سورة انفال و توبه را بر سورة یونس مقدم داشت و در وقت جمع آوری قرآن جای آنها را قبل از سورة یونس قرار داد. چون عثمان سورة توبه را که «بسم الله الرحمن الرحيم» ندارد از متممات سورة انفال

---

۱. جواهر الکلام طبع دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۴۰۱.

می‌داند، و بنابراین این دو سوره مجموعاً، که در نزد او يك سوره بودند از سوره‌های طولانی محسوب می‌شده است؛ ولی چون به عثمان اعتراض کردند که رسول الله سوره یونس را بعد از سوره اعراف قرار داده و او را

جزء طِوَالِ شَمْرَدَه است، عثمان جوابی نداشت  
که بدهد و گفت: من بر این قرارداد رسول خدا مطلع  
نبودم.

و اَمَّا سُنَنٌ<sup>۱</sup> که در این روایت آمده من جائی  
ندیده‌ام و آنچه در بعضی از روایات آمده است مَثِین  
است، یعنی سوره‌هایی که در حدود صد آیه هستند؛  
و شاید هم سنن در این روایت همان مَثِین بوده و به  
وسیلهٔ کُتَّاب تحریف شده باشد. و مشهور آن است  
که قرآن را به سه قسمت می‌کنند: سورِ طِوَالِ و مَثِین  
و مَفْصَلَات؛ غایة الامر از سورهٔ عمّ تا آخر قرآن را  
هم سورِ قِصَارِ می‌گویند.

و اَمَّا مَثَانِی، من به یاد ندارم که بر بعضی از  
سور قرآن اطلاق شده باشد؛ زیرا معنی ثنی یشی،  
یعنی خَم شدن و برگشتن و چون بسیاری از آیات  
قرآن ناظر بر بعضی از آیات دیگر است کأنه این آیات  
دو مرتبه ذکر شده است، یکی معنای خود آیه و یکی  
نظری که به آیه دیگر دارد، و آن آیه قبل نیز دو مرتبه  
ذکر شده است یکی خود آیه و یکی این آیه دیگر که

---

<sup>۱</sup>. در طبع دار احیاء التراث العربی، لفظ «مَثِین» آمده است. (محقق)

راجع به اوست و معنای آن را در خود بازگو می‌کند؛  
و چون تمام آیات قرآن ناظر به یکدیگر است و هر  
آیه، معنای آیه دیگری را متضمّن است، بنابراین تمام  
قرآن را می‌توان مثنای گفت؛ چنانچه در آیه ۲۳ از  
سوره زمر وارد است که:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَّثَانِيَّ  
تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ  
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي  
بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾.

در این آیه مبارکه، به تمام کتاب منزل که  
أحسن الحدیث و قرآن است مثنای اطلاق شده  
است؛ و اما متشابه که در این آیه ذکر شده است به  
معنای یشبه بعضه بعضاً می‌باشد؛ یعنی تمام این  
کتاب از یک سنخ کلام بوده و تمام آن با تمام آن

شبهت دارد و این غیر از متشابهی است که در  
 قبال محکم آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ  
 مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾<sup>۱</sup>  
 زیرا محکم آن است که معنایش واضح و روشن  
 است و متشابه آن است که چنین نیست و احتیاج به  
 تأویل و تفسیر دارد.<sup>۲</sup>

بیانات هانری کُربن

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

روز جمعه، ۱۸ شعبان المعظم ۱۳۹۹ هجریّه

قمریّه، حضرت علامه طباطبائی فرمودند:

مُسیو هانری کُربن، قریب یکی دو ماه است  
 که فوت کرده است. ایشان استاد کرسی شیعه  
 شناسی در دانشگاه پاریس بوده است و مجالس  
 عدیده، راجع به تحقیق در مذهب شیعه با ما داشت.  
 مرد سلیم النفس و منصفی بود. او معتقد بود که در  
 میان تمام مذاهب عالم، فقط مذهب شیعه است که  
 مذهبی پویا و متحرک و زنده است و بقیّه مذاهب  
 بدون استثناء عمر خود را سپری کرده‌اند و حالت

۱. آل عمران (۳) صدر آیه ۷.

۲. جنگ ۷، ص ۱۲۳.



ترقّب و تکامل ندارند. یهودیان قائل به امام و ولیّ  
زنده‌ای نیستند و همچنین مسیحیان و زردشتیان  
اتّکاء به مبدء حیاتی ندارند و به واسطهٔ عمل به  
تورات و انجیل و زند و اوستا اکتفا نموده و تکامل  
خود را فقط در این محدوده جستجو می‌کنند،  
همچنین است تمام فرق اهل تسنّن که فقط تکامل  
خود را در سایهٔ قرآن و سنّت نبویّ می‌دانند؛ اما شیعه  
دین حرکت و زندگی است چون معتقد است که  
حتماً باید امام و رهبرِ امتّ، زنده باشد و تکامل انسان  
فقط به

وصول به مقام مقدّس او حاصل می‌شود و لذا برای این منظور، از هیچ حرکت و عشق و پویائی دریغ نمی‌کند.

می‌فرمودند: روزی به کُرْبَن گفتم:

در دین مقدّس اسلام تمام زمین‌ها و امکنه بدون استثناء محلّ عبادت است. اگر فردی بخواهد نماز بخواند یا قرآن بخواند یا سجده کند یا دعا کند در هر جا که هست می‌تواند این اعمال را انجام دهد و رسول الله فرموده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا»<sup>۱</sup> ولی در دین مسیح چنین نیست، عبادات باید فقط در کلیسا انجام گیرد و در موقع معین، عبادات، در غیر کلیسا باطل است؛ بنابراین اگر فردی از مسیحیان در وقتی از اوقات حالی پیدا کرد (مثلاً در نیمه شب، در خوابگاه منزل خود) و خواست خدا را بخواند چه کند؟ او باید صبر کند تا روز یکشنبه بیاید و کلیسا را باز کنند و برای دعا در آنجا حضور پیدا کند؟ این معنی قطع رابطه بنده است با خدا.

در پاسخ گفت: بلی، این اشکال در مذهب

---

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۹۲.

مسیح هست و الحمد لله دین اسلام در تمام ازمنه و  
امکنه و حالات رابطه مخلوق را با خالق خود منظور  
داشته است.

و فرمودند: دیگر آنکه گفتم:

در دین مقدس اسلام، انسان حاجتمند اگر  
حالی پیدا کند طبق همان حال و حاجت، خدا را  
می خواند؛ چون خداوند اسماء حُسْنائی دارد مانند  
غفور و رازق و منتقم و رحیم و غیرها، و انسان طبق  
خواست و حاجت خود هر یک از این اسماء را  
ملاحظه نموده و خدا را بدان اسم و صفت یاد می کند  
(مثلاً اگر بخواهد خدا او را پیامرزد و از گنااهش  
درگذرد باید از اسم غفور و غفار و غافر الذنب  
استفاده کند)؛ امّا

در دین مسیح خدا اسماء حسنی ندارد، فقط لفظ  
خدا و إله و أب برای اوست؛ بنابراین اگر شما مثلاً  
حالی پیدا کردید و خواستید با خدا مناجات کنید و  
او را با اسماء و صفاتش یاد کنید و از تحت اسم  
خاصی از او حاجت طلبید چه خواهید کرد؟  
در پاسخ گفت: من در مناجات‌های خود  
صحیفه مهدویّه علیه السّلام را می‌خوانم.

حضرت علامه طباطبائی می‌فرمودند: کُربَن  
کراراً صحیفه سجّادیه علیه السّلام را می‌خواند و  
گریه می‌کرد.<sup>۱</sup>

درباره عدم نحوست آیام

حضرت استاذنا الأکرم علامه آیه الله طباطبائی  
- قدّس الله تربته - در جلد ۱۹، صفحه ۸۱، از تفسیر  
المیزان در تفسیر سوره قمر، درباره نحوست و  
مشومت آیام، بحث مفصّل و نافع فرموده‌اند، تا  
می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

و أيضاً قد ورد في عدّة من هذه الروایات  
الإعتصام بالله بصدقة أو صوم أو دعاء أو قراءة شيء

۱. جنگ ۷، ص ۱۲۸.

من القرآن أو غير ذلك لدفع نحوسة هذه الأيام؛ كما عن  
مجالس ابن الشيخ، بإسناده عن سهل بن يعقوب  
الملقب بأبي نواس، عن العسكري عليه السلام في  
حديث:

قلت: يا سيدي! في أكثر هذه الأيام قواطع عن  
المقاصد، لما ذكر فيها من النحس و المخاوف؛ فتدلني  
على الإحتراز من المخاوف فيها، فإننا تدعولى الضرورة  
إلى التوجه في الحوائج فيها!

فقال لي: ياسهل! إن لشيعتنا بولايتنا لعصمة لو

سلكوا بها في جهة البحار

الغامرة و سَبَابِ الْبِيدَاءِ الْغَائِرَةِ بَيْنَ سَبَاعٍ وَ ذَنَابٍ  
وَ أَعَادَى الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ لِأَمْنُوا مِنْ مَخَافِهِمْ بَوْلَايَتِهِمْ لَنَا؛  
فَتَّقْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَخْلِصْ فِي الْوَلَاءِ لِأَتَمَّتْكَ الطَّاهِرِينَ  
وَ تَوَجَّهْ حَيْثُ شِئْتَ وَ اقْصِدْ مَا شِئْتَ! - الْحَدِيثُ.<sup>۲</sup>

راجع به شفاعت، در محضر علامه طباطبائی

در روز یازدهم شهر ربیع الاول یک هزار و  
چهارصد هجریه قمریه که در طهران سید خندان به  
محضر مبارک حضرت آیه عظمای الهی علامه  
طباطبائی - مدّ ظلّه العالی - مشرفّ شدم و سخن از  
شفاعت به میان آمد عرض کردم:

در سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۸: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ

إِلَّا لِمَنْ أَرْضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ﴾ دلالت

دارد بر آنکه ارتضاء مطلق است؛ یعنی ذات و سرّ  
انسان، باید مورد رضایت قرار گیرد تا مورد شفاعت  
شود و این، همان درجه مخلصین است.

فرمودند: در این صورت نیازی به شفاعت

نیست، بلکه مراد از «ارتضاء» ارتضاء دین است و

۱. السَّبَابُ جَمْعُ سَبَبٍ: الْمَفَازَةُ.

۲. جنگ ۲۵، ص ۲۰۶.

اطلاق آیه در این حدّ است، یعنی کسی که دین و اعتقاد و روش او پسندیده باشد؛ در مقابل تقید به ارتضاءِ عمل که البته مراد نیست، زیرا که شفاعت اختصاص به اهل معاصی دارد آن هم معاصی کبیره. چون کسی که از کبائر اجتناب کند نفس اجتناب، مکفّر از صغائر او است و دیگر گناهی نیست تا به شفاعت از بین برود.

سوره نساء آیه ۳۱: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا

تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾، و در سوره نجم

(۵۳) آیه ۳۲: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

إِلَّا اللَّعْمَةَ﴾ که وارد شده است دلالت بر مغفرت

خطایای کوچک، خود به خود، در صورت اجتناب

از کبائر دارد؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم

فرموده است:

«ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا

الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»<sup>۱</sup>

و حضرت رضا علیه السّلام در روایات عدیده‌ای فرموده‌اند: «و لا یشفعون إلاّ لیمن ارتضی دینه»<sup>۲</sup> و مراد از دین، همان اعتقاد به توحید و عدم شرک است؛ ولی کسی که گناه کبیره انجام دهد و توبه نکند حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام فرموده‌اند که او مرضیّ الدّین نیست.

اقول: علامه طباطبائی -مدّ ظلّه- راجع به

شفاعت در مورد مشفوع لهم، در جلد اوّل المیزان، صفحه 171 به بعد، بحث کرده، و نیز در جلد هفدهم سوره (21) انبیاء آیه 28 روایات وارده را از کتب شیعه و از تفسیر الدر المنثور روایت کرده‌اند؛ فَمَنْ أَرَادَ فَلیراجع.

راجع به طوائف جنّ

و دیگر از حضرت معظم له راجع به طوائف جنّ سؤال کردم که چگونه پیغمبر آنها، از انس

۱. وسائل الشّیعه، ج ۱۵، ص ۳۳۵

۲. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۱.



است؟ چون اولاً: طبق آیات قرآن کریم پیامبر هر گروه و طایفه و هر سنخ از مخلوقات، باید از سنخ همان طایفه باشد، و بر همین اساس خداوند در قرآن مجید مشرکین را الزام به پیروی از رسول الله می کند که او از بشر است، و در جواب مشرکین که می گفتند: چرا خداوند، ملائکه را برای رسالت خود نفرستاده است قرآن می گوید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ (سوره انعام آیه ۹).

و ثانیاً: آیاتی در قرآن کریم، صراحت به ایمان جنّ به پیامبر اکرم و به قرآن دارد؛ مانند آیه ۱ و ۲ از سوره جن (۷۲):

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا  
إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا \* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن  
نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾، و مانند آیه ۱۳، از همین سوره:

﴿وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا اللَّهْدَىٰ ءَامَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِنُ  
بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَحْسًا وَلَا رَهَقًا﴾ و مانند آیه ۲۹، از  
سوره (۴۶) احقاف تا آیه ۳۲:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ  
الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى  
قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ \* قَالُوا يُقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ  
بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى  
طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ \* يُقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ  
يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* وَمَنْ  
لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ  
مِن دُونِهِ ءَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

ایشان در جواب فرمودند: بلی، ظاهراً پیامبر

جن از انس است؛ و اتفاقاً از خود طایفه جن، هنگام  
احضار آنها سؤال شده است از این موضوع، در پاسخ  
گفته‌اند: ما از اجانین پیغمبری نداریم بلکه پیغمبر ما  
حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم  
است.

عرض شد: آیا می‌توان گفت که چون انسان

و جن، هر دو موجود مادی هستند، (غایة الامر انسان  
خاکی است و جن از دخان و آتش است و از شدت

لطافت به چشم‌های عادی محسوس نمی‌شود؛ لذا هر دو از یک سنخ هستند و جنّ، از انسان ضعیف‌تر است) لذا هر دو دارای یک حکم هستند؟

فرمودند: برای حلّ این مسأله، غیر از این، چیزی نمی‌توان گفت؛ چون جنّ نحوه وجودش طفیلی انسان است و برای انسان است، و بنابراین هر دو دارای پیامبری واحد هستند و تکالیف بر حسب قوّت انسان و ضعف آنها برای هر یک از دو صنف، معین و مشخص گردیده است.

و دیگر از حضرت معظّم له راجع به حروف ابجد و استنتاجات و استخراجات و اثرات آن، طبق مطالب وارده در کتب، سؤال کردم، فرمودند:

در ابجد کبیر ظاهراً از مسلّمات است، و آن از عدد یک تا هزار است که به ۲۸ حرف در زبان عرب تقسیم شده است. و در بین مسلمانان از شیعه و سنی جای شبهه و تردید نیست، و بزرگان از علمای فریقین مانند محیی الدّین عربی و شیخ بهاءالدین عاملی در اینجا سخن را بسط داده‌اند، و در غیر مسلمانان نیز ابجد کبیر معروف است، و قبل از اسلام، در یهود رائج و دارج بوده، و از زبان عبری یهود به مسلمین وارد شده است، و اتفاقاً با آنکه زبان عبری بیست و دو حرف بیشتر ندارد و «ث خ ذ ض ظ غ» در لسان آنها نیست و فقط تا «قَرِشَتْ» حروف تهجّی را دارند، مع‌هذا به ابجد کبیر معتقد و تا عدد هزار را پخش بر حروف خود می‌کنند.

روزی در مجلسی بودیم که در آنجا سخن از جا دادن تا عدد هزار در الفبای عبری که ۲۲ حرف است به میان آمد و بعضی از مطلقین و اهل فنّ

حضور داشتند، من اعتراض و ایراد کردم که در زبان عبری تا «قَرِشَتْ» حروف موجود است و «تاء» چهارصد است چگونه آنها به ابجد معترفند؟ گفتند: به طریق خاصی، آن شش عدد دیگر را در الفبای خود داخل می‌کنند تا در محاسبات، از یک شروع و به هزار منتهی می‌شود. و در آن مجلس یک نفر از فلاسفه ژاپنی بود با آنکه ریشه عقائد ژاپنی‌ها به چینی‌ها بر می‌گردد و آنها وثنی هستند، من سؤال کردم: آیا شما به حروف و تأثیرات آن معتقد هستید؟ در پاسخ گفت به حروف ابجد کبیر، معتقدیم و در این باره کتاب‌هایی از زمان سابق داریم که بسیار شایان دقت و ملاحظه است.

ایشان فرمودند: عجب است که می‌گویند ژاپنی‌ها و چینی‌ها حروف الفبایشان سیصد حرف است و به طریق خاصی اعداد ۱ تا ۱۰۰۰ که ۲۸ عدد است

بر تمام الفبای خود قسمت می‌کنند! لابد مانند زبان فارسی که چ راج و ژ راز، و گ را ک، و پ را ب حساب می‌کنند آنها نیز بسیاری از حروف خود را که قریب المخرجند حرف واحد، در موقع محاسبه به شمار می‌آورند، و علیهذا کما نُقِل، حساب ابجد در زبان چینی‌ها بسیار مشکل، و برای تشخیص تعیین اعداد حروف، احتیاج به تخصّص و فنّ دارد که فقط بعضی از علمای متبحّر آنها واردند و از عهدۀ محاسبه می‌توانند برآیند.

راجع به حروف ابجد و مرتّعات

ایشان می‌فرمودند تقسیم آیه مبارکه ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در مرّبع به حروف ابجد برای دفع اجانین و افراد مبتلای به جنّ مفید است.<sup>۱</sup>

شاگرد آقا سید حسن طباطبائی که در فن تسخیر ارواح استاد بود

و نیز فرمودند: برادر ما مرحوم آقا سید حسن طباطبائی، شاگردی داشت که در فن تسخیر ارواح (بدون آئینه‌بینی یا کف‌بینی) استاد بود. مرحوم برادر ما به وسیله ایشان غالب ارواح علماء و حکماء را

۱. جنگ ۷، ص ۱۷۶ الی ۱۷۹.

احضار و از آنان سؤالاتی نموده است؛ مِنْ جمله از افلاطون حکیم الهی سؤالاتی نموده است. افلاطون در ضمن جوابها گفته است:

«شما قدر خود را بدانید که چهاراً می توانید لا إله إلا الله را بگوئید، ما در زمانی واقع بودیم که وثنیت به طوری غلبه داشت بر توحید که ابداً اداء چنین کلمه‌ای چهاراً ممکن نبود.»

و از علماء اعلام، روح غالب آنها را احضار نموده و سؤالاتی نموده است به جز روح دو نفر که یکی از آنها مرحوم سیّد بن طاووس و دیگری مرحوم سیّد مهدی

بحرالعلوم بوده است؛ زیرا آنها گفته بودند ما دائماً در خدمت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم و مجال تنزل و گفت و شنود با غیر را نداریم.<sup>۱</sup>

[احضار ارواح توسط آقای بحرینی در حضور علامه طباطبائی]

فرمودند:

روزی آقا نورالدین (منظور آقازاده ایشان است) در طهران نزد من آمده گفت: آقای بحرینی، در طهران است می خواهید من، او را فوراً اینجا نزد شما بیاورم؟ (و آقای بحرینی یکی از افراد معروف و مشهور احضار جنّ و از متبحرین در علم ابجد و حساب مربّعات است) گفتم اشکال ندارد.

آقای نورالدین رفت و پس از یکی دو ساعت آقای بحرینی را با خود آورد و در مجلس نشست و سپس چادری آوردند و دو طرفش را به دو دست من داد و دو طرف دیگر را به دست‌های خود گرفت و این چادر به فاصله تقریباً دو و جب از زمین به دست ما بود؛ در این حال اجانین را حاضر کرد و صدای غلغله و همهمه شدیدی در زیر چادر برخاست و

---

۱. جنگ ۶، ص ۱۰۲.



چادر به شدت تکان می خورد که نزدیک بود از دست ما خارج شود و من محکم نگاه داشته بودم، و از طرفی آدمک‌هائی به قد دو و جب در زیر چادر بودند و بسیار ازدحام کرده بودند و تکان می خوردند و رفت و آمد داشتند! و من با کمال فراست متوجه بودم که این صحنه چشم‌بندی و صحنه‌سازی نباشد، دیدم نه صد در صد، وقوع امر خارجی است.

و در این حال آقای بحرینی یک مربع سی و دو خانه‌ای کشید، (و من تا حال چنین مربعی را ندیده و نشنیده بودم؛ چون مربّعات چهار در چهار یا پنج در پنج است و سیر مربّعات هرچه باشد - مانند مربع صد در صد - بر این منوال است، ولی مربع سی و دو خانه‌ای در هیچ کتابی نبود و آقای بحرینی از من سؤالاتی

می نمود و یادداشت می کرد و جواب می داد، و از بعضی از مشکلات ما که هیچ کس اطلاع بر آن نداشت جواب گفت، و جواب‌ها همه صحیح بود و من آن روز، بسیار تعجب کردم!

مانند آقای ادیب که از شاگردان برادر من، آقای سید محمد حسن بود و چون روح قاضی - رحمة الله علیه - را حاضر کرده بودند و از رفتار من سؤال کرده بودند، فرموده بود: «روش او بسیار پسندیده است و فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از او ناراضی است و می گوید در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهم نکرده است» و چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من گفتم من برای این تفسیر، برای خود ثوابی نمی دیدم تا آنکه او را هدیه به پدر کنم. خداوندا اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدر فرمودی همه آن را به والدین من عنایت کن! و ما همه را به آنها اهداء می کنیم. بعد از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد و در آنجا نوشته بود که چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد، مرحوم قاضی فرموده بودند: اینک پدر از آقای سید محمد حسین راضی شده و به واسطه تشریک در ثواب،

بسیار مسرور است، و از این اهداء ثواب هم، بینی و بین الله، هیچ کس خبر نداشت.

[این درخواست از غریبه نیست]

و فرمودند: در ایّامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرف بودم و در نزد حضرت آیه الحقّ مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - تردّد داشتم، روزی در حالی که تنها در خدمت آن مرحوم بودم از باب گله و شکایت از حالاتم مطلبی عرض نمودم و آن استاد، جوابی فرمود بسیار دلنشین، به طوری که حقیقتاً حظّ بردم؛ سؤال این بود:

چرا سالک پس از آنکه مدّتی کار کرد و در رشته عرفان قدم نهاد و حالاتی پیدا نمود و مکاشفاتی در او به وقوع پیوست، توقّعش زیاد می شود و دوست دارد مثلاً

ملائکه بر او نازل شوند و جبرائیل امین را ببیند  
و خلاصه از دقائق و اسرار آگاه شود، و اینها همه،  
دلالت بر ضعف در سلوک دارد و ناشی از خامی و  
ناپختگی است؟

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - پس از  
استماع این سخنان فرمود:

آقا جان من! این درخواست از غریبه نیست،  
خودش از خودش می خواهد؛ چه اشکال دارد که  
کسی در مقام یک رنگی و صفا از خودش چیزی  
بخواهد، تمنائی داشته باشد، گله و شکوه‌ای  
بنماید؟! اتفاقاً این درخواست و شکایت بسیار هم  
بجا و خوب است؛ چون راز و نیاز و خواهش بعضی  
از مراتب وجود است از حقیقت خود؛ منک و إلیک،  
منه و إلیه.<sup>۱</sup>

راجع به حوامیم و ألف، لام، میم

در روز بیست و سوّم شهر ربیع المولود  
یک هزار و چهارصد که به خدمت استادنا الاکرم  
علامه طباطبائی رسیدم و بحث از سوره‌های قرآن

---

۱. جنگ ۷، ص ۱۸۰.

پیش آمد، ضمن بحث فرمودند:

سوره‌های الف و لام و میم در قرآن مجید در

شش مورد وارد است:

۱- سوره (۲) البقرة آیات ۱ و ۲: ﴿الْم \* ذَلِكْ

الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

۲- سوره (۳) آل عمران آیات ۱ و ۲: ﴿الْم \*

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾.

۳- سوره (۲۹) عنكبوت آیات ۱ و ۲: ﴿الْم \*

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا  
يُفْتَنُونَ﴾.

۴- سوره (۳۰) الروم آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿الْم \*

غَلِبَتِ الرَّوْمُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ  
سَيَغْلِبُونَ﴾.

۵- سوره (۳۱) لقمان آیات ۱ و ۲: ﴿الْم \* تِلْكَ

ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾.

۶- سوره (۳۲) السّجدة آیات ۱ و ۲: ﴿الْم \*

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* .

و سوره‌های حوامیم در هفت سوره است:

۱- سوره (۴۰) المؤمن آیات ۱ و ۲: ﴿حَم \*

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾؛ این سوره را

سوره غافر نیز گویند.

۲- سوره (۴۱) السّجدة آیات ۱ و ۲: ﴿حَم \*

تَنْزِيلٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ این سوره را فصلت نیز

گویند.<sup>۱</sup>

۳- سوره (۴۲) الشّوری آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿حَم \*

\* عَسَقَ \* كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ  
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

۴- سوره (۴۳) الزّخرف آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿حَم \*

\* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ  
تَعْقِلُونَ﴾.

۵- سوره (۴۴) الدّخان آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿حَم \*

---

<sup>۱</sup> . مهر تابان، ص ۱۵۵ و ص ۱۵۶، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۵۴:  
[فصلت تسمی السجدة و سورة المصباح].

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٤٥﴾

٤- سورة (٤٥) الجاثية آيات ١ و ٢: ﴿حَمَّ﴾ \*

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٤٥﴾ .

٧- سورة (٤٦) الاحقاف آيات ١ و ٢: ﴿حَمَّ﴾ \*

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٤٦﴾ .

و فرمودند تمام سوره‌هایی که مَبْدُوّ به «الف لام میم» است یک سنخ است، و گویا دارای مضمون واحد و از مطلبی واحدی بازگو می‌کند، و تمام سوره‌های حوامیم که پشت سر هم، در قرآن مجید قرار گرفته است یک سنخ است و دارای مضمون واحد و مطلب خاصی است.

راجع به مسَبِّحات در قرآن کریم

و سوره‌های مسَبِّحات که با یُسَبِّح و سَبِّح شروع می‌شود، پنج عدد است: «حَدید، حَشْر، صَفّ، جُمعة، تَغابن» و سوره اَعْلی که با سَبِّح شروع می‌شود جزء مسَبِّحات نیست، گرچه در روایتی وارد شده است ولیکن در روایت معتبره، مسَبِّحات را همان پنج سوره تعیین می‌کند. و در روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم این پنج سوره را هر شب قبل از خواب می‌خواندند و از علّت قرائت این سوره‌ها از آن حضرت، سؤال کردند، حضرت در جواب فرمودند: در هر یک از این سوره‌ها، آیه‌ای است که به منزله هزار آیه از قرآن است. و در روایت وارد شده است که هر کسی مسَبِّحات را شب، قبل از خواب بخواند نمی‌میرد مگر آنکه رسول اکرم را



می‌بیند و آن حضرت محلّ و مقام وی را در بهشت

به او نشان می‌دهند.<sup>۱</sup>

بنده عرض کردم: این مسأله بسیار عجیب

است که رسول الله با آنکه خطّ نداشتند و آیات را

خود نمی‌نوشتند این سوره‌ها و سایر سوره‌ها را بعد

از نزول،

---

<sup>۱</sup>. در وسائل، ج ۱، از طبع امیر بهادر، ص ۳۷۵ [طبع آل البيت، ج ۶، ص ۲۲۶] از محمد بن یعقوب با اسناد متصل خود از جابر روایت می‌کند که: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: «مَنْ قرأ المسبِّحاتِ كُلَّهَا قبل أن ينام لم يمُتْ حتّى يُدرِكَ القائمَ و إن مات كان في جوار محمد صلّى الله عليه و آله» و رواه الصدوق في ثواب الأعمال عن أبيه عن احمد بن ادریس عن محمد بن احمد عن محمد بن حسان. (محقق)

بدون یک کلمه یا یک حرف کم و بیش می خواندند، این چه قوه حافظه‌ای بوده است؟ اصولاً آیا می توان این را شدت قوه حافظه نامید؟ آیا در تمام دوران تاریخ بشریت، چنین امری نظیرش بیان شده است؟ آیا سخنگو و خطیبی بدون ضبط سخنان خود، به نوشتن یا به آلت ضبط صوت، توانسته است فقط دو دقیقه عین عبارات انشاء شده خود را در هنگام خطابه بعداً بدون یک حرف پس و پیش بازگو کند؟ این خود یک معجزه بسیار عجیب و غریب و آشکار است!

فرمودند: آری، مطلب همین طور است که می گوئید. رسول الله آیات قرآن را بدون یک حرف پس و پیش می خواندند و حتی عین عباراتی که سالها قبل فرموده بودند، در موضع حاجت بازگو می کردند، کأنه این عبارت را الساعة فرموده است. در هنگام رحلت آن حضرت، که حضرت فاطمه سلام الله علیها بسیار ناراحت بود و گریه می کرد و «واسواتاه» می گفت و «واسواة ابي» می گفت که به قول ما فارسی زبانان ندای وا ویلایش بلند بود، حضرت به او فرمودند:

«ای فاطمه این طور سخن نگو؛ همان کلمات

را بگو که من در مرگ فرزندانم ابراهیم گفتم: الْقَلْبُ

يَحْزُنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَإِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ

لَمَحْزُونُونَ.»<sup>۱</sup>

---

۱. مهر تابان، ص ۱۵۸، تعلیقه: علامه آیه الله سیّد

شرف الدین عاملی - رحمة الله عليه - در کتاب النص

و الاجتهاد، طبع دوم، ص ۲۳۱، از صحیح بخاری،

در ابواب جنائز، آخر ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵، از جزء

اول، در باب قول النبی صلی الله علیه و آله: «إِنَّا بِكَ

لَمَحْزُونُونَ» از انس بن مالک تخریج کرده است که

گفت: سپس ما داخل شدیم بر رسول خدا صلی الله

علیه و آله و ابراهیم مشغول جان دادن بود. در این

حال چشمان رسول الله اشک می ریخت،

عبدالرحمن بن عوف گفت: و أنت یا رسول الله؟ «تو

هم گریه می کنی ای رسول خدا؟!» حضرت به وی

فرمود: یا بن عوف! إنها رحمة؛ ثُمَّ أَتَبَعَهَا بِأُخْرَى،

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبَ

يَحْزَنُ، وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا؛ وَ إِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا

ببینید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

در حال سکرات موت که مرض از هر جانب بر او غالب شده و حال عادی آن حضرت را تبدیل به سنگینی و انقلاب نموده است، در آن حال شدید آن حضرت عین عبارتی که سال‌ها قبل در مرگ ابراهیم فرموده بازگو می‌کند! این عجیب معجزه‌ای است. آری، این احاطه بر ملکوت است و سیطره بر عالم معنی، و ربطی به قوه حافظه مادیّه ندارد. - انتهی کلام استاد، اَدَامَ اللهُ ظِلَالَهُ.

أقول: کم تفاوتٌ بین هذا الکلام الحقیقی و بین

قول عمر: قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ.

راجع به الر و طواسین

باری، چون روز بیست و پنجم شهر ربیع

الأول یک‌هزار و چهارصد هجریّه به محضر علامه طباطبائی شرفیاب شدم و سخن از آیات قرآن به میان آمد، فرمودند سوره‌های مبدو به «ألف، لام، راء» در قرآن شش است:

۱- سوره (۱۰) یونس آیه ۱: ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ

إبراهیمُ لَمَحْزُونُونَ!

## الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾.

٢- سورة (١١) هود آيه ١: ﴿الرَّكِتُّبُ أَحْكَمَتْ

ءَايَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ﴾.

٣- سورة (١٢) يوسف آيه ١: ﴿الرَّتِلْكَ ءَايَتْ

الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾.

٤- سورة (١٣) رعد آيه ١: ﴿الْمَرَّتِلْكَ ءَايَتْ

الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ  
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

٥- سورة (١٤) ابراهيم آيه ١: ﴿الرَّكِتُّبُ أُنزِلْنَهُ

إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.

۶- سوره (۱۵) حجر آیه ۱: ﴿الر تِلْكَ ءَايَاتُ

الْكِتَابِ وَقُرَّانٍ مُّبِينٍ﴾.

و این شش سوره نیز لحن خاص و لهجه مخصوص دارند که مشخص است و به ترتیب پشت سر هم و با هم قرار گرفته‌اند و سوره‌های مبدو به «ط س» سه سوره است:

۱- سوره (۲۶) شعراء آیات ۱ و ۲: ﴿طسّم \*

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾.

۲- سوره (۲۷) نمل آیه ۱: ﴿طس تِلْكَ ءَايَاتُ

الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ﴾.

۳- سوره (۲۸) قصص آیات ۱ و ۲: ﴿طسّم \*

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾.

و به ترتیب پشت سر هم و با هم قرار دارند. و سوره (۷) اعراف، مبدو به ﴿الْمَصَّ﴾ است و دارای لحن سوره‌های الف، لام، میم دار و لحن سوره ﴿صَّ﴾ هر دو است؛ چون این حروف مقطعات، در اوائل سور قرآن به طور اجمال و رمز، اشاره به تمام مطالب وارده در آن سوره دارند. پس از جهت آنکه ﴿الْمَ﴾، دارد با سوره ﴿الْمَ﴾، مشترک و لحن و لهجه آنها را دارد و از جهت آنکه «ص»،

دارد لحن و لهجهٔ سورهٔ ﴿صَّ﴾ را دارد.

و سوره (۱۹) مریم، مبدو به ﴿كَهِيْعَصَّ﴾

است و یک سبک و لهجهٔ مخصوص به خود دارد.

و در سوره (۵۰) ق، شکل خاصی دارد که

لهجهٔ مخصوص و لحن مختص به خود در همهٔ قرآن دارد.

و همچنین سورهٔ ﴿طه﴾ و ﴿یس﴾ گرچه

بسیاری «طه» را حرف واحد گرفته و از اسامی رسول

الله شمرده‌اند و همچنین در «یس» گفته‌اند که یک

کلمه و از اسامی رسول الله است، و شاهد بر این، آیهٔ

مبارکه ۱۳۰ در سورهٔ صافات ﴿سَلِّمْ عَلَیْ اِلَیَّ یَاسِیْنَ﴾

که اِلَیَّ مخفّف آل است و در قرائت شاذّه نیز همین

آیه «آل یس» قرائت شده

است، لیکن ممکن است گفته شود که در سورهٔ ﴿یس﴾ یا حرف ندا و سین از اسامی رسول الله بوده باشد کما اینکه ممکن است گفته شود که مانند سایر حروف مقطعه قرآن یاء و سین دو حرف بوده و اشاره و رمزی به مطالب مطویّه در این سوره بوده باشد، و منافات ندارد که این اشاره و رمز نیز با رسول الله یک نوع اسم و یا علامتی بوده باشد کما اینکه در سوره ﴿طه﴾ ط ه دو حرف بوده و علاوه بر اشاره به محتوای سوره یک نوع اسم و علامتی برای رسول الله باشد.

و سوره (۴۲) شوری، که مبدوّ به ﴿حم﴾ \* عَسَقٌ می شود از مزایا و لهجهٔ حوامیم دارا باشد و از لهجهٔ سورهٔ ﴿مریم﴾ که در مقطّعات آن «عین» آمده است، و از لهجهٔ سورهٔ ﴿یس﴾ که در آن «سین» آمده است و از لهجهٔ سورهٔ «ق» نیز برخوردار باشد. و به طور کلی چون حروف مقطعه اجمالاً از محتوای تمام سوره خبر می دهد باید با یک حساب و نظر دقیق این سوره ها را مورد بررسی قرار داد، و از قیاس سُوَر هر یک را با دیگری و با سایر سور، این مطالب را استنتاج نمود؛ گرچه این بررسی بسیار



مشکل و دقیق است ولی نتایج مهمه‌ای در بر دارد،  
من جمله اعجاز قرآن در این لهجات مختلف و ربط  
این حروف با مطالب محتویه سُور.

راجع به قول به تحریف

راجع به قول به تحریف قرآن فرمودند:

«این قول از محط اعتبار ساقط است؛ چون

اخبار آحادی که در تحریف وارد شده است حجیت

آنها متوقف بر حجیت قول امام است که آن اخبار را

بیان کرده است و حجیت قول امام متوقف بر حجیت

قول رسول الله است که امام را وصی و خلیفه و

معصوم معرفی فرموده است و حجیت قول رسول

الله متوقف بر حجیت

قرآن است که رسول الله را معصوم و امام و نبی و ولی معرفی کرده است، و اگر قائل به کم بودن یا زیادی یک حرف در قرآن مجید بشویم تمام قرآن از حجیت ساقط می شود و سقوط این حجیت، اخبار تحریف را نیز ساقط می کند.

و قرآن مجید بالاجماع حجّت است و ائمه علیهم السّلام در موارد کثیری به آیات قرآن استدلال کرده و شاهد آورده اند و قائل به حجیت آن شده اند و این مسأله هیچ جای شبهه و تردید نیست.

بلی، جای بعضی از آیات عوض شده است مثل آیه تطهیر و مثل آیه (۳) وارده در سوره مائده (۵): ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و ﴿الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾،

ولیکن تغییر محل آیه غیر از تحریف است. این قرآن بدین صورت و کیفیت در زمان ابوبکر جمع آوری شد. در روایات کثیری داریم که پس از رحلت رسول الله امیرالمؤمنین علیه السّلام شش ماه در منزل نشستند و قرآن را به ترتیب نزول آیات و سور که اوّل آن، سوره «إقراء» بود جمع آوری کردند و سپس در عبائی گذارده و بر شتری بستند و به مسجد

آوردند و فرمودند: «این است قرآن کریم که خدا بر پیغمبرش نازل فرموده است.» و سپس از مسجد به منزل آوردند؛ این است مضمون روایات عامّه.

و اما در روایات خاصّه وارد است که پس از آنکه حضرت شتر حامل قرآن را به مسجد آوردند عمر گفت: ما را نیازی به قرآن جمع کرده تو نیست، ما نیز پیش خود قرآن داریم؛ لذا حضرت قرآن را به منزل برگرداندند و فرمودند: «دیگر تا روز قیام قائم آل محمد این قرآن را نخواهید دید» و از آن روز به بعد آن قرآن دیده نشد.

در زمان ابوبکر که جنگ یمامه اتفاق افتاد و از قراء قرآن در آن جنگ هفتاد نفر یا چهارصد نفر کشته شدند، عمر نزد ابوبکر آمد و اصرار به جمع آوری قرآن نمود و گفت: قرآن امروزه فقط در سینه‌های قاریان قرآن است، اگر یک جنگ دیگر

پیش بیاید و از قُرّاء آن کشته شوند دیگر قرآن از روی زمین برداشته خواهد شد، و حتماً باید قُرّاء را جمع نموده و قرآن را تصحیف نمود؛ یعنی در مجلد قرار داده و در دَفْتین نگهداری کرد.

برای این امر زید بن ثابت را مأمور نوشتن قرآن نمودند و ۲۵ نفر از قُرّاء مهاجرین و ۲۵ نفر از قُرّاء انصار را معین کردند که هر کس آیه‌ای از قرآن با دو شاهد عادل بیاورد آن آیه را بپذیرند، لذا قرآن مشهود فعلی بدین کیفیت در زمان ابوبکر تصحیف شد؛ ولی ائمه علیهم السّلام بالاجماع دستور داده‌اند که همین قرآن را به همین کیفیت و با همین ترتیب بخوانیم و خودشان به همین ترتیب می‌خوانده‌اند و اصحاب آنها به همین ترتیب قرائت می‌نمودند.

و از أحقاف سؤال کردم، فرمودند:

«قُرّائی بوده است بین سرزمین عراق و بین

سرزمین یمن که همه از بین رفته است.»

و فرمودند:

«در قرآن مجید هر آیه که وارد می‌شد ضبط

می‌شد، و اگر مثلاً دو بار یا سه بار وارد می‌شد در دو

جا یا سه جا ضبط می‌شد، مگر سوره فاتحة الكتاب

که به اجماع مسلمین دو بار بر پیغمبر اکرم نازل شده است، ولی یک جا نوشته شده است، و ظاهراً سوره توحید هم همین طور است؛ یعنی دو بار نازل شده و یک جا نوشته شده است.»

راجع به طیّ الأرض و قالیچه حضرت سلیمان

راجع به طیّ الأرض فرمودند:

«حقیقت آن پیچیدن زمین در زیر گام راه

رونده است.»

فرمودند: برادر مرحوم ما آقای سید محمد

حسن قاضی، یک روز به وسیله

شاگردی که داشت و احضار ارواح می نمود (نه با آئینه یا با میز سه گوشه، بلکه دستی به چشم خود می کشید و فوراً احضار می کرد) از روح مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - راجع به طی الارض سؤال کرده بود؛ مرحوم قاضی در جواب فرموده بودند: **طی الارض شش آیه از اول سوره طه است:**

﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى \* إِلَّا تَذَكِرَةً لِّمَن يَخْشَى \* تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى \* الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى \* لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى \* وَإِن تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى \* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

من عرض کردم: مراد از این آیات چیست؟

آیا مرحوم قاضی خواسته‌اند به طور رمز صحبت کنند و مثلاً بگویند طی الارض به اتّصاف به صفات الهیه حاصل می شود؟

فرمودند: نه، برادر ما مردی باهوش و چیز

فهم بود، و طوری مطلب را بیان می کرد مثل آنکه دستور العمل برای طی الارض را خودش از این آیات فهمیده است، و این آیات بسیار عجیب است

به خصوص آیه: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ

الْحُسْنَى﴾؛ چون این آیه تمام اسماء را در وجود

مقدس حضرت پروردگار جمع می‌کند و مانند

جامعیت این آیه در قرآن کریم نداریم.

فرمودند: مرحوم قاضی (ره) همیشه در ایام

زیارتی از نجف اشرف به کربلاء مشرف می‌شد و

هیچ‌گاه کسی ندید که او ماشین سوار شود، و از این

سرّ احدی مطلع نشد جز یک نفر از کسبه بازار

ساعت (بازار بزرگ) که مرحوم قاضی را در مشهد

مقدس دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود

را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند؛ آن

مرد چون به نجف آمد افشاء کرد که من آقای قاضی

را در مشهد دیدم و مرحوم قاضی خیلی عصبانی

شدند و گفتند: همه می‌دانند که من

## در نجف بودم و مسافرتی نکرده‌ام.<sup>۱</sup>

[در کیفیت عمل قالیچه حضرت سلیمان]

برادر ما به وسیله شاگردش از حضرت قاضی

- رحمة الله علیه - سؤال کرده بود که آیا قالیچه

حضرت سلیمان که حضرت روی آن می‌نشست و

به مشرق و مغرب عالم می‌رفت روی اسباب ظاهریّه

ساخته بود یا از مُبدعات الهیّه بود و هیچ‌گونه با

اسباب ظاهریّه ربطی نداشت؟

آن شاگرد چون از مرحوم قاضی (ره) سؤال

---

<sup>۱</sup>. اقول: این قضیّه را سابقاً برای بنده دوست معظّم آقای حاج سیّد محمّد رضا خلخالی از پسر عموی خود آقای حاج سیّد علی خلخالی نقل کرده بودند با این متمّم که چون آن مرد کاسب از مشهد مقدّس به نجف اشرف مراجعت نمود به رفقای خود گفت که گذرنامه مرا در مشهد حاج میرزا علی آقای قاضی درست کرد و آنها گفتند ایشان در نجف بودند و مسافرت نکرده‌اند و آن مرد خودش نزد آقای قاضی آمد و داستان را گفت، مرحوم قاضی انکار کرد.

آن مرد نزد فضلاّی نجف مانند حاج سیّد علی خلخالی و حاج شیخ محمّد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی محمّد بروجردی و نظائرهم آمد و داستان را گفت. آنها به نزد مرحوم قاضی آمدند و بازگو کردند و مرحوم قاضی انکار کرد، و آنها با اصرار زیاد مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها جلسه اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق بگوید.

و در آن زمان که مرحوم قاضی بسیار گمنام بود و از حالات او احدی خبر نداشت قول داد برای آنها درس اخلاق بگوید و جلسه درس اخلاق ترتیب داد که همین افراد که ردیف اوّل شاگردان قاضی بودند در آن جلسه شرکت می‌کردند، و سپس در ردیف و سری دوّم علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - و حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد و آقای سید حسن مسقطی و آقای سیّد احمد کشمیری شرکت داشتند، و در ردیف سوّم آقای حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی و آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی و غیرهم.



کرده بود ایشان فرموده بودند:

«فعلاً چیزی در نظر نمی‌آید ولیکن یکی از

موجوداتی که در زمان حضرت

سلیمان بودند و در این کار قالیچه تصدی داشتند  
الآن زنده‌اند، می‌روم و از او می‌پرسم.»

در این حال مرحوم قاضی روانه شدند و  
مقداری راه رفتند تا آنکه منظره کوهی نمایان شد؛  
چون به دامنه کوه رسیدند یک شب‌حی در وسط کوه  
که شباهت به انسان داشت دیده شد، مرحوم قاضی  
از آن شب‌حی سؤال کرده و مقداری با هم گفتگو کردند  
که آن شاگرد از مکالماتشان هیچ نفهمید. ولی چون  
مرحوم قاضی برگشتند گفتند:

«می‌گویند از مُبدعات الهیه بوده و هیچ اسباب  
ظاهریه در آن دخالتی نداشته است.»

[شواهدی بر طیّ الارض داشتن مرحوم قاضی]

اقول: راجع به طیّ الارض داشتن مرحوم  
قاضی دو شاهد دیگر موجود است:

اوّل: آنکه حضرت علامه طباطبائی و آقای  
حاج شیخ عباس قوچانی هر دو فرمودند که:

عادت مرحوم قاضی در ماه‌های مبارک  
رمضان این بود که ساعت چهار از شب گذشته در  
منزل، رفقای خود را می‌پذیرفتند و مجلس اخلاق و  
موعظه ایشان تا ساعت شش از شب گذشته طول

می کشید، در دههٔ اوّل و دوّم چنین بود ولی در دههٔ سوّم ایشان مجلس را تعطیل می کرد و تا آخر ماه رمضان هیچ کس ایشان را نمی دید و معلوم نبود کجا هستند؟! چهار عیال داشت در منزل آنها نبود، در مسجد سهله و مسجد کوفه که بسیاری از شبها بیتوته می نمود نبود.

دوّم: آنکه آقای قوچانی فرمودند:

یک سفر زیارتی ایشان به کربلا آمده بودند،

در موقع مراجعت با هم تا

محلّ توقّف سیارات آمدیم، ازدحام جمعیت  
برای سوار شدن به نجف بسیار بود به طوری که  
مردم در موقع سوار شدن از سر و دوش هم بالا  
می رفتند، مرحوم قاضی که دید چنین است با کمال  
خون سردی به کنار گاراژ رفته و پشت به دیوار روی  
زمین نشست و مشغول جیگاره کشیدن شد؛ ما مدّتی  
در کنار ماشین‌هایی که می آمدند و مسافرین را سوار  
می کردند صبر کردیم، بالأخره با هر کوششی بود  
خود را به داخل سیّاره‌ای انداختیم و آمدیم به نجف  
و از مرحوم قاضی خبری نداشتیم.

ملاقات آقای حاج سیّد احمد کربلائی با درویش

حضرت علامه طباطبائی نقل کردند از  
مرحوم قاضی از مرحوم حاج سیّد احمد کربلائی که  
او می گفت:

در سفری به یک درویش روشن ضمیر  
برخورد کردم، او به من گفت: من مأموریت دارم  
شما را از دو چیز مطلع کنم، اوّل: کیمیا، دوّم: آنکه  
من فردا می میرم شما مرا تجهیز نموده و دفن نمائید.  
مرحوم آقا سیّد احمد در جواب فرموده بود:  
اما من به کیمیا نیازی ندارم و اما تجهیزات

شما را حاضرم. فردا آن درویش فوت می‌کند و  
مرحوم حاج سید احمد تجهیزات او را متکفل  
می‌شود.

راجع به حقیقت طیّ الارض

عرض کردم بالأخره حقیقت امر طیّ الارض  
مجهول و عویص مانده است؛ چون در طیّ الارض  
انسان سائر، زمین را طیّ نمی‌کند که مثلاً سرعتش  
زیاد گردد و بلافاصله یا با فاصله اندک به مقصد  
برسد، و نیز ماده خود را در مبداء اعدام نمی‌کند و در  
مقصد خلق کند، بلکه زمین در زیر پای او پیچیده  
می‌شود و با این طیّ و

پیچیدگی در زمان بسیار کوتاهی به مقصد می‌رسد، و در اینجا اشکال واضح وجود دارد، زیرا: اولاً: ما می‌بینیم وضع زمین تغییر نمی‌کند، هر چیز به جای خود بوده و هست، مردم هر کدام در محلّ خود هستند، و فقط این درنوردیدگی و پیچیدگی نسبت به شخصِ سائر صورت می‌گیرد، و با فرض اینکه امر واقعی و حقیقی بوده (نه توهمی و تخیلی) معقول نیست که جسمی و ماده‌ای حرکت کند، و اضافه و نسبتش را با تمام موجوداتی که با آنها اضافه و نسبت دارد تغییر ندهد.

و علاوه ممکن است در آن واحد دو طیّ الارض در دو جهت متعکس صورت گیرد، پس لازمه این تصوّر حرکت ماده در دو جهت مختلف است و تغییر وضعی و نسبت همه اجسام ذی اضافه در دو تغییر متعکس؛ و هذه من المستحیلات العقلیه.

و ثانیاً: خود شما در مبحث اعجاز انبیاء در تفسیر المیزان فرموده‌اید که اعجاز امر مخالف طبیعت و قانون ماده نیست و سنن و علل و معلولات را باطل نمی‌کند، بلکه اعجاز موجب تسریع تأثیر علل در معلولات می‌گردد؛ مثلاً عصای حضرت

موسی علیه السّلام برای آنکه زنده گردد و ازدها شود  
روی سلسله مراتب علل طبیعیّه باید چندین هزار  
سال بگذرد ولی در اثر اعجاز این سلسله علل به  
مجرّد اراده خدا یا رسول خدا فوراً کار خود را  
می‌کنند و معلول و نتیجه در خارج تحقّق می‌یابد،  
ولی در طیّ الارض چنین تصویری نمی‌شود که  
موجودات بتوانند وضع اولیّه خود را با سائر نگاه  
دارند.

حضرت علامه بعد از تأمل مدیدی (أطرق  
ملياً) جواب دادند که طیّ الارض از خوارق عادات  
است.

عرض کردم: که خرق عادت مسلّم و صحیح،  
ولی اشکال در استحاله عقلیّه است، مانند عبور انسان  
با بدن مادّی و جسم طبیعی از دیوار و یا از سقف  
اطاق

بدون پارگی و شکاف دیوار و سقف و عدم  
تحقق خرق و التیام، با اینکه بزرگان از اهل معرفت  
می‌گویند اشکالی ندارد و واقع می‌شود.

در جواب فرمودند: بلی اشکال ندارد و شاهد  
آنکه: در مجلسی برای آنکه نشان دهند که آجانین از  
در بسته وارد می‌شوند و اشیائی را که بخواهند ببرند  
می‌برند، در صندوقی را که در آن بقچه رخت و لباس  
بود مقلّ کردند و علاوه یک انسان چاق و قویّ  
الهیکی هم روی صندوق نشست، در عین حال فوراً  
دیدند بقچه‌های لباس در بیرون صندوق است و  
چون در صندوق را باز کردند دیدند صندوق خالی  
است، و معلوم شد در آن واحد آجانین بقچه‌ها را  
بیرون آورده‌اند و این قضیه چشم بندی نبوده است.  
عرض کردم: بالأخره جواب حلّی داده نشد و  
مسأله با تمام اشکالات در موطن خود باقی است.

فرمودند: خرق عادت است.

عرض کردم: آیا ابوعلی سینا در مسأله طیّ  
الارض تحقیقی فرموده و تحلیلی به عمل آورده  
است؟ چون ابن سینا از حکمائی است که دنبال علل  
مسائل مادّی خوب می‌گردد.



فرمودند: جائی ندیدم که بوعلی بحثی در طیّ

الارض کرده باشد، ولی بوعلی خارق عادات را قبول

دارد و معجزات انبیا را تصدیق دارد. و در مسأله

تخت بلقیس در آیه ۴۰ از سوره نمل (۲۷) خدا

می فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ

بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ

قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾.

در اینجا مراد از ارتدادِ طَرْف، چشم بر هم

زدن نیست؛ چون معنای طَرْف، پلکِ چشم نیست، و

علاوه باید بفرماید: «فلَمَّا لم يرتدّ اليه طرفه رءاه

مستقرًّا عنده» بلکه طَرْف به معنای نگاه کردن با

گوشه چشم است و مراد این است که قبل از آنکه

نگاهت برگردد، (یعنی شعاع بَصَرَت که از چشم خارج می‌شود و به اشیاء می‌افتد و به واسطه قاعده انعکاس و شکستگی نور بر می‌گردد و از آن اشیاء به چشم می‌خورد و بدین جهت ابصار متحقق می‌گردد، یعنی قبل از آنکه چیزی را که می‌خواهی ببینی، ببینی، یعنی در مدتی سریعتر از سرعت نور که پنجاه هزار فرسخ در یک ثانیه است) من تخت بلقیس را می‌آورم، و لذا دیگر قرآن نمی‌گویند تخت را آورد، بلکه می‌فرماید: «چون حضرت سلیمان تخت را در نزد خود دید» یعنی پس از این مکالمه با کسی که دارای علمی از کتاب بود، ناگهان تخت را مستقر در نزد خود یافت؛ و این قسم آوردن به طی الارض بوده است.<sup>۱</sup>

راجع به طی الارض

در روز سه‌شنبه، دوّم شهر ربیع الثانی ۱۴۰۰

هجریّه قمریّه، که به محضر حضرت استادنا الاکرم علامه طباطبائی - مُدّ ظلّه العالی - شرفیاب شدم عرض کردم: آیا طی الارض عبارت از اعدام جسم

۱. جنگ ۷، ص ۱۸۳ الی ۱۹۶.

و بدن در مکان اوّل و احضار و ایجادش در مکان مقصود نیست؟ به طوری که صاحب طیّ الارض با اراده الهیه و ملکوتیه‌ای که به او افاضه شده است در آن واحد خود را در محل منظور احضار و ایجاد کند؟ فرمودند: گویا همین طور باشد.

عرض کردم: گویا این طور است یا واقعاً چنین است؟

فرمودند: واقعاً این طور است.  
عرض کردم: بنابراین چند مسأله مطرح می‌گردد:

۱- باید طیّ الارض اختصاص به نفوس قدسیّه الهیه داشته باشد و تا افراد به معرفت نفس که ملازم معرفت ربّ باشد نرسیده باشند و تصرف در مواد کاینات ننمایند، نتوانند طیّ الارض کنند؛ پس بنابراین طیّ الارضی که از افراد غیر کامل

احیاناً نقل شده است چه محملی دارد؟

فرمودند: از افراد غیر کامل نقل نشده است و

حتماً مباشرین آن از وارستگان و واصلانند.

۲- چه بسا دیده شده است چنانچه در روایات

آمده و شواهد تاریخی نیز حاکی است که بعضی از

وارستگان و واصلان، دیگران را نیز با معیت خود به

طرف مقصود با طیّ الأرض برده‌اند، در این صورت

باید گفت که نفس ملکوتی و خلّاقه آنان قادر بر

ایجاد اجسامی غیر از خود نیز در محلّ منظور

می‌باشد.

فرمودند: همین‌طور است.

۳- افرادی که طیّ الأرض آنها قدری طول

می‌کشد مثلاً پنج دقیقه یا ده دقیقه یا بیشتر می‌باشد،

چگونه طیّ الارض آنها انجام می‌گیرد؟

فرمودند: چون کاملاً به مقام کمال نرسیده‌اند

طیّ الارض آنها ناقص است و برای خلّاقیت ابدان

در محلّ منظور احتیاج به صرف وقت و اِعمال قوّه

بیشتری دارند. مانند طیّ الارض اجانبین که معمولاً

طول می‌کشد و راجع به آوردن تخت بلقیس در قرآن

کریم وارد است: ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا اَتِيكَ

بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ ﴿١﴾ و این البته مستلزم

زمانی است گرچه زمان خیلی باشد.

۴- راجع به طیّ الارض بنابر این فرضیه،

دیگر چه نیازی به التزام ترتیب سلسله علل و

معلولات طبیعی مانند اعجاز انبیاء و خوارق عادات

است؟ بلکه می توان گفت: با یک اراده الهیه کُن،

یکون می گردد، (بدون پیمودن ذرات جسم با حرکت

جوهریه سریع سلسله مراتب لازمه خود را) جسم

اول در آن زمان و در آن مکان و با آن مشخصات،

جسم ثانی می گردد در زمان دیگر و مکان دیگر و با

---

۱. سوره النمل (۲۷) صدر آیه ۳۹.

مشخصات دیگر؛ و همین‌طور در داستان معجزات و خوارق عادات.

فرمودند: بلی این‌طور می‌شود گفت.<sup>۱</sup>

[به کربلا رفتن عیال علامه طباطبائی روز عاشورا از تبریز در حال مکاشفه]

عیال سابق ما که خدایش رحمت کند، زنی بسیار بزرگوار و مؤمن بود. ما با ایشان ده سال در نجف اشرف که برای تحصیل مشرف بودم ایام عاشورا برای زیارت به کربلا می‌آمدیم، و پس از ده سال که به تبریز مراجعت کردیم ایشان در تبریز در روز عاشورا در منزل نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا بود؛ می‌گوید:

«ناگهان دلم شکست و با خود گفتم: ده سال در کنار مرقد مطهر حضرت اباعبدالله الحسین در روزهای عاشورا بودیم و امروز از این فیض محرومم! یک‌مرتبه دیدم که در حرم مطهر در زاویه بین بالاسر و روبه‌رو ایستاده‌ام و روبه‌قبر مطهر مشغول خواندن زیارتم و حرم و خصوصیات کماکان، ولی چون روز عاشورا بود و مردم غالباً برای تماشای دسته و سینه‌زنان می‌روند فقط در پائین یا مقابل قبر سایر شهداء

---

۱. جنگ ۷، ص ۲۰۳ الی ۲۰۷.

چند نفری ایستاده و بعضی از خدّام برای آنها مشغول خواندن زیارتند؛ این صحنه که تمام شد دیدم در خانه خود نشسته و در همان محلّ مشغول خواندن بقیّه زیارت هستم.»

گرچه ممکن است این واقعه مکاشفه‌ای بوده و فقط در عالم خیال صورت گرفته باشد.

ایشان از بنات اعمام ما بودند، دختر مرحوم آقای حاج میرزا مهدی آقا که آقای حاج میرزا مهدی با پنج برادر خود (حاج میرزا محمّد مهدی آقا، و آقا حاج

میرزا علی آقا، و آقای حاج میرزا کاظم آقا و  
غیرهم) پسران مرحوم آقای حاج میرزا یوسف آقا  
تبریزی بوده‌اند. - انتهی کلام علامه استاد.

راجع به کعبهٔ یهود و نصاری

پرسیدم: علّت چیست که نصاری رو به  
مشرق نماز می‌خوانند و یهود رو به صخرهٔ بیت  
المقدس؟ و این صخره تاریخچه‌اش چیست؟ و  
می‌گویند سابقاً معلق بوده است و در این صورت  
چرا اطراف آن دیوار کشیده‌اند؟

فرمودند: دیوار کشیدن به دور این صخره  
مُرب است؛ چون اگر این صخره به اعجاز معلق بود  
برای ارائه و سند اعجاز خوب بود همین‌طور معلق  
بماند، نه آنکه بر دور آن دیواری کشند! و معروف  
است که یهود به سمت مغرب نماز می‌خوانند، البته  
در این اماکن مسکونه معروفه مانند عراق و حجاز؛  
و لذا در روایت وارد است که: «نصاری به مشرق  
نماز می‌خوانند و یهود به طرف مغرب و اسلام که  
دین وسط است نه به مشرق و نه به مغرب بلکه به

---

<sup>۱</sup>. مرحوم حاج میرزا کاظم آقا، داماد مظفرالدین شاه بوده و برادر کوچک‌تر  
از ایشان نامش حاج میرزا رضا آقا بوده است.



سمت مستقیم نماز می خواند.»

پرسیدم مرحوم شیخ حرّ عاملی در اثبات

الهُدَاة در مقدمه کتاب، صفحه ۲۳ سطر ۴، می گوید:

«و أَيْضًا قَدْ تَوَاتَرَ أَنَّ عِلْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ أَوْ بَعْضَهُ أَوْ أَكْثَرَهُ وَصَلَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ

الْأَوْصِيَاءِ السَّابِقِينَ.» - انتهى. كيف يتصور هذا

المعنى؟

فرمودند: ظاهراً وجهی ندارد چون رسول

خدا در ظاهر با هیچ یک از انبیاء و اوصیاء سابقین

هم زمان نبوده و ملاقات نکرده است؛ بلی، در عالم

باطن این معنی متصور است که بعضی از علوم خود

را از سابقین به واسطه پرسش و گفتگو از آنها اخذ

نموده باشد، و شاهد بر این آیه (۴۵) از سوره

زخرف: ﴿وَسَلِّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ

قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿؟﴾ و از این آیه استفاده می شود که راه مکالمه

و مسأله رسول خدا با انبیاء باز بوده است.<sup>۱</sup>

سؤالات از حضرت علامه طباطبائی مدظله

در سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۵ وارد است:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾.

در جلد ۱۲، صفحه ۲۷، از بحار الأنوار، طبع

آخوندی، از تفسیر مجمع البیان حکایت می کند که فرموده است:

﴿إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ﴾ آی: اقتدوا بإبراهیم فی کلّ

أمره إلا فی هذا القول؛ فلا تقتدوا به فيه. فإنه

عليه السلام إنما استغفر لأبيه عن موعده وعدها إياه

بالإيمان فلما تبين له أنه عدو لله تبرّء.

من از علامه طباطبائی - مدظله - سؤال

[کردم] که: از این کلام استفاده می شود که در کلام

۱. جنگ ۷، ص ۱۹۶.

حضرت ابراهیم دربارهٔ وعدهٔ استغفار به سرپرست خود آذر، حزانت و منقصتی بوده است که در قرآن این عمل را از اُسوهٔ حسنه استثناء فرموده است.

در جواب فرمودند: گرچه این وعدهٔ استغفار

فقط ﴿عَنْ مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ﴾<sup>۱</sup> بوده است و سپس

حضرت ابراهیم تبرّی جست، ولی در عین حال در

حال کفر

خوب نیست وعدهٔ استغفار به کافر داده شود

مطلقاً؛ و لذا خدا در این آیه حتی از نظیر این نوع

استغفار خاصّ که ﴿عَنْ مَّوْعِدَةٍ﴾ هم بوده است

مؤمنین را بر حذر داشته است؛ و لذا در سوره توبه

(۹) آیه ۸۴ رسول خدا را از دعا بر آنها و قیام بر قبر

آنها بر حذر داشته است:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ

عَلَىٰ قَبْرِهِۦ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُوا وَهُمْ

فَاسِقُونَ﴾.

و در همین سوره در آیه ۸۰ می‌فرماید:

﴿أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرَ

لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا

۱. سوره التّوبة (۹) قسمتی از آیه ۱۱۴.

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١﴾.

و مسلماً آذر پدر حضرت ابراهیم نبوده است؛

چون قرآن صراحت دارد بر آنکه حضرت ابراهیم

برای آذر استغفار نکرد، بلکه تبری جست هنگامی

که ﴿تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup>، ولیکن ابراهیم (طبق آیه

۴۱ از سوره (۱۴) ابراهیم) برای والدین خود طلب

مغفرت نمود: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ

يَقُومُ الْحِسَابُ﴾؛ پس آذر والد ابراهیم علیه السلام

نبوده است.

عرض کردم در جلد 12، صفحه 29، از بحار

الأنوار، طبع آخوندی، از تفسیر علی بن ابراهیم با اسناد

خود از حضرت اَبی جعفر علیه السلام روایت می کند

که فرموده اند: «لِيُهَيِّتَنَّكُمْ الْإِسْمُ، قلت: ما هو جُعِلْتُ

فِدَاكَ؟ قال: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ ۖ لِإِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۲</sup> و قوله:

﴿فَاسْتَغْنَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ ۖ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾<sup>۳</sup>

فَلِيُهَيِّتَنَّكُمْ

الإِسْمُ» معنای این دو روایت چیست؟ زیرا که

۱. سوره التَّوْبَةِ (۹) قسمتی از آیه ۱۱۴.

۲. سوره الصَّافَّاتِ (۳۷) آیه ۸۳.

۳. سوره القصص (۲۸) قسمتی از آیه ۱۵.

مراد از ﴿شِيعَتِهِ﴾ در آیه اوّل شیعه نوح و مراد از

﴿شِيعَتِهِ﴾ در آیه دوّم شیعه حضرت موسی است؟

فرمودند: ظاهراً مراد این است که چون لفظ

شیعه در قرآن استعمال شده است و نسبت تشیع را

به شیعه نوح و موسی داده است، لذا این اسم، اسم

مبارکی است که شما شیعیان نیز خود را شیعه

می نامید.

عرض کردم: بسیاری از انبیاء مانند حضرت

موسی و عیسی و الیسع و یونس و داود و سلیمان از

ذریه حضرت ابراهیم بوده اند و با آنکه مسلماً از

حضرت اسماعیل نبوده اند لذا باید حتماً از حضرت

اسحاق باشند و چون از حضرت اسحاق فقط

یعقوب به وجود آمد لذا باید از نسل یعقوب و

همگی از بنی اسرائیل باشند (چون اسرائیل لقب

یعقوب است) و از طرفی می دانیم که از اولاد

یوسف بن یعقوب کسی پیغمبر نشد پس باید این

پیغمبران از سایر اولاد یعقوب باشند؛ حال این سؤال

پیش می آید که طبق بعضی از روایات خداوند به

واسطه ترک اولائی که از حضرت یوسف به وقوع

پیوست (چون پادشاه شد و بر تخت نشسته بود، و پدر و مادر با برادران از کنعان وارد مجلس شدند در پیش پای آنان بلند نشد، و یا چون پدرش یعقوب خواست سوار اسب بشود حضرت یوسف زودتر سوار شد) نسل پیامبری را از او برداشت و چگونه در اولاد یهودا برادر بزرگ و سایر برادران یوسف قرار داد با آنکه آنها جنایتی عظیم مرتکب شدند و برادر خود یوسف را به چاه انداخته و پدر پیر خود را به فراقش مبتلا کردند؟!!

جواب فرمودند: حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ

الْمُقَرَّبِينَ؛ همان ترك اولی برای یوسف با آن مقام و منزلت خاصّ الهی شاید از به چاه انداختن مهم‌تر باشد، و ثانیاً: حضرت یوسف با آنکه طبق نصّ قرآن از مَخْلَصِينَ است (آیه 24 از سوره (11) یوسف) و برای مَخْلَصِينَ گناه متصوّر نیست، می‌توان به استناد این آیه از قرآن آن روایات را طرح نمود و آنها را مجعول دانست؛

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ، وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ

بُرْهَنَ رَبِّهِ ۚ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ  
إِنَّهُ مِنَّ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۱﴾

راجع به عمومیت دعوت پیامبران اولوالعزم

راجع به عمومیت دعوت حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی در قرآن مجید وارد  
است مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا  
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، (سوره سبأ (۳۴) آیه  
۲۸) و مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾، (سوره  
۲۱) انبیاء آیه (۱۰۷) [و مانند]:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا  
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي  
وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ  
بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ ۚ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾، (سوره اعراف  
۷) آیه (۱۵۸) و مانند:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ  
عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾، (سوره نساء آیه ۴۱) و  
مانند خطابات قرآنیه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ و نظیر آیه ۴۴ از سوره (۱۴)  
ابراهیم:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾ و آیه ۵۲

از همین سوره:

﴿هَذَا بَلَّغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ، وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ

إِلَهُ وَحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ و از روش رسول الله

و دعوت تمام افراد بشر را به دین اسلام و نوشتن

نامه برای ملک روم و ایران و حبشه و سایر نقاط از

هر طائفه و ملت و ضوح این معنی کالشمس فی رابعة

النهار است. البته در قبال این آیات آیاتی دیگر هست

که موهم اختصاص دعوت باشد مانند:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا

عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ﴾، (سوره (۶۲) جمعه آیه ۲) و مانند:



﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾، (سوره (۱۰) یونس آیه ۴۷) و مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾، (سوره (۱۴) ابراهیم آیه ۴) ولیکن با نصوصیّتِ عمومیّتِ دعوتِ رسولِ الله از آیاتِ فوق، ایهامِ این آیات به اختصاصِ دعوتِ مردود است.

و اما راجع به حضرت موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهما السّلام آیاتی در قرآن مجید وارد است که ظاهر در اختصاصِ دعوتِ آنها به بنی اسرائیل است؛ مانند آیه ۵ از سوره (۱۴) ابراهیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾، و مانند آیه ۵ و ۶ از سوره (۶۱) صف:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ۖ يُقَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعَلَّمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ \* وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾.

- الآیه، و أصرح از این آیه گفتارِ مادرش حضرت مریم است در سوره (۳) آل عمران آیات ۴۷ تا ۴۹:

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي  
بَشَرًا قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا  
يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ \* وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ \* وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ و

دیگر آنکه در آیات قرآنیّه خطابات حضرت موسی  
با بنی اسرائیل است.

و همچنین در شریعت حضرت موسی و

عیسی حجّ تشریح نشده است و

حال آنکه اگر جهانی بود باید به دنبال دعوت و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام که جهانی است حجّ تشریح شده باشد، و اگر کسی در شریعت آن دو پیامبر بزرگ مطالعه کند می‌بیند که در عین دعوت به توحید احکام خاصّه‌ای دارند که هیچ مناسبت با شریعت اسلام و حضرت ابراهیم ندارد.

ولیکن از آنجائی که طبق آیه قرآن ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ

فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ (سوره (۲۰) طه، آیه ۴۳) حضرت موسی فرعون و قبطیان را که ساکن مصر بودند دعوت به شریعت نمود و حال آنکه مسلماً آنها از بنی اسرائیل نبودند که سبطیان هستند، (و یهود و نصاری را که در بلاد عرب از اعراب در مکه و مدینه و حبشه و سایر نقاط بودند و مسلماً از بنی اسرائیل نبودند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آئین آنها را رسمی می‌شناخت و با آنها معامله اهل کتاب می‌نمود) و حال آنکه اگر شریعت موسی و عیسی اختصاص به بنی اسرائیل داشت باید تدیّن اعراب قبل از اسلام به دین یهود و نصاری غلط باشد و مورد امضای رسول الله قرار نگیرد. رسول اکرم با نصارای

نجران آماده و اعلان مباحله کردند و تمام آنها عرب بودند.

و اَمَّا اَئِنِّ حَجِّ گرچه از سنن حضرت ابراهیم است ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریح فرمودند، نه برای همه اقطار و قلمرو نبوت خود، و برای ساکنین فلسطین تشریح نفرمود و الا این سنت الهیه را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و پیامبران دیگر از بنی اسرائیل انجام می دادند، و لذا این سنت در حضرت اسماعیل و اولادش باقی ماند که در ناحیه عرب زمین، سکنی داشتند، و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریح عمومیت حجّ در زمان حضرت ابراهیم نداریم.

و اَمَّا آيَةُ مَبَارَكَةٍ: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ

قَوْمِهِ﴾<sup>۱</sup> بیشتر از این دلالت

ندارد که هر پیغمبری که برانگیخته می شده است با زبان قوم خود تکلم می نموده است و اَمَّا دعوتش اختصاص به قوم خود داشته باشد از کجا استفاده

---

۱. سوره ابراهیم (۱۴) صدر آیه ۴.

راجع به آقا سید احمد کربلانی رضوان الله علیه

حضرت علامه استادنا الأعظم طباطبائی - مدّ

ظله - فرمودند: مرحوم آية الله آقای حاج میرزا علی

آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که: استاد

ما مرحوم آقای سید احمد کربلانی - رحمة الله

علیه - می فرمود:

ما پیوسته در خدمت مرحوم آية الحقّ آخوند

ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بودیم و

آخوند صد در صد برای ما بود؛ ولی همین که آقای

حاج شیخ محمد بهاری با آخوند روابط آشنائی و

ارادت را پیدا نمود و دائماً در خدمت او تردّد داشت،

آخوند را از ما دزدید.

[راجع به مکاتبات و مباحثات آقا سید احمد کربلانی با آقا شیخ محمد حسین

اصفهانی رضوان الله علیهما]

و دیگر می فرمودند: در مکاتبات و مباحثاتی

که در قضیه تشکیک در وجود و وحدت در وجود،

بین دو عالم بزرگوار آقای حاج سید احمد کربلانی

و آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی - رضوان

الله علیهما - صورت گرفت و بالأخره مرحوم حاج

شیخ قانع به مطالب عرفانیّه توحیدیّه آقا سیّد احمد نشدند، یکی از شاگردان مرحوم قاضی به نام آقای سیّد حسن کشمیری که از هم‌دورگان آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقا سیّد حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذه مرحوم قاضی بود، بنای مباحثه و مکالمه را با مرحوم حاج شیخ محمد حسین باز کرد و آن قدر بحث را بر اساس استدلالات و براهین مرحوم حاج سیّد احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم به قبول نمود.

و دیگر فرمودند: داستانی عجیب در تبریز در  
زمان طفولیت ما صورت گرفت:

درویشی بود در تبریز که پیوسته با طبرزین  
حرکت می کرد، مرد لاغر اندام، گندم گون چهره و  
جذاب بود به نام بیدارعلی، و عیالی داشت و از او  
یک پسر آورده بود که اسم او را نیز بیدارعلی گذارده  
بود؛ این درویش پیوسته در مجالس و محافل روضه  
و خطابه حاضر می شد و دم در رو به مردم می ایستاد  
و طبرزین خود را بلند نموده و می گفت: بیدار علی  
باش! و من خودم کراراً در مجالس او را دیده بودم.  
یک شب یکی از دوستان بیدارعلی پاسی که  
از شب گذشته بود به منزل وی برای دیدار او آمد،  
بیدارعلی در منزل نبود، زن از میهمان پذیرائی کرد و  
تا موقع خواب، بیدارعلی نیامد و بنا شد آن میهمان  
در آن شب در منزل بماند؛ پسر بیدارعلی که او نیز  
بیدارعلی و طفل بود در رختخواب خود در گوشه  
اطاق خوابیده بود، میهمان در همان اطاق در فراش  
خود خوابید و زن در اطاق دیگر خوابید و اتفاقاً در  
را از روی میهمان قفل کرد.

میهمان در نیمه شب از خواب برخاست و خود را به شدت محصور در بول دید، از جای خود حرکت کرد که بیاید بیرون و ادرار کند دید در بسته است! هرچه در را از پشت کوفت خبری نشد و هرچه داد و فریاد کرد خبری نشد! و از طرفی خود را به شدت محصور می‌دید، بیچاره شد و با خود گفت: این پسر را در جای خود می‌خوابانم و خود در جای او می‌خوابم و ادرار می‌کنم تا صبح که شود بگویند این ادرارِ طفل بوده است. آمد و طفل را برداشت و در جای خودش گذاشت و به مجرد آنکه طفل را گذاشت طفل تغوّط کرد و رختخواب را به کلی آلوده نمود.

میهمان در رختخواب طفل خوابید و شب را تا به صبح نیارامید از خجالت آنکه فردا که شود و رختخواب مرا آلوده ببینند چه خواهند گفت؟! و چه آبرویی



برای من باقی خواهد ماند؟! و من با چه زبانی  
شرح این عمل خطا و خیانت بار خود را که منجر به  
خطای بزرگتر شد بازگو نمایم.

صبح که در اطاق را زن گشود که میهمان برای  
وضو و قضاء حاجت بیرون آید میهمان سر خود را  
پائین انداخته و یکسره از منزل خارج شد، بدون هیچ  
خداحافظی! و پیوسته در شهر تبریز مواظب بود که  
به درویش بیدارعلی برخورد نکند و رویاروی او  
واقع نشود، لذا هر وقت در بازار از دور بیدارعلی را  
می دید به گوشه‌ای می خزید و یا در کوچه‌ای و  
دگانی مختفی می شد تا درویش بیدارعلی بگذرد.

اتفاقاً روزی در بازار مواجه با بیدارعلی شد و  
همین که خواست مختفی شود بیدارعلی گفت: گدا!  
گدا! من حرفی دارم: (گدا به اصطلاح ترک‌های  
آذربایجانی به افراد پست و در مقام ذلت و فرومایگی  
می گویند) در آن شب که در رختخواب تغوّط کردی  
چرا مثل بچه‌ها تغوّط کردی؟

میهمان شرمنده گفت: سوگند به خدا که من  
تغوّط نکردم و شرح داستان را مفصلاً گفت - انتهی

اقول: شاید این حکایت بسیار آموزنده باشد و آن اینکه هرکسی بخواهد گناه خود را به گردن دیگری بیندازد خداوند او را مبتلا به شرمندگی بیشتر می‌کند؛ چون همان‌طور که آبرو نزد انسان قیمت دارد آبروی دیگران نیز محترم و ذی‌قیمت است، و هیچ‌کس نباید آبروی انسان محترم دیگری را فدای آبروی خود کند، و الغاء گناه از گردن خود و القاء آن را به گردن دیگری در عالم کون و واقع و متن حقیقت عملی مذموم و غلط است، و انسان همیشه باید متوجه باشد که نظام کون بیدار است و عمل خطای انسان را بدون واکنش و عکس‌العمل نخواهد گذاشت.

---

۱. این حکایت آموزنده در مهر تابان، ص ۳۳۷ نیز آمده است.

تدریس علامه طباطبائی مدّ ظلّه اسفار را در حوزه قم [و بیان تفأل عجیب به دیوان حافظ]

در روز بیست و سوّم شهر ربیع الثانی ۱۴۰۰

هجریّه قمریّه که به محضر مبارک استادنا المکرّم آقای طباطبائی - مدّ ظلّه - مشرفّ شدم ضمن بیان استخاره و تفأل به قرآن کریم که فرمودند هر دو منصوص و در روایات وارد شده است، فرمودند: فال با دیوان حافظ به تجربه رسیده است که بسیار عجیب است و برای این موضوع دو مورد از تفأل خود بیان کردند.

اوّل: فرمودند وقتی من از تبریز به قم آمدم و

درس اسفار را شروع کردم و طلابّ زیادی قریب به

صد نفر در مجلس درس حاضر می شدند، حضرت

آیه الله بروجردی - رحمة الله علیه - اوّلّاً دستور دادند

که شهریهّ طلابّی که به درس اسفار می آمدند قطع

کنند! و بر همین اساس من متحیرّ شدم که خدایا چه

کنیم! اگر شهریهّ طلابّ قطع شود این افراد

بی بضاعت که فقط ممرّ معاششان شهریهّ است چه

کنند؟! و اگر من تدریس اسفار را ترک کنم لطمه به

سطح علمی و عقیدتی طلابّ خواهد خورد.

بالأخـره يك روز كه به حال تحيّر در اطاق راه  
مي رفتم چشمم به ديوان حافظ افتاد كه روي كرسي  
اطاق بود؛ آن را برداشتم و تفأل زدم كه چه كنم، آيا  
تدريس اسفار را ترك كنم يا نه؟ اين غزل آمد:

تا آخر غزل.

ثانیاً همان روز یا روز بعد آقای حاج احمد، خادم خود را در منزل ما فرستادند و بدین گونه پیغام کرده بودند که: ما در زمان جوانی در اصفهان نزد مرحوم جهانگیرخان اسفار می خواندیم ولی مخفیانه، چند نفر بودیم و در خُفیه به درس ایشان می رفتیم! و اما درس اسفار علنی در حوزه رسمی به هیچ وجه صلاح نیست و باید ترک شود!

من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که:

این درس های متعارف رسمی مانند فقه و اصول را ما هم خوانده ایم و از عهده تدریس و تشکیل حوزه های درسی آن برخورداریم آمد و از دیگران کمبودی نداریم! من که از تبریز به قم آمده ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقائد باطله مادّیین و غیرهم می باشد. در آن زمان که حضرت آیه الله با چند نفر خُفیه به درس مرحوم جهانگیرخان می رفتند طلاب و قاطبه مردم بحمد الله مؤمن و دارای عقیده پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه های علنی اسفار نبود، ولی امروزه هر

طلبه‌ای که وارد دروازهٔ قم می‌شود با چند چمدان (جامه‌دان) پُر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود، و امروز باید به درد طلاب رسید! و آنها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفهٔ حقهٔ اسلامیّه را بدان‌ها آموخت! و ما تدریس اسفار را ترک نمی‌کنیم، ولی در عین حال من آیهٔ الله را حاکم شرع می‌دانم، اگر حکم کنند بر ترک تدریس اسفار مسأله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.

فرمودند: پس از این پیام، آیهٔ الله بروجردی دیگر به هیچ‌وجه متعرض ما نشدند و ما سال‌های سال به تدریس فلسفه، اسفار و شفا و غیرها مشغول بودیم.

دوّم: در ایّامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرف بودیم و بعضی از پنجشنبه‌ها به کوفه می‌رفتیم. روزی با چند نفر از رفقا و دوستان در کوفه نشسته

بودیم و دیوان حافظ را با خود داشتیم که ناگهان یکی از رفقا از راه رسید و ایستاده گفت: فالی برای من بگیرید!

ما از دیوان حافظ برای او فالی گرفتیم این بیت آمد:

همین که این بیت را از غزل شنید مات و مبهوت و متحیر ماند به طوری که همه دوستان در تعجب افتادند! و ناچار علت تحیر و سکوت او را پرسیدند؟ در پاسخ گفت: من میل دارم یک مخدره‌ای را متعه کنم و برای تفحص از این منظور دو مخدره پیدا شده است، یکی اصفهانی و دیگری شیرازی است و من بین انتخاب هر یک از آن دو متحیر بودم و بالأخره بنا به فال خواجه حافظ گذاردم که چنین بیت معجزه آسا پاسخ مرا داد.<sup>۱</sup>

[نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف]

مطلب عجیبی است راجع به نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف و دستجات و افرادی که با هم

---

۱. جنگ ۷، ص ۲۰۰ الی ۲۱۲.

سر و کار دارند و تماس دارند و با هم همکاری دارند، که خداوند در سوره (۳۸) ص آیه ۲۴ از زبان حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام نقل می کند:

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾<sup>۱</sup>.

ملاحظه می شود که بعد از استثناء ﴿الَّذِينَ

ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ فوراً می فرماید: و چه

بسیار اندکند ایشان!

---

۱. سوره ص (۳۸) صدر آیه ۲۴.



درباره خطیئة آدم و خطیئة داوود درباره تبادر

به حکم غیر واقع، علامه طباطبائی - رضوان الله علیه

- در جلد ۱۷ از تفسیر المیزان، صفحه ۲۰۴،

فرموده‌اند:

و کان قوله علیه السّلام (أی داوود) - لو کان

قضاءً منجّزًا - حکماً منه فی ظرف التمثّل كما لو کان

رءآهم فیما یرى النائم فقال لهم ما قال و حکم فیهم بما

حکم؛ و من المعلوم أن لا تکلیف فی ظرف التمثّل كما

لا تکلیف فی عالم الرّویا و إنّما التکلیف فی عالمنا

المشهود و هو عالم المادّة؛ و لم تقع الواقعة فیهِ، لا هناك

متخاصمان و لا نعجة و لا نجاج إلاّ فی ظرف التمثّل؛

فكانت خطیئة داوود علیه السّلام فی هذا الظرف من

التمثّل و لا تکلیف هناك؛ کخطیئة آدم علیه السّلام فی

الجنة من أكل الشجرة قبل الهبوط إلى الأرض و تشریع

الشرايع و جعل التکالیف؛ و استغفاره و توبته ممّا صدر

منه کاستغفار آدم و توبته ممّا صدر منه؛ و قد صرح الله

بخلافته فی کلامه كما صرح بخلافة آدم علیه السّلام فی

کلامه؛ و قد مرّ توضیح ذلك فی قصّة آدم علیه السّلام

من سورة البقرة في الجزء الأول من الكتاب. - انتهى.

[عدم منافات عصمت أنبياء با تكاليف الهيّة]

و دربارۀ عدم منافات عصمت أنبياء با تكاليف

الهيّة در صفحه ٢٠٥ از همين جلد فرموده اند:

إِنَّ عَصْمَةَ الْمُعْصُومِ وَ عَدَمَ حُكْمِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ لَا

يَمْنَعُ تَوَجُّهَ التَّكْلِيفِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِلَيْهِ؛ فَانَّ الْعَصْمَةَ لَا

تَوْجِبُ سَلْبَ اخْتِيَارِهِ؛ وَ مَا دَامَ اخْتِيَارُهُ بَاقِيًا جَازِ بِل

وَ جِبُ تَوَجُّهُ التَّكْلِيفِ إِلَيْهِ كَمَا يَتَوَجَّهُ إِلَى غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ؛

وَ لَوْلَا تَوَجُّهُ التَّكْلِيفِ إِلَى الْمُعْصُومِ لَمْ يَتَحَقَّقْ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِ

وَاجِبٌ وَ مُحَرَّمٌ وَ لَمْ يَتَمَيَّزْ طَاعَةٌ مِنْ مَعْصِيَةٍ؛ فَلُغِيَ مَعْنَى

العصمة

الَّتِي هِيَ الْمَصُونِيَّةُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ. - انتهى.<sup>۱</sup>

[عدم جواز تعدی از حدود الله در جنگ‌ها]

در تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۲۸۳، آورده

است که:

مَنْعَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا حُدُودَ اللَّهِ فِي الْحُرُوبِ وَ  
الْمَغَازِي بِقَتْلِ النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ وَ مَنْ أَلْقَى إِلَيْهِم  
السَّلَامَ؛ كَمَا قَتَلَ خَالِدٌ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ مَرَأَةً فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ  
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَنْهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، وَ قَتَلَ رَجُلًا  
مِنْ بَنِي جَذِيمَةَ وَ قَدْ أَسْلَمُوا فَوَدَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَ آلِهِ وَ تَبَرَّأَ إِلَى اللَّهِ مِنْ فَعْلِهِ ثَلَاثًا، وَ قَتَلَ أُسَامَةَ يَهُودِيًّا  
أَظْهَرَ لَهُ الْإِسْلَامَ فَنَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى  
إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾<sup>۲، ۳</sup>

راجع به اهل کتاب بودن مجوس

حضرت علامه آیه الله طباطبائی - رضوان الله

عليه - در کتاب قرآن در اسلام، صفحه ۱۵

می فرماید:

۱. جنگ ۷، ص ۵۷۵ و ۵۷۷.

۲. سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۹۴.

۳. جنگ ۱۷، ص ۲۶.

در مورد اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس

نیز که از اهل کتاب محسوبند) می فرماید: ﴿قُلْ

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا

نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا

أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>.

و در صفحه ۲۳ می فرماید:

---

۱. سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۶۴.

«در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از مردم از مزایای دینی محرومند، (مانند صنف زن در مذهب برهمنی و کلیمی و مسیحی، و مانند محرومیت عامه از مداخله در معارف کتاب‌های مقدس در وثیّت و مسیحیت) اسلام هیچ‌گونه محرومیتی در مزایای مذهبی برای کسی قائل نیست، و عامه و خاصه و زن و مرد و سیاه و سفید در امکان دست یافتن به امتیازات مذهبی، پیشش مساوی می‌باشند.»

[درباره معنای تأویل به نقل از کتاب قرآن در اسلام]

و در صفحه ۳۸، بعد از بحث مفصّلی درباره معنای تأویل و ردّ و اشکالاتی که به معانی که مفسّرین برای آن نموده‌اند می‌کند، معنای تأویل را بدین عبارت ذکر می‌کند که:

«بنابراین تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و آن چیز به نحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست؛ چنانکه صاحب تأویل زنده تأویل است و ظهور تأویل با صاحب تأویل است.»

و در صفحه ۴۷ گوید:

«ولی کسی که با دقت در روایات مُعَنَّع

تفسیر، تدبّر نماید، تردید نخواهد داشت که دسّ و

وضع در میان آنها نیز فراوان است. أقوال متدافع و

متناقض تنها به یک صحابی یا تابعی بسیار نسبت

داده شده؛ قصص و حکایاتی که قطعی الکذب است

در میان این روایات بسیار دیده می‌شود؛ و اسباب

نزول و ناسخ و منسوخی که با سیاق آیات وفق

نمی‌دهد یکی دو تا نیست که قابل اغماض باشد. و

از اینجاست که امام احمد بن حنبل (که خود قبل از

پیدایش این طبقه بود) گفته است:

«سه چیز اصل ندارند: مغازی و مَلَحِم و روایات تفسیر» و از امام شافعی نقل شده که: از ابن عبّاس نزدیک به صد حدیث فقط ثابت شده است.»

[قرآن برنامه دینی را همان برنامه زندگی قرار داده]

و در صفحه ۶۱ گوید:

«قرآن تنها کتاب آسمانی است که اولاً:

زندگی سعادت‌مندانه انسانی را با طرز زندگی بی‌آلایش و پاک انسان فطری (طبیعی) مساوی می‌داند؛ و ثانیاً: برخلاف بیشتر یا همه روش‌ها که برنامه خداپرستی انسان را از برنامه زندگی تفکیک می‌کنند، برنامه دینی را همان برنامه زندگی قرار داده، در همه شئون فردی و اجتماعی انسان مداخله نموده، دستوراتی مطابق واقع‌بینی (جهان‌بینی - خداشناسی) صادر می‌کند؛ و در حقیقت افراد را به جهان، و جهان را به افراد می‌سپارد و هر دو را به خدا.»

[اسامی پیامبران در قرآن]

و در صفحه ۸۹ فرماید:

«قرآن فقط نام بیست و چند نفر از پیامبران را

می‌برد:

آدم - نوح - ادریس - هود - صالح - ابراهیم -

لوط - اسماعیل - الیسع - ذوالکفل - ایاس - یونس  
- اسحاق - یعقوب - یوسف - شعیب - موسی -  
هارون - داوود - سلیمان - ایوب - زکریّا - یحیی -  
اسماعیل صادق الوعد - عیسی - محمّد؛ صلی الله  
علیهم اجمعین.

اینان پیغمبرانی هستند که به اسم ذکر شده‌اند؛

و کسانی نیز با اشاره یاد شده‌اند، مانند: أسباط (در

سوره نساء آیه ۱۶۳) و مانند پیغمبری که طالوت به

اشاره او پادشاه بنی اسرائیل شد (سوره بقره آیه ۲۴۶)

و پیغمبری که در سوره بقره (آیه



(۲۵۸) به وی اشاره شده، و پیغمبرانی که در سوره

یس (آیه ۱۴) به آنان اشاره شده است.<sup>۱</sup>

تحقیقی از علامه طباطبائی درباره: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ

حضرت علامه آیه الله طباطبائی - قدس الله

سرّه - در تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه ۲۳۲ و

صفحه ۲۳۳، درباره آیه ۶۰ از سوره (۳) آل عمران:

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾، فرموده‌اند:

و هذا أعنى قوله: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ مِنْ أَدْع

البيانات القرآنيّة؛ حيث قُيِّدَ الْحَقُّ بِ«مِنْ» الدالّة على

الإبتداء دون غيره بأن يقال: الْحَقُّ مع رَبِّكَ، لِمَا فِيهِ مِنْ

شأبة الشِّركِ و نِسْبَةِ الْعَجْزِ إِلَيْهِ تَعَالَى بِحَسَبِ الْحَقِيقَةِ.

و ذلك أنّ هذه الأقاويلَ الْحَقَّةَ و الْقَضَايَا النَّفْسَ

الأمريّة الثَّابِتَةَ، كائنةً ما كانت و إن كانت ضروريّةً غيرَ

ممكنة التغيُّرِ عَمَّا هِيَ عَلَيْهِ، كقولنا: الأربعةُ زوجٌ، و

الواحد نصفُ الإثنينِ و نحو ذلك، إلا أنّ الإنسانَ إنّما

يَقْتَنِصُهَا مِنَ الْخَارِجِ الْوَاقِعِ فِي الْوُجُودِ و الْوُجُودُ كُلُّهُ مِنْهُ

تَعَالَى؛ فَالْحَقُّ كُلُّهُ مِنْهُ تَعَالَى، كَمَا أَنَّ الْخَيْرَ كُلُّهُ مِنْهُ. و لذلك

۱. جنگ ۱۷، ص ۷۹ و ۸۰.

كان تعالى ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾؛<sup>١</sup> فَإِنَّ

فَعَلَ غَيْرَهُ إِنَّمَا يَصَاحِبُ الْحَقُّ إِذَا كَانَ حَقًّا وَأَمَّا فَعَلَهُ تَعَالَى

فَهُوَ الْوَجُودُ الَّذِي لَيْسَ الْحَقُّ إِلَّا صَوْرَتَهُ الْعِلْمِيَّةُ. -

انتهى.<sup>٢</sup>

[قضية وحدت وجود از اصول مسلمة ما اهل بيت است]

حضرت آقای طباطبائی - مدّ ظلّه العالی - در

روز پنجشنبه دوّم شهر

---

١ . سورة الأنبياء (٢١) آيه ٢٣ .

٢ . جنگ ١٨ ، ص ٥٣ و ٥٤ .

ذی الحجّه یک هزار و سیصد و نود و سه هجریّه  
قمریّه که در منزل حقیر برای صرف نهار تشریف  
داشتند فرمودند که:

در نجف اشرف بودم بعد از نماز صبح که  
نشسته بودم در حال توجّه و خلسه حضرت علیّ بن  
جعفر به من نزدیک شد به اندازه‌ای که نفس آن  
حضرت گویا به صورت من می‌خورد و فرمود:  
«قضیّه وحدت وجود از اصول مسلمّه ما اهل بیت  
است.»

[ره عقل جز پیچ در پیچ نیست]

و فرمودند: چقدر خوب سعدی فرموده است  
در بوستان خود:

[ألا إنا الوجود بلا محالٍ خيالٌ في خيالٍ في خيالٍ]

و فرمودند چقدر خوب فرموده است در

کتاب الإنسان الكامل شیخ عبدالکریم جیلی:

[ملای رومی: مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات بیاور!]

و فرمودند: در قرن هفتم عرفای بسیاری در تبریز به ظهور رسید به طوری که هر کس می خواست از عرفان بهره‌ای ببرد به سوی تبریز حرکت می کرد، و بزرگان در سیاحت‌ها و سفرها شهر تبریز را از اهمّ مقاصد می شمردند.

گویند: ملای رومی به هر کسی از دوستان خود که به تبریز می رفت توصیه می نمود که مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات بیاور! از این خاک‌های سوغاتی تقریباً تا هنگام فوت مولانا دو من جمع شد و ملاّ وصیّت کرد که: هنگام دفن او آن خاک‌ها را در توی قبر پهن کنند و بدن او

را به روی آن خاک‌ها بخوابانند.<sup>۱</sup>

[مطالبی از علامه طباطبائی درباره افلاطون]

حضرت علامه طباطبائی - مَدَّ اللهُ ظلاله

السَّامیه - فرمودند:

اینکه معروف است که افلاطون شریعت

حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السَّلام را

نپذیرفت و گفت که این شریعت برای ضعفاء العقول

است و من که به حقیقت پیوسته‌ام نمی‌توانم در

تحت این شریعت درآیم، خالی از صحّت است؛

چون افلاطون پانصد سال از حضرت عیسی مقدم

بوده است، به علّت آنکه افلاطون استاد ارسطو بوده

و ارسطو استاد و وزیر اسکندر مقدونی بوده است و

زمان اسکندر مقدونی در تاریخ مضبوط است.

افلاطون دارای حکمت اشراق و سرسلسله

رواقیین است که با ریاضیات و مجاهدات باطنی، از

راه تصفیة باطن، کشف حقائق و معارف الهیه بر او

می‌شده است و ارسطو که همان ارسطاطالیس است

(و بعضی اشتباهاً آن را غیر از ارسطاطالیس

---

<sup>۱</sup> اشعار فوق در جزء ثانی الإنسان الكامل، [باب ۵۷]، ص ۲۶، وارد است.

دانسته‌اند، چون در تاریخ و حکمت غیر از ارسطو کسی را به یاد نداریم) دارای مکتبِ حکمت مشاء بوده است که ابدأً به باطن تکیه ننموده، بلکه فقط از نقطه نظر برهان مسائل حکمیّه خود را بنا نهاده است و اسکندر پس از فتح مشرق، بندر اسکندریّه را در مصر بنا نهاد و در آنجا مدرسه‌ای تشکیل داد و شاگردان افلاطون در آنجا به تدریس پرداختند، و مکتبشان چون توأم با بعضی از اُسس افلاطون و ضمایم تازه و دیگری بوده است به مکتب نوافلاطونی نامیده شد، و این مکتب باقی بود تا زمان اسلام در وقتی که در زمان حکومت عمر آنجا را فتح کردند آن مکتب برافتاد.

یکی از بزرگان این مکتب در زمان اسلام، ثامیطورس است که اسلام آورده و به نام یحیی نحوی نامیده شد. کتاب اُتولوجیا که کتاب مختصر و مفیدی است، بر اساس حکمت اشراق است که بعضی از ارسطو دانند از اُفلوطين است که یکی از شاگردان این مکتب است و استنادش به ارسطو اشتباه است.





از حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه السّامی -

سؤال کردم که مصدر این حدیث که مرحوم سبزواری در منظومه آورده کجاست؟ قولُ أميرالمؤمنين عليّ عليه السّلام حين سُئِلَ عن العالمِ العِلْوِيِّ: **صَوْرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ خَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالِاسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَاشْرَقَتْ وَ طَالَعَهَا فَتَلَأَلَاتُ أَلْقَى فِي هَوِيَّتِهَا مِثَالَهُ وَ أَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ.** - الحديث.

فرمودند: مصدر این حدیث شریف غرر و درر آمدی است و مرحوم مجلسی در بحار آورده است، ولکن گفته است که از عبارات این حدیث ظاهر می شود که لحن کلام أميرالمؤمنين عليه السّلام نیست.

حضرت طباطبائی فرمودند: کدام کسی غیر از أميرالمؤمنين عليه السّلام می تواند چنین سخن گوید؟ آیا ابوحنیفه؟ آیا حسن بصری؟ و ما تا قرن چهارم ابداً در تاریخ کسی را یاد نداریم که به این معانی آشنا شده و بتواند چنین عبارتی گوید، غیر از أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام. - انتهى.

اقول: این حدیث در مجلد ناسع بحار،

صفحه ۴۶۴ از طبع کمپانی وارد است<sup>۱</sup>.

[راجع به کتاب طهارة الأعراق]

از علامه طباطبائی راجع به کتاب طهارة

الأعراق سؤال نمودم، فرمودند:

در شیعه بهترین کتاب اخلاق در مختصرات

است و در متوسطات بهترین

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۱۰۰ الی ۱۰۲.

<sup>۲</sup>. مناقب آل ابی طالب لابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۹؛ ینابیع المودة قندوزی، ج ۱، ص ۲۱۱.

آنها جامع السعادات و در مطوّلات کتاب إحياء الإحياء<sup>۱</sup> است.

و فرمودند: ابن مسکویه از معاصرین بوعلی سینا بوده است و کتاب فلسفه هم نیز دارد که صد در صد عین فلسفه یونانی است و ابدأً با فلسفه هندی ربطی ندارد، و کتاب اخلاق او نیز طبق مذاق هندیان نیست.<sup>۲</sup>

[راجع به وجوب امتثال امر خدا به جهت امر]

حضرت علامه طباطبائی در جلد ۸ المیزان در صفحه ۲۴، راجع به وجوب امتثال امر خدا به جهت امر، لا بجهاتٍ دیگر فرموده‌اند:

«فقوله الحقّ و الواجبُ فی امتثال أمره أن يُمتثلَ

لأنّه أمره لا لأنّه مشتمل على مصلحةٍ أو جهة من جهات

الخیر و النّفع حتّى يُعزَلَ عن ربوبيّته و مولويّته و يعودَ

زمامُ الأمرِ و التأثيرِ إلى المصالحِ و الجهات، و هي التي

تنتهي إلى خلقه و جعله كسائر الأشياء من غير فرق.»<sup>۳</sup>

---

۱. المهجة البيضاء في احياء الاحياء.

۲. جنگ ۶، ص ۱۴۲.

۳. همان مصدر، ص ۱۴۷.

علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - در کتاب پاسخ

چهل پرسش در صفحه ۹۷ در پاسخ علت جواز متعه

در شرع اسلام، یک علت را افزونی عدد زنان نسبت

به مردان می‌شمرند و می‌فرمایند: پیوسته طبیعت و

حوادث خارجی از جنس زن صلاحیت‌دار برای

ازدواج بیشتر از مرد تهیّه می‌کند و سپس آماری بیان

می‌فرمایند:

اگر سال معین را مبدأ قرار داده، موالید

متساوی زن و مرد را مقایسه کنیم، در سال شانزدهم

عدد زنانی که صلاحیت ازدواج دارند هفت برابر مرد

صلاحیت‌دار

خواهد بود، و در سال بیستم عدد زن با عدد مرد به نسبت (۱۱ - ۵) خواهد بود، و در سال بیست و پنجم که تقریباً سال معمولی ازدواج است به نسبت (۱۶-۱۰) خواهد بود، و اگر در این صورت عدد مردان کثیرالزّوجات را فرض کنیم، ۸ درصد مردان دارای یک زن و ۲۰ درصد دارای چهار زن خواهند بود، و در سال سی ام، بیست درصد مردان دارای یک زن و ۲۰ درصد دارای چهار زن خواهند بود، و در سال سی ام، بیست درصد مردان دارای سه زن خواهند بود.

[راجع به اصحاب کهف]

علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - راجع به اصحاب

کهف فرمودند:

خداوند آنها را مدّت سیصد و نه سال در

خواب فرو برد و سپس بیدار نمود برای عبرت مردم

و موعظه برای احیای موتی در روز قیامت ﴿وَكَذٰلِكَ

اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوْۤا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ اَنَّ السَّاعَةَ لَا

**رَبِّ فِيهَا** <sup>۱</sup> و بعد از زندگی و بیداری، خدا آنان را  
میراند و در زمین مدفون شدند و قبر آنها در ترکیه  
است.

فرمودند: آقای هادوی که فعلاً دادستان  
انقلاب است، سابقاً در قم ساکن بودند، جزوه  
کوچکی که طبع بیروت بود برای من آوردند و در  
این جزوه قبور ششگانه اصحاب کهف را که پهلوی  
هم کشف شده بیان می کند، و در آنجا نوشته است  
که پهلوی آن قبور کاسه سر سگی پیدا شده است و  
معلوم شده است که سگ اصحاب کهف بوده و از  
آن سگ فقط همین کاسه سر باقیمانده است. <sup>۲</sup>

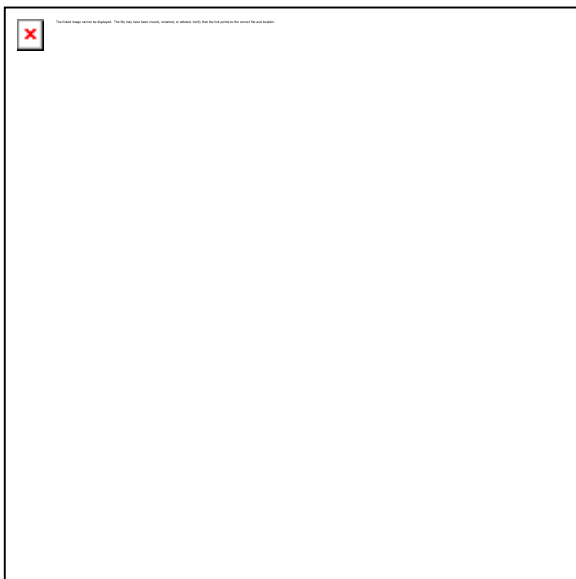
[مقاله‌ای در شرح و ترجمه احوال حضرت آیه الله مرحوم انصاری همدانی به قلم  
علامه طهرانی]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

---

<sup>۱</sup>. سوره الکهف (۱۸) صدر آیه ۲۱.

<sup>۲</sup>. جنگ ۶، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.



احوال حضرت آية الله مرحوم حاج شيخ

محمد جواد انصاری همدانی قدس الله

سرّه

تصوير مرحوم آية الله انصاری هنگام قنوت در منزل

مسکونی

سطور ذیل شرح و ترجمه احوال حضرت آية

الله مرحوم حاج شيخ محمد جواد انصاری همدانی

(ره) است که به قلم این حقیر سيّد محمد حسين

حسينی طهرانی به رشته تحرير در آمده، (در وقتی

که از همدان از این جانب طلب نموده بودند) این

حقیر صورت آن مرقومه را در اینجا برای حفظ

یادداشت نمودم:

فرید عصر و حسنه دهر، ترجمان قرآن و

سلمان زمان، آية الله العظمی، عالم عابد زاهد ناسک،

عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس وساده، حاج

شيخ محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله

علیه - فرزند مرحوم حجّة الاسلام حاج مولی  
فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود  
بوده‌اند، در سنه ۱۳۲۰ هجریّه قمریّه چشم به جهان  
بگشود و در همان دوران طفولیت تحت سرپرستی  
والد ماجد، مقدّمات علوم ادبیّات فارسی و عربی و  
منطق را فراگرفت، و در دوران شباب فقه و اصول  
فقه را نزد علمائی کم‌نظیر مانند: مرحوم حجّة  
الإسلام خلخالی و حجّة الاسلام حاج سیّد علی  
عرب که از برجستگان علماء و اعظم فقهاء بوده‌اند  
در شهر خود فرا گرفت و رشته‌های طبّ خمسّه  
یونانی و ابوبکر زکریّای رازی و دیگران را نزد



دانشمند عالی قدر، طیب حاذق و حکیم متبحر،  
مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و  
در این زمینه نیز به مرتبه عالی رسید.

مرحوم حاج شیخ محمد جواد پس از اتمام  
تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل  
به درجه اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار  
مقدس قم گردید و در حوزه مقدسه علمیه مدت‌ها  
در محضر درس مرحوم استاد بی بدیل، مرجع وقت،  
حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری  
- اعلی الله مقامه الشریف - حاضر می شد و بهره‌ها  
می برد تا در این رشته تخصصی نیز به مقام عالی نائل  
آمده و به اجازات اجتهاد متعددی از مراجع  
ذی‌قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیه صاحب فتوا  
گردید، به طوری که بعضی از دوستان و آشنایان از  
ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند.

در همین ایام بود که نسیم نفحات قدسیه الهی  
بر دلش وزید و بارقه جذبات عالم علوی بر قلبش  
رسید و به مصداق کلام مولی الموحّدین  
أمیرالمؤمنین علیه السلام: **حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفُ**

غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرَقُ ' یکباره شرشر  
وجودش دگرگون شد و جذبهٔ عالم قدس تار و پود  
وجود او را بر باد داده، با نور الهی به دنبال گمشده  
خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و  
تشویشی بس هائل در او پدید آمد! خواب و خوراک  
او را ربود، روزها در بیابان‌ها و کوه‌های اطراف قم  
می‌رفت و تا شبانگاه به تماشای مظاهر جمال و  
حیات می‌پرداخت، و با تنهایی و خلوت اُنسی  
عجیب گرفت.

و چون سالیانی چند از رحلت عالم نحریر و  
عارف بی‌بدیل استاد کامل اخلاق و معارف الهی،  
انسان العین و عین الانسان مرحوم حاج میرزا جواد  
آقا ملکی تبریزی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ -  
می‌گذشت، هرچه نزد شاگردان معروف او تردّد  
نموده و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری  
نیافت، تا رفته رفته آتش عشق

---

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۴.

در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم  
فراق جان او را مشتعل ساخت، ناله جانسوز او هر  
بینده‌ای را متأثر می‌کرد و گریه جانگداز او هر  
نظر کننده‌ای را می‌گداخت که ناگهان پرده غیب بالا  
رفت و حجاب‌های ظلمانی و نورانی بر کنار شد،  
نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب  
حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوخته او بعد از  
فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به  
کلیّت پیوست.

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان  
مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان  
حرم انس الهی سکنی گزید با نهایت آرامش و سکون  
برای رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غراء و ابلاغ  
احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیّه و تربیت  
نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

در هر مسجدی که خالی و مخروبه بود اقامه  
جماعت می‌نمود، بسیاری از اوقات در مسجد  
پیغمبر، و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر  
اقامه جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل

و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند، در جلسات شبانه و روزانه سیّار در منزل شیفتگان حقائق تردّد می نمود، و شاگردانی بس ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجّت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیت شاگردان به صحرا می رفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می پرداخت.

مرحوم انصاری - رضوان الله علیه - برای برآوردن نیازمندی های مسلمانان اهتمامی وافر داشت و در امر به معروف و نهی از منکر سعی بود و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی اختیار بود، و در بذل و انفاق بی نظیر بود، به بسیاری از خانواده های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابداً کسی از حال آنان اطلاع نداشت مساعدت ها می نمود و با دست خود برای آنان غذا و

لباس و فراش می‌برد، و در اخفای این امور به حدّی دقیق بود که حتی از شاگردان خاصّ خود مخفی می‌داشت.

## حکایات

[جریان خطور آقا حاج محمد رضا تبریزی و به گردن پیچیدن درویش عمامه او را]

مرحوم انصاری - رحمة الله علیه - نه تنها یک مرجع دینی و عالم روحانی بود بلکه مانند یک فرد از افراد خانواده در برآوردن نیازمندی‌های آنان می‌کوشید. در زمستان‌های سردِ همدان برای معالجهٔ مرّضی و عیادت بیماران آنان به منزلشان می‌رفت و چه بسا خود تهیّه دوا می‌نمود و تا فرد گرفتاری را از گرفتاری آزاد نمی‌نمود آرام نمی‌گرفت، آرامش دل او در آرامش خلق خدا بود و نگرانی او در اضطراب آنان.

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری - قدّس سرّه - یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم می‌زد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن

بزرگواران را به عصر خود معرفی می نمود، سخن به  
گزارفته است.

لیله جمعه، ۱۲ ج / ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا فرمودند: آقا سید معصوم علی

شاه شاگرد آقا سید علی رضا دکنی بود. پس از مدتی

آقا سید معصوم علی شاه به ایران آمد از هند، در

حالی که یک ساتر عورت بیشتر نداشته؛ و حاج

محمد جعفر بروجردی و حاج محمد رضا تبریزی

از شاگردان آقا سید علی رضا و در عین حال از

مجدوبین آقا سید معصوم علی شاه بوده اند. حاج

محمد رضا و حاج محمد جعفر دو مرد بسیار بزرگ

ولی در عین حال مرام درویشی داشتند. حاج محمد

رضا دارای مقام علمی بوده و کتاب درّ التنظيم و

مفاتیح الأبواب و بسیاری از کتاب های دیگر نوشته

است و در بروجرد سکونت گزید. بروجردی ها به

تهمت تصوّف تمام اموال او را غارت نموده و خود

او را تنها از بروجرد بیرون کرده، حاج محمد رضا به

شهر تبریز رفت و در آنجا مورد علاقه مردم واقع شد،

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۹۳ الی ۹۵.

در پای منبرش جماعات بسیاری حاضر می شدند.

مرحوم انصاری - رحمه الله - مدت بیست و

پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا

بالآخره به واسطه عارضه قلبی در روز جمعه، دوّم

شهر ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریه قمریه، دعوت

الهی را لبیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس

پرواز نمود.

در تشییع جنازه او تعطیل عمومی شد و اکابر

علمای متقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند و سه

روز در مسجد جامع مجلس ترحیم برپا بود. جنازه

او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در

جوار قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما به

خاک سپردند.<sup>۱</sup>

یک روز در بالای منبر که تمام مردم مستمع و

منظره عجیبی داشت با خود گفت: این استقبال مردم

عوض آن اذیت‌های مردم بروجرد؛ ناگهان درویشی

پر و پا بسته از در وارد شد و یک سره به سوی منبر

---

<sup>۱</sup> . منظور از حضرت آقا - روحی فداه - مرحوم آیه الحقّ و العرفان و سند الدرّایة و مدار الشریعة آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه الزکیّة - می باشد.

رفت و آهسته در گوش حاج محمد رضا چیزی  
گفت، و ظاهراً این بود که: بکنم آن کاری را که باید  
بکنم یا نه؟ حاج محمد رضا فرمود: بکن!



درویش عمامه حاج محمد رضا را به گردنش  
پیچیده او را از منبر پائین کشید و از مسجد بیرون  
برد، تلافیاً لهذا الخطور النفسانی. این درویش را آقا  
سید علی رضا دکنی از دکن فوراً فرستاده بود و  
فرموده بود فوراً برو به تبریز یکی از دوستان خدا  
نزدیک است هلاک شود، او را نجات بده! و بدین  
طریق حاج محمد رضا نجات پیدا کرد.

[کشتن آقا محمد علی بهبهانی اولیاء خدا را در کرمانشاه]

حضرت آقا فرمودند: آقا سید معصوم علی  
شاه را آقا محمد علی بهبهانی در کرمانشاه کشت. آقا  
محمد علی سه نفر از اولیاء خدا را کشت، سیمی از  
آنها بدلا بود، که فرمان قتل او را صادر کرد.  
بدلا به او گفت: اگر مرا بکشی تو قبل از من  
به خاک خواهی رفت.

آقا محمد علی گفت: نور علی شاه و آقا سید  
معصوم علی شاه که از تو مهمتر بودند چنین  
معجزه‌ای نکردند تو حالا می خواهی بکنی!؟

بدلا گفت: همین طور است، چون آنها کامل  
بودند مرگ و حیات در نزد آنها تفاوت نداشت، ولی  
من هنوز کامل نشده‌ام و نارس هستم اگر مرا بکشی

به من ظلم کرده‌ای!

آقا محمد علی به حرف او اعتنا نکرد و بدلا  
را کشت؛ هنوز جنازه بدلا زمین بوده که آقا محمد  
علی از زیر دالانی عبور می کرد ناگهان سقف خراب  
شد و در زیر سقف جان سپرد. فوراً مردم جمع شده  
جنازه را چون مرد محترمی بود در آورده، تشییع و  
دفن کردند در حالی که هنوز جنازه بدلا دفن نشده  
بود.

ایشان فرمودند: گرچه نور علی شاه و آقا سید  
معصوم علی شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند و  
این مسلک خوب نیست الا اینکه فرمان قتل اولیاء  
خدا را جاری کردن کار آسانی نیست.

حضرت آقا<sup>۱</sup> فرمودند: این زلزله‌هایی که در این ایام در «صحنه» و «کنگاور» و «فارسینج» و سایر دهات شده و صدها ده را خراب و ویران کرده، از روی غضب خداست؛ چون این مردمان بسیار با خدا ستیزگی نمودند و در بعضی از دهات اصلاً بی‌عصمتی و بی‌عفتی رائج بوده؛ نه نماز و نه روزه و به عبارت دیگر هیچ مؤدّب به آداب شرع نبوده و از مسلمانی جز نام چیز دیگری نداشتند.

یکی از دهاتی که ویران شده و از او یک نفر باقی نمانده فارسینج است. می‌گویند در هنگام زلزله فقط یک نفر از این ده فرار کرد و به ده دیگر روی آورد، عجب اینجاست همین که به ده دیگر رسید فوراً زلزله شد و در زیر سقف آسیائی که جای داشت سقف روی سرش خراب و یکباره جان داد.

می‌گویند یک نفر فارسینجی هنگام زلزله در

---

<sup>۱</sup>. منظور از حضرت آقا - روحی فداه - که در این مجموعه وارد است، مرحوم آیه‌الحق و العرفان و سند الدرایة و مدار الشریعة آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد. (محقق)

سنقر بود و در سنقر بمرد و یک نفر سنقری در  
فارسینج بود و جان به سلامت برد.

از عجائب آنکه در ده اکبرآباد یک نفر نماز  
شب خوان بوده است، این شخص که برای نماز شب  
برخاسته بود دیده بود که سگ‌ها و الاغ‌ها صداهای  
عجیب و غریب و صداهای وحشتناکی می‌کنند،  
دانسته بود که مقدمهٔ عذاب خداست؛ فوراً از خانه  
بیرون دویده و در کوچه‌های ده فریاد زده بود و مردم  
را همگی از خانه‌ها بیرون آورده و آنها را به بیرون ده  
برد، در این هنگام ناگهان زلزلهٔ شدیدی آمده و تمام  
ده را یکباره ویران و از این ده یک نفر تلف نشده  
است به برکت این پیرمرد نماز شب خوان.

حضرت آقا فرمودند: وضعیّت ایران بسیار خراب است، زیرا مردمان ایران بسیار متقلّب و دروغگو و خائن هستند؛ مردم پاکستان را که دیده‌ام بسیار نجیب و ساده و راستگو هستند.

می‌گویند: سوئد از همه جا مردمانش راستگوتر و صادق‌ترند و اصلاً خیانت در آنجا وجود خارجی ندارد. یک نفر ایرانی در آنجا دکان داشت؛ (و معمولاً مردم که می‌خواهند مسافرت کنند و سوار قطار می‌شوند کسی نیست که از آنها طلب بلیط کند، زیرا آنها در صندوقی پول می‌اندازند و بلیطی در ازاء پول بیرون می‌آید و خودشان غالباً بلیط را پاره می‌کنند) این ایرانی با خود گفت که من که سوار قطار می‌شوم بلیط نمی‌گیرم. سوار شد، اتفاقاً بر حسب تصادف مأمور بازجو از او طلب بلیط نمود، او گفت: من بلیط نگرفته‌ام. گفت: اسمت چیست؟ شغلت چیست؟ مسکنت کجاست؟ همه را یادداشت کرده و با او چیزی نگفته رفت.

ایرانی چون به دگان خود برگشت و دگان را باز نمود، دید مردم از او چیزی نمی‌خرند؛ تا ظهر

معطل شد کسی از او چیزی نخرید. فردا و پس فردا  
به همین منوال هیچ کس از او چیزی نخرید. بالأخره  
به عجز آمده، آمد نزد پاسبان پُست، و علت را از او  
سؤال کرد. پاسبان پست خنده‌ای نموده، گفت: آقا  
مگر شما روزنامه نمی‌خوانید؟

گفت: نه.

گفت: دولت در روزنامه شما را خائن معرفی  
نموده و جرم شما آن است که هیچ کس دیگر از شما  
چیزی نخواهد خرید.

گفت: هیچ چاره ندارم؟

گفت: نه.

گفت: پس دگان خود را حراج کنم و از اینجا

بروم.

پاسبان گفت: کسی در حراجی دگان شما

حاضر نمی‌شود مگر آنکه شما بروید نزد حاکم و

بگوئید: من شخص غریبی هستم و در اینجا به آداب

و رسوم آشنا نیستم، شما فقط اجازه فرمائید که

هنگام حراجی مردم از من حراجی‌ها را بخرند. مرد

رفت نزد حاکم و مطلب را گفت؛ حاکم گفت: چون

شما غریب هستید استثناءً این مساعدت را با شما

می‌کنیم که به نحو حراج مال خود را فروخته و از

اینجا بروید.

[داستان عذاب قوم حضرت یونس علیه السلام]

لیله جمعه ۱۲ / ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا فرمودند:

حضرت یونس آستانش دو نفر بیشتر نبودند،

(یعنی پیروان او) یکی حضرت روبیل که مردی عالم

و عالی‌قدر بود و دیگری تنوخوا؛ بقیه همگی متمرّد

بودند. حضرت یونس علیه السلام هرچه آنها را بیم

می‌داد قبول نمی‌کردند و از عذاب خدا

نمی‌هراسیدند تا آنکه فرمود عذاب خدای تعالی

خواهد آمد، و علامات او را بیان نمود که در روز اوّل  
ابر سیاهی آسمان را فرا خواهد گرفت و رنگش  
تبدیل یافته تا آنکه در روز سوّم عذاب نازل خواهد  
شد؛ این را گفت و از شهر خارج شد.

فردا صبح هنگامی که خورشید در آمد،  
وضعش متغیّر بود و آثار عذاب ظاهر بود. مردم نزد  
پادشاه رفتند و او را از قصّه خبر دادند. سلطان گفت:  
بروید گردش کنید اگر یونس را در شهر یافتید بدانید  
که عذاب نازل نخواهد شد و اگر از شهر بیرون رفته  
عذاب خواهد آمد؛ پس از گردش دیدند یونس در  
شهر نیست و خود را آماده عذاب نمودند.



حضرت روبیل به تنوخوا گفت: برویم مردم را اعلام کنیم و آنها را از عذاب خدای بترسانیم شاید توبه کنند و عذاب رفع گردد. تنوخوا گفت: با مردم چیزی نگوی، بگذار عذاب بیاید و همه را فرا گیرد. تنوخوا مردی عابد و به فکر خود بود و از صدمات مردم آزرده خاطر بود.

حضرت روبیل در جواب گفت: هر چند این مردم معصیت کارند ولی بالأخره خلق خدا هستند و خدای خلق خود را دوست دارد. حضرت روبیل مردم را ندا کرد و همه را جمع نمود و فرمودند: ای مردم این است عذاب خدای تعالی و آثارش ظاهر، پیغمبر خدای را آزار کردید و او از شهر خارج شده و اینک عذاب خدای همه شما را خواهد گرفت!

گفتند: چه کنیم؟ گفت: توبه و انابه به سوی خدای تعالی.

عذاب در روز اوّل و دوّم و سوّم به همان ترتیبی که یونس خبر داده بود ظاهر شد؛ حضرت روبیل فرمود تا بچه‌ها را از مادرها جدا نمودند و بچه حیوانات، [و بچه] گوسفندها و بچه گاوها و بچه

شترها را از هم جدا کردند. مادرها در یک طرف و بچه‌ها در طرف دیگر، صدای ضجه و گریه و فریاد از بچه‌ها برای طلب مادرها برخاست و صدای گریه و فریاد مردم برای جان خود و بچه‌ها برخاست؛ عذاب تا بالای سر آنها آمد و همگی توبه و انابه نمودند. خدای تعالی به برکت دعای آنها و راهنمایی روبیل عذاب را برطرف کرد.

یونس پس از سه روز وارد شهر شد و منتظر بود که مردم را هلاک شده ملاحظه کند، دید مردم همگی سالم و به کسب و کار خود اشتغال دارند؛ متغیر و عصبانی شد، روی کرد به خدا و عرض کرد: خدایا این‌طور وعده می‌دهی و عذاب نمی‌کنی؟! الحال همه مردم مرا دروغگو و خائن قلمداد می‌کنند!

بدون آنکه با مردم تماس گیرد از شهر خارج شد و راه بیابان به پیش گرفت. به ساحلی رسید، چیزی نگذشت کشتی آمده سوار شد. در بین راه نهنگی بسیار

عظیم سر از آب بیرون آورده طعمه می خواست،  
یونس فرمود: من طعمه این حیوانم، مرا در حلق او  
افکنید! گفتند: تو مردی بزرگوار هستی و شایسته ما  
نیست که تو را در دهان او اندازیم. فرمود: من طعمه  
این حیوانم؛ بالأخره امر را به قرعه موکول کردند.  
قرعه به نام یونس اصابت نمود، دوباره و سه باره  
قرعه زدند به نام یونس اصابت کرد، یونس را در  
دهان نهنگ انداختند.

ظاهراً شش روز در شکم نهنگ بود و خدا  
نهنگ را امر فرمود که یونس را هضم مکن. پس از  
این، امر شد که او را بیرون بینداز! نهنگ یونس را  
بیرون انداخت، کنار ساحل در زیر درخت انجیری  
قرار گرفت. آن قدر ضعیف و لاغر شده بود که یارای  
حرکت نداشت و قادر بر حرکت نبود، طاقت سرما  
و گرما به کلی از بین رفته بود؛ خداوند آهوئی را  
مأمور نمود تا در اوقات معین آمد و یونس را از شیر  
خود غذا می داد تا آنکه به حال آمد و به گناه خود  
معترف سپس به سوی قوم برای هدایت آنها حرکت  
کرد.

روز شنبه، ۱۳ / ج / ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

پیغمبری در بالای کوهی زندگانی می نموده،

به حال خود مشغول بوده و در دامنه کوه چشمه آبی

جاری بود؛ مردم گاه گاهی از آنجا تردد می نموده،

استراحت می نمودند.

پیغمبر روزی دید مردی آمد اسب سوار، از

اسب پیاده شد و بر لب چشمه آمده سر و صورت

خود را شست و قدری استراحت نموده همیان خود

را که در آن پول های خود را گذارده بود از کمر باز

نموده و در گوشه ای گذاشت. پس از استراحت،

سوار بر اسب شده و رفت و اتفاقاً همیان خود را

فراموش نموده؛ پس از ساعتی جوانی آمده بر لب

چشمه، دست و صورت خود را شست و استراحت

نموده، هنگام برخاستن چشمش به همیان افتاد  
همیان را با خود برداشته و رفت.

پس از ساعتی پیرمردی از آنجا عبور نموده،  
بر لب چشمه نشسته استراحت نموده؛ ناگاه مرد  
اسب سوار وارد شد، جستجو از همیان خود کرده  
همیان را نیافت. به پیرمرد ظنین شد؛ پیرمرد هرچه  
گفت که من همیان تو را برنداشته‌ام، اسب سوار قبول  
نکرد و زد پیرمرد را کشت!

پیغمبر از ملاحظه این جریانات بسیار  
متعجب شد؛ گفت: بارِ اِلها! آخر این چه طریق است  
و این چه حکمتی است که پول اسب سوار را دیگری  
برده و بی‌گناه این پیرمرد کشته گردد؟!!

خطاب رسید: ای پیغمبر! هیچ کار ما  
بی حکمت نیست؛ اما جریان از این قرار است که این  
اسب سوار پولی معادل وجه همیان از پدر آن جوان  
دزدیده بود، ما آن پول را به آن جوان که وارث  
پدرش است رسانیدیم؛ و اما چون آن پیرمرد پدر آن  
اسب سوار را کشته بود، ما به وسیله اسب سوار که  
ولی دم است از او قصاص کردیم.

[حکایت کاروان‌سراداری که گندم‌های گُردی را برداشت و در این دنیا طلاهایش  
برداشته شد]

روز شنبه، ۱۳ / ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا - روحی فداه - فرمود: یکی از

کاروان‌سرادارهای همدان گُفت: در اوقاتی که گندم

یک خروار پنجاه، شصت تومان بود، روزی یک نفر

اسب سوار گُرد وارد کاروان‌سرا شد و گُفت: چند

خروار گندم دارم می‌خواهم انبار کنم؛ من گفتم: بیا

بفروش پولش را بگیر و برو! گُفت: مال، مال من

است، اختیار دارم می‌خواهم انبار کنم؛ گفتم: در

فلان دهنه انبار کن! مرد گُرد رفت گندم‌های خود را

آورده در انبار ریخت و درب انبار را قفل کرده

کلیدش را برداشت و رفت.

من پس از یکی دو روز بدون آنکه به قفل

دست بزنم یک لنگه از درها را از

پاشنه درآورده وارد انبار شدم، و تمام گندم‌ها را برداشته و یکی دو سه من باقی گذاردم؛ پس از مدتی صاحب گندم آمد و گفت: می‌خواهم گندم‌ها را بردارم، گفتم: برو بردار. مرد آمد و درب انبار را باز کرد دید گندم‌ها نیست؛ از من سؤال کرد، گفتم: من چه می‌دانم، خودت انبار کردی و انبار را قفل نموده رفتی، شاید موش‌ها برده‌اند! مرد کُرد هیچ نگفت؛ اسب خود را سوار شده دو دور گرد کاروان‌سرا گشت و بعد رو کرد به خدا گفت: ای خدا چند خروار گندم را موش‌ها برده‌اند؟! و هیچ نگفت و از کاروان‌سرا خارج شد.

پس از مدتی من به طهران آمدم و می‌خواستم از آنجا به نقطه‌ای مسافرت کنم، صندوقچه آهنی کوچکی داشتم که در آن پول زرد و جواهرات خود را قرار داده بودم، پرسیدم شخص امین در اینجا کیست که من این صندوقچه را در نزد او به امانت گذارم؟ همه گفتند: فلان صرّاف.

من صندوقچه را نزد صرّاف بردم و درب او را قفل نمودم؛ صرّاف صندوقچه را وزن نموده

تحويل گرفت. پس از مراجعت از سفر نزد صراف  
رفتم و صندوقچه را طلب کردم، مرد صراف  
صندوقچه را آورده وزن نموده به همان مقدار قبلی  
بود بدون آنکه قفل آن دست خورده باشد؛  
صندوقچه را در منزل آورده باز کردم دیدم پر از  
خرده آهن است! دیدم دیگر پیش صراف رفتن و  
مرافعه هم فایده ندارد. دانستم که این، تلافی همان  
گندم‌ها است که از مال آن بی‌چاره مرد کُرد برده  
بودم.

حکایت زنده نمودن کبوتر مرده توسط یکی از اولیاء خدا

شب یکشنبه، ۱۴ / ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا فرمودند: یکی از اعیان شهر  
همدان درویش مسلک بود و با طایفه گون‌آبادیها که  
بسیار منحرف و دارای شنایع و قبایح افعال و  
اخلاقند روابط داشت - و با سایر فرق صوفیه نیز سر  
و کار داشته - تا بالأخره از همه آنها منزجر شد و  
دعاوی همه آنها را باطل دید و از تمام آنها برگشت،  
و با خود خیال می‌کرد که اصلاً این حرف‌ها



(یعنی لقای خدا و توابع آن و آثار آن از خرق عادات و کرامت‌ها) صورت واقعی نداشته و تمام موهومات است؛ غافل از آنکه عدم وجود آن در این فرق ضالّه که دین را دکان دنیای خود قرار داده‌اند دلیل بر عدم آن به نحو سالبه کلیّه نیست.

باری، تا وقتی، مشرف به عتبات عالیات شد؛ و پس از زیارت وقتی مشرف به مسجد کوفه و پس از اداء فرائض و اتیان مستحبات از مسجد خارج و منتظر ریل (یعنی قطار راه آهن) بود و در کنار خط ایستاده و چشمش را به خط دوخته تا ریل برسد و سوار شود، ناگاه دید شخصی دست روی شانه او زد و گفت: برادر منتظر مباش، بیا با هم آهسته به سوی نجف برویم!

دیدم که عمامه سفیدی به طور مولوی در سر دارد؛ گفتم: صبر کن با قطار برویم! گفت: راه زیاد دور نیست، آهسته آهسته با هم صحبت می‌کنیم و می‌رویم.

راضی شدم و به حرکت افتادیم. در راه شروع کرد با من از حالات اولیاء خدا و مقربین بیان نمودن

و یک‌یک از حالات آنها را شمرد و مذاکرات مفصّلی کرد؛ گفتم: آقای من! من از این حرف‌ها خیلی شنیده‌ام دیگر باور نخواهم کرد، این حرف‌ها تمام موهومات و متخیّلات است.

گفت: عزیزم! از اینکه شما با اشخاصی حشر داشتی که عاری از این مقامات بوده‌اند، عقیده‌ات را بر آن منما که اصلاً از این افراد در گوشه و کنار به نحو ندرت نیستند؛ من گفتم: نه، به نحو ندرت هم نیست، اصلاً این معانی صورت خارجی پیدا نخواهد کرد.

گفت: چه می‌خواهی بینی تا آنکه عقیده‌ات استوار گردد؟ گفتم: ببینم که یکی از اینها مرده زنده کند؛ گفت: این که کار بچه‌مکتبی‌ها است! در این حال ما به خندق که بین کوفه و نجف است رسیده بودیم، نظری به خندق نموده گفت: آن کبوتر مرده را که در آنجا افتاده بیاور!

رفتم و دیدم کبوتری است مرده، آوردم؛

گفت: خوب نگاه کن بین مرده

است یا زنده؟! گفتم: آقا مرده است و پرهایش هم مقداری ریخته، نگاه کردن نمی‌خواهد. در این حال کبوتر را به روی دست خود گرفته دعائی خواند و بر کبوتر دمید، کبوتر جان گرفته پرواز کرد و رفت!

و من بسیار متعجب شدم، ولی گویا در این حال حسّ و حرکت و اراده از من گرفته شد و یارای صحبت کردن نداشتم. و به معیت او بدون اراده و اختیار راه نجف را پیش گرفته و می‌آمدیم تا آنکه به دروازه نجف رسیدیم؛ با من خداحافظی نموده و گفت: اگر می‌خواهی باز هم مرا ملاقات کنی امروز عصر در وادی السّلام! و رفت و من از او جدا شدم.

پس از ساعتی به فکر آمدم و گویا تازه به هوش آمدم که این مرد که بود و این چه عملی بوده انجام داد؟! بسیار شوق ملاقاتش را پیدا نمودم و منتظر شدم تا عصر در رسد و شرف زیارتش را در وادی السّلام پیدا کنم. هنگام عصر به وادی رفتم، دیدم جنازه‌اش را آورده‌اند که دفن کنند و چندین تن از سادات عظام و محترمین مشیّع بودند؛ بسیار تأسّف خوردم.

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: شخصی

به مذهب اسلام اشکال کرده گفت:

يَدْ بِخَمْسِ مِئِينَ عَسْجِدٍ خُرِّصَتْ \*\*\* مَا بَالُهَا

قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارٍ

سیّد بحرالعلوم بالبداهه جوابش را داده گفت:

[شفای دو طاعون گرفته به خاطر ایثار هر یک خود را در راه دیگری]

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: برادری

داشتم بزرگتر از خودم و او یک دائی داشت بسیار

جهان دیده و جهان گشته، عجائب و غرائبی داشت،

مِنْ جَمَلِهِ أَنْكَه مِیْ گُفْتُ:

سفری به هند رفتم و در آنجا در نزدیک تاجر

بزرگ هندی که اصلاً ایرانی نمی دانست مشغول کار

شدم، و چون من ایرانی می دانستم وظیفه مرا این

مقرر کرده بود که روی صندوق های جنس را که

می خواست برای ایران بفرستد من با خط درشت،

نشانی و خصوصیات را می نوشتم. کم کم در اثر

---

۱. خ ل: فدیت، ودیت.

امانت و صداقت با من مهربانی زیاد می‌کرد و  
ملاطفت زیاد می‌نمود، تا آنکه مرا به منزل خود  
می‌برد و در اواخر با هم غذا می‌خوردیم و گاه می‌شد  
که با هم در یک اطاق می‌خوابیدیم.

و به طور کلی روابط حسنه ما بسیار بالا  
گرفت تا آنکه ناگهان طاعون شدیدی در آن شهر آمد  
و دولت فوراً اعلان کرد هر مریض به مجرد احساس  
طاعون باید به دولت اطلاع دهد و در صورت اطلاع  
دولت فوراً مریض را به مریض‌خانه برده و در اثر  
تزریق موادی تلفش می‌کرد تا مرض طاعون به  
دیگران سرایت نکند؛ چون طاعون بسیار مسری  
است و در بیست و چهار ساعت هلاک می‌کند و  
شاید از هر صد نفر طاعونی یکی دو نفر جان به در  
برند.

باری، هر مریضی را که دولت می‌فهمید فوراً  
به مریض‌خانه جلب می‌کرد و اگر مریض از آمدن  
استنکاف می‌کرد، متعهد می‌شد که اگر بمیرد تمام  
اثاثیه آن منزل را دولت آتش بزند و تمام دارائی او را  
ببرد، تا آنکه ناگهان این تاجر طاعون گرفت و در

بستر افتاد؛ دولت برای جلب او آمد، او قبول نکرد و متعهد شد که اگر بمیرد دولت اثاث منزل او را آتش زده و دارائی او را ببرد.

زن و بچه‌ها و عروس‌ها و دامادها و نوکرها که قریب چهل، پنجاه تن می‌شدند، از ترس، همه از خانه این مرد بیرون رفته این مرد را تنها گذاردند، و فقط

کسی که در آن منزل بود من بودم که پرستاری از او می‌کردم و در اطاق او می‌خوابیدم و حتی آنکه رختخواب خود را پهلوی رختخواب او قرار می‌دادم، و هرچه می‌گفت رختخواب خود را دورتر بینداز، قبول نکردم و با خود گفتم زیاد مهم نیست اگر او بمیرد من هم بمیرم، تا آنکه آن مرد خوب شد. اهل و عیال او همه به منزل برگشتند؛ آن مرد گفت: درب را ببند و اُحدی را راه نده! درب را بستم و یک نفر را راه ندادم.

ما دو نفر تنها در منزل بودیم تا آنکه پس از سه روز من طاعون گرفتم و از طرف دولت برای جلب من به بیمارستان آمدند! تاجر صاحب‌خانه گفت: محال است بگذارم او را به بیمارستان ببرید و متعهّد شد که اگر بمیرم همه اثاث البیت را آتش زده و دارائیش ضبط دولت گردد. همسایگان از ترس جان خود از بیم سرایتِ طاعونِ من به آنها، گرد صاحب‌خانه جمع شده خواستند به هر وسیله‌ای هست او را راضی کنند که مرا به بیمارستان بفرستد، صاحب‌خانه حاضر نشد.

باری، خودش مراقب حال من بود و اتفاقاً در  
اطاق من می‌خوابید و بسترش را پهلوی بستر من  
قرار می‌داد تا بحمد الله پس از دو سه روز شفا یافتم؛  
و این از عجائب روزگار است که دو نفر طاعونی در  
یک منزل شفا پیدا کنند! و این تفضّل خدا بود؛ چون  
که آن دو خود را در راه دیگری ایثار کردند.

[سلام کردن گرگ به سرما و گرما و باد]

لیله دوشنبه / ۱۵ ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

گرگی راه می‌رفت و در سر راه خود به سرما  
و گرما و باد برخورد کرد، دید که هر سه ایستاده‌اند،  
سلام کرد.

سرما گفت: به من سلام کرده چون از من

می‌ترسد او را هلاک کنم؛ گرما



گفت: به من سلام کرده چون از من خوف دارد؛  
باد گفت: برویم از خودش سؤال کنیم.  
گرگ گفت: به باد سلام کردم.

سرما گفت: آیا از من نمی ترسی؟ گفت: آنجا  
که باد نباشد از تو ترسی ندارم. گرما گفت: از من  
نمی هراسی؟ گفت: آنجا که باد نباشد از تو خوفی  
ندارم.

[حکایت شیعه شدن سلطان محمد خدابنده]

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

سلطان محمد خدابنده زن خود را سه طلاقه  
نمود در یک مجلس؛ (مطابق مذاق عامه که می گویند  
حرمت می آورد و حلیت او محتاج به محلل است)  
بعداً پشیمان شد، خواست زن خود را بگیرد، به هر  
یک از علمای عامه مراجعه کرد، گفتند: مفری نیست  
از آنکه اول محلل بگیری!

گفت: آیا در هیچ فرقه از فرق مسلمانان کسی  
نیست که بگوید محتاج به محلل نیست؟ گفتند:  
جماعت ضعیفی هستند به نام رافضه، آنها بدون  
محلل جایز می دانند؛ ولی مذهب آنان مطرود مذاهب  
علماست. گفت: عالم آن جماعت را بیاورید!

علامه حلی - رضوان الله علیه - را آوردند؛

علامه قضیه را می دانست. سلطان مجلسی ترتیب داده مملو از بزرگان و علماء، همه دور تا دور نشسته و سلطان در صدر مجلس قرار گرفته و در دو طرف سلطان مقداری برای شاه حریم گذاشته بودند؛ علامه داخل مجلس شده نعال خود را زیر بغل خود گذارده یکسره رفت و در حریم سلطان پهلوی سلطان نشست.

علماء همه به دیده تمسخر نگریستند و گفتند

به سلطان: دیدی که گفتیم اینها قدر و اهمیت ندارند؛

این مرد در این مجلس با شکوه کفش های خود را

زیر

بغل گذارده، آن وقت هم در صدر مجلس پهلوی

سلطان نشسته!

علامه گفت: کفش‌های خود را برداشتم زیرا

که ترسیدم شما کفش‌های مرا بدزدید، همان‌طوری

که پیغمبر وارد مسجد شدند و احمد حنبل کفش‌های

حضرت را دزدید؛ همه فریاد برآوردند این دروغ

است، زیرا احمد حنبل در زمان رسول خدا نبوده

است! گفت: ببخشید اشتباه کرده‌ام مالک دزدید؛

گفتند: این هم افتراست؛ مالک در زمان رسول خدا

نبوده است! گفت: ببخشید ابوحنیفه دزدید؛ گفتند:

او هم نبوده است! گفت: ببخشید شافعی دزدید؛

گفتند: او هم نبوده است! گفت: اگر این ائمه اربع

شما در زمان رسول خدا نبوده‌اند پس چگونه رئیس

مذهب و احکام رسول خدا شده‌اند؟! همه عاجز

ماندند.

سلطان خندید و گفت: آیا در مذهب شما

عیال من، به من بدون محلّ حلال می‌گردد؟ علامه

گفت: بلی. سلطان گفت: به چه دلیل؟ گفت: من

همین قدر دلیل می‌آورم که تو قبول کنی؛ زیرا هر

دلیل آورم، این علماء چون مردمان معاندی هستند قبول نخواهند کرد. گفت: دلیل خود را بیاور! گفت: من یک نماز به مذهب آنها می خوانم و یک نماز به مذهب خودم، به نظر تو هر کدام صحیح تر است بدان آن مذهب راست است.

علامه گفت مقداری شیره آوردند و با آن وضو گرفت، و بعد یک پای خود را به نجاست آلوده نموده بلند نگاه داشت که در نماز داخل نشود، و محل سجده خود را فضله سگی قرار داده و پوستی از جلد سگ به دوش گرفته و بدون تکبیر گفت: «دو برگ سبز» (تفسیر ﴿مُدَّهَامَّتَانِ﴾<sup>۱</sup>؛ زیرا که سنی ها به جای حمد و سوره دو آیه از دو سوره و لو ترجمه اش هم باشد، آن نماز را کافی می دانند.) و به رکوع رفت.

علماء فریاد برآوردند این نماز ما نیست! علامه از روی کتب خود آنها به آنها ثابت کرد که این نماز در نزد شما مجزی است؛ سپس به آداب صحیحی ظرف آبی را در طرف راست خود قرار داده

---

۱. سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۶۴.

وضو گرفت، با ادعیه و آداب مستحبّه و رو به قبله  
ایستاده نماز صحیح خواند. سلطان گفت: البته این  
نماز است و شیعه شد.<sup>۱</sup>

[شرمندگی مرحوم جلوه بعد از دیدن مکان و منزلت محیی الدین در خواب]

شب شنبه / ۱۱ / ع / ۲ / ۱۳۷۸

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

بسیاری از بزرگان سابق که از کلمات آنان استفاده  
می‌شود که سنی مذهب بودند، آنها این معنی را تقیّه  
ابراز می‌نمودند و الاّ آنها شیعه بودند. از کلمات ابن  
فارض در آخر قصائدش تعریف از ابابکر می‌کند و  
علّت او را پیرمردی قرار می‌دهد، و تعریف از عمر  
می‌کند و علّت آن را کشف قرار می‌دهد؛ لکن چون  
تعریف از امیرالمؤمنین می‌کند علّت آن را وصیّ  
بودن آن حضرت قرار می‌دهد و درست به واسطه  
این تعریف تخریب خلفای سابقه را می‌کند. یکی از  
شاگردان مرحوم جلوه استاد یگانه حکمت، برای من  
نقل نمود که:

مرحوم جلوه هر روز صبح که بر منبر می‌رفت

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۷ الی ۱۷.

مقداری به محیی الدین عربی بد می گفت و به او دشنام داده لعن می کرد و این عادت همیشگی مرحوم جلوه بود؛ زیرا می گفت که محیی الدین سنّی مذهب است. یک روز که مرحوم جلوه برای تدریس به منبر صعود نمود، در اوّل صحبتش فرمودند که مرحوم محیی الدین شیعه بوده و سنّی مذهب نبوده و مقداری از منقبت و مدح او بیان نمود. ما همه شاگردان تعجّب نمودیم که چگونه استاد هر روز زبان دشنام به

محبی الدین گشوده و امروز بر عکس مدح و  
منقبت او را می‌نماید؟! در این حال مرحوم جلوه  
فرمود:

دیشب در خواب باغ‌های بسیاری مملو از گل  
و ریاحین و درخت‌های بسیار لطیف دیدم، گفتند اینجا  
بهشتی است و از منازل محبی الدین است؛ بسیار  
تعجب نمودم که چگونه جای محبی الدین سنی  
مذهب در این باغهاست؟! ناگاه روانه شدم تا به  
قصری بلند پایه که مرصع به جواهرات بود رسیدم و  
بالا رفتم؛ در آنجا جماعتی از بزرگان و سادات  
حضور داشتند و این قصر متعلق به محبی الدین بود  
و من گویا از پشت حجابی تماشای این منظره را  
می‌نمودم.

من در آن مجلس دم درب نشسته و سر خود  
را پائین انداخته بودم و از روی محبی الدین شرمنده  
بودم که چنین بدگوئی‌هایی درباره او نموده بودم؛  
محبی الدین گفت: چرا دم درب نشسته و سر خود  
را پائین انداخته‌ای؟ گفتم: از شما شرمنده هستم!  
گفت: ای میرزای جلوه تماشا کن! چون نگریستم از

دریچه اطاق، در میان باغ انواع و اقسام حیوانات سبع و درنده دیدم؛ گفتم: ای سید جلوه! اگر در میان آنها بودی چه می‌کردی؟ عرض کردم: خود را حفظ می‌نمودم؛ فرمود: من در دنیا میان چنین حیواناتی گرفتار بودم و مطالب من که از آنها سنی بودن من ظاهر است، برای حفظ خون خود، تقیة نگاشته‌ام.

[نصیحت شیطان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را، صبح آن شبی که به معراج رفته بودند!]

یکشنبه / ۱۲ / ع / ۲ / ۱۳۷۸

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند که:

شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

سلم معراج فرمودند، صبح آن شب شیطان نزد آن

حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیشب

دیدم منبری بلند



که در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: این منبر متعلق به من بود، من در بالای آن منبر نشسته و ملائکه را موعظه می نمودم و هر وقت تسبیح از دست من می افتاد فوراً ده هزار ملک هجوم آورده و او را به من می دادند! یا رسول الله می دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ برای آنکه من به خود مغرور شدم؛ یا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردی!

در اینجا حضرت آقا - روحی فداه -

فرمودند: که شیطان مجسمه شرّ است و ابداً محال است از او خیری تراوش کند؛ این کلامی را که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته ظاهرش نصیحت است، ولی برای اغوای پیغمبر آمده که در وجود آن حضرت ایجاد یأس کند؛ و ضمناً بفهماند که هر قدر درجات رفیع و منزلت عالی گردد، در عین حال این خدا خدائی است که یک مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند.

[حکایتی در توکل درویش]

حضرت آقا - روحی فداه - راجع به توکل

مطالبی بس عالی بیان فرمودند؛ در ضمن حکایت

درویشی را بیان کردند و فرمودند:

یکی از اعیان، عازم کلات خراسان بود و اتفاقاً شبی که بنا بود وارد کلات گردد، برف و سرمای عجیبی شده به طوری که از رفتن عاجز ماندند و در کاروان‌سرای منزل گزیدند؛ از طرفی میزبان او در کلات منتظر، غذاهائی متنوع ترتیب داده منتظر قدم اوست.

باری، او و همراهانش آن شب را در کاروان‌سرا مانده و در نیمه شب گرسنگی بر آنها غالب آمده برای غذا هیچ چیز در دسترس نبود، آنها نان خشک را خرد کرده و با آب مشغول خوردن شدند؛ ناگاه دیدند درویشی در گوشه کاروان‌سرا روی خود را به دیوار کرده و ایستاده است. آن شخص به همراهان خود

گفت: بروید و این درویش را بیاورید تا با ما غذا بخورد!

درویش را آوردند. آن شخص رو به درویش نموده گفت: بسم الله، بفرمائید! درویش نگاهی به آن نان‌های خشک خرد شده نموده گفت: غذای شما اینست؟! گفتند: بلی؛ گفت: من از اینها نمی‌خورم! گفتند: پس چه می‌خوری در این هوای سرد و راه بسته شده؟ گفت: من باید یک دوری پلو و یک مرغ بریان بخورم! آنها به آن درویش خندیدند و درویش بازگشته دوباره در زاویه کاروان‌سرا رو به دیوار نموده ایستاد.

ساعتی نگذشت که آن اعیان و همراهان خود، هنگامی که خود را با آن نان‌های خشک سیر کردند ناگاه میزبان در کلات با خود گفته بود که علت دیر کردن مهمان شاید سرما و عدم وسیله آمدن باشد، به نوکران خود دستور داد سینی‌هایی پر از پلو نموده با مرغ‌های بریان شده به صوب خارج شهر حرکت دادند، و پس از چند ساعت وارد کاروان‌سرا شدند؛ چون نگاه آن شخص و همراهان به آن غذاها افتاد

تعجب نموده گفتند: غذای درویش رسید!

درویش را صدا زده آمد، و یک دوری برنج با

یک مرغ بریان خورده، سپس به او گفتند: ای

درویش! ما همگی سیر شدیم از نان خشک، و این

غذا همه می ماند، مقداری را برای خود بردار و ببر!

درویش نگاه تندی نموده گفت: من حمال نیستم.

[درخواست حضرت عیسی از خداوند که یکی از بندگان مقرب خود را به من نشان

بده]

شب دوشنبه / ۱۱ / ع / ۲ / ۱۳۷۸

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

حضرت عیسی به درگاه خدا مناجات نموده

عرض کرد: خدایا یکی از

بندگان مقرب خود را به من نشان ده! خداوند  
خطاب فرمود: پیرزنی در فلان محل است؛ عیسی نزد او  
آمده دید پیرزنی کور و کر و چلاق در گوشه‌ای افتاده،  
پیرزن عرض کرد: السّلام علیک یا روح الله!

عیسی گفت: و علیک السّلام! که مرا به تو معرفی  
نموده و مرا به تو شناسانید؟

گفت: همان کسی که مرا به تو معرفی کرده و  
تو را بدین جا دلالت کرده! عیسی گفت: در چه حالی  
پیرزن؟

گفت: در حالی بس خوش و خرّم! خدا آلات  
معاصی، که چشم و گوش و جوارح باشد از من  
گرفت و به من قلبی داده شاکر و زبانی ذاکر و چه از  
این بهتر است؟

عیسی گفت: حاجتی داری؟  
گفت: دختری دارم که کار مرا می‌کند و از من  
مراقبت می‌نماید؛ صبح رفته و در این بیابان تا به حال  
نیامده، گردشی کن شاید او را دریافته بیاوری!

عیسی در بیابان گردش کرد دید دختر را شیر  
پاره کرده، برگشت و با مقدماتی خواست پیرزن را

حالی کند؛ قبل از آنکه مطلب را بگوید، پیرزن گفت:  
گویا از این کلمات ظاهر است که می‌خواهی مرا  
دلداری به مصیبت دخترم دهی؟ عیسی گفت: آری!  
فوراً پیرزن به سجده افتاده شکر خدای بجای  
آورد؛ سپس سر برداشته عرض کرد: یا روح الله من  
در دنیا یک علاقه بیش نداشتم و او علاقه بدین  
دختر، الحمد لله که فعلاً هیچ علاقه ندارم و علاقه  
من منحصر به خود خدا شده است.

[حکایت خطاطی که در کلمات بزرگان تصرّف می‌نمود]

حضرت آقا - روحی فدا - راجع به مذمت

دخالت کردن در کلمات بزرگان

و تغییر و تبدیل دادن مطالبی بیان فرمودند و سپس در ضمن، حکایتی نقل کردند؛ فرمودند:

مردی بود بسیار خوش خط و خوش سلیقه، شغلش کتابت بود و مردم بدو مراجعه نموده برای آنها کتاب می‌نوشت و بسیاری از اوقات قرآن می‌نوشت، لکن یک عیب بزرگ داشت و او آنکه از نزد خود تصرفات بی‌جا می‌کرد و بعضی از مطالب را تغییر می‌داد.

روزی یکی از بزرگان شهر نزد او آمده گفت:

می‌خواهم برای من قرآن بنویسی در نهایت ظرافت و حسن خط و حسن سلیقه و هرچه پول بخواهی می‌دهم، لکن به شرط آنکه ابدأ در آن تصرفی نکنی! آن مرد قبول نموده قرآن را نوشته و به اتمام رسانید.

چون آن بزرگ نزد او آمد گفت: قرآن را نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم. گفت: با همان شرط که نموده بودم؟ گفت: بلی هیچ تصرفی نکردم و تغییری ندادم جز سه موضع که دیدم نمی‌توانم صبر نموده و تغییری ندهم که ابدأ لایق مقام قرآن نیست. گفت:

بگو ببینم آن سه موضع کدام است؟

گفت: چون رسیدم به ﴿شَغَلْتَنَا أُمَّؤُنَا﴾

﴿وَأَهْلُونَا﴾<sup>۱</sup> گفتم که: در قرآن غلط نیست و حتماً این

اشتباه نوشته شده است، او را درست نموده «شَدْرُسْنَا»

نوشتیم.

دوم: چون رسیدم به آیه ﴿وَوَخَّرَ مُوسَىٰ﴾

﴿صَعِيفًا﴾<sup>۲</sup> با خود گفتم که موسی خر نداشت و این

اشتباه است، نوشتیم: «و خر عیسی ضعیفاً.»

سوم: چون رسیدم به آیه ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ﴾

﴿الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾<sup>۳</sup> گفتم:

نام فرج قبیح است که در قرآن باشد، نوشتیم: «الَّتِي

أَحْصَنَتْ أُونَجَاهَا.»

[دو حکایت در عواقب وخیم سوء ظن]

شب جمعه / ۱۲ / شعبان / ۱۳۷۸

راجع به عواقب وخیم سوء ظن حضرت آقا

- روحی فداه - بیاناتی فرموده و در ضمن دو مثال

زدند:

۱. سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۱.

۲. سوره الأعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۴۳.

۳. سوره التحريم (۶۶) صدر آیه ۱۲.



اول آنکه: در زمان عمر - لعنة الله عليه -  
روزی مرد قصابی برای قضاء حاجت در حالی که  
کارد خونینی در دستش بود وارد خرابه پهلوی دگان  
خود شد، دید در آنجا شخصی را کشته‌اند؛ هراسان  
و وحشتناک از ترس آنکه مبادا او را متهم بدین قتل  
نمایند از خرابه بیرون شد؛ اتفاقاً مردم همین وحشت  
و هراس او را دلیل بر قاتلیت او گرفته او را به نزد  
خلیفه عمر برده و شهادت بر جنایت او دادند.

بیچاره قصابِ بی‌گناه سکوت اختیار کرده و  
چیزی نمی‌گفت؛ همین که او را می‌آوردند گردن  
بزنند به امر عمر، حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة  
و السلام حاضر شده، همین که نظرشان به مرد قصاب  
افتاد، فرمودند: این مرد بی‌گناه است و قتلی از او  
صادر نشده است. حضرت در خرابه تشریف آورده  
و به کشته فرمودند: قاتل تو کیست؟ کشته به سخن  
در آمده و قاتل خود را معرفی نمود! مردم فهمیدند  
که قصاب بی‌گناه بوده و بدون جهت متهم شده  
است.

مردم در این حال از قصاب سؤال کردند: پس

تو چرا اِتهام خود را انکار ننموده در مقابل چنین  
اِتهامی ساکت شدی؟ قصاب گفت: اگر انکار  
می کردم چه کسی قبول می کرد؟ زیرا که مردم دیدند  
که من با چاقوی خون آلود و وحشت زده از خرابه  
خارج شدم، فرضاً اگر هم انکار می کردم کجا جای  
قبولی بود؟! و لذا اصلاً زبانم با این خصوصیات به  
انکار حرکت نمی کرد.

جمعه / ۱۵ شعبان / ۱۳۷۸

دوم آنکه: جوانی بود در زمان عمر - لعنة الله

علیه - بسیار خوش صورت و بسیار متقی، شب‌ها به

عبادت مشغول بود و روزها روزه‌دار؛ این جوان

نامش ثابت بود و بسیار از لحاظ حسن باطن و ظاهر

مورد توجه خاص و عام قرار گرفته بود. اتفاقاً عازم

سفر حج شده از مدینه با قافله به مکه حرکت کرد،

عمر از او مشایعت نمود؛ در بین راه زنی در خفا نزد

او آمده او را به عمل منافی با عفت با خود تحریص

کرد، جوان استیحا ش نموده هرچه او اصرار کرد

جوان بر انکار افزوده زن به غضب درآمده با خود

گفت: در ازای مخالفت کردن این جوان من او را به

بدترین عقوبتی مبتلا می‌کنم.

اولاً مقداری از مال خود را در اسباب‌های

جوان مخفی نموده صبح فریاد زد که دزد مقداری از

مال مرا برده باید قافله را بگردیم و مال را پیدا کنیم؛

تمام قافله را گشتند تا نوبت به جوان رسید، مردم

گفتند: اسباب‌های این جوان محتاج به تفحص

نیست، زیرا دزدی از او غیر متصوّر است. زن گفت:  
کلاً، باید اسباب‌های او هم مورد فحص آید؛ چون  
اثاثیه او را فحص کردند، مال زن را در آنها یافتند و  
جوان به دزدی متّهم شد!

اتّفاقی زن با مردی زنا نموده و از او آبستن شد؛  
بعداً فریاد برداشت که این جوان با من زنا هم کرده  
است. بالأخره تمام قافله جوان را سبّ و لعن نموده  
تا پس از اداء مراسم حجّ که به مدینه آمدند عمر به  
استقبال جوان شتافت؛ مردم گفتند: ای عمر! این  
جوان چنین و چنان کرده، دزدی نموده، زنا کرده؛  
عمر متأثر شد و فرمان داد که دست او را بریده و او  
را حد زنا زنند.

ناگاه امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام

حاضر شده و فرمودند: زن را حاضر

کنید! زن را حاضر نموده و اشاره کردند، بچه در شکم زن به صدا درآمد و گفت: که این جوان زنا نکرده و نطفه مرا دیگری منعقد ساخته است! در این حال زن شرمنده شد و خود اعتراف نموده داستان را بیان کرد **مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ**؛ مردم همه تعجب نموده و جوان تبرئه شد.<sup>۱</sup>

داستان شگفت‌آوری دربارهٔ عدم اسلام کسی که حج واجب خود را عمداً انجام نداده است

مرحوم **آية الحقّ و اليقين**، فقیه معظم و یکی از اساتید حقیر در اخلاق و عرفان آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان عجیب و شگفت‌انگیزی دربارهٔ عدم اسلام **مُسَوِّفین حجّ** بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا ثبت می‌کنم، با آنکه از زمان نقل آن برای حقیر متجاوز از سی سال می‌گذرد؛ فرمودند:

یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود، به واسطهٔ عارضهٔ مرض سکتة قلبی فوت کرد و فوت نابهنگام

---

<sup>۱</sup>. جنگ ۱۰، ص ۴۸ الی ۵۲.

او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازه او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جناز در وقت شب به قبرستان در صورتی که میت در شب فوت کرده باشد امر رائجی است، و چه بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.

چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: می‌خواهی از دین نصاری باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد. او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم!

گفتند: چون تو مرد مُتمکّنی بودی و استطاعت از حجّ را داشته‌ای و حجّ بجای نیاورده مرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ اِنْ شِئْتَ يَهُودِيًّا وَاِنْ شِئْتَ نَصْرَانِيًّا.

او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می‌خوانده‌ام، وجوهات اموال خود را می‌داده‌ام، به فقرا و مستمندان مساعدت می‌کرده‌ام و دربارهٔ خلق خدا ترحمّ می‌نموده‌ام.

گفتند: اینها به جای خود؛ ولی چون حجّ بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین به حساب نمی‌آورد؛ و هرکس مستطیع باشد و حجّ نکند، عاقبت امر او همین‌طور خواهد بود.

آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم و این همه در عزای شما شرکت می‌کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟!

در این حال فوراً حضرت سیدالشهداء علیه السّلام حاضر شدند و گفتند: درست است

آنچه می‌گوئی؛ ولی چون عمداً حجّ واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبان‌ت را گرفته است، فلذا در حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است که بر آئین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می‌توانم بکنم و آن این است که: شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حجّ خودت را انجام دهی، آن وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حجّت را بجای بیاور!

آن مرد می‌گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند؛ او همین که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن قدر لذّت بخش بود که قابل توصیف نیست.

من آماده تهیّه مقدمات حجّ بیت الله الحرام

شدم، هنوز سر سال نرسیده بود



که موسم حجّ شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر که بسیاری به بدرقه ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حجّ برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حجّ در آن سنوات و اوقاتی که با شتر می رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می مردند.) من که تا آن زمان قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السّلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مُسوّف حجّ را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصد بودم تا بینم چه می شود، آیا من موفّق به حجّ می شوم یا نه؟ در آن وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی گردم و بیست و نه سال دیگر هم عمر می کنم.

و همین طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی سال از مرگ اوّل رحلت کرد. و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان، و عمامه و کلاه خاصّی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن

زمان، تجّار و سایر اصنافی که به حجّ می رفتند پس از حجّ تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می گذاشتند؛) او در خواب گفت: لله الحمد من را به آئین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش بسر می برم؛ من از برکت امام حسین علیه السّلام عمرم طولانی شد و حجّم قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حقّ جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.<sup>۱</sup>

در احوال غلامحسین شیشه گر

مرحوم آیه الحقّ حاج شیخ محمد جواد

انصاری - رضوان الله علیه - نقل کردند که:

---

۱. جنگ ۱۶، ص ۱۴۱.

در مشهد مقدّس یکی از ارباب سلوک و عرفان بوده است به نام حاج غلام حسین شیشه‌گر؛ این مرد صاحب مقامات و درجات بوده و در عین اینکه شخص عامی بوده است افرادی را در مکتب خود تربیت می‌نموده و به راه ولایت و توحید رهبری می‌نموده است. از جمله، جماعتی از علماء و مجتهدین عظام در مجلس او حضور می‌یافته‌اند و از بحر مواج و علوم بی‌نهایت او استفاده‌های شایان می‌نموده‌اند، و با آنکه خود صاحب رأی و فتوا بوده‌اند در عین حال در موضوعات حادثه و مسائل شرعیّه از استاد عرفانی خود حاج غلام حسین شیشه‌گر استعلام می‌نموده‌اند.

یک روز در محضر او شخصی لوده و اوباش آمده و به همان طریقی که حاج غلام حسین تکلم می‌کرد از روی مسخره و استهزاء سخن گفت و تقلید او را در می‌آورد، از جمله آنکه دهان خود را در موقع سخن گفتن چون حاج غلام حسین کج می‌کرد. چون حاج غلام حسین در موقع تکلم کردن دهانش کج می‌شد به علّت کسالت و مرضی که پیدا کرده بود.

یکی از شاگردان حاج غلام‌حسین که در مجلس حضور داشت بسیار متأثر شد و رو به آن مسخره کرد و گفت: آقزین چوَز! (به زبان ترکی یعنی دهانت کج شود) دهان شخص مسخره فی الحال کج بماند و ابداً راست نشد.

در این حال حاج غلام‌حسین رو به آن شاگرد نموده و گفت: «این هرزگی‌ها یعنی چه؟!» یعنی چرا چنین کردی و دهان او را کج نمودی؟!!

شاگرد از استاد معذرت خواست و دوباره دهان شخص مسخره را به حال اولیّه خود، صحیح و سالم بازگردانید.<sup>۱</sup>

## اشعار

اشعاری از آیه الله انصاری رضوان الله علیه

از مرحوم رضوان جایگاه حضرت آیه الله انصاری - روحی فداه - است:

آخر از رحمت نگر بر زردی سیمای من

---

۱. جنگ ۷، ص ۴۱۳.

یا سپارم جان ز شوق یار بی همتای من

حال زارش شد گواه محنت و غمهای من

کز امیران جهان خون شد دل زیبای من<sup>۱</sup>

[فصل گُلَم تمام به آه و فغان گذشت]

مرحوم آیه الله انصاری - رضوان الله علیه -

شعر زیر را زیاد برای رفقا به عنوان نصیح و اندرز

قرائت می نمودند:

[شعری که آیه الله انصاری به آن بسیار حدیث نفس می فرمود]

جناب محترم آقای حاج محمد حسن بیات

---

<sup>۱</sup> جنگ ۵، ص ۵۶.

همدانی - دام توفیقه - اظهار نمودند که مرحوم آقا  
حاج شیخ محمد جواد انصاری بسیار دو بیت زیر را  
به عنوان حدیث نفس می خواندند:

[شعر از صفا اصفهانی]<sup>۱</sup>

## دستورات و نامه‌ها

[مهمترین صفت بعد از عمل به فرائض برای راه خدا خدمت به خلق و احسان به  
آنهاست]

شب پنج‌شنبه ۱۶/ع ۲/۱۳۷۸

از حضرت آقا - روحی فداه - سؤال نمودم:

برای راه خدا چه صفتی از همه صفات بهتر است؟  
فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه  
بهتر است.

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می‌دانید

و عکسش از همه مضرتر است؟ پس از چند دقیقه

سکوت فرمودند: می‌دانید عکسش چیست؟

عکسش ایدای به خلق خداست در مقابل احسان به

خلق خدا. بعضی از شعرا مطالب حقه‌ای را گفته‌اند

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۸۹.

و در واقع خدا به زبان آنها جاری ساخته؛ یکی گوید:

«می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن.»

دیگری فرماید:

تا توانی دلی به دست آور \*\*\* دل شکستن هنر

نمی باشد

در رساله نور وحدت فرماید:

«مرنجان کسی را که مقصود تو است.»

در قرآن فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ

سُلَيْمُنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

مطلب به اندازه‌ای بالاست که به سلیمان و

جنود او نسبت عدم شعور داده شده است، نسبت به

اذیت حیوان کوچکی مانند مورچه؛ ببینید فرق بین

اینجا و

---

<sup>۱</sup>. سوره النمل (۲۷) ذیل آیه ۱۸.

مقام أمير المؤمنين تا کجاست که فرماید: **والله لو**

**أعطيتُ الاقاليمَ السبعةَ بما تحت أفلاكها على أن أسلبَ**

**حَبَّ شعيرة في فم نملة ما فعلته<sup>۱</sup>۲.**

دستورات حضرت آية الحق: آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی دامت برکاته

۱- نوافل لیلیّه و نهاریه، و با عدم موفقیت،

اینان به قضای آنها یا تقدیم آنها.

۲- توجّه کامل عند الصلاة، با سجّاده و لباس

سفید و پنج انگشتر (فیروزه، ذرّ، یاقوت معدنی،

عقیق قرمز، عقیق زرد) و استعمال عطر و مسواک و

شانه عند الصلاة.

۳- خوردن مویز، سرکه، انار، نان جو؛ برای

ایجاد نورانیّت.

۴- روزه حدّ اقلّ در هر ماه سه مرتبه، و جوع

به قدر امکان.

۵- بیداری آخر شب.

۶- توسّل به ائمه طاهرین خصوصاً حضرت

ولیّ عصر عجلّ الله فرجه الشریف.

۱. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۱۸؛ با اندکی اختلاف.

۲. جنگ ۱۰، ص ۵۰.



۷- صلوات روز جمعه بعد از نماز عصر

جمعه، و در عقیب آن: **اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ**.<sup>۱</sup> - الخ، خوانده شود.

۸- دوام طهارت، و الإتیان بغسل الجمعة حتماً

و بسایر الأغسال المستحبّة علی قدر الإمكان.

۹- تفریق در صلوات.<sup>۲</sup>

\*\*\*

یکی از رفقا نقل کرد از مرحوم آیه الله

انصاری - رضوان الله علیه - که: برای حفظ در موقع

خوف آیه الكرسي را بخواند، و چون به **﴿وَلَا يَوَدُّهُ﴾**

**حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**<sup>۳</sup> برسد، این کلمه را

هفت مرتبه تکرار کند و سپس آیه الكرسي را تمام

کند.<sup>۴</sup>

[دعا برای بیدار شدن شب]

حضرت آیه الله انصاری - دامت برکاته -

فرمودند: این دعا برای بیدار شدن شب، برای اتیان

۱. الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷؛ مفاتيح الجنان، ص ۵۸۸.

۲. جنگ ۴، ص ۵ و ۶.

۳. سورة البقرة (۲) ذیل آیه ۲۵۵.

۴. جنگ ۴، ص ۱۷.

نوافل و وظایف لیلیّه و توفیقات لیل مفید است:

اللَّهُمَّ نَبِّهْنِي لِأَحَبِّ السَّاعَاتِ إِلَيْكَ، أَدْعُوكَ

فَتُجِيبُنِي، وَ أَسْأَلُكَ فَتُعْطِينِي، وَ أَسْتَغْفِرُكَ فَتَغْفِرُ لِي.

اللَّهُمَّ أِقْمِنِي عَنِ مَضْجَعِي لِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ

صَلَاتِكَ وَ تَسْبِيْحِكَ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِكَ؛ يَا

أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

[دعا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی]

دستوری است که حضرت آیه الله آقای حاج

آقا جواد انصاری - دام ظلّه - به یکی از رفقا برای

حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی

(مثل وضوء و نیّت و طهارت و أمثال ذلك) داده‌اند:

---

۱. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲؛ «الباب الثانی و العشرون فی فضل...»  
با اندکی اختلاف.

۲. جنگ ۴، ص ۷.

۱- بعد از توبهٔ کامل، وضوء دائمی و اغسال

مستحبّه را تماماً (أغلب در زاد المعاد متعرّض است) بجا آورد.

۲- بعد از هر غسلی (چه واجب، چه

مستحب) یکصد مرتبه ذکر مبارک «المُهَيِّمِن» را بگوید.

۳- نوافل را بخواند.

۴- اوّل هر روز و اوّل هر شب به نیت خمسّه

طیبه علیهم السّلام صدقه بدهد، و سورهٔ «ناس» را پنج مرتبه تلاوت، و ثواب هر دو را هدیه به ارواح طیبه ایشان نماید.

۵- و در موقع نماز نظر را به مواقع مقررّه در

فقه بیندازد؛ (در حال قیام در محلّ سجود نظر کند، و در حال رکوع به میان دو پا، و در حال سجود به سر دماغ، و در حال تشهد به سر زانو و دست، و در حال قنوت به کف دست‌ها).<sup>۱</sup>

[نامه‌های اخلاقی و سلوکی حضرت آقای انصاری به حضرت علامه طهرانی، قدس

---

<sup>۱</sup>. همان مصدر، ص ۱۲.

## بِسْمِ اللّٰهِ عَزَّ شَانُهُ

مولانا المعظم - أيدكم الله تعالى بفضله -

مراسله مزيفه شريفه مشتمل بر شكوى از سوء حال،  
زيارت گرديد.

اولاً: بقول مرحوم حاج شيخ محمد بهارى  
جنابعالى كه سَلِّمْ سَعَادَت و صَلَاح و تَقْوَا و مَقَامَات  
و دَرَجَات نفروخته ايد كه وقت اداء رسیده و مطالب  
داشته باشيد.

ثانياً: هر كس جلوتر رفته بيايد مسابقه بدهد؛  
اين گوى و اين ميدان. بعد از اين حرفها اگر  
چنانچه جنابعالى انتظار كرامات و مقامات داريد  
اين مطلب

گذشته از آنکه رأساً اشتباه است و سعادت غیر از آن می‌باشد و به هیچ وجه ملازمه با این آثار ندارد نه از این طرف نه از آن طرف، خلاف سیر هم هست؛ یعنی انتظار این مطالب سیر قهقری است و بنده را از مولا دور می‌کند.

و هرگاه غرض جناب عالی آنست که رضای مولا را دست نیاورده و خدای نخواسته از شما کراهتی دارد، حجّت خود را بر این مقصود ارائه بفرمائید.

و اگر غرض آنست که چرا شما مستغرق در عبادت نیستید که در روایت وارد شده حضرت باقر علیه السّلام به فرزند جلیل خود حضرت صادق [علیه السّلام] فرمودند (در وقتی که در گرمای روز، در خانه مکه اصرار بخواندن نماز داشته): **بُنِيَ إِذَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْعَبْدِ رَضِيَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ.**

باری، هرگاه نفس جناب عالی به این حرف‌ها راضی نمی‌شود و اشتهای شادی دارد، فعليك بالجوع و السكوت خصوصاً عن البحث و الجدل، و أكل الشعير، و ملازمة التواضع في الأحوال و الأقوال.

خدمت مولانا آقای حاج شیخ عباس و آقای

سید محمد رضا به عرض سلام مصدّعم، سایه توفیق  
مستدام باد، ملتمس دعا هستم.

بتاریخ لیله عزا شهر رمضان ۱۳۷۵

الأحقر محمد جواد انصاری<sup>۱</sup>

\*\*\*

بسم الله تعالى شانه

برادر گرامی و سرور معظّم، إن شاء الله معزز

و موفق و مقضی المرام باشید. مراسله شریفه زیارت

گردید؛ از مطالب مطلع و مستحضر، و از سلامتی

---

<sup>۱</sup>. نامه‌ای است از طرف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری  
همدانی - رضوان الله علیه - که در اوقاتی که مرحوم علامه طهرانی - رضوان  
الله علیه - در نجف اشرف به تحصیل مشغول بودند به عنوان دستور سلوکی  
فرستاده شده است. (معلّق)

وجود محترم مشعوفم.

راجع به امر مسجد هرگاه به نهجی که مرقوم فرموده با نظر جناب عالی نیست ترکش اشکالی ندارد؛ مواظبت داشته هر محلی که موافق با نظرات شد متصدی شوید. و دیگر در باب تشکیل جلسه که مرقوم فرموده‌اید این مطلب همان‌طور است که به نظر شریف رسیده، بسیار خوبست.

تعسّف بفرمائید، همه برادران روحانی را به عرض سلام مصدّع، این خوشی مستدام باد.

۲ / شهر شوّال / ۱۳۷۷

محمد جواد انصاری<sup>۱</sup>

\*\*\*

بسم الله عزّ شأنه

مولانا المعظم، إنّ شاء الله مؤیّد و موفق بوده باشید. بعدها مراسله شریفه زیارت گردید از صحّت مندی مزاج مبارک، مشعوف گردیدم. نامه

---

<sup>۱</sup>. این نامه از مرحوم انصاری به حضرت علامه - رضوان الله علیهما - در پاسخ به استفسار ایشان در مورد ترک اقامه جماعت در مسجد قائم می‌باشد. مرحوم علامه طهرانی در تمامی امور و شؤون خود از اساتید خویش استفسار می‌نمودند و با اجازه آنها اقدام می‌نمودند. (معلّق)

جوف را قرائت و جواب آن تقدیم نموده به صاحبش  
برسانید.

در باب شکوه جناب عالی شکایت مورد  
ندارد، بحمد الله تعالی موفق و لطف حق تعالی شامل  
احوال هست. نظر بر بعض ظهورات و آثار نیست که  
ما به الإشتراک بین مقرّبین و غیرهم می باشد. اینها  
تمام ملاک در جهت تقرّب نیستند و مایه دلخوشی  
نیست، آنچه منظور نظر حق تعالی و دوستانش اُفتد  
پسندیده و مرغوب است.



همه رفقا و برادران را به عرض سلام  
مصدّعم؛ ایّام افاضت مستدام باد.

بتاریخ ۶/شهر رمضان/۱۳۷۷

الأحقر محمّد جواد انصاری

\*\*\*

بسم الله عزّ شأنه

برادر گرامی إنّ شاء الله تعالی موفق و مؤید  
باشید. چند روز قبل مراسله شریفه به وسیله  
مسافرین زیارت گردید. راجع به عرض جواب از  
مراسله سابق بنده خیلی کم مجال هستم و معذرت  
می خواهم. إنّ شاء الله موفق باشید. مزاحمت حقیر  
و عدم آن چندان دخیل نیست.

باری، ایشان اظهار می نمودند آقای دستغیب  
هم مراسله مرقوم فرمودند لیکن مفقود نموده بودند.  
به هر جهت خدمت ایشان به عرض سلام مصدّعم و  
ایّام توفیق و تأیید هر دو نفر را خواهانم.

خدمت آقای آقا شیخ عبّاس و آقای آقا سیّد  
رضای خلخالی و آقای آقا سیّد هادی به عرض سلام  
مصدّعم. از همگی التماس دعا دارم. گاه گاهی

به خیال تشرّف می‌باشم تا خدا چه خواهد. درباره  
شکوه از نرسیدن فیوضات این معنا را نباید از  
جناب عالی قبول کرد، زیرا که در این فنّ روحانیت،  
مجتهد جامع شرایط نشده‌اید، لذا حکومت  
جناب عالی نافذ نیست.

ایام تأیید مستدام باد.

۱۲ / جمادی الأوّل / ۱۳۷۴

محمد جواد انصاری<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

<sup>۱</sup>. این نامه و نامه قبل از طرف مرحوم انصاری در همدان به علامه طهرانی  
- رضوان الله علیهما - هنگام اقامت و تشرّف ایشان در نجف اشرف جهت  
تحصیل، فرستاده شده است. (محقق)

## بسم الله عزّ شأنه

نور چشم عزیز، إن شاء الله تعالى موفق و مؤید باشید. مراسله شریف زیارت گردید، از مطالبش مستحضر و مسرور گردیدم خصوصاً آن خوابی که پیش آمده است برای جناب عالی.

قدری مواظب حالات خود باشید. چیزهایی که ملالت آور است بعد از ترک هواهای ممنوعه شرعیه عبارت است از: کثرت طعام و کثرت کلام و کثرت مجالست با اهل غفلت.

هر قدر انسان بتواند به تنهایی خو کند بهتر است، به خصوص که از میانه جمع دور باشد که شرور نفوس خبیثه مثل سمومات تأثیر دارد.

امیدوارم مشمول الطاف حضرت باری جلّ و علیّ بوده باشید؛ التماس دعا دارم.

۶ / ربیع الثانی / ۱۳۷۰

محمد جواد انصاری

\*\*\*

## بسم الله عزّ شأنه

نور چشم گرامی، إن شاء الله مؤید و موفق

باشد. مراسم شریفه زیارت گردید، بسیار خوش  
وقت گردیدم. لله الحمد و له المنه که نعمت توفیق  
را بر آن عزیز مستدام فرمود.

راجع به خواب دیدن مسجد و آمدن به وسیله  
زنجیر، این تمسک به رشته محبت است که ان شاء  
الله تعالی شما را به مقصود می‌رساند.

راجع به جمعیت خاطر از حق تعالی مسئلت  
نمائید، و این فقره دعا را زیاد بخوانید:

إلهی تَرَدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ فَاجْمَعْنِي

عَلَيْكَ بِعَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَيْكَ.

ایام خوش مستدام باد.

بتاریخ ۲۹ / جمادی الثانیه / ۱۳۷۶

محمد جواد انصاری

خواب دیدن آقای انصاری که برایم صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانید

قطعه‌ای است از نامه آقای احمد انصاری -

زید توفیقه - به آقای حاج معین شیرازی (۲۶/۵/۴۳):

چندی قبل همشیره (عیال آقای مهندس

تناوش) به همدان آمدند و طبق اظهاراتشان مثل

اینکه مرحوم والد - رضوان پناه - در رؤیا به ایشان

فرموده بودند که بنده به نیابت از طرف مرحوم آقا

صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانم، و گویا تأکید

زیادی هم فرموده بودند. بنده با کمال تعجب و

استبعاد [از] نیاز مرحوم آقا شروع به کار نمودم؛ در

همان شب اول ایشان را دیدم با لباس قهوه‌ای رنگ

(برک)، عمامه مختصری از یک طرف باز و از دور

گردنشان رو به سمت قلب تحت الحنک شده بود، به

همان شکل زمان صوریشان تشریف آوردند، کتاب

قطوری هم گویا در دست راستشان بود، فرمودند:

مطلب همان است که به تو گفته‌اند! مثل این

که اظهار فرمودند که: به نماز تو خیلی نیازمندم،

تردیدی نداشته باش و شروع به کار کن قریباً نتیجه آن را خواهی دید؛ بعداً فرمودند:

به برادرم حاجی سید... سلام برسان (اسم آن شخص را بنده فراموش کرده‌ام) به ایشان بگو این قدر ناراحت نباشید! مخصوصاً فرمودند: جزع و فزع ننمائید! بگذارید کار (مثل اینکه) سیر تکوینی خود را انجام دهد؛ زیرا با خواست خودشان نتیجه مطلوبی به دست نخواهد آمد.<sup>۱</sup>

[رؤیائی از آقای احمد انصاری]

آقای احمد انصاری - دام توفیقه - در نامه‌ای که برای حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - نوشته‌اند، مرقوم فرموده‌اند که: شبی در رؤیا مرحوم والد - رضوان الله علیه - را به خواب دیدم، فرمودند:

اللهم أفضِ صلاةَ صلواتك و سلامةَ تسليّاتك  
على أوّل التعينات المفاضة من العماء الرّبّاني و آخر  
التنزّلات المضافة إلى النوع الإنسان، المهاجر من مكة  
كان الله و لم يكن معه شيءٌ ثاني إلى المدينة و هو الآن  
على ما كان عليه.

۱. جنگ ۵، ص ۸۵ و ۸۶.

در شب دوّم به خواب دیدم، فرمودند:

مُحْصَى عَوَالِمِ الْحَضْرَاتِ الْحَقِّ فِي وَجُودِهِ ﴿وَكُلَّ

شَيْءٍ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup>، راحم سائل استعداداتِها

بندی 4 جوده ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>.

در شب سوّم به خواب دیدم، فرمودند:

سُرُّ الْهُوِيَةِ الَّتِي هِيَ فِي كُلِّ شَيْءٍ سَارِيَةٌ وَ عَنْ كُلِّ

شَيْءٍ مَجْرَدَةٌ كَلِمَةُ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الْجَامِعِ بَيْنِ الْعِبُودِيَّةِ وَ

الرَّبُوبِيَّةِ خَطُّ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْإِحْدِيَّةِ وَ الْوَاحِدِيَّةِ.<sup>۳</sup>

مطالب جنگ مرحوم آية الله حاج شيخ

محمد جواد انصاری

مطالب این صفحه إلى صفحه ۳۹۷، از روی

جنگ مرحوم آية الله حاج شيخ محمد جواد انصاری

- رضوان الله عليه - از عین دستخط مبارک ایشان

استنساخ شده است<sup>۴</sup>:

اشعار

---

۱. سوره یس (۳۶) ذیل آیه ۱۲.

۲. سوره الأنبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

۳. جنگ ۵، ص ۸۹.

۴. جهت سهولت دست یابی به محتویات جنگ حضرت آقای انصاری مطالب آن توسط لجنه تحقیق مبوّب و منقّح گردید. (محقق)

نمونه حشر را، نمود حق آشکار

هر دو ثنا خوان شدند بذکر پروردگار

فتاد بازم بسر، شورشی از عشق یار

در کف عشاق او، دگر نماند قرار

رسد بناسوتیان، ز چرخ نیلی حصار

زند بجان و کند، بمقدم او نثار



بچشم اعداء دین، سیه کند روزگار

شوم طلبکار او، گریه کنم زار زار

بگو که پشتم شکست، بار غم انتظار

رضای من رای اوست، به هرچه گیرد قرار

خوشا گلستان کند، خلیلم این طرفه نار

که دارد از این نظر، تا بابد افتخار

رباید از کفّ دل، شورش عشق اختیار

چه بر کشد از نیام، شراره ذوالفقار

در آستان حبیب، نمای جان را نثار

[روی جان دارد حجابی پر غبار]

[در مدح حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف]

[صاحبان جان باقی گشته اند]



[راجع به حضرت سیدالشهداء و واقعه کربلا]



## الاقى بتّ

[در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم]

[شعری راجع به حضرت فاطمه زهرا سلام الله

علیها]

[شعری راجع به حضرت ولی عصر عجل الله

تعالی فرجه الشریف]

بسم الله

\* \* \*

\* \* \*

\* \* \*

[گلشن عالم چرا تھی ز صفائی]

همچہ سلیمان بہ تخت تکیہ نمائی

[شعری راجع به حضرت سیدالشہداء علیہ السّلام]

[شعری راجع به حضرت علی اکبر علیہ السّلام]

[خوش آن دلی که کند درگه خدائی باز]

[باز آید در جهان باد شمال]



[لا جرم روی عزیزی را بجوی]

[اندر آمد ز در خلوت دل یار سحر]





[آنچه حاصل آیدت از مال و جاه]

[این بشر را هست عمری جاودان]

\* \* \*

\* \* \*

[ای دل به کوی دوست تو روی نیاز کن]

[مناجات‌هایی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه]

اوّل: مناجات دوستان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای مولای مهربان و ای پناه بیچارگان و ای  
امیدگاه محرومان! تو آنی که از همه دردها آگاهی و  
بر ظلمت دل‌ها بینائی و از برای زنگار دل نور و  
جلائی. چون یاد خود را به کرمات در دل تمکین  
دادی و ذوقش به کام دل شیرین نمودی، این نعمت  
عظمایم جز از فرط مهربانی و فضل تو از کجا حاصل

شد؟! اکنون امیدم از این درگاه پر فیض چنانست که  
این احسان بی پایانم پیوسته افزون نمائی و روزگارم  
همیشه با یاد خوشت میمون داری.

یا رب! امیدم چنانست که با من به مقتضای روی  
سیاه و زیادی گناه رفتار نفرمائی؛ تا کنون هرچه از  
تو دیدم غیر از فضل و کرم نبوده و راهی با  
تقصیرکاران و روسیاهان جز طریق عفو و اغماض  
نپیموده؛ در این روزگار مهلت و وسعت که این قسم  
با بندگان سلوک نمائی در روز بیچارگی و گرفتاری  
که به احسان و جودت محتاج تواند البته نیکوتر عمل  
فرمائی و به طریق اولی از احسانت دریغ ننمائی؛  
الهی چون تو قبله مشتاقان و کعبه مقصود عاشقانی  
بر آنجا که آتش حرمان افروخته و دل‌های عزیزان  
سوخته بی دریغ نظر داری هیچ گمان نمی‌برم که با آن  
فضل بی‌منتها چنین نائره جانگدازی را به حال خود  
واگذاری، و روزی به آب حیات رحمت، تشنگان  
سرچشمه وصال را سیراب نفرمائی.

دوّم: مناجات گناه کاران

[یا رب ز ترحمّ، خود بنگر یک لحظه بحالت افکارم]

ای خدا! در این دار ابتلا که ما را آزمودی جز  
بدی رفتار از ما ندیدی و عملی از ما نپسندیدی؛ ما  
را مایه امیدواری از خود چیزی نباشد و ملاحظه  
شجره کردارمان جز غم و سوگواری باری نیاورد؛  
روی زشتمان چون دفتر اعمالمان سیاه است و نامه  
ما اشقیا یکسره پر از گناه است؛ اکنون که دست ما از  
هر طرف کوتاه است آیا تو نفرمودی اگر این خلق  
عصیان نوزیدی خلقی دیگر ایجاد نمودمی که  
عصیان ورزند تا غفاری من پدید آید؟!!

سوّم: مناجات بیچارگان

ای کریم کارساز و ای خدای بنده نواز

یارب! روزی که دل بیمار مرا شفا بخشی آن روز  
چشمم روشن است و دمی که زنگار علائقم بزدائی  
آن دم خاطر من ز صفا گلشن است.

ای خدای کارساز و ای کریم بنده نواز! ای که از  
بیچارگی درماندگان آگاهی و محرم راز هر صاحب  
نال و آهی! الهی بر این دردِ درون شفا بخش و بر این  
دل نگون دوائی فرست که ما جز در گهت راه به جایی  
نداریم و غیر از تو از کس امید عطائی نداریم!

الهی! تو دانی که بار حرمان بر دوش ناتوان چه  
گران است و افسوس هجران بر این مبتلایان چه  
بیکران است. الهی! عنایت و الطافت بر این ضعیفان  
راحت جان و روح روان است و جودِ حضرتت ای  
مولای صاحب احسان بی حدّ و پایان است.

[چهارم:] مناجات افسوس داران



الهی! تو صاحب اخلاق حمیده و صفات  
پسندیده‌ای، نی غلطم، تو معدن صفات نیک و  
اخلاق کریمه‌ای؛ در هر چمن گلی خوشبو روئیده از  
این گلستان است، و در هر گلشنی ریحانی با روح و  
جانفزا برآمده از این گلزار است.

ای خدائی که بندگان را امر به فضل و احسان  
فرمودی! روزنه‌ای از باغستان خرّم و صفا به دیده  
صاحب نظران گشائی و در آن باغ ببندی؟! هرگز  
گمان نمی‌رود که تو با آن صفات حمیده بلبلی را  
شیفته گلی نمائی و اَبَدَ الأَبَادِ در آتش فراق و  
افسوسش بسوزانی؛ هیهات، هیهات، از آن جود و

سماحت و فضل و کرامت که [با] ما بندگان بیچاره  
(یعنی یکدسته رنجور از وطن آواره) به نسیان رفتار  
نمائی! بلکه چنان دانم که بر هر صاحب‌دلی که دلربائی  
نمودی غرضت عطیه بود و مقصودت از حرمان  
زمانی اندک، جرم زشتی کردار و قدر دانی زمان  
وصال بود.

یا رب از زبان تو گوئیم: **أَنْتَ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ  
النَّصِيرُ!** یا رب تو اکرم از آنی که در دعا را مفتوح و  
باب اجابت را مسدود نمائی.

[کوتاه مبادا ز درت پای ارادت]

[راجع به حضرت علی اکبر علیه السلام]

[گر شبی از در درآید آن نگار نازنینم]

هو تعالی شأنه

[ای لعل لبّت حاکی انفاس مسیحا]

شکرانه که دلدار به لطف آمده با ما

دین و دل خود داده به دلدار به یغما

کین حاصل عمرش بود از دیده بینا

آگه نبود هیچکس از این غم و بلوا

وآن شاه ندارد ز کس اندیشه و پروا

تا کرد در او صاحب دل، منزل و مأوی

باز آید از این پرده برون آن رخ زیبا

اینست مراد دل مشتاق ز دنیا

رنجوری بیمار کند رو به مدارا

زین سان بود از یار به ما منت عظمی

برد از کف من جور زمان صبر و شکیا

[ما را دل شیدا شده مبهوت به روئی]

[ای دلبر یکتای پری چهره گلگون]

بسمه تعالی

باز آمده اقبال بر او جامهٔ موزون

افسوس که ایمن نشد از آفت گردون

بخشد اثری آهِ شبِ این دل محزون

زینسان بودش خاطر افسردهٔ مفتون

از حصر فزون تر بشود دل ز غمش خون

یک لحظه نچرخد به مراد دل محزون

از اشک روانش به کنار آمده جیحون

کازرده ز هر بادیه گردیدم و هامون

[این مطرب خوش گوچه کند ساز نوازی]

[یکدم نظر به خسته زاری نمی کنی]

بسمه تعالی



[شعری از شیخ بهائی به نقل از جُنْگ مرحوم انصاری]

تا کی به تمنای وصال تو یگانهاشکم شود از هر مژه

چون سیل روانه

جمعی به تو مشغول و تو فارغ ز میانه

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بیچاره منم من که روم خانه به خانه

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

[دهنده‌ای که به گُلِ نکهت و به گِلِ جان داد]

بِسْمِ تَعَالَى

\* \* \*

\* \* \*

مکاشفات

## بسم الله تعالى

قد رأيتُ في المنام في العَشرِ الأوَّل من جمادى  
الأوَّل 1350 أنَّ وعائًا كبيرًا من فضةٍ، مملوءٌ من الماء  
الصَّافي و في وجه الماء أو انِ صِغار من فضةٍ فقدمتُ إليها  
و أخذتُ أنيةً من الماء للتطهير؛ فرأيتُ أن تلك الأواني  
منقوشة بصورٍ محدَّبة من الأشجار و الطيور التي  
أجنحتها مفتوحة تطير في الجوّ، و في ضمن تلك النقوش  
و خلالها مكتوبٌ بخط النسخ: «ذلك فضلُ الله!» و بعدَ  
الإنِّتباه و التذكُّر فرحتُ و سررتُ ما شاء الله.

ثمَّ إنَّه اتَّفَق في اليوم التاسع من ذلك الشَّهر أني  
ذهبتُ بباب السيد الجليل الحاج آقا حسين القمي -وفقه  
الله تعالى- لإستيجار الصَّوم و بعد الملاقات سئلتُ  
عنه: هل له مذاكرةُ الأخلاق؟ و بعد ما تحقَّقت ذلك  
كنتُ أحضُرُ مجلسَ مذاكرته أيامًا و أخذتُ منه كتاب  
السير إلى الله تعالى للعالم الجليل الرِّباني الحاج ميرزا  
جواد التبريزي -تغمَّده الله في رحمته- و استنسخته و أظنُّ  
أنَّ الله جَلَّ جلاله ما وفَّقني من فضله و كرَّمه لهما وفَّقني  
إلاَّ بعد أيَّام قليلة قريبًا من سبعة أيَّام؛ ثمَّ اتَّفَق بعد مُضيِّ

قَرِيبٍ مِّنْ شَهْرٍ أَنِّي رَأَيْتُ أَنَّ مِفْتَاحًا بِيَدِي أُرِيدُ إِفْتِتَاحَ  
قَفْلِ مُقْفَلٍ فَأَفْتَتَحْتُهُ وَ مَا مَضَى إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلَةٌ حَتَّى وَقَعَ  
أَوَّلُ انْكَشَافٍ لِي مِّنْ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى وَ  
لَهُ الشُّكْرُ وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ.

وَ كَانَ كَيْفِيَّةَ ذَلِكَ الْإِنْكَشَافِ أَنِّي كُنْتُ فِي اللَّيْلِ  
مُضْطَجِعًا فَلَمَّا صرْتُ قَرِيبًا بِالنَّوْمِ رَأَيْتُ يَقْظَانًا نَوْرًا  
سَاطِعًا أَحَاطَ بِأَطْرَافِ رَأْسِي مِّنْ تَمَامِ الْجِهَاتِ، فَكَانَ  
رَأْسِي مُحَاطًا بِهَا مِثْلَ قَرْصِ الشَّمْسِ وَ أَنْوَارِهَا، إِلَّا أَنَّ  
ذَلِكَ النُّورَ كَانَ قَمْرِيًّا وَ كَانَ مَعْدَلِكُ أَنْوَرٍ مِّنْ

القمرِ و الشمسِ؛ و كأنى بهذه الحالة أُشاهدُها الآن و  
قد صرتُ ضاحكًا متبسّمًا للتفريحِ بتلك الحالة و هذه  
الأوان. و قد انقضى شهرٌ من تلك الواقعة أرى أنوارًا  
كثيرة متبدّدة متفرّقة مختلفةً في الكمّ و الكيف؛ (و أكثر ما  
أشاهدُها أوقاتُ الصلاة خصوصًا ليال الجمعة و أيامها)  
و قد رأيتُ ليلةً بعد رفع الرأس من السجدة الطويلة  
المتأخّرة عن صلاة الليل أنوارًا متموجةً متشبّكة في  
جدار البيت و في الأرض و حيثما نظرتُ إليه في هذه  
الحالة قريبًا من ربع ساعةٍ حتّى صار بالتدرّج قليلًا  
قليلًا حتّى غاب عن النظر بالكلية؛ و الحمد لله أولاً و  
آخراً و ظاهرًا و باطنًا. (في ١٣ ذى الحجة ١٣٥٠).



قد رأيتُ في المنام - قبل ذلك التاريخ بخمس و  
ثلاثين يومًا - أنى وردت عينًا مملوءة من الماء الصافى، و  
كانت في سافل الأرض بخمس و ثلاثين مرقاة، فاذا  
وصلت إليها وردت فيها و اغتسلت في الماء و انعمرت  
فيه ثلاث مرّات.

و قد وفقنى الله تعالى شأنه في البارحة للتهجّد، و

لَمَّا قَمْتُ مِنَ الْمَضْجَعِ كَانَتْ قَبْلَ سَاعَةٍ وَ نَصْفٍ إِلَى  
طُلُوعِ الْفَجْرِ، وَ لَمَّا تَوَجَّهْتُ إِلَى الصَّلَاةِ دَخَلْتُ فِي أَوَّلِ  
رَكْعَةٍ رَأَيْتُ الْبَيْتَ قَدْ تَنَوَّرَتْ وَ اشْرَقَتْ بِحَيْثُ لَمْ يَبْقَ مَعَ  
ذَلِكَ النُّورِ ظِلْمَةٌ، وَ كُنْتُ أَرَى كَلِّمَا فِي الْبَيْتِ كَالْيَوْمِ  
الْمُضِيِّ؛ فَدَهَيْشْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَمْ يَبْقَ ذَلِكَ الْإِضَاءَةُ إِلَّا  
لَمِحَةً وَ غَابَتْ عَنِ النَّظَرِ؛ وَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ ظُلْمَاءً لَغَيْبُوبَةً  
الْقَمَرِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَهُ الشُّكْرُ وَ مِنْهُ  
الْفَضْلُ وَ الزِّيَادَةُ. (فِي ٦ جُمَادَى الْأَوَّلِ ١٣٥١؛ مُحَمَّد  
جَوَاد).

\*\*\*

رَأَيْتُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ الْحَادِي وَ الْعَشْرِينَ مِنْ ذِي  
الْحِجَّةِ 1353 وَ كُنَّا فِي مَسْجِدِ الْجُمْكَرَانَ أَنْ وَالِدَتِي  
أَعْطَتْنِي سُبْحَتَيْنِ مِنَ التُّرْبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَ كَانَتَا فِي الزَّيْنَةِ وَ  
النَّقُوشِ فِي الْغَايَةِ وَ كَذَلِكَ حَبْلُهَا كَانَ فِي غَايَةِ الْحَسَنِ، وَ  
لَوْ أَنَّ الْحَبْلَ كَانَ اسْمًا جُونِيًّا، فَأَسْرَنِي

ذلك؛ و لما انتبهت من النوم استخرجت التعبير من المصحف الشريف، (لما كنت في بعض خصوصياته متحيراً من الإثنيّة و غيرها) فاعدت السور بعدد ايام الشهر و انتهيت إلى سورة الأنبياء و أعددت منها الآيات بذلك العدد، فانهت إلى آية: ﴿يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛ فكانت في التعبير كالوحي المنزل، (كما و ردت الكيفية في رواية و في آخر الرواية و ذلك كالوحي المنزل) فاستعلم التعبير بأن الله تعالى يوفّقني انشاء الله لذكره ليلاً و نهاراً؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا و ظاهراً و باطناً.

و قد رأيت قبل ذلك بقريب من ثلاثة أشهر إذا اخذت في المضجع من قبل ان يأخذ في النوم، أني دخلت في باب و افتحتُ الباب و خرجت منه في جنّات مشجرة كثيرة الأشجار، و الصفا و الطراوة و سبعة في الغاية، و كانت الحالة في اليقظة بلا ريب؛ فاستعلمتُ منه التوفيق من الله تبارك و تعالى، ففضل الله عليّ برحمته و صدّقني في حدسي؛ و له الحمد و الشكر بعدد آلائه و



## بسم الله عزّ شأنه

رأيت البارحة - و كانت ليلة الخامس عشر من شهر ربيع الاوّل 1353- أنّي أتيتُ الطيب و هو يداويني بالتزريق في الشفة، فعارضني من الزّراقة تخديرٌ و فتورٌ؛ و لما انتبهُتُ اختلج التعبير ببالي أن يعرض لي حال السكر، و من جهة عدم الإطمينان بذلك التعبير أخذتُ المصحف الشريف و أعددتُ السور و الآيات بعدد أيّام الشهر، فكانت آية الخامس عشر من السورة الخامس عشر آية: ﴿لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصُرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾<sup>٢</sup> فاطمأننتُ بذلك، و اعتراني في هذا اليوم حالةٌ كالْبُهت و المَحو ممتدّةٌ إلى قريب من ثلاث ساعات؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا «محمد جواد».

\* \* \*

قد رأيت ليلة التاسع من المحرّم ١٣٥٤ أن السيّد محمّد مدير الكتب أنام شخصاً للسؤال فسلّته

١. جنگ ١٠، ص ٩٩ و ١٠٠.

٢. سورة الحجر (١٥) آيه ١٥.

عَمَّا بَقِيَ مِنْ عَمْرِي فَقَالَ خَمْسَةٌ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَسَأَلْتُ  
عَنْ أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ لَا أَتَذَكَّرُهَا إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنَّهُ قَالَ فِي جَوَابِ  
الْفَنَاءِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ وَالْعِلْمِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى «مُحَمَّدُ جَوَادٌ»<sup>١</sup>.

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَهُ الْحَمْدُ

رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَطِيرُ فِي الْهَوَاءِ وَ  
أَتَصَعَّدُ إِلَى السَّمَاءِ فَتَطِيرُ كَثِيرًا حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى تَحْتِ قَبَّةِ  
وَ كَانَ فِي سَطْحِ مَقْعَرِهَا مِرَاةً كَبِيرَةً فَشَاهَدْتُ نَفْسِي فِيهَا؛  
ثُمَّ تَطِيرُ فَرَأَيْتُ مِرَايَا كَثِيرَةً عَلَى نَهْجِ الْمُوصُوفِ وَ  
كُنْتُ أَشَاهِدُ نَفْسِي فِي الْجَمِيعِ بِتَمَامِ الْقَامَةِ. ثُمَّ تَطِيرُ وَ  
تَصَاعِدُ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى جِدَارٍ فَإِذَا مَكْتُوبٌ فِي أَطْرَافِهَا  
أَسْمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى شَأْنُهُ، فَتَذَكَّرْتُ فِي الْمَنَامِ أَنَّ ذَلِكَ أَوَّلُ  
الْوَصُولِ إِلَى الْمَقَامِ الْإِلَهِيِّ بِفَضْلِ الْمُنْعِمِ تَبَارَكَ وَ  
تَعَالَى شَأْنُهُ؛ فَطِفْتُ عَلَيْهَا اسْمًا بَعْدَ اسْمٍ إِلَى عِدَّةٍ مِنْهَا وَ  
كَأَنِّي عِنْدَ الطُّوفِ بِاسْمٍ اسْمٍ كَالْفَرَّاشِ الْوَاصِلِ إِلَى  
السَّرَاجِ فِي نَهَايَةِ الشُّوقِ وَ الْوَجْدِ. فَلَمَّا انْتَبَهْتُ مِنَ النَّوْمِ  
حَمَدْتُ اللَّهَ تَعَالَى وَ شَكَرْتَهُ وَ لَهُ الْمَنُّ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ وَ  
كَانَتْ اللَّيْلَةُ لَيْلَةَ الْإِحْدِ الْخَامِسِ عَشَرَ مِنَ الْمَحْرَمِ

١. جنگ ١٠، ص ١٠٣.

بسمه تعالى شأنه

افاضة يوم الاربعاء الثالث و العشرين من شهر

ربيع الثاني 1357، قد اخذت المَضْجَع بعد صلاة

الغداة فغلبني النوم و رأيت السيّد الأجلّ جناب رسول

الله صلّى الله عليه و آله في صورة استادنا الفقيه الحاج

شيخ عبدالكريم - رحمه الله - متلبسًا بلباس فاخرٍ

كحليّ، ضاحكًا متسبّشًا جالسًا في صدر المجلس،  
المطروس من العلماء السادة؛ فألطف بي و ادناني منه  
حتى جلست عنده اقرب ما يكون، فقلت: يا رسول الله  
اختلف الرأى في رجحان الايثار و قد قيل انه منسوخ  
بآية: ﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ﴾<sup>١</sup>. - الخ، و لكنى ارى  
أن هذه الآية وردت في مقام الإرشاد و النصيحة من غير  
أن يكون متكفلاً لحكم مولوى، و إنى أريد تحقيقه منك  
لأنك صاحب القرآن؛ فصدّقنى في حدسى. و قد رأيت  
الصاحب الراجى في ذلك المجلس جالسًا في آخر  
المجلس متوجّهًا إلى القبلة و له بكاء شديد كأنه يتحسّر  
على اقترابى؛ و الحمد لله اولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا.  
«محمد جواد».

دو مکاشفه از جناب کربلائی نور الله دباغ

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب کربلائی نورالله دباغ نقل نمود که: در  
عالم رؤیا دیدم داخل باغستان بسیار نیکوئی شدم که  
نظیر و عدیل او را در دنیا ندیده بودم، یک طرف آن

١. سوره الإسراء (١٧) قسمتی از آیه ٢٩.

اشجار مُثمره که هر شجره دارای همه قسم میوه و انگور بود و بسیار پر ثمر و بارور بودند و یک طرف دیگر عمارت رفیعی که تقریباً هفت برابر طاق مسجد جامع همدان بود و یک نفر در آن مرتبه بالا ساکن بود. رفتم نزدیک که سؤال نمایم چه کسی است و به چه عمل بدین مرتبه رسیده، دیدم دست به جانب درخت‌ها آورد با اینکه درخت‌ها به فاصله صد ذرع از او دور بودند نزدیک او شده به قسمی که از میانه غرفه میوه چید! رفتم نزدیک سؤال نمودم تو در دنیا چه کاره بوده [ای]؟ به عربی تکلم نموده گفت: حَمَّال بودم. گفتم: به چه عمل این مقام را به تو دادند؟! گفت: به واسطه نماز جماعت و روزه ماه رمضان؛ عمل من همین بود در دنیا.

و ایضاً نقل نمود: در صحرائی دیدم

جنازه [ای] افتاد [ه] که سرتاپا آلوده به

نجاست بود، گفتم: عجب است که یک نفر نیست این جنازه را شست و شوئی نماید! دیدم به حرکت آمد، دانستم زنده است. در این بین شخصی یافت شد که قریب ده ذرع قامت داشت آمد او را مشاهده نمود، رو به آسمان عرض نمود: إلهای من چگونه او را قبض نمایم و حال آنکه بدین نحو آلوده نجاست است؟! وحی رسید او را واگذار به خود ما! در این بین خطاب رسید: ای بنده! دیدم برخاست ایستاد. خطاب شد: خود را به آب رحمت شست و شو نما!

عرض نمود: پروردگارا! خجالت می کشم.

فرمود: چرا در وقت معصیت خجالت

نمی کشیدی؟!!

در این هنگام آب وافر از آسمان جاری شد

و آن شخص مشغول شستن گردید تا تمام بدن را

شسته، مانند نقره خام سرتاپا پاکیزه گردیده و افتاد.

آن شخص نزدیک آمد عرض نمود:

پروردگارا! این شخص که قبض شده دیگر من

چگونه او را قبض نمایم؟!!

فرمود: خودم او را قبض نمودم.

عرض نمود: به چه جهت مستحقّ این

کرامت شد با این همه کثافت و گناه؟!!

فرمود: روزی در محضر حاکمی بود،

شخص [ی] آمد شکایت از دیگری نمود در نزد آن

حاکم [و او را] اغواء نمود تا حاکم امر به قتل آن

شخص نمود. صاحب این جنازه برخاست نزد حاکم

اظهار نمود: من این شخص را می‌شناسم اهل این

عمل و تقصیر نیست؛ حاکم فکری نمود و گفت: تو

را به او بخشیدم. صاحب این جنازه یک نفر از

بندگان مرا از کشتن نجات داد، آیا من او را رحمت

نمایم؟!!

دو مکاشفه آقا میرزا محمود درباره آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه

بسم الله عزّ شانه

مکاشفتان للولد السعيد الروحاني آغا میرزا

محمود - ائده الله تعالى - بالعنايات الازليّه.

إحديهما قال: رأيتك في مكانٍ قريباً مني و قد

بلغت النّهيات في السّير و صرت متّهيّاً.

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۱۰۹ الی ۱۱۱.

و ثَانِيْتُهُمَا قَالَ: رَأَيْتُكَ فِي حَالَةِ الْمَحْوِ وَ كُنْتَ قَرِيبًا

مَنِّي بِسَبْعَةِ أَقْدَامٍ أَوْ ثَمَانِيَةٍ؛ وَ كَانَتْ فِي يَوْمَيْنِ قَبْلَ التَّارِيخِ.

وَ قَدْ رَأَيْتَ أَنَا فِي الْخَلْسَةِ فِي الْاضْطِجَاعِ بَعْدَ

الظَّهْرِ أَنِّي أَتَلُو هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ بِلِسَانِ الْقَلْبِ، الْاَوَّلَى:

﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى

مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾<sup>١</sup> الثَّانِيَةَ: ﴿وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ

نُورَهُ﴾<sup>٢</sup>؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلًا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا

وَ بَاطِنًا. حَرَّرَهُ الْعَاصِي مُحَمَّدُ جَوَادٌ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ الرَّابِعِ

وَ الْعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ الْمُحْرَمِ 1359.

أَيْضًا قَالَ بَعْدَ أَيَّامٍ قَلِيلَةٍ مِنَ التَّارِيخِ: رَأَيْتُكَ فِي

التَّخْيِيلِ قَائِمًا مُنَاجِيًا وَ قَدْ حَصَلَ لَكَ جَلْوَةُ الرَّبِّ جَلَّتْ

عَظَمَتُهُ.

مكاشفاتي از آية الله انصاري همداني رضوان الله عليه

بِسْمِ اللَّهِ الْعَزِيزِ

قَدْ رَأَيْتَ السَّيِّدَ وَلِيَّ اللَّهِ بَيْنَ النَّوْمِ وَ الْيَقَظَةِ

يَسْتَقْبِلُنِي فِي زِيٍّ حَسَنٍ وَ وَجْهِ

١ . سورة غافر (٤٠) آية ١٥.

٢ . سورة التوبة (٩) قسمتي از آية ٣٢.



مستبشر و هو بفاصلةٍ عشرينَ أو ثلاثينَ قدمًا. ٤  
(صفر المظفر، ٥٩).

بسم الله تعالى شأنه

رأيت البارحة في المنام (و كانت ليلة الثالث من  
صفر الخير) كنتُ في مَجْمَعٍ كان فيه الولدُ الأرشد  
الروحاني آقا حسن - زاده الله تعالى في توفيقه - فجاء إليه  
السيد الهادي الدلال و أخرجه عن المجمع إلى جانبٍ و  
أتاه الورقَتين؛ فذهبتُ إليه و أخذتُ الواحدة فرأيتها  
صادرةً عن الحجة عجل الله تعالى فرجه، و خطَّها و  
نُقوشها في غاية البهجة، و فيها أشكال المراقِدِ المطهَّرة،  
و صورةٌ منبرٍ فيها بيوت أربع عشر مضبوط في البيوت  
اسماء قد تظاهرَ عليه السلام الرضا منهم بالمبالغة، و  
كان اسم الولد السعيد في البيت الاوّل أو الثاني و اسمى  
في البيت التاسع؛ و الحمد لله على كل حال.

بسم الله عزّ شأنه

منامةٌ فيها آثار الصّدق لِلعبد الأسود. رأيت  
البارحة علماءً فيهم آثار الصّلاح و العظمة قد خرجوا

عن منزل السيّد محمد ابوالمعالي، فتلافت<sup>١</sup> معهم على  
الباب و جالسنا و تكلمنا، و كانوا يقولون يُندب قبل  
شهر رمضان تركُ الروح و ما يخرج عنه سبعة أيّام، و أنا  
استشعر عند ذلك كثرة اطلّاعهم في العلوم؛ و كانت ليلة  
الجمعة 26 صفر 1359.

\*\*\*

و قد اخبرني السيّد الجليل و الولد السعيد  
الروحاني السيّد عبدالباقي -أيده الله تعالى- انه رأى في  
صبيحة هذه الليلة في المكاشفة أني وردتُ عليه من  
الباب و أنّها في نهاية البهجة و السرور قال: و كنت  
تقول: انّ الله تعالى قد وهب لي في هذه الليلة من العلوم  
ما لا يُحصى؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا.

---

<sup>١</sup> . المنجد: تلافي الأمر: تداركه؛ تلاقى القوم: تحاجوا؛ وليكن ظاهراً مراد  
همان ملاقات و تلاقى و برخورد کردن باشد. (محقّق)

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

رَأَيْتَ هَذَا الْعَدَدَ «55» فِي صَبِيحَةِ الْإِثْنَيْنِ، 29

صَفَرِ 59.

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

رَأَيْتَ هَذَا الْعَدَدَ «38» فِي السَّجْدَةِ، يَوْمَ السَّبْتِ،

13 ذِي الْحِجَّةِ 59.

بِسْمِهِ تَعَالَى شَانِهِ

در شب گذشته مولانا حاجی آقا را در خواب

دیدم و شکوه از سوء حال نموده، تصدیق می نمود؛

چاره می خواستم، می فرمود «تا سه ماه دیگر دو امتحان

مشکل در پیش داری هرگاه از امتحان بیرون آمدی بعد

از سه ماه به مقصد نائل می شوی.» حفظنا الله تعالى عن

مَزَالِ الْأَقْدَامِ؛ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ. (27 ذِي الْحِجَّةِ

1359).

بِسْمِهِ عَزَّ شَانِهِ

لِقَطْعِ الْأَرْضِ تَا چَهْل رُوزِ صَبْحِ وَ شَامِ أَوَّلِ يَكِ

مرتبۀ این صلوات را بخواند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ

و آلِ مُحَمَّدٍ و الْعَنَ اُعدَاءَ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ؛ ما شاء الله و  
لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ الا بالله العليّ العظيم و اَفُوْضُ اَمْرِي  
إِلَى اللهِ إِنْ اللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.

بعد هزار مرتبه؛ در موقع عمل، آیه هفتم

﴿الْمَصَّ﴾: ﴿فَلَنَقُصَّنَّ﴾<sup>۱</sup> الخ، بخواند چهارده قدم

برود.

بسمه تعالی شأنه

اليوم صبح زنی را دیدم جميله بالا، بسيار

نزدیک بود می گفتم: «یک ماه صبر کنید!» ۶/ع ل /

۲.۱۳۶۰

بسمه تعالی شأنه

قد رأيت في الخُلُصَة لِقَاطَ باب المنزل اربع

زُجَاجات كِبَار في غَايَةِ الجَلَاء و قد أُخِذَت عنها

الكثافات و الغُبار بالتَجَلِيَّة؛ و الحمد لله على كلِّ حال.

(۱۰ صفر ۱۳۶۱).

بسمه عزّ شأنه

«بهترین مریدین» المكتوب على الأوراق

۱. سورة الأعراف (۷) صدر آیه ۷.

۲. جنگ ۱۰، ص ۱۱۹ الى ۱۲۲.

السهيلي، المزيّن في الأشجار التي في السّماء، المرئي عند الوصول إليها بالطيران الكثير، في حالة الوجد و الاضطراب لأجل الوصول إلى الحضرة، من وراء حجابٍ مُشَبَّكٍ نوريٍّ في غاية الرّقة و اللطافة، و الانتقال من المريدين مریدی الحضرة؛ و الحمد لله و له المنُّ على كلِّ حالٍ. (كانت ليلة الاحد التاسع و العشرين من شهر المحرم ۱۳۶۱؛ محمد جواد).

بسمه عزّ شأنه

شب گذشته مرحوم آقا سيّد محمد علی طیب (ره) را در خواب دیدم، از مسجدی که مطب دندانسازی او بود بیرون آمدیم، ایشان به جانب منزل می رفتند حقیر ملتفت شدم که درب مسجد مذکور باز مانده، کلید از ایشان گرفتم خواستم قفل را ببرم آویخته بود به محلی که دستم نمی رسید، نردبان کوچکی گذاشتم دو پله بالا رفتم دیدم بر آنجا نوشته: «آقای آقا میرزا جواد آقا کشته شد» با خود گفتم من به سفر رفته بودم خبر کشته شدنم را داده اند خوب است اهل خود را اعلام کنم که زنده هستم؛ و الحمد لله علی کل حال. (سه شنبه، ۱۵ صفر الخیر ۱۳۶۱).

بِسْمِهِ تَعَالَى

قد رأيت تمثلاً في صبيحة يوم الثلاثاء (٢٧ ع ١)

و هو انّ الحضرة الربوبية يمسح رأسى بيده تلطفاً و قد

استأنست الآثار بعد يوم أو يومين. (في ٤ / ع ٢ /

١٣٦١).

بِسْمِهِ عَزَّ شَأْنَهُ

اليوم صبح بعد از بيدارى از خواب روى

خودم را دیدم در نهایت روشنى و

سفیدی که تا کنون نه غیری و نه خود را به این  
سفیدی ندیده‌ام؛ و الحمد لله علی کلّ حال. (۲۳/ج  
۲ / ۶۱).

بسمه الله تعالى شانه

در شب پنجشنبه نزدیک صبح یا صبح روز  
مذکور در خواب دیدم به همراهی آقا میرزا باقر و چند  
نفر از رفقا اربعین گرفته و ترك حیوانی نموده‌ایم؛ در این  
حال متذکر بودم که چون جمعیتی هستیم این اربعین به  
آخر می‌رسد؟ شب بعد که شب جمعه بود اوائل شب به  
خاطر خطور می‌نمود، ﴿وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ﴾<sup>۱</sup> الی آخر الآیة  
تلاوت شد؛ و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.  
(۱۴ شهر رمضان ۱۳۶۱).

بسمه عزّ شأنه

رأیت قبل یومین أو ثلاث أنّی أُریدُ الإِحرامَ  
لِدخول بیت الله تعالی و استأنستُ فی هذه الأوقات  
حالةً من مواهب الحضرة المُحسِنِیَّة یناسب معناه و

---

<sup>۱</sup>. سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۱۴۲.

يوجبُ الرجاءُ أن يوصلني في مِنِّه و عطاياه إلى ما أريد  
و ارجو سريعاً انشاءالله تعالى حيث لا يكون الفصل بين  
الإحرام و الزيارة كثيراً و قد رأيت في الحَلْسَة مُصْحَفًا  
مفتوحًا و في صفحته اليُسرى سورةُ الفتح؛ و الحمد لله  
على كلِّ حال. (في ١١ شهر رمضان المبارك ١٣٦٢).

بِسْمِ تَعَالَى

مكاشفتان تشتملان على البشارتين الاولى: و

﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا﴾<sup>١</sup> الثانية: ورقة هَوِيَّت «شب

جمعه منزل» و إلى الآن ما اطلعتُ بانَّ ليلة الجمعة نكون

في مجلس أو لا ينعقد مجلسنا اصلاً؛ و الخيرُ بيده تعالى.

(١٢ صفر ٦٣).

بِسْمِ اللّٰهِ عَزَّ شَأْنَهُ

من الإفاضات رأيت في النوم (ليلة الجمعة آخر

الصفرة) ختمٌ مجرَّب في الغاية؛ و

---

١ . سورة آل عمران (٣) قسمتي از آيه ٩٧.



التأكيد يبدأ من يوم الجمعة، فيقرأ أوّل آية من سورة  
المباركة الحمد بعدد الوسيط،<sup>١</sup> و في السبت ثانياً  
كذلك، وهكذا الى آخر الاسبوع يتمّ العمل؛ و الحمد لله  
على كلّ حال.

جمعه ٧٤ / ٩٢ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

شنبه ٦٠ / ٧٨ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

یکشنبه ٦٣ / ٧٢ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

دوشنبه ٢٢ / ٣١ ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾.

سه شنبه ٩٨ / ٨٩ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

نَسْتَعِينُ﴾.

چهارشنبه ١٢٢ / ١٠٤ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ

الْمُسْتَقِيمَ﴾.

پنج شنبه ٦٣٠ / ٦٠٣ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

بسمه تعالی شأنه

من الألفاظ السنيّة استمعتُ في المنام - قبل

يومين او ثلاث - انّ الحضرة العظمة جلّ ذكره يقول:

---

<sup>١</sup> . چون در و سيط دو احتمال است هر دو ضبط شد.

«اردتُ أن أزيد شوق فلان إلى شهرين» و يسمّيني.

و قد شاهدت الأثر في تلك الأيام و قد رأيت

اليوم باب الدار القبلي مفتوحًا.

(بتاريخ: ليلة السبت، ٢١ / ع ٢ / ٦٣؛ محمّد

جواد).

بسمه تعالى

رأيت في المنام أو بين النوم و اليقظة ﴿سَبْعَ لَيَالٍ

وَتَمَنِيَةَ أَيَّامٍ﴾<sup>١</sup>، ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ

بَيْنَهُنَّ﴾<sup>٢</sup> و المظنون انه كان المعرفة؛ و الحمد لله

على كل حالٍ. ( ٢١ ذى القعدة ٦٣؛ محمّد جواد).

بسمه تعالى

مكاشفة لها الظنّ القويّ بالصدق: الولد السعيد

الحسن آغا رأيتّه، قال بقى سنة الى زمان الوصول. (٢٣

ذى القعدة ١٣٦٣؛ محمّد جواد).

بسمه تعالى

البارحة قال يقظانًا: أمرك في الروحانية يرقى إلى

١ . سورة الحاقه (٦٩) قسمتى از آيه ٧.

٢ . سورة الطلاق (٦٥) قسمتى از آيه ١٢.

الدَّرجات العلى بالتدرىج و ما هو شىء دفعىّ، لىكن لك  
امران عظيمان يتحصّلان قريباّ بالسبعة و الاربعة عشر؛  
و الحمد لله أوّلاً و آخراً و ظاهرًا و باطنًا. (حرر فى يوم  
الأحد، ٢٢ محرم ١٣٦٤).

بسمه تعالى

قال ايضًا بالبارحة و هو فى القبض: رأيتك عال  
المكان و وعدك بعد اربعة اشهر. (٢٧ محرم ٦٤).

بسمه تعالى

فى الليلة الماضية رأيت هذا العدد: «١٦٦». (يوم  
١٤ رجب ١٣٦٤).

بسمه عزّ شأنه

الوحدة الكشفيّة العلمية فى يوم الإثنين السابع و  
العشرين من شهر شعبان 1364.

بسمه تعالى شأنه

استمعت البارحة قريب الصباح بإذن القلب  
كلمات متبرّكات الاولى: «اللهم صلّ على محمد و آل  
محمد» الثانية: «لا اله الاّ الله» الثالثة: «بسم الله الرحمن  
الرحيم» الرابعة: «سبحان ربّ العظيم و بحمده».

(بتاریخ: ۴ ذی القعدہ ۶۴).

بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالَى شَأْنَهُ

اضطجعت البارحة بعد التَّنْفُلِ قَرِيبًا مِنَ الصَّبَاحِ

فاسْتَمَعْتُ الحِلْسَ مِنْ قَائِلٍ يَقُولُ نودى ثلاث مرّات:

«بنتى يا حضرت زهراء دلخوش باش». و لا يخفى أنّ

البنت مخاطبة النفس و البنتية انتسابها الى الحضرت جلّت

عظمتها و الثلاثة يحتمل أن تكون إشارة إلى ثلاثة أيام أو

غير ذلك من الوجوهات؛ و له الحمد على كل حال.

(يوم الثلاثاء، التاسع من ذى القعدة ٦٤).

\*\*\*

رأيت نفسى قبيل اليوم بأيّام قلائل عارياً عن

اللباس غير ساتر للعورة. و البارحة رأيت شجرة تشتعل

مثل السراج فى موضعين منه، قريباً منى بعشر خطوات

و الشعلة كانت بيضاء غير أنّها لم تكن ذات بهجة. (سلخ

ذى القعدة ٦٤؛ محمّد جواد).

\*\*\*

سرّ منقول لا بدّ من التجربة، قيل مجرّب؛ و هو أن

يغسل البدن و الرجلان من الشخص فى طست فمن.

فأنّه يحبّ المغسول عنه حبّاً لا يفارقه.

بِسْمِهِ تَعَالَى

البارحة قبيل الصباح رأيت في المنام كنت

مستلقياً إلى القبلة و اتلو سورة التوحيد و عند تلاوة آية

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ يلهب قلبي بنار الإشتياق؛ و

الحمد لله تعالى على كل حال. (في ١٦ ذى الحجة ٦٤).

بِسْمِهِ عَزَّ شَأْنُهُ

رأيت البارحة اخواني السيد عبدالباقي و

السبزوارى، الأوّل راكباً على عنق

الجمل و الثاني على وسطه، و أظنّ أنّ الأوّل بقى من  
عمره خمس سنين و الثاني سبع سنين؛ ليكن الظنّ بالاوّل  
أقوى. (فى ليلة ٢٣ محرم ٦٥).

بسم الله عزّ شأنه

اليوم فى الصباح بعد الانتباه رأيت فى الخلسة  
اقول: ما بقى من هذا الطريق السير إلى الله تعالى إلا شىء  
قليل؛ و الحمد لله على كل حال. (١/ع ل/ ٦٥).

بسمه تعالى

رأيت قبيل هذا اليوم كربلاى محمد على  
السرايدار و أردت السؤال عن أمور و هو يمتنع عن  
الإجابة فلما تسلّم باثر الالحاح سئلته عن مقام المعرفة  
قال: يرزقك الله تعالى معرفته فى شهر المحرم الآتية؛ و  
أشار بتأكد قربها.

و رأيت فى المنام (ليلة الخميس أوّل الشهر  
جمادى الاولى ٦٥) أحدًا يقول: وعدك «المص» و أظنه  
مربوطًا بأمر الدنيا و الحمد لله على كل حال. (٢/ج ل/  
٦٥).

بسمه تعالى

رأيت في المنام صبيحة اليوم مكتوباً في ذراعي  
 الايمن في الباطن بخطّ النسخ بالحبر الأسود: «ولاية  
 على حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي»<sup>١</sup> فاريتها  
 بالاخ الروحاني حسن آغا قال: كتبها الملائك؛ وانا  
 تنبّهت الدخول في الولاية، و ما مضى الا لمحّة فرايت  
 السواد زال منه وبقى الخط على اللحم مثبتاً؛ والحمد لله  
 تعالى، بسمه تعالى. (جمعه / غره ذى القعدة / ٦٥).

### بسمه تعالى

چند شب قبل در خواب دیدم پرواز نمودم به  
 قدری که منتهی به خستگی شد، به جایی رسیدم  
 شخصی تلقین می نمود من نوشتم: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ  
 \* اللَّهُ الصَّمَدُ﴾<sup>٢</sup>،

صمد را که نوشتم اوّلاً بدون الف و لام نوشتم  
 بعد الف و لام به او ملحق نمودم و همان شب در  
 خلسه دیدم: ﴿لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ  
 فَخُورٌ﴾<sup>٣</sup> شب گذشته در خواب دیدم آخر صفحه

١. بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٢٤٦.

٢. سوره الإخلاص (١١٢) آیه ١ و ٢.

٣. سوره هود (١١) ذیل آیه ١٠.



دست راست و اوّل صفحه دست چپ لفظ بشارت نوشته بود. (۲۹ ذی الحجة ۱۳۶۶).

صبح دوشنبه ۲۴ محرم ۶۷، عدد «۵۰» را دیدم.

كنت متفكراً في لقاء جناب وليّ الله فشاهدت هذا العدد: «۱۵». (۲۵ محرم ۶۷).

هذا العدد شهد في الخلسة بعد صلاة الصبح «۱۱۱» (بتاریخ: ۲۲ / ع ۶۷ / ۲).

در لیلۀ ۷، ج ل، در عالم خواب به فکر لقاء حضرت ولیّ الله تعالی بودم در بین خلسه این عدد مشهود شد: «۸۸».

بسمه تعالی

شب گذشته حاج آقای زنجانی را در خواب دیدم می گفت: «سه سال دیگر به جایی می رویم که نه امام هست نه پیغمبر» مقصود عالم فنا بود، (یا گفت چهار سال دیگر و مظنون اوّل است) و من متحسّر بودم که در این مدّت چه کنم. (بتاریخ ۱۵ ذی الحجة ۱۳۶۷).

امروز صبح عدد «۱۹» مشهود افتاد. (۱۵)

## دستور العمل ها

[ذِكْرُ رِيَاضَةِ الْجَلَالَةِ وَخُلُوتِهَا]

عن كتاب شمس المعارف ذِكْرُ رِيَاضَةِ الْجَلَالَةِ وَ

خُلُوتِهَا وَ هِيَ «اللَّهُ اللَّهُ» وَ مَعَهَا هَذِهِ الْآيَةُ الشَّرِيفَةُ وَ هُوَ

قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ وَ هُوَ إِنْ

تَخَلَّى لَهَا أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا بِشُرُوطِ الْخُلُوتِ مِنَ الصَّوْمِ<sup>٢</sup> عَنْ

كُلِّ ذِي رُوحٍ وَ مَا خَرَجَ مِنْ رُوحٍ وَ الْعِزْلَةِ عَنْ

الْمَخْلُوقِينَ وَ الصَّلَاةِ تَلَازِمِ الْجَلَالَةِ عَقِبَ كُلِّ صَلَاةٍ

أَلْفَ مَرَّةٍ وَ الْآيَةُ الْمَذْكُورَةُ خَمْسِينَ مَرَّةً وَ يَكُونُ بِخُورِكَ

اللُّبَانِ الذِّكْرَ وَ تَقْرَأُ الْجَلَالَةَ كُلَّ يَوْمٍ غَيْرَ قِرَاءَةِ الصَّلَاةِ

عَشْرَةَ أَلْفَ مَرَّةٍ، هَذَا كُلُّهُ وَ الْبُخُورُ عَمَالٍ؛ فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ

الرَّابِعَ عَشَرَ تَرَى الْخُلُوتَ قَدْ اِمْتَلَأَتْ نُورًا وَ تَرَى فِي خِلَالِ

ذَلِكَ النُّورِ أَشْبَاهًا فَتَقْوُّ قَلْبَكَ وَ لَا تَخْفُ وَ ثَبَّتْ جَنَانَكَ،

وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ مِقْدَارَ ثَلَاثِ سَاعَاتٍ فَيَأْتِيكَ

خَادِمُ الْأَسْمَاءِ حَتَّى يَمْلَأَ لَكَ الْمَكَانَ فَلَا تَخْفُ مِنْهُ فَإِنَّهُ

مُبَارَكٌ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَخَافَ مِنْهُ فَيَسَلِّمَ عَلَيْكَ فَرِّدْ

١. جنگ ١٠، ص ١٢٧ الى ١٣٦.

٢. مع الامساك عن ساير المفطرات.

عليه السّلام و تأدّب معه، فإنّه رجل عظيم الشأن جليل  
القدر تجده ينطق بالجلالة و الآية في كل يوم عقب  
الصلوات الخمس، خادما بطاعتك و تحصيل أمرك، و  
تشكّر منه و قل له شكّر الله سعيك و غفر لنا و لك بمنّه  
و كرمه انصرف مأجورًا، أنالك الله الجنّة بمنّه و كرمه،  
انه على ما يشاء قدير.<sup>١</sup>

[جدولى برای دفع اجانين به نقل از كتاب عيون التجارب]

بسم الله تعالى

عن عيون التجارب عاجت كثيرًا ممن كان يؤذيه  
الجنّ بمربع ذى اربع بسم الله الرحمن الرحيم، بحيث  
يقع في السطر الأعلى الترتيب، فان طال به استعنت  
بمربع ذى

---

<sup>١</sup>. جنگ ١٠ ص ١٠٨ و ١٠٩.

خمسة و حفظناها من كل شيطان رجيم، برأ باذن

الله.

۱

عبارت شیخ بهائی راجع به زهد سالک به نقل از مرحوم آیه الله انصاری رضوان الله  
علیه

بسمه تعالی

عن الشيخ البهائي عن كشكوله:

---

۱. همان مصدر، ص ۱۱۱.

إِنَّ السَّالِكَ إِذَا أَزْهَدَ فِي كُلِّ مَا يَصْرِفُهُ عَنْ مَقْصُودِهِ  
مِنَ الْأَمْوَالِ الدُّنْيَاوِيَّةِ وَ اتَّقَى مِنْ كُلِّ خَاطِرٍ يَرِدُ عَلَيْهِ وَ  
يَجْعَلُهُ مَائِلًا إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ اتَّصَفَ بِالْوَرَعِ وَ الزَّهْدِ وَ  
التَّقْوَى، فَيُحَاسِبُ نَفْسَهُ دَائِمًا فِي أَعْمَالِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ يَتَّهَمُهَا  
فِي كُلِّ مَا تَأْمُرُهُ بِهِ؛ فَإِذَا خَلَصَ مِنْهَا وَ طَابَ وَقْتُهِ بِالْإِلْتِذَازِ  
بِمَا يَجِدُهُ فِي طَرِيقِ الْمَحْبُوبِ تَنَوَّرَ بَاطِنُهُ وَ ظَهَرَ لَهُ لَوَائِعُ  
الْغَيْبِ وَ انْفَتَحَ لَهُ بَابُ الْمَلَكُوتِ وَ لَاحَ لَهُ لَوَائِحُ مَرَّةً  
بَعْدَ أُخْرَى فَيُشَاهِدُ أَمْوَرًا غَيْبِيَّةً فِي صُورٍ مِثَالِيَّةٍ؛ فَإِذَا ذَاقَ  
مِنْهَا شَيْئًا رَغِبَ فِي الْعِزْلَةِ وَ الْخَلْوَةِ وَ الذِّكْرِ وَ الْمَوَاطَبَةِ  
عَلَى الطَّهَارَةِ التَّامَّةِ وَ الْعِبَادَةِ وَ الْمِرَاقَبَةِ وَ أَعْرَضَ عَنِ  
الْمَشَاغِلِ الدُّنْيَوِيَّةِ الْحَسِيَّةِ وَ تَوَجَّهَ بَاطِنُهُ إِلَى الْحَقِّ سَبْحَانَهُ  
بِالْكَلِيَّةِ فَيُظْهِرُ لَهُ الْوَجْدَ وَ السُّكْرَ وَ الشُّوقَ وَ الذُّوقَ وَ  
الْمَحَبَّةَ وَ الْهَيَّانَ وَ الْعِشْقَ؛ فَيَمْحُوهُ تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى وَ  
يَجْعَلُهُ غَائِبًا عَنِ نَفْسِهِ فَيُشَاهِدُ الْمَعَانِيَ الْقَلْبِيَّةَ وَ الْحَقَائِقَ  
السَّرِّيَّةَ وَ الْأَنْوَارَ الرُّوحِيَّةَ وَ يَتَحَقَّقُ بِالْمَشَاهِدَةِ وَ  
الْمَعَايِنَةِ وَ الْمَكَاشِفَةِ وَ يَفِيضُ عَلَيْهِ الْعُلُومُ الدِّينِيَّةَ وَ  
الْأَسْرَارُ الْإِلَهِيَّةَ وَ يَظْهِرُ لَهُ أَنْوَارَ الْحَقِيقَةِ وَ تَخْفَى أُخْرَى  
حَتَّى يَتِمَكَّنَ وَ يَخْلُصَ مِنَ التَّلْوِينِ وَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ السَّكِينَةُ

الرَّوْحِيَّة؛ و يصير ورود هذه الأحوال ملكةً له فيدخلُ في  
عالم الجَبَروت و يشاهد العقولَ المجردة و الأنوارَ  
القاهرةَ و المدبّراتِ الكليّة من الملائكة المقربين  
المتهيّمينَ في جمالِ الله تعالى؛ فيظهر له بعد ذلك سلطان  
الأحدية و سواطعُ العظمةِ و الكبرياءِ فيجعله هبأً  
منشوراً.<sup>١</sup>

دستورالعملی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه برای قضاء حوائج

از مجربّات حاج محمد کریم خان است

مداومت نمایند به جهت حوائج:

يا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ قَادِرٍ عَلِمْتَ حَوَائِجِي فَصَلِّ

على مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و افْتَحْ لِي مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ و مَنْكَ

مَخَازِنَ عَطِيَّتِكَ بِقُرْبٍ و لِيكَ يا غَالِبُ يا غَنِيُّ.

---

١. همان مصدر، ص ١٢٤.

## بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی

اوّل هر ماه که روز دوشنبه باشد شروع به خواندن سوره مبارکه ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾<sup>۲</sup> نموده هر روزی به عدد ایّام ماه بخواند؛ به این طریق که روز اوّل یک مرتبه و روز دوّم دو مرتبه تا چهاردهم که چهارده مرتبه خوانده شود؛ و هر روز پنجشنبه هم دعای ذیل را بخواند. این ختم جهت وسعت معیشت مجرّب است و دعا این است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا وَاحِدُ یَا مَاجِدُ یَا جَوَادُ

یَا حَلِیْمُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا

---

۱. جنگ ۱۰، ص ۱۳۷

۲. سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱.

كَرِيمٌ، أَسْأَلُكَ تُخْفَةً مِنْ تُخْفَاتِكَ، تَلُمُّ بِهَا شَعْبِي وَ  
 تَقْضِي بِهَا دِينِي وَ تُصَلِّحُ بِهَا شَأْنِي بِرَحْمَتِكَ سَيِّدِي؛ اَللّٰهُمَّ  
 اِنْ كَانَ رِزْقِي فِي السَّمَاءِ فَانزِلْهُ و اِنْ كَانَ فِي الْاَرْضِ  
 فَاخْرِجْهُ و اِنْ كَانَ بَعِيدًا فَقَرِّبْهُ و اِنْ كَانَ قَرِيْبًا فَيَسِّرْهُ و  
 اِنْ كَانَ قَلِيْلًا فَكثِّرْهُ و اِنْ كَانَ كَثِيْرًا فَبَارِكْ لِي فِيْهِ و اَرْسَلْهُ  
 اِلَى اَيْدِي خِيَارِ خَلْقِكَ و لَا تُخَوِّجْنِي اِلَى شَرَارِ خَلْقِكَ و  
 اِنْ لَمْ يَكُنْ فَكُوْنْهُ بِكَيْنُوْنَتِكَ و وَحْدَانِيَّتِكَ؛ اَللّٰهُمَّ اَنْقِلْهُ اِلَى  
 حَيْثُ اَكُوْنُ و لَا تَنْقُلْنِي اِلَيْهِ حَيْثُ يَكُوْنُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ  
 شَيْءٍ قَدِيْرٌ؛ يَا رَحِيْمٌ يَا غَنِيٌّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و  
 تَمِّمْ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ و هَبِّئْنَا كِرَامَتَكَ و اَلْبَسْنَا عَافِيَتَكَ.

\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی

منقول از شخص اهل الهی: سه شنبه و  
 چهارشنبه و پنجشنبه را روزه بگیر، و شب جمعه  
 وضوء گرفته دوازده مرتبه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾<sup>۱</sup> را تلاوت  
 نماید و خدا را قسم دهد به پنج تن آل عبا  
 عليهم السلام، بخوابد به پهلوی راست ببیند حضرت

۱. سوره النمل (۲۷) آیه ۶۲



مهدى عجل الله تعالى فرجه را و حاجتش را برآورد.

كيفية صلاة العبهري لرؤية رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام

بسمه تعالى

و هي اربع ركعات يقرأ في كل ركعة «فاتحة

الكتاب» مرّة و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾<sup>١</sup> عشر مرّات و يسبّح خمس

عشرة مرّة «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله

أكبر» ثم يركع و يقول ثلاث مرّات «سبحان ربّي

العظيم» و يسبّح عشر مرّات ثم يرفع رأسه، و يسبّح

ثلاث مرّات ثم يسجد، و يسبّح خمس عشرة مرّة ثم يرفع

رأسه، و ليس فيما بين

السجدين شيء ثم يسجد ثانيًا كما وصفت إلى أن

يتمّ أربع ركعات بتسليمه واحدة فإذا فرغ لا يتكلّم أحدًا

حتى يقرأ «فاتحة الكتاب» عشر مرّات و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾

عشر مرّات و يسبّح ثلاثًا و ثلاثين مرّة، ثم يقول: «صَلَّى

الله على النبي الامي جزي الله محمدًا عنّا ما هو أهله و

مُستحقّه» ثلاثًا و ثلاثين مرّة.

دعای شریف مجرب برای قضاء حوائج به نقل از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله

١. سورة القدر.

أيضاً في دار السّلام دعاء شريف مجرّب للحاجة

المذكورة ولها خواص عجيبة و يوجب قضاء الحوائج؛

و يقرء للحاجة المذكورة عند النوم خمس مرّات على

طهارة و هو هذا: سبحانَ الله العظيم و بحمده، سبحانه

من إله ما أقدره و سبحانه من قدير ما أعظمه و سبحانه

من عظيم ما أجله و سبحانه من جليل ما أمجده و

سبحانه من مجيد ما أرفه و سبحانه من رؤوف ما أعزه

و سبحانه من عزيز ما أكبره و سبحانه من كبير ما أقدمه

و سبحانه من قديم ما أعلاه و سبحانه من عالٍ ما أسناه

و سبحانه من سنيّ ما أبهاه و سبحانه من بهيّ ما أنوره و

سبحانه من منيرٍ ما أظهره و سبحانه من ظاهرٍ ما أخفاه

و سبحانه من خفيّ ما أعلمه و سبحانه من عليمٍ ما

أكرمه و سبحانه من كريمٍ ما ألطفه و سبحانه من لطيفٍ

ما أبصره و سبحانه من بصيرٍ ما أسمعاه و سبحانه من

سميعٍ ما أحفظه و سبحانه من حفيظٍ ما أملاه و سبحانه

من ملىّ ما أوفاه و سبحانه من وفىّ ما أغناه و سبحانه من

غنىّ ما أعطاه و سبحانه من مُعطٍ ما أوسعه و سبحانه

من واسعٍ ما أوجده و سبحانه من جوادٍ ما أفضله و

سبحانه من مُفِضِلٍ ما أَنْعَمَهُ و سَبْحانَهُ من مُنْعِمٍ ما

أَسِيدِهِ و سَبْحانَهُ من سَيِّدٍ ما أَرْحَمَهُ و سَبْحانَهُ من رَحِيمٍ

ما أَشَدَّهُ و سَبْحانَهُ من شَدِيدٍ ما أَقْوَاهُ و سَبْحانَهُ من قَوِيٍّ

ما أَحْمَدَهُ و سَبْحانَهُ من حَمِيدٍ ما

أَحْكَمَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ حَكِيمٍ مَا أَبْطَشَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ  
بَاطِشٍ مَا أَقْوَمَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ قَيُومٍ مَا أَدْوَمَهُ وَ سَبْحَانَهُ  
مِنْ دَائِمٍ مَا أَبْقَاهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ بَاقٍ مَا أَفْرَدَهُ وَ سَبْحَانَهُ  
مِنْ فَرْدٍ مَا أَوْحَدَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ وَاحِدٍ مَا أَصْمَدَهُ وَ  
سَبْحَانَهُ مِنْ صَمَدٍ مَا أَمْلَكَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ مَالِكٍ مَا أَوْلَاهُ  
وَ سَبْحَانَهُ مِنْ وَليٍّ مَا أَعْظَمَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ عَظِيمٍ مَا  
أَكْمَلَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ كَامِلٍ مَا أُمَّتَّهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ تَمَامٍ مَا  
أَعْجَبَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ عَجِيبٍ مَا أَفْخَرَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ  
فَاخِرٍ مَا أَبْعَدَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ بَعِيدٍ مَا أَقْرَبَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ  
قَرِيبٍ مَا أَمْنَعَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ مَانِعٍ مَا أَغْلَبَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ  
غَالِبٍ مَا أَعْفَاهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ عَفُوفٍ مَا أَحْسَنَهُ وَ سَبْحَانَهُ  
مِنْ مَحْسِنٍ مَا أَجْمَلَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ جَمِيلٍ مَا أَقْبَلَهُ وَ سَبْحَانَهُ  
مِنْ قَابِلٍ مَا أَشْكَرَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ شَكُورٍ مَا أَغْفَرَهُ وَ  
سَبْحَانَهُ مِنْ غَفُورٍ مَا أَكْبَرَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ كَبِيرٍ مَا أَجْبَرَهُ  
وَ سَبْحَانَهُ مِنْ جَبَّارٍ مَا أَدِينَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ دَيَّانٍ مَا أَقْضَاهُ  
وَ سَبْحَانَهُ مِنْ قَاضٍ مَا أَمْضَاهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ مَاضٍ مَا  
أَنْفَذَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ نَافِذٍ مَا أَرْحَمَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ رَحِيمٍ مَا  
أَخْلَقَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ خَالِقٍ مَا أَقْهَرَهُ وَ سَبْحَانَهُ مِنْ قَاهِرٍ

ما أملكه و سبحانه من مالكِ ما أقدره و سبحانه من قادر  
ما أرفعه و سبحانه من رفيع ما أشرفه و سبحانه من  
شريف ما أرزقه و سبحانه من رازق ما أقبضه و سبحانه  
من قابض ما أبسطه و سبحانه من باسط ما أهداه و  
سبحانه من هادٍ ما أصدقه و سبحانه من صادق ما أبداه  
و سبحانه من بادٍ ما أقدسه و سبحانه من قدوسٍ ما  
أطهره و سبحانه من طاهر ما أزكاه و سبحانه من زكئ  
ما أكفاه و سبحانه من كافٍ ما أبقاه و سبحانه من باقٍ  
ما أعوده و سبحانه من مُعيدٍ ما أفطره و سبحانه من  
فاطر ما أوهبه و سبحانه من واهبٍ ما أتوبه و سبحانه  
من توابٍ ما أسخاه و سبحانه من سخئٍ ما أنصره و  
سبحانه من نصيرٍ ما أسلمه و سبحانه من سلامٍ ما أشفاه  
و سبحانه من شافٍ ما أنجاه و سبحانه من مُنجٍ ما

أَبْرَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ بَارٍّ مَا أُطْلِبُهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ طَالِبٍ  
 مَا أَدْرَكَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ مُدْرِكٍ مَا أَشَدَّهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ  
 شَدِيدٍ مَا أَعْطَفَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ عَطُوفٍ مَا أَعَدَلَهُ و  
 سَبْحَانَهُ مِنْ عَادِلٍ مَا أَتَقَنَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ مُتَقِنٍ مَا أَحْكَمَهُ  
 و سَبْحَانَهُ مِنْ حَكِيمٍ مَا أَكْفَلَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ كَفِيلٍ مَا  
 أَشْهَدَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ شَهِيدٍ مَا أَوْصَلَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ  
 وَاصِلٍ مَا أَكْفَاهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ كَافٍ مَا أَحْسَبَهُ و سَبْحَانَهُ  
 مِنْ حَسِيبٍ مَا أُمَّتَهُ و سَبْحَانَهُ مِنْ تَامٍّ مَا أَجْمَلَهُ، و سَبْحَانَهُ  
 هُوَ اللهُ الْعَظِيمُ و بِحَمْدِهِ، و الْحَمْدُ لِلَّهِ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و  
 اللهُ أَكْبَرُ و لِلَّهِ الْحَمْدُ و لَا حَوْلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ  
 الْعَظِيمِ، دَافِعِ كُلِّ بَلِيَّةٍ و هُوَ حَسْبِي و نَعْمَ الْوَكِيلُ.

عمل دیگری برای رؤیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از مرحوم  
 انصاری

### عمل آخر للحاجة المذكورة

من أراد أن يرى النبي صلی الله علیه و آله فليقم  
 ليلة الجمعة فيصلی المغرب ثم يدوم إلى الصلوة إلى أن  
 يصلی العتمة و لا يكلم أحداً ثم يصلی و يسلم في ركعتين  
 يقرأ في كل ركعة ﴿الْحَمْدُ﴾ مرة واحدة و ﴿قُلْ هُوَ اللهُ  
 أَحَدٌ﴾ ثلاث مرّات؛ فإذا فرغ من صلاته أنصرف ثم

صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيهِمَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مَرَّةً وَاحِدَةً وَ  
﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَيَسْجُدُ بَعْدَ تَسْلِيمَةٍ وَ  
يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَيَقُولُ:  
«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا  
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» سَبْعَ مَرَّاتٍ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ  
السُّجُودِ وَيَسْتَوِي جَالِسًا وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُولُ: «يَا حَيُّ  
يَا قَيُّومُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ يَا  
رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا يَا رَبَّ يَا رَبَّ» ثُمَّ يَقُولُ  
رَافِعًا يَدَيْهِ وَيَقُولُ:

«يَا رَبَّ (ثَلَاثًا) يَا عَظِيمَ الْجَلَالِ (ثَلَاثًا) يَا بَدِيعَ

الْكَمَالِ يَا كَرِيمَ الْفِعَالِ يَا كَثِيرَ النِّوَالِ

يا دائمَ الإفضال يا كريم يا متعال يا أوّل بلا منال يا  
 قيوم بغير زوال يا واحد بلا انتقال يا شديد المحال يا  
 رازق الخلائق على كلّ حال أرني وجه حبيبي و حبيبيك  
 محمّد صلّى الله عليه و آله في منامي يا ذا الجلال و  
 الإكرام. «ثمّ ينام على فراشه أو غيره و هو مستقبل القبلة  
 على يمينه و يلزم الصلوة على النبيّ حتّى يذهب به النوم  
 فإنّه يراه، ان شاء الله.

[صلاتي منقول از امام صادق عليه السّلام برای قضاء حوائج به نقل از مرحوم  
 انصاری]

روى عن جعفر بن محمّد الصادق عليها السّلام  
 من كان له إلى الله حاجة فليصلّ يوم الخميس أربع  
 ركعات بعد أن ارتفعت الشّمس و بعد الغسل و ليقرأ  
 في كلّ ركعة بعد الفاتحة سورة القدر عشرين مرّة، فإذا  
 سلّم يقول مائة مرّة: «اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد» ثمّ  
 يرفع يده إلى السّماء و يقول: «يا الله» عشر مرّة، ثمّ يحرك  
 الاصبع السّبابة و يقول: «يا الله» عشر مرّة، ثمّ يقول: «يا  
 ربّ» حتّى ينقطع النّفس، ثمّ يرفع يده مقابل الوجه و  
 يقول: «يا الله» عشر مرّات؛ ثمّ يقول:

«يا أفضل من رُجّي و يا خير من دُعِي و يا أجود



من أعطى و يا أكرم من سُئِلَ، يا من لا يُعزُّ عليه ما فعله،  
يا من حيثما دُعِيَ أجاب اللهمَّ إني أسئلك من موجبات  
رحمتك و بأسمائك العظام و بكلِّ اسمٍ لك عظيم و  
أسئلك بإسمك الذى إذا دُعيتَ به أجبتَ و إذا سُئِلتَ  
به أعطيتَ و أسئلك بإسمك العظيم الأعظم يا ديانَ يوم  
الدين يا محيى العظامِ و هى رميمٌ و أسئلك بأنك الله لا  
إله إلا أنت أن تُصَلِّى على محمد و آل محمد و أن تُيسِّرَ لى  
أمرى و لا تُعسِّرَ علىَّ و تُسهِّلَ لى مطلبَ رزقى من  
فضلِكَ الواسعِ، يا قاضى الحاجات يا قديرًا على ما لا  
يقدِرُ عليه غيرُك يا أرحمَ الراحمين و أكرمَ الأكرمين.

و كتب الشيخ الكفعمي في حاشية المصباح انَّ  
اسماعيل بن القيس اشتكى إلى الصادق عليه السلام من  
ضيق النفقة و المعيشة فأمره عليه السلام بأن يصلّي هذه  
الصلوة مرارًا ففعل ذلك و وُفِّرَ ماله و أتى الصّادقَ  
عليه السلام بـصُرَّةٍ فيه خمسُ مائةِ دينارٍ و أمره عليه السلام  
أن يكون متفقداً من اخوانه المؤمنين؛ اللهم ارزقنا ذلك  
خالصاً لوجهك الكريم.<sup>١</sup>

في اوقات الحلق

بسمه تعالى

السبت يورثُ الصُّدَاعَ و يَقْبُحُ في أعين النَّاسِ.

الأحد يَسْتَفِيدُ من الأَكابرِ و التَّجَارَةِ.

الإثنين يورثُ الغَمَّ و يُبْتَلَى.

الثلاثاء يورثُ الصُّدَاعَ و قُبْحَ المَنْظَرِ.

الأربعاء يورثُ النِّجَاةَ و الغِنَى.

الخميس يورثُ السَّعَادَةَ و الدَّوْلَةَ و الصِّحَّةَ.

الجمعة يَصِلُ إلى مراده انشاء الله تعالى؛ (من

كتاب الصدف).

---

١. جنگ ١٠، ص ١٣٩ إلى ١٤٣.

بعضی از دستورات کیمیاوی و غذائی که از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه  
است

الحمامة تنعقد صابرة على نار السبك، إذا اخذ منها

جزء و من الطير طير نصف جزء و من الستك نصف

جزء و من العقاب مثله؛ فدقت الادوية كل واحد

عليحده،

ثمّ لحفت بمجموعها الحمّامة في طاسة نحاس، و  
غطّيت بصفحة نحاس، فوضعت في نقرة و اوقد عليها  
بالفحم الجزل حتّى لا يبقى له دخان تخرج الحمّامة  
معقودة، ثمّ اجعل في بوطقه و الحفها بالزجاج و انفخ  
عليه حتّى تنسبك، و ارفع عنها الزجاج و افرغها في  
الراط، تجده نقرة منسبكة و هي يابسة و فيها بعض  
السواد؛ فلو كان شكه ثابتا تنبغى ان لا يسود، و لو جعل  
بدل الطاسة بوطقه ملطوفة بالروسنحتج و بياض  
البيض حصل المطلوب.

#### الحلواء المعروف بالمسقطى

يؤخذ النشاء جزء و الدهن جزئان و السكر ثمانية  
اجزاء، فينقع النشاء في الماء و يحلّ حتى تكون  
كالمخيض و يصفى من غرقه صفيقه و يصب في  
الفاطيل و يوقد بنار ليّنة و يساط دائماً إلى أن يفرغ و يتمّ؛  
فإذا حصل له قوامٌ قليل و تغير لونه فطبخ يصبّ عليه  
النصف الآخر و يصب عليه الدهن شيئاً فشيئاً إلى أن يتمّ  
و يساط دائماً و النار ليّنة حتى يبلغ و بلوغه أن تبرد  
منجمداً و ان لا يلتزق باليد حاراً، ثم ارفعه في

[راجع به رحلت استاد عرفانی حضرت آقای انصاری همدانی (ره)]

بِسْمِ مِیْحَرِّ لَّا بِنِ حَمْرِّ لَّا لِلّٰهٖ

رحلت استاد عرفانی، حضرت آیه الحقّ  
العالم کامل و العارف الّذی قلّ له نظیرٌ، الحاج الشیخ  
محمد جواد انصاری همدانی، در روز دوّم شهر  
ذوالقعدة الحرام سنه یک هزار و سیصد و هفتاد و نه  
هجریّه قمریّه، دو ساعت بعد از ظهر روز جمعه، در  
همدان واقع و جنازه شریفشان را به قم حمل و در  
جوار حضرت معصومه سلام

---

١. همان مصدر، ص ١٠٤.

الله علیها در [قبرستان] علی بن جعفر در مقبره‌ای

که در قسمت شمال شرقی واقع است دفن نمودند.<sup>۱</sup>

[میهمان نوازی و شدت عسر و تضیق معیشت

آقای انصاری (ت)]<sup>۳</sup>

۱. جنگ ۱۳، ص ۱۸.

۲. [حکایتی از معلق محترم درباره حضرت آیه الله آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری قدس الله نفسه الزکیه].

۳ [میهمان نوازی و شدت عسر و تضیق معیشت آقای انصاری]

از جمله قضایائی که حضرت والد - قدس سره - از مرحوم انصاری - رضوان الله علیه - نقل می فرمودند اینکه:

مرحوم انصاری در همدان ملجأ دوستان راه خدا و سالکان الی الله از اطراف و اکناف بود. در همه وقت از فصول سال، شیفتگان معرفت و ولایت از اقصی نقاط برای ادراک محضرش شدّ رحال نموده چند روزی در منزل ایشان سکونت می نمودند، به طوری که به ندرت اتفاق می افتاد منزل ایشان خالی از مهمان و مسافرین باشد. (خود حضرت والد نیز هر ماهی چند روز به همدان می رفتند.)

مرحوم انصاری به کسی از رفقاء و ارادتمندان خود در همدان اجازه نمی دادند کسی متصدی و متکفل ضیافت اخوان گردد، و حتی خود آن مرحوم با آن جثّه بسیار نحیف به خرید ما یحتاج شخصاً اقدام می نمودند و حتی در تهیه غذا نیز با دوستان همکاری می کردند.

برخی از افراد نادان که این اوضاع و احوال و رفت و آمدهای اشخاص را می دیدند چنین تصوّر می کردند که ایشان مخارج ضیافت را به طریق غیر معمول و از خارق عادات به دست می آورند و حتی بین خود گفته بودند: «آقای انصاری دست می برد از زیر تشک و مخدّه خود پول برمی دارد، و الاّ از طریق عادی و طبیعی چطور ایشان از عهده این مصارف می تواند برآید؟!» در حالی که از احوال ایشان و شدت عسر و تضیقات مالی کاملاً مطلع بودم و شنیدن چنین سخنانی از این گونه افراد برایم ناگوار بود.

روزی در فصل تابستان که طبعاً ورود دوستان و ارادتمندان ایشان به همدان شدت یافته بود و بیرونی ایشان مملوّ از رفقا طهرانی و اصفهانی و شیرازی و غیره بود، من در اطاق بیرونی بعد از ظهر استراحت می کردم که ناگاه متوجّه صدای مرحوم انصاری از اطاق مجاور شدم که با دو نفر مشغول صحبت بر

[مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سید علی گلپایگانی]

در عصر روز جمعه اوّل شهر رجب یک هزار

و چهارصد و سه هجریّه قمریّه، جناب مستطاب

شریعت‌مدار حجة الاسلام آقای حاج سید علی

---

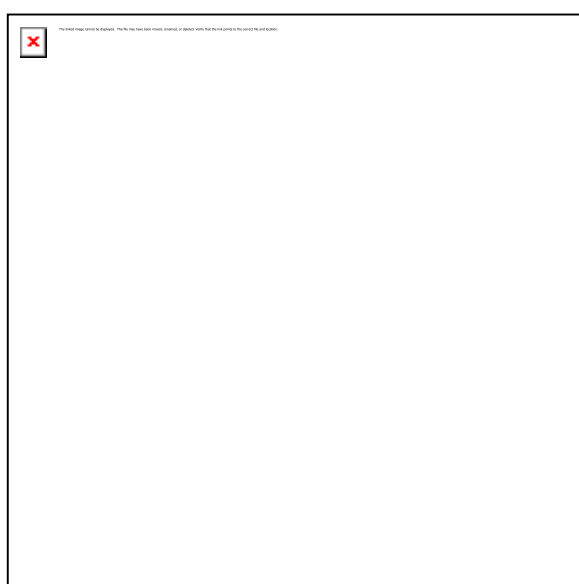
سر فروش باغی کوچک در بیرون و اطراف همدان می‌باشند، و ظاهراً این دو نفر دلال و واسطه فروش بودند، پس از گذشت اندک زمانی متوجه شدم این واسطه‌ها می‌خواهند باغ را به ثمن بنس بفروشند و مرحوم انصاری از فروش آن امتناع می‌ورزند؛ تا اینکه کم‌کم صدای آن دو نفر بلند شد و شروع کردند به هتّاکی و بی‌احترامی به مرحوم انصاری که ایشان در این هنگام صحبت را قطع کردند و به نزاع و مشاجره خاتمه دادند و آن دو نفر از منزل خارج شدند.

من از این پیش‌آمد بسیار متأثر شدم که باید کار اولیای خدا به اینجا برسد که برای تحصیل قوت مهمانان مجبور شوند باغ کوچک انگور خود را بفروشند و بعد با این مسایل روبرو شوند، در حالی که برخی از دوستان نادان ایشان چنین می‌پنداشتند این مخارج و مصارف تماماً توسط تصرفات ایشان و از راه غیر طبیعی تأمین می‌گردد، و با خود گفتم: به مجرد بازگشت به طهران از آشنایان قدری پول می‌گیرم و برای آقای انصاری ارسال می‌کنم.

غروب برای ادراک فیض نماز جماعت مرحوم انصاری در مسجد جامع همدان به اتفاق رفقا حرکت کردیم، و پس از اقامه نماز عشاء در صحن مسجد جامع هنگام خارج شدن از مسجد در حرکت بودم که ناگاه مرحوم آقای انصاری آمدند و در کنار من قرار گرفتند و به آهستگی در گوش من فرمودند:

«آقا سید محمد حسین مبدا آنچه را که در ذهن داری درباره مخارج و مصارف من جامه عمل بپوشانی! إن شاء الله خدا بزرگ است!» این جمله را فرمودند و از من فاصله گرفتند. (معلق)

گلپایگانی - دامت برکاته - فرزند مرحوم آیه الله آقا  
سیّد جمال الدّین گلپایگانی - رحمة الله عليه - با دو  
آقازاده خود و یک جوان دیگری در بنده منزل در  
مشهد مقدّس تشریف آوردند و در ضمن مذاکرات،  
مطالبی را از مرحوم والد خود نقل کردند که ما در  
اینجا می آوریم:



**احوال مرحوم آیه الحقّ و الیقین آقا سیّد جمال**

**الدّین گلپایگانی رضوان الله علیه**

تصویر مرحوم آیه الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی،  
رضوان الله علیه.

۱- تولّد آن مرحوم در سنه یک هزار و  
دویست و نود و پنج و یا شش هجریّه قمریّه، و  
ارتحال ایشان در عصر دوشنبه ۲۹ شهر محرّم الحرام  
یک هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریّه قمریّه بوده  
است.



۲- عادت ایشان این بود که در شب‌ها و یا روزهای جمعه، مقداری نُقل و یا حلویات دیگر خریده و در زیر شال کمر خود می‌ریختند، و چون به منزل می‌آمدند بچه‌ها را صدا می‌زدند و به آنها قسمت می‌کردند، و نیز در روزهای عید چنین می‌کردند.

۳- یک بار که ایشان به کربلا برای زیارت عید فطر و یا عید اُضحی مشرف شده بودند، (و آن عید با ابتدای حَمَلْ یک روز بود) از کثرت جمعیت که در صحن

و در رواق مطهّر حضرت سیّدالشّهداء  
علیه السّلام بود نتوانستند داخل شوند، و لذا به  
صحن مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السّلام آمدند و  
چون در آنجا هم جمعیت فوق العاده بود، در گوشه  
ایوان نشستند و نتوانستند داخل حرم شوند. در این  
حال مردی آمد و گفت: برخیز برویم زیارت کنیم!  
من برخاستم و او جلو می‌رفت و من به دنبال او،  
رفتیم و از رواق هم عبور کردیم تا رسیدیم به ضریح  
مطهّر و زیارت می‌کردیم، و آن مرد یک سکه کف  
دست من گذارد و گفت: این هم عیدی شما! و  
رفت.

من ناگاه به خود آمدم دیدم عجیب است،  
حرم و رواق کما کان شلوغ و مملوّ از ازدحام  
جمعیت است و این خلوت فقط در معیت آن  
شخص بوده است! نگاه کردم به کف دست خود،  
دیدم سکه موجود است و در روی آن نقش یا  
صاحب الزّمان است. آن سکه را محترم می‌داشتم و  
پیوسته آن را در دستمالی می‌پیچیدم و فقط بعد از  
وضوهای که می‌گرفتم آن را به چشمان خود  
می‌مالیدم و هر وقت کسی مریض می‌شد آن را در

آب می‌زدم و آن آب را می‌دادم بخورد، فوراً خوب می‌شد، و یا آن سگّه را به چشم و یا به محلّ درد او می‌مالیدم فوراً خوب می‌شد.

در سفری که به کربلا می‌رفتم، در راه یکی از همراهان که شیخی بود مریض شد و به دل درد سختی مبتلا شد. من سگّه را از دستمال درآوردم و در نصف استکان آب زدم و به آن مرد دادم آشامید و فوراً افاقه پیدا کرد، و بعداً به من گفتم: آن چه بود که این طور اثر فوری داشت؟! من از دادن سگّه و گفتن امتناع کردم، و او اصرار ورزید و من بر انکار افزودم، و او بالأخره گفتم: نمی‌شود، باید من ببینم! من سگّه را به او نشان دادم. به دست گرفت و انداخت، و گفتم: اینکه چیزی نیست!

من سگّه را برداشتم و در دستمال پیچیدم و چند گره معمولی بر آن زدم. گذشت، تا وقت دیگر چون گره‌ها را بازکردم که آن را بردارم، دیدم در دستمال چیزی نیست!

۴- منزل ایشان سابقاً در کوچه صد تومانی در

نجف اشرف [بود]؛ و بین منزل ایشان و مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی یک منزل فاصله بود و آن هم منزل مرحوم آقا حاج محمد حسین اخوان بود.

در آن منزل، ایشان در نهایت فقر و سختی و شدت به سر می بردند و بسیار وضع معیشت ایشان سخت بود؛ به طوری که اهل منزل، ناراحت شده و به ایشان فشار می آورد و از هرگونه دعوا و اوقات تلخی خودداری نمی کرد و هر روز به طوری ایشان را ناراحت می نمود؛ تا کار بر ایشان تنگ شد و یک شب همین که خواست بخوابد، تصمیم گرفت صبحگاه که از خواب برمی خیزد پس از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام سر به بیابان بگذارد و برود در کوهها و بیابانها که هیچ اثری از او نباشد.

در خواب دید که به او گفتند: اینک حضرت صاحب الزمان علیه السلام به منزل شما می آیند؛ در این حال دید که یک حقه نوری از سمت قبله، از روی آسمان آمد و کوچه را طی کرده و از دریچه اطاق داخل منزل ایشان شد و آن نور در عالم خواب، حضرت صاحب ارواحنا فداه بودند و چون داخل در

اطاق شد، در زیر رختخواب ایشان یک سگه قرار داد.

ایشان از خواب بیدار می‌شوند و در زیر رختخواب سگه‌ای نمی‌بینند ولیکن می‌دانند که تعبیر این خواب گشایش در امر معیشت است، و همین‌طور هم شد؛ یعنی ایشان از آن به بعد در سعه نسبی قرار گرفته و از رفتن به بیابان و آن جریانات منصرف شدند.

۵- دربارهٔ عملیّه جراحی پروستات گفتند که:

مدّتی در بیمارستان طهران (بازرگانان و سپس در بیمارستان نجمیه) بستری شدند و بنا شد عمل کنند. چون دارای کسالت قلبی بودند و (طیب قلب ایشان دکتر غلامرضا شیخ بود، و یک طیب دیگر به نام دکتر کیافر بود که طیب عمومی و

دستگاه مجاری ادرار بود.) دکتر شیخ اجازه نمی‌داد بیش از نیم ساعت بی‌هوشی ایشان به طول انجامد، و اطباء که متخصص در عمل جراحی بودند مدت عمل را دو ساعت یا یک ساعت و نیم کمتر نمی‌دانستند و می‌گفتند: حداقل باید مدت بی‌هوشی ایشان بدین مقدار طول بکشد.

از میان اطباء فقط پرفسور عدل که در جراحی ماهرتر بود می‌گفت: من می‌توانم در مدت کمتر از یک ساعت هم عمل کنم؛ و بالأخره بنا شد او عمل کند. اطباء دیگر هر کدام برای عمل، خطر را ۸۰ درصد و تا ۷۰ درصد و یا ۵۰ درصد، و به طور مختلف می‌دانستند؛ ولی پرفسور عدل گفت: خطر ۲۰ درصد است و ما هم راضی شدیم به عمل، به این شرط که خطر ۲۰ درصد باشد و ۸۰ درصد امور بهبود و سلامت باشد.

و همین‌که پرفسور عدل آماده عمل شد، نامه‌ای را از جانب او آوردند که پسران ایشان امضاء کنند، دیدیم در آن نوشته است ۵۰ درصد خطر و ۵۰ درصد بهبودی؛ دو برادر بزرگتر از من: آقایان مرحوم حاج سید محمد و آقای حاج سید احمد، امضاء

کردند؛ ولی من امضاء نکردم و گفتم: من با این خصوصیت امضاء نمی‌کنم؛ و قضیه از بین رفت و پرفسور عدل نیز منصرف شد.

این خبر به پدرم رسید، مرا طلب کرد و گفت:

ای آقا سیّد علی! چرا امضاء نکردی؟! من گفتم: ای پدر جان! من نمی‌توانم مرگ شما را ببینم، و با این قید امضاء نمی‌کنم!

فرمود: من حالا نمی‌میرم، مرگ من در وقت

دیگری است؛ تو برو و امضاء کن و در وقت عمل در خانه باش و سورهٔ یس را قرائت کن!

من ورقه را امضاء کردم و رفتم به خانه، و از

آنجا مرتّباً با تلفن با بیمارستان تماس داشتم و

همین که گفتند مشغول عمل شدند، من شروع کردم

به خواندن سورهٔ یس و مرتّباً می‌خواندم تا عمل تمام

شد، و پس از یک ساعت تلفن زدند که مریض را

از اطاق عمل به بخش منتقل کردند، و له الحمد  
مختوم به خیر شد.

حقیر گوید: این جانب پسر دائی ای دارم به نام  
حاج سید محمد تقی عرفان، که در بین ارحام، او را  
آقا بزرگ می گویند. پس از چند سالی که من از نجف  
به طهران مراجعت کرده بودم و از رحلت مرحوم  
گلپایگانی نیز چند سالی می گذشت، روزی برای  
ویزای گذرنامه خود که اقامه بود، به شهربانی طهران  
مراجعه کردم؛ و در آن وقت، پسر دائی ما رئیس  
قسمت دارائی شهربانی بود که از طرف وزارت  
دارائی و خزانه داری در آنجا منصوب و مشغول به  
کار بود. چون وارد اطاق او شدم، دیدم شخص  
محترمی در نزدیک ایشان نشسته و مشغول گفتگو  
هستند. چون سلام کردم و نشستم، پسر دائی ما مرا  
به ایشان و ایشان را به من معرفی کرد و گفت: ایشان  
از دوستان و رفقای بسیار خوب ما هستند و نام ایشان  
دکتر کیافر است.

من با آقای دکتر کیافر مشغول گفتگو شدیم،  
و پسر دائی ما برخاست و رفت تا گذرنامه مرا درست  
کند؛ از جمله کلام دکتر کیافر این بود که من طیب



معالج مرحوم آیه الله گلپایگانی بودم و در دوران  
معالجه و در وقت عمل از ایشان کرامت‌ها و  
بزرگواری‌هایی را دیدم که هرگز تا آخر عمر  
فراموش نمی‌کنم.

از جمله آنکه: در وقت عمل ما ایشان را  
بی‌هوش نکردیم و ایشان گفتند: اصولاً بی‌هوشی  
لازم نیست؛ و برای ما - برای عمل پروستات که عمل  
مشکلی است - تخدیر موضعی به هیچ‌وجه کافی  
نیست؛ ولی ایشان جداً گفتند: بی‌هوش نکنید و به  
تخدیر موضعی اکتفا کنید؛ و ما هرچه گفتیم: تخدیر  
کافی نیست، فرمود: من تحمل می‌کنم، شما چه کار  
دارید؟!!

ما با تخدیر موضعی که ابداً کافی نبود مشغول  
عمل شدیم، و ایشان هم در ابتدای عمل به ذکر  
خاصی مشغول شدند و چنان در عالم خود فرو رفتند  
و مشغول حال و ذکر خود بودند که تا آخر عملیه  
ابداً احساس درد و یا ناراحتی را نکردند؛ و این قضیه  
برای من بسیار مُعْجَب و شگفت‌آور بود! مرحوم  
گلپایگانی تا آخر عمل، به



هوش بود و مستغرق در ذکر بود به طوری که اگر او را قطعه قطعه می‌کردیم توجهی نداشت؛ تا عمل تمام شد و او هم از حال و ذکر خود افتاد، و او را به اطاق معمولی بخش آوردیم و در آنجا کم‌کم احساس درد می‌نمود.

دکتر کیافر می‌گفت: آن مرحوم برای من حکم یک قدّیس و شخص ملکوتی و به تمام معنی روحانی بود، و نسبت به او بسیار شیفته و علاقه‌مند شدم، و از او تقاضا کردم مرا نصیحتی کند و ایشان سه نصیحت کردند که من تا امروز به آن عمل می‌کنم. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

۶- استاد ایشان در قسمت عرفان در نجف اشرف قبل از مرحوم آقا سید احمد کربلائی طهرانی، مرحوم آقا شیخ محمد علی نجف آبادی معروف به آخوند گربه بود.

اقول: داستان آخوند گربه و علّت تسمیه او را به آن اسم، و علّت رجوع ایشان به آقای سید احمد را مفصلاً خود مرحوم گلپایگانی برای حقیر بیان

۷- آقا سید علی می‌گفت: من در وقت ارتحال

ایشان در نجف اشرف نبودم، چون ایام تابستان بود

و برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا

علیه السلام به ایران آمده بودم و در وقتی که

می‌خواستم از ایشان خداحافظی کنم، قدری پول به

من دادند و گفتند: این برای تو کافی است و تو دیگر

مرا نخواهی دید. و در مشهد و ایران سراغ کسی نرو

و از کسی پولی قبول نکن! و اگر احیاناً نیازمند

شدی، در مشهد از آقا شیخ کاظم دامغانی بگیر.

۸- در وقت فوت، برادر بزرگ من آقا سید

محمد، و داماد آقا شیخ محمد تقی هرنندی و مادرم

حاضر بودند. آقا سید محمد در گوشه‌ای گریه

می‌کرد. و هم مادرم و هم دامادمان نقل می‌کردند که:

---

<sup>۱</sup> . برای اطلاع بیشتر پیرامون این موضوع به جلد اول همین مجموعه ص ۱۶۲ مراجعه شود.

«پیوسته آن مرحوم مشغول ذکر بود و چنان صورتش سپید و روشن و درخشان شده بود که حدّ ندارد، و چنان چشم‌ها جاذب و درشت و دلربا بود که هیچ کس جرأت نگاه کردن در آنها را نداشت. مادرم به دامادمان می‌گوید: عدیله بخوان! دامادمان می‌گوید: وجود این مرد عدیله است؛ من چه بخوانم؟! و در آن حال که رو به قبله بسترش را نموده بودند، بدون هیچ تکانی و حرکتی فقط یک عطسه زد و گوئی هزار سال است که رحلت کرده است.» «رحمة الله علیه و أسکنه بُحبوحة جتّه.

۹- آقا سیّد علی گفتند: در همان ایّام کسالت و مرض و تهاجم فقر و قرض و گرفتاری‌های شدید که از هر جانب بر پدرم روی آورده بود (با آنکه مرجع تقلید و آیت بزرگ خدا بود) و در طبقه فوقانی در تابستان گرم، روی تخت افتاده و لولهٔ ادرار از محلّ ادرار به زیر تخت متّصل بود، پدرم به من گفت:

«ای سیّد علی! از مراقبه دست بردار و ابداً تا آخر عمرت یک شب هم از نماز شب دست

برندار!»

من گفتم: ای پدرجان! آن گرفتاری‌های شما در اصفهان در اوایل تحصیل، و آن حالات و آن گرفتاری‌های شدید شما در نجف، و این گرفتاری‌های آخر عمر بدین صورت و بدین کیفیت! من طاقت آنها را ندارم و گهگاهی نماز شب می‌خوانم ولی به طور مستمرّ و مداوم نمی‌توانم بخوانم.

پدرم رو کرد به من و فرمود:

«چه می‌گوئی؟! من خودم همه این

گرفتاری‌ها را خواسته‌ام!»

۱۰- روزی قائم مقام رفیع، در آخر عمر که

مغضوب شاه شده بود به من گفت: فقط یک نفر مرا

از نزدیکی این دستگاه منع کرد و من نشنیدم، و او

مرحوم پدرت بود و اینک فهمیده‌ام که فقط او

درست می‌گفت.

اقول: روزی مرحوم گلپایگانی به حقیر

فرمود: قائم مقام رفیع، روزی نزد

من آمد و در ضمن مذاکرات و صحبت‌های خود  
می‌گفت: ما در دستگاه اعلی حضرت (رضا شاه  
پهلوی) چنین و چنان خدمت می‌کنیم و به مردم  
رسیدگی می‌کنیم و به قضاء حوائج مردم توفیق  
می‌یابیم!

من گفتم: ابداً شما نمی‌توانید دفع جور و ظلم  
بنمائید، و به واسطه تقرّب و تقویت حکومت جائره  
هزار جنایت می‌کنید و سپس به برآوردن حاجت یک  
بیچاره‌ای که چه بسا آن گرفتاری او نیز در اثر همین  
تقویت‌ها پیدا شده است، خود را گول می‌زنید!

او گفت: علی بن یقطین هم همین‌طور بوده  
است، او نیز از مؤمنان و شیعیان خالص بود و در  
دستگاه حکومت هارون الرشید بود؛ و خدمت‌ها به  
ضعفای از شیعیان می‌کرد؛ ما هم سعی داریم که  
خدمت کنیم!

من گفتم: ساکت شوید! هی می‌گوئید: علی  
بن یقطین! علی بن یقطین! هرکس، در حکومت  
جائره وارد می‌شود و هی علی بن یقطین را شاهد  
می‌آورد! شما کجا و علی بن یقطین کجا؟! از مغز

سر تا نوک انگشتان پایتان را در نجاست فرو برده‌اید!  
و پیوسته در ... غوطه می‌خورید و هی می‌گوئید:  
کمک به مظلوم، کمک به مظلوم!

[عهد بستن آقا سید جمال با حضرت کاظم علیه السلام در عدم دستگیری از افراد]

مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل  
کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه  
شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر  
گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا  
مهدی اصفهانی بود که مدتی با اصرار از ما

---

۱. جنگ ۱۵، ص ۴۰ الی ۴۷.



دستور می‌گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هر جا نگاه می‌کرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مجالی‌های امکانیه و چیز مهمی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجت خدا، سید جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شك و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حق است و یا باطل؟ و روزی که در وادی السلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خط سبز نوشته است: أنا الحجّةُ ابنُ الحسن.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می‌شود. و آقا سید جمال الدین می‌فرمودند: ما اسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و

هوای گرم نجف با ریاضت‌هایی که انجام داده بود؛  
برای او خطرناک بود.

و از جمله یک نفر سیّد قزوینی که با ما رفت  
و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولیّ مطلق  
حقّ می‌دید، و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السّلام  
علیک یا ولیّ الله! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه  
حقیقت امر کنیم نشد، و هرچه فرزندان به او گفتند:  
این کار را نکن مؤثّر نیفتاد؛ حتّیّ آقا سیّد احمد  
(فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من، آن مسکین را زد،  
و حتّیّ من به او گفتم: من غلط می‌کنم حجّت مطلق  
خدا بوده باشم، من می‌خواهم و تو بیا و پا روی  
صورت من بگذار! او قبول نکرد و حتّیّ گفته بود:  
این حرف‌ها خود نیز دلیل بر حجّت بودن ایشان  
است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیّه نموده و به  
ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سیّد جمال می‌فرمود: به واسطه

این قضایائی که رخ داد من با

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عهد کردم  
که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی  
دستگیری نکنم.

[تحاشی میرزا مهدی اصفهانی و شیخ احمد احسائی از کلمه عرفان و معرفت]

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به  
اصالت الوجود و الماهیّة، و به قول همین شاگرد  
معروفشان اصالة الواقیّه بوده‌اند، و از کلمه عرفان و  
معرفت سخت تحاشی داشته‌اند؛ و نظیر افرادی که  
از سیر و سلوک زده می‌شوند بر علیه اساتید خود،  
در آراء و افکار قیام می‌کنند.

مرحوم آقا سیّد احمد [کربلایی] طهرانی از  
مبرزین عرفاء و حکمای عالی‌قدر اسلام است و  
ایشان از مبرزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی  
همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملا  
هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقا سیّد  
علی شوشتری آموخته است.

و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر و  
سلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت  
گردیده است.

نظیر شیخ احمد احسائی که پس از مدّتی

مراقبه و سیر و سلوک، به واسطه همین وازدگی و سردی، حسّ بدبینی شدیدی نسبت به عرفاء و فلاسفه پیدا کرد، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت و در سبّ و لعن به آنها از خود اختیار نداشت. او هم قائل به أصالة الوجود و الماهیة شد؛ او هم راه معرفت را به کلیّ مسدود کرد و در عدم تجاوز از ظواهر روایات یک اخباری صرف بود؛ او هم مکتب نوینی به نام شیخیّه که بالأخره موجب پیدایش بهائیّه و بابیّه گردید، بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واکنش و عکس العملی است

که نفس در اثر وازدگی به

خرج می‌دهد و به واسطهٔ عدم تحمّل و عدم وصول، از سرّ کین برمی‌خیزد و مبادی و مبانی مسلم را انکار می‌کند.

شیخ احمد احسائی مدّتی در تربیت استاد عرفان: سیّد محمّد حسینی نیریزی شیرازی بود، و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدّتی توطن کرد.<sup>۱</sup>

[مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سیّد علی گلپایگانی در مجلسی دیگر]

در عصر روز پنجشنبه، ۱۶ شهر جمادی الاولی، یک هزار و چهارصد و پنج هجریّه قمریّه که جناب مستطاب حجّه الاسلام آقای حاج سیّد علی گلپایگانی - دامت برکاته - فرزند برومند حضرت آیه الله مرحوم آقا سیّد جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - در بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند. در ضمن مطالبی که دربارهٔ والد معظّمشان به میان آمد، فرمودند:

۱- بعد از رحلت ایشان، هنوز یک اربعین

۱. همان مصدر، ص ۸۱.

نگذشته بود که من شبی در کاظمین ایشان را در خواب دیدم (و می دانستم که رحلت کرده اند) محکم انگشت ایشان را گرفتم تا به سؤالات من پاسخ دهند. ایشان ابتداءً به من گفتند: می دانم می خواهی سؤالاتی بکنی که من قادر بر جواب آنها نیستم. عرض کردم: نه، از آن سؤالات نمی کنم؛ ولی می خواهم بپرسم بعد از رحلت، حال شما چطور است؟!

فرمودند: بسیار خوب است.

عرض کردم: محلّ شما کجاست؟!

فرمودند: ما هفت نفر هستیم که در آسمان  
هفتم می‌باشیم! و یکی از آنها محقق ثانی: محقق  
کرکی است.

گفتم: آیا شیخ مرتضی انصاری را هم  
می‌بینید؟!

فرمود: «شیخ در آسمان اوّل است و دسترسی  
به او بسیار آسان است!»

۲- بعد از رحلت مرحوم آخوند ملاّ محمد  
کاظم خراسانی (که مرحوم گلپایگانی به درس او  
می‌رفت) مبتلا به کسالت و سینه‌درد شد، که ناچار به  
سامراء، به واسطه آب و هوا آمد و مدت یازده ماه در  
آنجا توقف کرد.

و بعد از این مدت که بهبودی حاصل شد،  
عازم شد به نجف اشرف مراجعت کند؛ هرچه رفیق  
و دوست او در سامراء مرحوم حاج سید میرزا مهدی  
شیرازی اصرار می‌کند که در سامراء بماند (و حتی  
می‌گوید: نان و آبگوشتی که داریم با هم می‌خوریم)  
ایشان قبول نمی‌کند و می‌گوید: من باید به نجف  
اشرف بروم.

از مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی که آن وقت در سامراء بودند، می پرسد که: در نجف اشرف مطالب شیخ انصاری در دست کیست؟ می گوید: در دست آقا میرزا محمد حسین نائینی! و در کاظمین نیز از مرحوم آقا سیّد حسن صدر همین سؤال را می کند، ایشان هم می گویند: مطالب شیخ در دست میرزا محمد حسین نائینی است.

جناب محترم آية الله آقای حاج سیّد موسی شبیری زنجانی - دامت برکاته - گفتند: من خودم بلاواسطه از مرحوم گلپایگانی شنیدم که می گفت:

«من در سنه ۱۳۱۹ برای تحصیل وارد نجف شدم و تا سنه ۱۳۲۸ (و یا ۱۳۲۹، تردید از ناقل است) در نجف ماندم و سپس به سامراء رفتم و قریب یک سال در آنجا ماندم و به درس مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی می رفتم، و در این مدت میرزا تمام مبانی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی را که در نجف نزد او درس می خواندم از دست ما گرفت، و من چون می خواستم به نجف برگردم

متحیر



شدم که تمام مبانی آخوند گرفته شده و امروز هم در نجف فقط روی مباحث آخوند بحث می‌شود، فلذا خواستم به مباحث و مبانی شیخ وارد شوم؛ چون به کاظمین آمدم از مرحوم آقا سید حسن صدر پرسیدم: مبانی شیخ در دست کیست؟ گفت: نزد آقا میرزا محمد حسین نائینی است.»

فلذا مرحوم آقا سید جمال که به نجف می‌آید، یکسره به سراغ نائینی می‌رود؛ و در آن وقت که تازه آخوند فوت کرده بود و نائینی هم به واسطه انتشار رساله تنبیه الأمة و تنزیه الملة و همکاری با آخوند در روی کار آمدن مشروطیت، وجهه خوبی نداشت و کسی به درس او حاضر نمی‌شد؛ بنابراین مرحوم گلپایگانی تنها و تنها به درس او می‌رود و مدت شش سال به همین نحوه نزد او درس می‌خواند. و در غالب اوقات کار به مباحثه بین دو نفری می‌کشید و مرحوم نائینی به او می‌گوید: من می‌خواهم که برای فهمیدن مطالب شیخ، مطالب آخوند را که در نفس تو رسوخ کرده است با کلبتین (گاز انبری است که با آن دندان می‌کشند) بیرون

مرحوم گلپایگانی یک کتاب صلاة تماماً، و یک مکاسب را تماماً، نوشته و الآن موجود است؛ و اینها مجموعهٔ تقریرات نائینی و انظار خود اوست، و نوشتجات متفرقه نیز بسیار دارد.

۳- در شبها در سابق الأیام که آقا میرزا ابوالفضل اصفهانی و شیخ محمد تقی لاری و غیرهما در عرفان شاگرد او بوده‌اند، پس از نماز جماعت به طرف پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام در صحن می‌آمدند و در محل نماز آقا سید علی یزدی قدری با شاگردان می‌نشستند؛ و در بعضی از اوقات آن مرحوم می‌فرموده است: امروز تشرّف خدمت حضرت (امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) حاصل شد.

۴- زندگی و معیشت ایشان بسیار سخت [بود]؛ و در آن وقتی که در کوچهٔ صد تومانی منزل داشتند و بین منزل ایشان و آقا سید ابوالحسن اصفهانی یک منزل

بیشتر فاصله نبود، تمام فرزندان ایشان زیر یک لحاف از گونی می خوابیدند؛ و در وقت رحلت، ایشان یک هزار و پانصد دینار قرض داشتند که مرحوم آیه الله بروجردی حواله کردند که آقا شیخ نصر الله خلخالی بدهد.

۵- مرحوم گلپایگانی پیوسته شبها به مناجات و گریه مشغول بود و به همین جهت در اطاق بیرونی و تنها می خوابید، و عیالات را به وسیله تحفه و یا هدیه ای راضی نگاه می داشت. در یک شب که اهل منزل همه به عروسی یکی از ارحام رفته بودند و کسی غیر از مادرم در اندرون نبود، مادرم پیغام داد که من تنها می ترسم و پدرم از بیرونی به اندرونی آمد.

یک شب من در بیرونی خوابیده بودم، ناگاه بیدار شدم و دیدم پدرم به شدت گریه می کند و جملاتی را می گوید که فقط دو جمله از آن در نظرم باقی مانده است:

وَ لَيْتَكَ لَمْ تَخْلُقْنِي وَ لَيْتَنِي كُنْتُ حَشِيشَ الْأَرْضِ

فَأَكَلْتَنِي الْهُوَامُّ!

اینها مطالبی بود که آقا سیّد علی گلپایگانی  
نقل کردند؛ ولی خود حقیر وقتی در نجف اشرف  
بودم از بعضی از دوستان شنیدم که می گفت:

روزی همین آقا شیخ ابوالفضل اصفهانی بعد  
از نماز جماعت مرحوم گلپایگانی مترصد حال  
ایشان است که به وادی السّلام می رفتند، ایشان نیز با  
فاصله‌ای به طوری که آقا سیّد جمال متوجّه نشوند  
به دنبال ایشان می رود؛ ایشان همین که وارد  
وادی السّلام می شوند بوی عطر عجیبی وادی را پر  
می کند! مرحوم آقا سیّد جمال قدری در میان قبرها  
حرکت کرده و فاتحه می خوانند و سپس  
برمی گردند؛ و در همه این احوال آن بوی عطر به  
مشام می رسد.

مرحوم آقا سیّد جمال از همان خیابان طوس  
برمی گردند و ایشان هم با فاصله، مترقّب حال بوده  
و برمی گردد؛ تا در وسط بازار مشراق که مرحوم سیّد  
جمال می رفته است، یکی از آقایان به ایشان رسیده  
و قدری صحبت می کند. در اثر صحبت آن بوی عطر  
دیگر به مشام نرسید، و چون آن آقا خداحافظی کرد  
و رفت و



من جلو تر آمده بودم تا به آقا سیّد جمال رسیدم،  
رو به من کرده گفت:

«دیدی چگونه یک برخورد اثری دارد؟!»

من دانستم که از حرکت من به وادی السّلام،  
و آن انتشار بوی عطر به مشام من، از همه خبر داشته  
است.<sup>۱</sup>

[انتقاد از رویه آقا سیّد محمّد کاظم یزدی، رضوان الله علیه]

جناب محترم آیه الله آقای حاج شیخ لطف الله  
صافی گلپایگانی - دامّ عزّه - در شب اوّل ربیع  
المولود ۱۴۰۴، در مشهد مقدّس، نقل کردند از  
مرحوم آیه الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی  
- رضوان الله علیه - که از رویّه مرحوم آیه الله آقا  
سیّد محمّد کاظم یزدی به شدّت انتقاد می کرد، راجع  
به صحیفه کاظمیه<sup>۲</sup> و کلمات قصاری که از مطالب  
خود نوشته و طبع نموده اند، و می فرموده است:

«این یک نوع جسارت و جرأت در مقابل

امامان است!»

---

<sup>۱</sup>. جنگ ۱۶، ص ۱۲۴ الی ۱۲۶.

<sup>۲</sup>. صحیفه کاظمیه: مجموعه دعاهای انشاء شده مرحوم آقا سیّد محمّد کاظم  
یزدی است که به عنوان صحیفه کاظمیه طبع کرده بودند.

و در موقع بیان این مطلب خودش نیز دچار

احساسات شده و حالش تغییر می‌کرد و می‌فرمود:

«شما صحیفه سجّادیه سادسه و سابعه

بنویس، و یا دعاهاى حضرت امام کاظم علیه السّلام

را جمع کن و صحیفه‌ای ترتیب بده! این کارها یعنی

چه؟!»

[اخبار از فوت آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی، رضوان الله علیه]

و نیز آیه الله صافی نقل کردند از مرحوم

آیه الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی - رحمة الله

علیه - که بعد از فوت مرحوم آیه الله آقا ضیاء الدین

عراقی

که ریاست و تدریس نجف منحصرأ با آیه الله  
شیخ محمد حسین اصفهانی شد و هیچ کس احتمال  
فوت آن مرحوم را نمی داد (تقریباً پس از دو ماه از  
رحلت عراقی) در وقتی که مرحوم گلپایگانی در  
قنوت نماز و تر بودند در حال بیداری به تمام معنی،  
مشاهده می کنند که مرحوم آقا ضیاء الدین سوار بر  
استری است و همین طور می رود تا در منزل مرحوم  
حاج شیخ محمد حسین داخل شد؛ مرحوم  
گلپایگانی پس از نماز می گوید: مرحوم اصفهانی  
فوت کرده است! همین که قبل از طلوع آفتاب بر سر  
مناره امیرالمؤمنین می خواهند ندا کنند و صلاة  
بکشند، می گوید: گوش کنید که اینک خبر فوت  
مرحوم اصفهانی را می دهند! اتفاقاً چون گوش فرا  
می دهند می شنوند که رحلت ایشان را اعلام و برای  
تشییع جنازه مردم را دعوت می کند.<sup>۱</sup>

[نامه اخلاقی آقا سید جمال الدین گلپایگانی به حضرت علامه]

بسمه تعالی

به عرض می رساند: إن شاء الله تعالی وجود

---

۱. جنگ ۱۷، ص ۱۰.



مسعود مشمول عنایات ربانی و مستفیض به فیوضات سبحانی و مستمرّ به مدد صمدانی بوده باشد، و امیدوارم لازال در ترویج شرع و تأیید دین و إعلاء کلمه حقّه مؤید و منصور باشید.

ضمناً بارها گفتم و حالا هم می گویم که در فکر خود باش و حساب نفس را از دست مده، و همیشه مراقب و مواظب او باش و هر شب حساب از او پس بگیر! و امیدوارم دائماً مراقبت داشته باشی و مشغول به تحصیل علم و مقید به ترک فضولات از معاشرات و صحبت های بی معنی باشی.

جویای سلامتی حقیر باشید. بحمد الله بعد از عمل، مرض پرستات مرتفع؛ اگرچه آثار و عوارض او مرا در بیمارستان بستری کرده.

التماس دعای مخصوص دارم. رقیمه کریمه زیارت، از الطاف و مراحم عالی کمال تشکر را داشته و دارم.

نور چشمی حاج سیّد محمد سلام می‌رساند. باز می‌گوییم که مراقبت داشته باش و غافل مشو، که مبادا نظر التفاتی از آنجا بشود و تو غافل باشی! و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

الأحقر سیّد جمال الموسوی گلپایگانی

۴ / ذی الحجّة الحرام / ۱۳۷۴

[استدراج عالمی نجف دیده و قیاس آن با عارفی

شوریده (ت)]

۲...

---

۱. [حکایات و قصصی از معلق محترم درباره حضرت آیه الله مرحوم آیه الحقّ و الیقین آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی قدّس الله نفسه الزّکیّه].

۲ [استدراج عالمی نجف دیده و قیاس آن با عارفی شوریده]

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: روزی مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی - تغمّده الله برحمته - می‌فرمودند: من در ایام نوجوانی و تحصیل در حوزه نجف هم‌مباحثه‌ای داشتم شاهرودی که فردی بسیار مستعد و تیزبین و زرنگ و درس‌خوان بود، و ما با هم سالیان درازی را به مباحثه کتب مختلف و درس خارج مشغول بودیم. تا اینکه او پس از نیل به مراتب عالیّه علم و فوز به مرحله اجتهاد، جلاء نجف اختیار نمود و به شهر و دیار خویش شاهرود مراجعت کرد، و ما دیگر از او خبری نداشتیم، ولی همین‌قدر می‌دانستیم که در شاهرود بسیار مورد توجّه قرار گرفته و عالم وحید شهر و مرجع مراجعه

افراد و محل رتق و فتق امور مردم گردیده است، و تمام شهر در حیطة تصرف و اقتدار علمی و قضائی و نفوذ کلمه او واقع شده است.

روزی از ایام تابستان که در منزل به مطالعه مشغول بودم دیدم درب منزل به صدا در آمد و یکی از فرزندانم آمد و گفت: مردی با ریش تراشیده و کلاه فرنگی سراغ شما را می گیرد. گفتم: بگو بیاید بالا! در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد، به او گفتم: تو کیستی؟ در جواب گفت: مرا نمی شناسید؟ گفتم: خیر. گفت: من هم مباحثه ای شما هستم و اسمم فلان و فلان است. من گفتم: قَبِّحَ اللهُ وَجْهَكَ! خدا صورتت را کریه و زشت گرداند! این چه سیما و شمایللی است که برای خود ساخته ای؟! گفت: داستان من طولانی است و پس از [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نشستن چنین ادامه داد:

پس از اینکه من از نجف به مسقط الرأس خود شاهرود مراجعت نمودم، در مسجدی از مساجد شهر به اقامه نماز جماعت و تبلیغ و تفسیر و تبیین حلال و حرام پرداختم. مدتی از این اشتغال گذشت، کم کم صییت و شهرت ما تمام شهر شاهرود را فرا گرفت و مردم روی به ما آوردند و امور خود را به من واگذار نمودند، و مرافعات و دعاوی خود را نزد من مطرح می ساختند و برای حل مشکلات اجتماعی و خانوادگی از من استمداد می جستند؛ مدتی نگذشت که من عالم و حید شهر و ملجأ عوام و خواص و تنها مجتهد متنفذ و مبسوط الید شهر گشتم، به طوری که حاکم وقت از من حساب می برد و در امور خود با من مشورت می نمود و بدون اجازه من دست به هر کاری نمی زد.

شبی از شب ها حاکم مرا به صرف شام به منزل خود دعوت کرد؛ من به منزل حاکم رفتم دیدم عده ای نیز از اعیان و اشراف مدعو می باشند، طبیعتاً بسیار مورد توجه و احترام افراد حاضر قرار گرفتم و با انواع کلمات و تمجیدها و محبت های شبیه آمیز مرا مورد لطف و محبت خویش قرار می دادند، و من از این برخوردار و محفل کاملاً خرسند و مشعوف بودم.

در این اثناء دیدم زمزمه ای بین افراد در گرفت و حرکات چشم و ابرو و دست و صورت حکایت از وقوع مطلبی ناگفته می کند که گویا شرم و حیای افراد از حضور من مانع ابراز و اظهار آن می باشد؛ تا اینکه خود من رو به آنان نمودم و گفتم: آیا مطلبی هست که می خواهید مطرح کنید؟ یکی از آنها با اظهار شرمندگی و حُجب خاصی گفت: اگر جسارت نباشد می خواهم مطلبی عرض کنم اما شخصیت شما مانع از طرح آن است. من گفتم: هیچ اشکالی ندارد هرچه در دل دارید بدون خوف و هراس بگوئید.

آن شخص گفت: دوستان و رفقای محفل مایل هستند چنانچه شما اجازت فرمائید لبی تر کنند و صفائی به محفل آورند. من متعجبانه گفتم: یعنی چه؟ لبی تر کنند چه معنی دارد؟ من که نمی فهمم منظور شما را. آن شخص گفت: اگر اجازه فرمائید قدری شراب برای تازه نمودن دماغ و رفع خستگی تناول شود.

من که اصلاً و ابداً چنین تصوّر و تخیلی به ذهنم خطور نکرده بود آنچنان برآشغتم و بر آنها نهیب زدم که تمام اهل مجلس از رعب و وحشت فریاد من به لرزه و هراس افتادند، و در حالی که از شدت عصبانیت کنترل خود را از دست داده بودم مجلس را ترک گفته از خانه حاکم بیرون آمدم، و هرچه حاکم به دنبال من برای عذرخواهی آمد اعتنائی ننمودم و به منزل خود وارد شدم. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سه روز پس از این ماجرا شبی حاکم به منزل ما آمد و بنا را بر عذرخواهی و اغماض و شرمندگی گذاشت و با الحاح و اصرار از ما تقاضا کرد که دوباره به منزل ایشان برای صرف شام برویم، من نیز قبول کردم و رفتم و مشاهده نمودم همان افراد نیز در آنجا حضور دارند. این بار بدون طرح مسأله سابق سفره انداخته و شام آوردند. من دیدم عجب شام لذیذی است که در عمر خود این چنین طعم و رائحه و لذتی نچشیده بودم. پس از صرف شام صاحب خانه گفت از آنجا که آقایان مایل به صرف مشروب می باشند شما چنانچه تمایل دارید به منزل خود مراجعت کنید! من پذیرفته و برخاستم؛ ولی حاضرین با ابراز ندامت و اظهار شرمندگی از این جریان متأسّف شدند؛ من گفتم: ایرادی ندارد شما هر کاری می خواهید انجام دهید من با شما کاری ندارم و به منزل خود مراجعت کردم.

حدود سه هفته از این جریان گذشت و تمام این مدت طعم و لذت شام آن شب پیوسته فکر و ذهن مرا مشغول می داشت تا اینکه حاکم باز برای صرف شام مرا دعوت نمود و من با تمایل شدید و اشتیاق وافر دعوت او را لبیک گفتم.

پس از وارد شدن دیدم باز همان مهمان های معهود، در محفل حضور دارند و طبق برنامه قبلی سفره گسترانیدند و شام را با لذت و اشتیاقی وافر صرف نمودیم. پس از صرف شام بدون اینکه از من تقاضای خروج از منزل را بکنند دیدم خانمی با سینی و جام شراب، وارد مجلس شد و همین طور کنار درب اطاق به انتظار اجازه ایستاد.

افراد رو کردند به من و گفتند: اگر آقا اجازه دهند دوستان مایلند با حضور ایشان از باده ناب بهره مند گردند و لطف و صفای شرب شراب، با وجود شما بسیار گوارا و شیرین خواهد شد. من ابتداء ابراز ناراحتی نمودم ولی

اصرار افراد و تمنای آن خانم ساقی، مرا به سُستی و تسلیم واداشت و گفتم: شما به کار خود پردازید من کاری به کار شما ندارم.

پس از بیان این مطلب، آن خانم از همان ابتدای مجلس لیوان‌های شراب را یک به یک به دست افراد می‌داد و به سمت وسط مجلس پیش می‌آمد، ولی آن افراد بدون اینکه لیوان‌ها را به سمت دهان خود ببرند همین‌طور در دستان خود نگه داشتند؛ تا اینکه آن زن به من رسید و در مقابل من ایستاد، از من تقاضا کرد لیوانی برای شرب بردارم. من از این عمل ناراحت شدم و ابراز نگرانی نمودم، ولی یک‌مرتبه از هر طرف صدا به خواهش و تمنی و اصرار بر شرب باده برخاست و چنین تقاضا شد که تا من بر ندارم و صرف نکنم هیچ‌کدام از آنها شراب را به لبان خود نزدیک نخواهند ساخت، و من هرچه انکار کردم آنها بر اصرار خود افزودند؛ تا اینکه آن زن با حرکات و سکناتی مرا متوجه خود نمود و با ظرافت و لطافتی خاص مرا به وسوسه [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] انداخت و من لیوانی از باده ناب از دست او گرفتم و به دهان خود نزدیک نمودم و آن لیوان را لاجرعه سر کشیدم. خدا شاهد است به محض اینکه شراب وارد معده من شد، یک‌مرتبه احساس کردم چیزی از دل و قلب من خارج شد، و آن ایمان و اعتقادی که پیش از این در وجود و قلب خود احساس می‌نمودم، دیگر در نفس خود نیافتم. از آن مجلس بیرون آمدم در حالی که با آن فردی که پیش از این وارد مجلس شده بود، زمین تا آسمان تفاوت داشتم.

پس از مدتی، حاکم مرا به مسئولیتی در دوائر دولتی تنفیذ نمود و من عمامه از سر خود برداشتم و رسماً تحت حمایت و رعایت دستگاه حاکمه قرار گرفتم، و مسئولیت قضاوت دولتی را به من واگذار نمودند، و اینک وضع و حال من همین است که شما مشاهده می‌کنید.

در اینجا بنده به یاد داستانی از مرحوم آیه الله عارفِ واصل، حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی افتادم که بسیار شبیه به این حکایت است و آن را از مرحوم والد - قدس سرّه - شنیدم، و با بیان این داستان فرق بین عالم عارف و عالم عادی روشن می‌گردد:

مرحوم والد - قدس سرّه - می‌فرمودند: مرحوم حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی همدانی از عرفاء نامدار و از صاحبان نفس، ذوالاقتدار و مرجع اهل و دیار و ملاذ اقارب و اغیار بود، و در قریه کبودر آهنگ (چند فرسخی همدان) به تربیت و تهذیب شاگردان و سالکان اهتمام می‌ورزید.

روزی جمعی از اراذل و اوباش منطقه به تحریک بعضی از مخالفین و

[شدت کتمان سرّ آن مرحوم (ت)]

[کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد و نه آخرت

(ت)]

و ...

[ایشان مردی غیور و پابرجا و با استقامت بود

(ت)]

۱...  

---

معاندین آن بزرگوار، تصمیم می گیرند او را بیازارند، و مجلسی جهت عیش و نوش فراهم می سازند و ایشان را به آن مجلس دعوت می کنند. مرحوم کبودر آهنگی شب هنگام به آن محفل وارد می شود و می بیند که اراذل قریه همگی در آنجا مجتمع می باشند؛ پس از اندک زمانی بساط عیش فراهم می شود و پذیرائی از مهمانان آغاز می شود.

در این هنگام درب اطاق باز می شود و زنی برهنه با جام شراب وارد مجلس می شود و به یکیک از مهمانان کاسه‌ای از شراب می نوشاند، تا اینکه می رسد به مرحوم حاج میرزا جعفر و کاسه را از جام پُر کرده به ایشان تعارف می کند. مرحوم کبودر آهنگی سر خود را به زیر انداخته بودند و در تمام این مدت، اصلاً به اطراف توجه نکرده بودند و لذا هیچ اعتنائی به آن زن نمودند.

آن زن دوباره تقاضای خود را تکرار کرد و در حالی که می رقصید و به سمت ایشان حرکت می کرد، می خواست خود را به ایشان خیلی نزدیک کند تا بیشتر موجب تأذی ایشان شود؛ و [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همین طور گریه می کنند؛ من رفتم و کنار ایشان نشستم و از این وقایعی که برای ایشان پیش آمده بود می خواستم ابراز تأسّف و تآلم کنم که دیدم ایشان صحیفه را بستند و رو کردند به من، فرمودند: «آقا سیّد محمّد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت! مرا که می بینی با این گرفتاری‌ها خوشم و هیچ احساس ناراحتی و شکوه ابداً و ابداً ندارم.»

[ایشان مردی غیور و پابرجا و با استقامت بود]

مرحوم والد - قدّس سرّه - دربارهٔ ایشان می فرمودند: ایشان بسیار مرد غیور

[برآورده شدن حاجت آقا سید جمال الدین

رحمة الله عليه، توسط امام حسین علیه السلام (ت)]

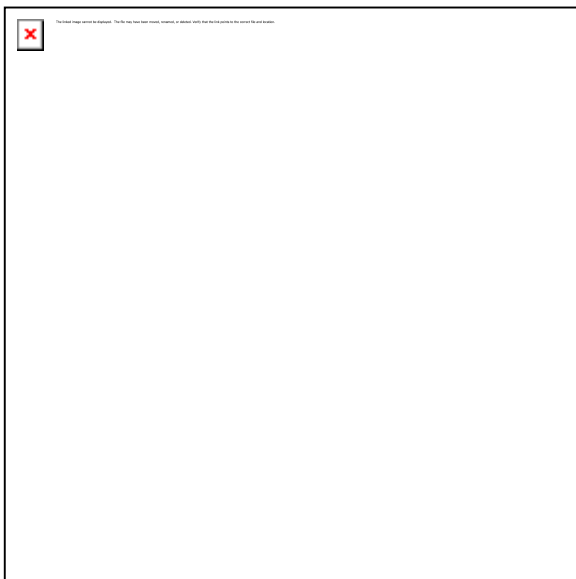
---

و قرص و پابرجا و با استقامتی بود، و در مسیر طلب و اراده مراحل عالیه بسیار کوشا و استوار بود.

روزی به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شود و پنجره ضریح را با دو دست خود می گیرد و تکان می دهد و با حالتی مصمم و مجد و مصرّ از آن حضرت تقاضای وصول به مقام شهود و فتح باب معرفت را می کند، و در مقابل عرض می کند: هرچه می خواهید از مصائب و گرفتاری ها بر سر من فرود آورید، من همه چیز را تحمّل خواهم کرد!

مدّتی از این قضیه نگذشت که فشار و گرفتاری از هر طرف بر ایشان وارد گردید. عسرت در معیشت کم کم در زندگی اثرات نامطلوب گذاشت و بدهی به افراد از حدّ متعارف گذشت و زبان شکوه و گلایه و چه بسا طعن و کنایه باز شد، در همین اثناء حادثه ای برای یکی از فرزندان ایشان پیش آمد و این گرفتاری مزید بر فشارها و تنگناها گردید؛ وضعیّت ایشان و اعتراض طلبکارها و حرف و نقل افراد در محل، کار را به جایی رساند که ایشان مجبور شدند برای مدّتی به اتّفاق خانواده به مسجد کوفه نقل مکان نمایند. یک روز که فشار بر خانواده واقعاً آنان را به استیصال کشانید، اهل بیت ایشان با اعتراض شدید از ایشان سؤال می کند: این چه وضعی است که ما بدان دچار شده ایم؟ مرحوم آقا سید جمال می فرمایند: همه کارها به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است، اگر می خواهی برو به حرم و خودت از آن حضرت تقاضا کن. عیال ایشان می گوید: شما به حرم بروید و دعا کنید! ایشان می فرمایند من نمی روم. بالأخره اهل بیت ایشان از کوفه به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شود و بنای گلایه و شکوه را می گذارد که آخر این چه مصیبتی است که بر ما وارد شده است و ما را به استیصال کشانده است؟!

هنگامی که از حرم خارج می شود متوجّه می شود دزد کفش های او را برده است! دیگر طاقتش طاق می شود و فریاد می زند و هرچه بر زبانش جاری شده بود به مرحوم آقا سید جمال و [ادامه در صفحه بعد]



## مجموعه تصاویر

تصویر عارف کامل واصل، مرحوم آیه الله العظمی

علامه قاضی،

۱...

---

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] امیرالمؤمنین علیه السّلام نثار می کند. خلاصه کار به جائی می رسد که خود مرحوم آقا سید جمال، دیگر به تنگ می آید و تحمل این وضع برای او امکان پذیر نمی باشد؛ دوباره به حرم امیرالمؤمنین علیه السّلام مشرف می شود و پنجره ضریح را با دو دستان خود می گیرد و خطاب به حضرت عرض می کند:

«یا علی: من ... خوردم که چنین تقاضائی از شما کردم، من طاقت تحمل امتحان تو را ندارم، خواستی مقصود و آرزوی مرا برآورده کنی خود دانی، و اگر نخواستی برآورده مکن!»

پس از ارجاع مطلب به امیرالمؤمنین علیه السّلام یک مرتبه اوضاع آقا سید جمال تغییر می کند و فشارها یکی پس از دیگری مرتفع می گردد و کم کم احوال ایشان به روال عادی بازگشت می نماید.

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می فرمودند: انسان نباید طلب خود را در ازای امر دیگری قرار دهد؛ زیرا چه بسا قادر بر انجام آن چیز نمی باشد و اگر خواست خود را منوط به این تعهدات بگرداند، خداوند هم با او به همان شیوه عمل می نماید و کجا انسان می تواند با مشیت و اراده خدا مقابله و هم آوردی نماید؟! پس بهتر است که از اوّل با اظهار عجز و ناتوانی، حالت مسکنت و فقر را در پیشگاه الهی عرضه بدارد و از او بخواهد که با همه ضعف و قصور و تقصیر و کوتاهی با کرامت و لطف خود با او برخورد



نماید، نه با عدل و قسط و حساب و کتاب که در این صورت بازنده خواهد شد .

[برآورده شدن حاجت آقا سید جمال الدین رحمة الله عليه، توسط سیدالشهداء

عليه السلام]

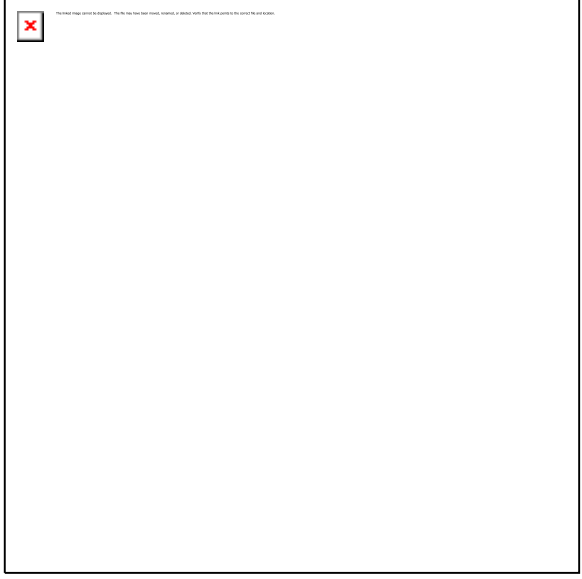
مرحوم والد - قدس سره - می فرمودند: عادت مرحوم آقا سید جمال الدین - رحمة الله عليه - این بود که هر ساله در شب نیمه شعبان از نجف به زیارت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شدند و روز نیمه شعبان به نجف مراجعت می کردند.

در یکی از سالها به واسطه مانعی نتوانستند در شب نیمه شعبان به کربلا بیایند، به یکی از دوستان ایشان به نام مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی - رحمة الله عليه - که مردی صاحب دل و اهل معنی و مکاشفات بود قدری پول می دهند و می فرمایند: از طرف من به زیارت سیدالشهداء علیه السلام برو و حاجتی را که از آن حضرت تقاضا دارم، بگیر و برای من بیاور. مرحوم آقا سید عبدالله به سمت کربلا حرکت می کند و در شب نیمه شعبان وارد کربلا می شود و قبل از تشرّف به حرم، به حمام نزدیک خیمه گاه می رود تا با غسل زیارت مشرف شود. وقتی وارد خزینه می شود می بیند از در و دیوار ذکر «یا هو» به گوش می رسد، حتی وقتی آب را از خزینه برمی دارد آب «یا هو» می گوید و وقتی آب را به سر جایش می ریزد باز صدای «یا هو» از آن شنیده می شود؛ خلاصه در تمام مدت اشتغال به غسل، تمام اشیاء داخل حمام با او به ذکر «یا هو» مترنم بودند.

مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی پس از انجام غسل به حرم سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شود و پس از فراغ از زیارت و نماز، در گوشه ای می نشیند و خدمت حضرت، حاجت آقا سید جمال را عرضه می دارد؛ در این وقت مشاهده می کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام از داخل ضریح بیرون آمدند و خطاب به او فرمودند: «به آقا سید جمال بگو حاجت را برآورده نمودیم».

مرحوم آقا سید عبدالله فردا به سمت نجف حرکت می کند و همان روز مرحوم آقا سید جمال الدین را ملاقات می کند و قبل از اینکه پیغام حضرت ابا عبدالله علیه السلام را به او برساند، آقا سید جمال به او می گویند: پیغام امام حسین علیه السلام به ما رسید و از آقا سید عبدالله فاطمی تشکر می کند. \* - مثنوی معنوی، دفتر اول .

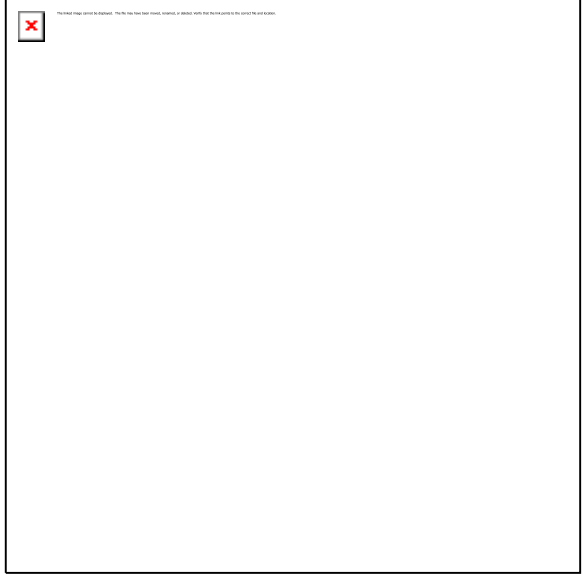




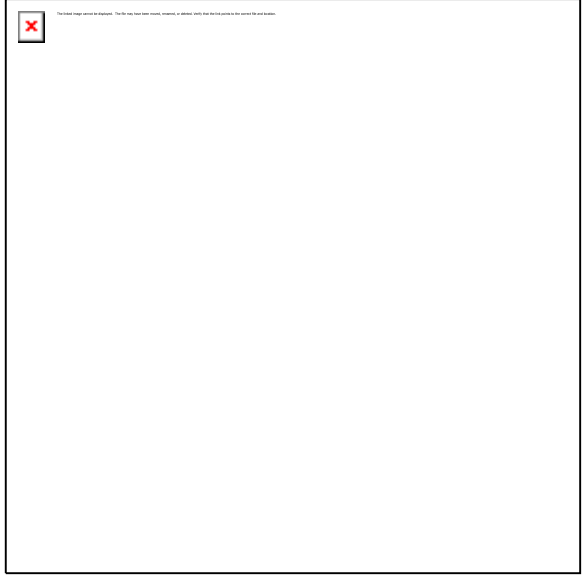
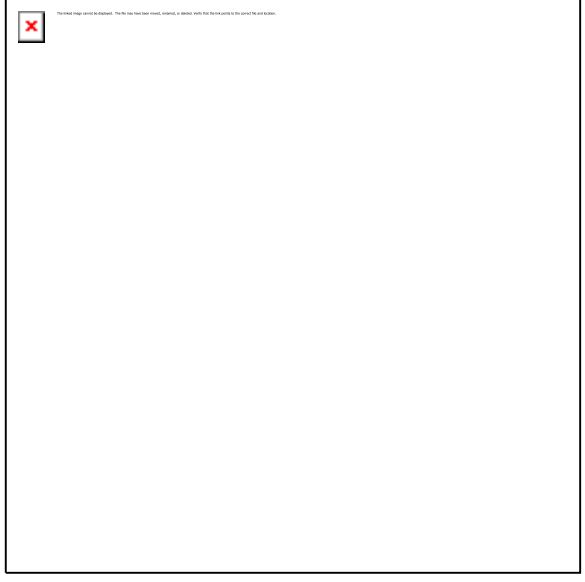
تصویر مرحوم علامہ قاضی - رضوان اللہ علیہ - در  
جوانی.



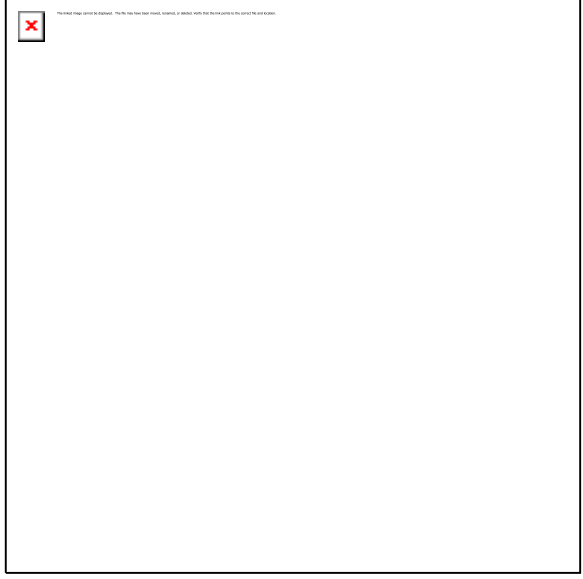
The text in this area is too small to be read. It appears to be a header or a small note.



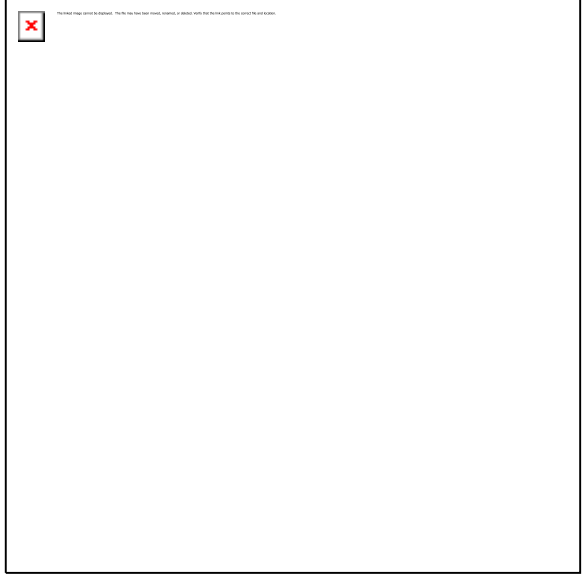
تصویر حضرت حدّاد - رضوان الله علیه - در منزل،  
اواخر عمر شریف.



تصویر مرحوم حضرت سید ہاشم حدّاد، رضوان اللہ  
علیہ.



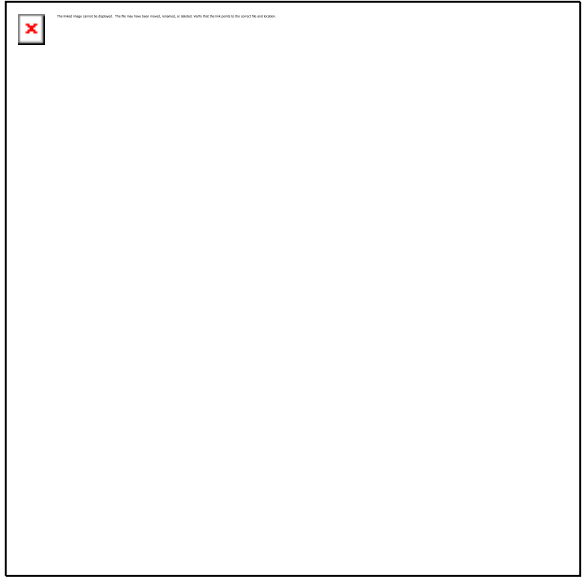
تصویر مرحوم حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله  
علیه - در حال توجّه پس از نماز عید فطر.



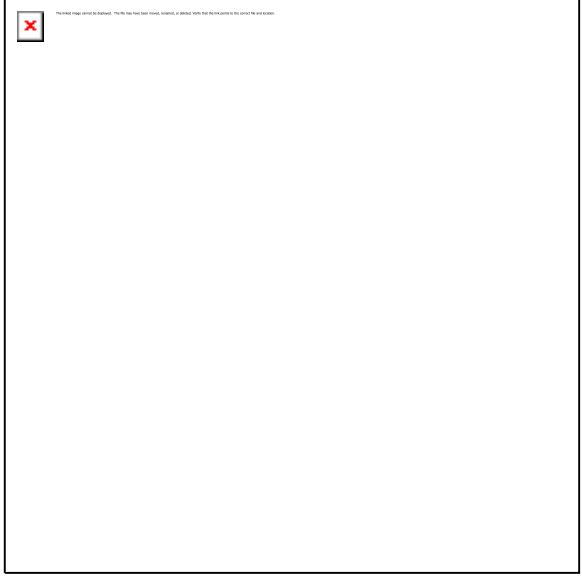
تصویر حضرت آقای حدّاد - رضوان الله علیه - در

کربلا.

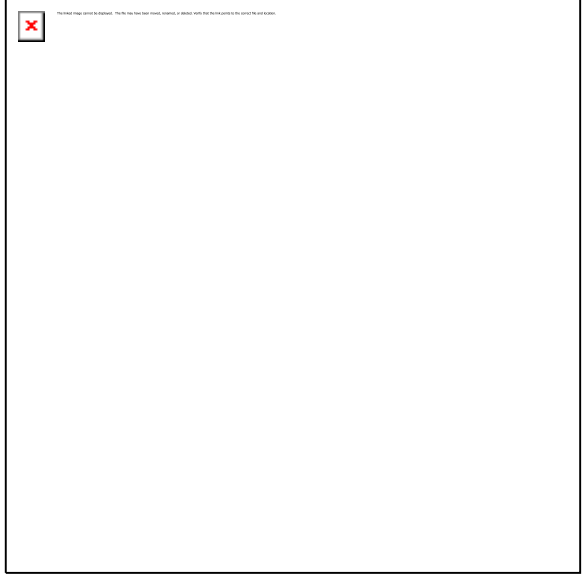




یکی از تصاویر مرحوم حاج سید هاشم حدّاد،  
رضوان الله علیه.

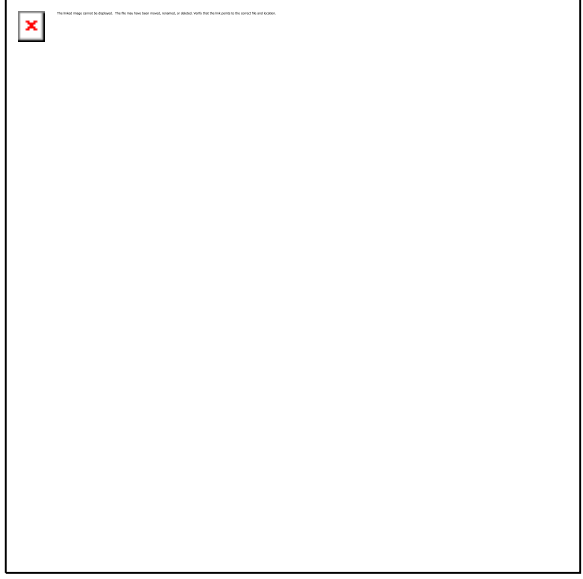


تصویر حضرت آقای سید هاشم حدّاد - رضوان الله  
علیه - در حال قرائت فتوحات مکیّه محیی الدین  
عربی قدّس الله سرّهما.



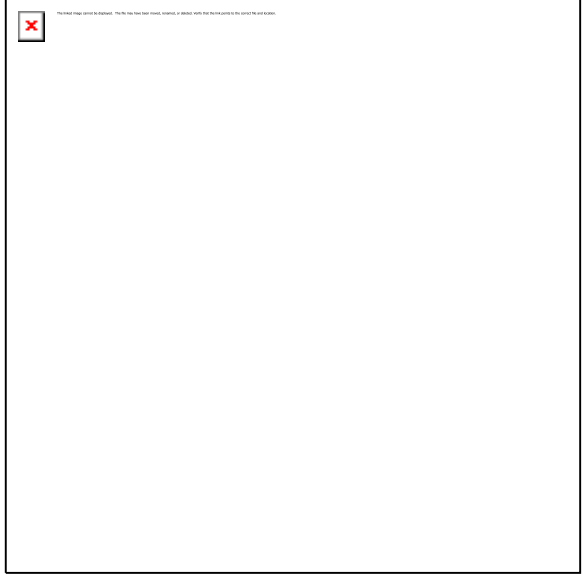
تصویر حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه - در اواخر

عمر.



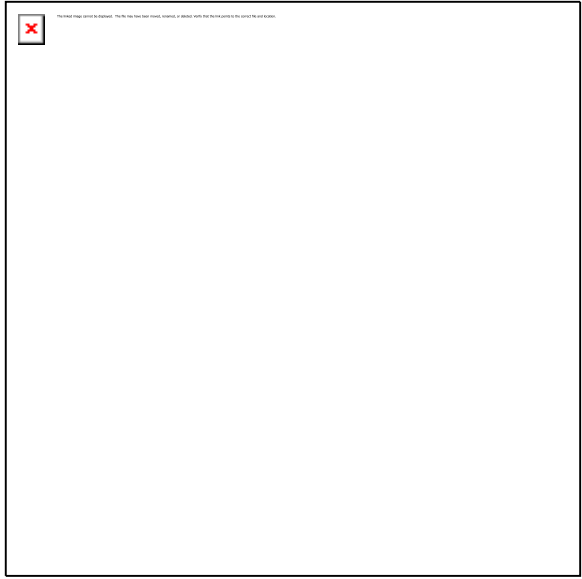
تصویر حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه - در اواخر

عمر.



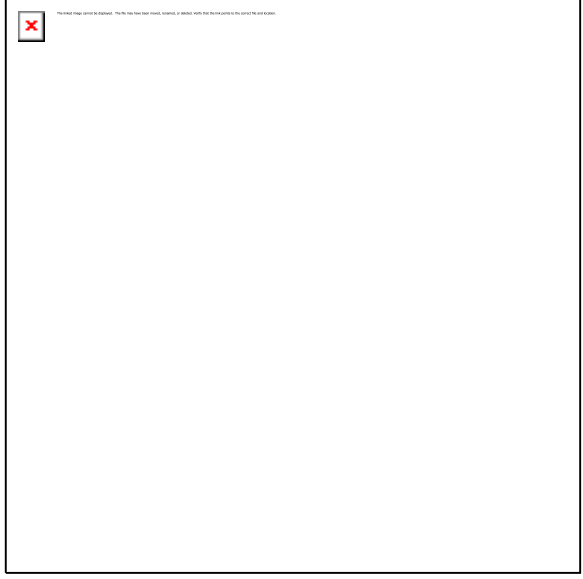
تصویر حضرت حدّاد و علامّه طهرانی - رضوان الله  
علیهما -

در منزل مرحوم حدّاد، کربلا.

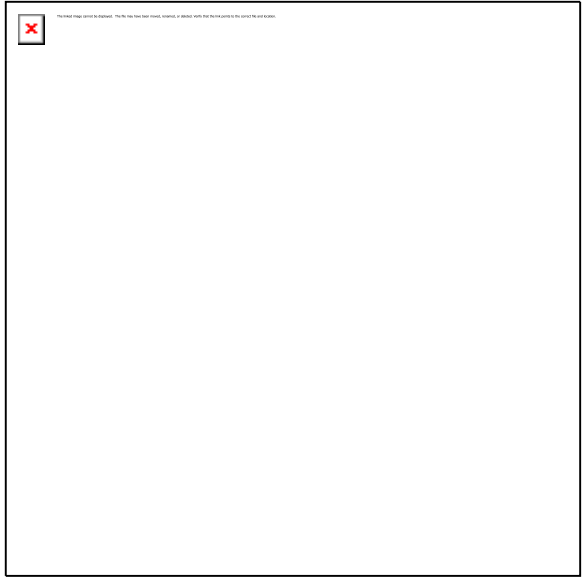


تصویر حضرت حدّاد و علامّه طهرانی - رضوان الله  
علیهما -

در کربلای معلّی منزل آقای حداد.

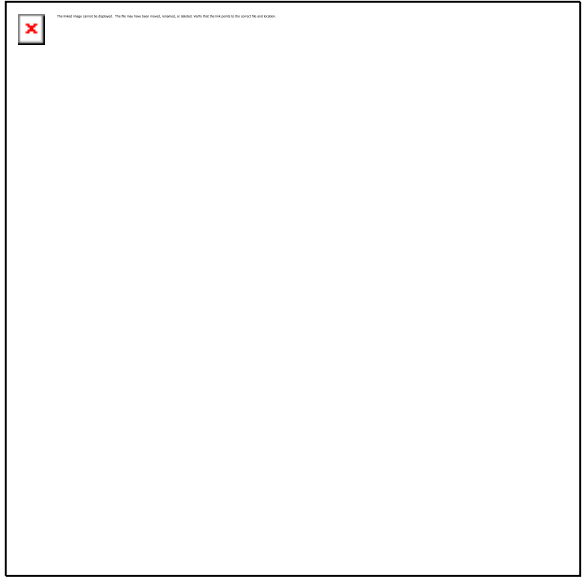


تصویر مرحوم سیّد هاشم حدّاد - رضوان الله علیه -  
به اتّفاق جمعی از ارادتمندان که در سمت راست  
ایشان مرحوم حجّة الاسلام سیّد عبدالحسین معین  
شیرازی و در سمت چپ آقازاده ایشان حضرت  
حجّة الاسلام آقای حاج سیّد حسن معین دیده  
می شوند.

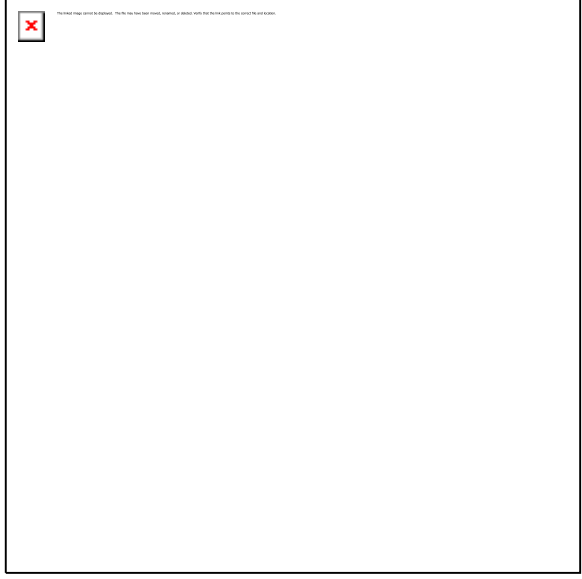


تصویر حضرت آقای حدّاد با علامه طهران‌ی و برخی  
از دوستان در کربلا.





تصویر حضرت آقای حدّاد با جمعی از ارادتمندان  
پس از اقامه نماز عید فطر، در حال قرائت تکبیرات  
مخصوصه.



تصویر حضرت حدّاد در حال اقامهٔ نماز عید فطر با

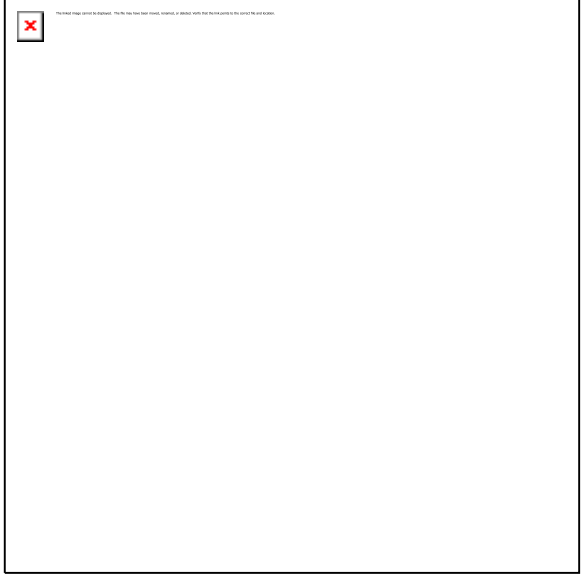
جمعی از

ارادتمندان ایشان.



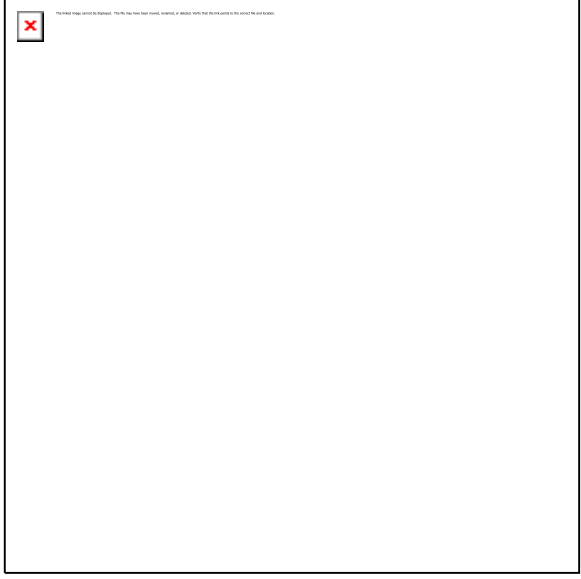
تصویر مرحوم حدّاد - رضوان الله عليه -

به اتّفاق بعضی از ارادتمندان در کاظمین.

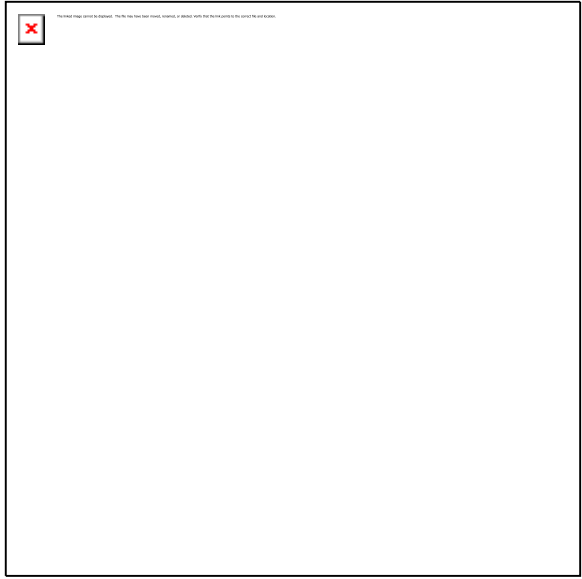


تصویر مرحوم حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه -

با جمعی از دوستان و ارادتمندان.

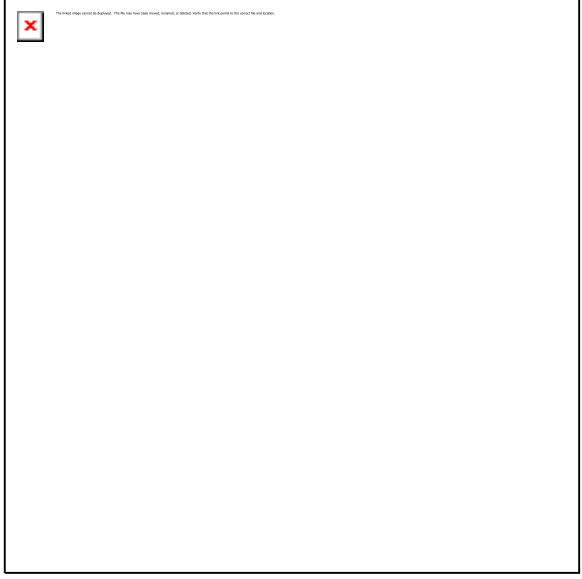


تصویر حضرت سیّد ہاشم حدّاد - رضوان اللہ علیہ -  
به اتّفاق مرحوم حاج حبیب سماوی، رحمة اللہ علیہ.



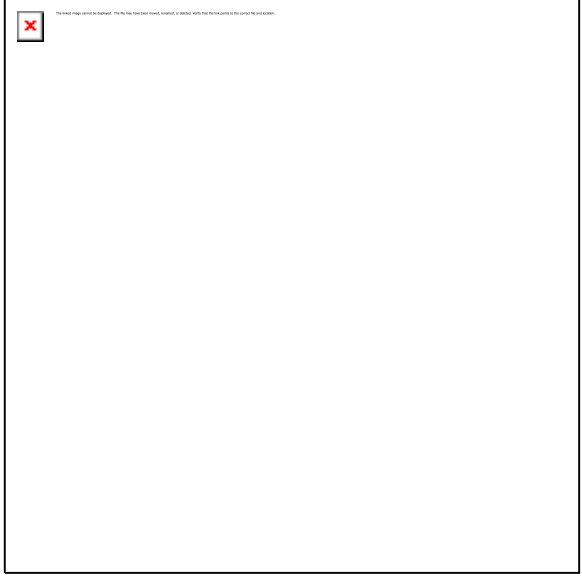
تصویر مرحوم حضرت حدّاد به اتّفاق علامّه  
انصاری لاهیجی که در استودیو کربلا نبش کوچه  
ایشان برداشته شده است.

مرحوم لاهیجی از شاگردان سلوکی عارف  
کامل مرحوم آیه الله قاضی - رضوان الله علیه - بودند  
که پس از مراجعت از نجف اشرف در لاهیجان رحل  
اقامت افکندند، و در زمان اقامت مرحوم علامّه  
طهرانی در طهران با ایشان مراوده داشته و بارها برای  
زیارت ایشان به طهران می آمدند.



تصویر حضرت حدّاد و علامّه طهرانی - قدّس الله

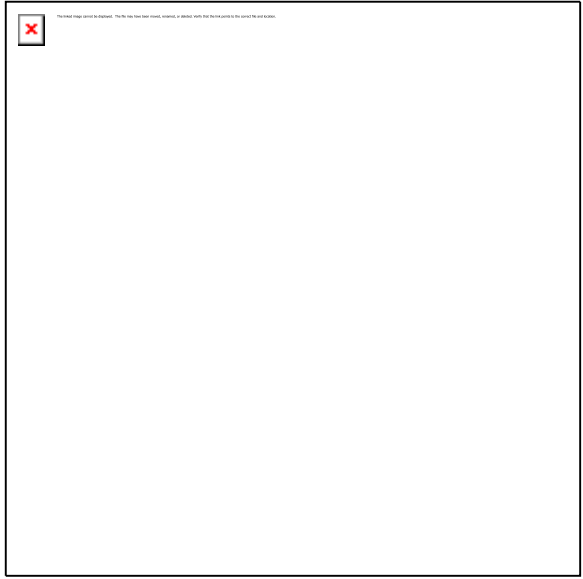
سرّهما العزیز - در استودیو کربلا.



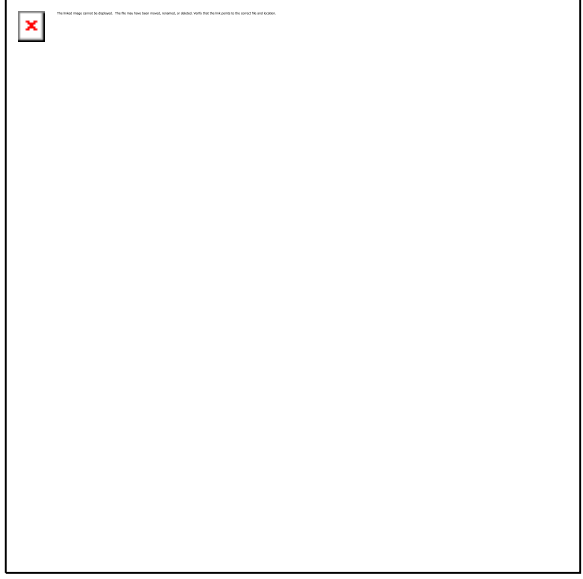
تصویر مرحوم سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه -

در اطاق بیرونی منزل.



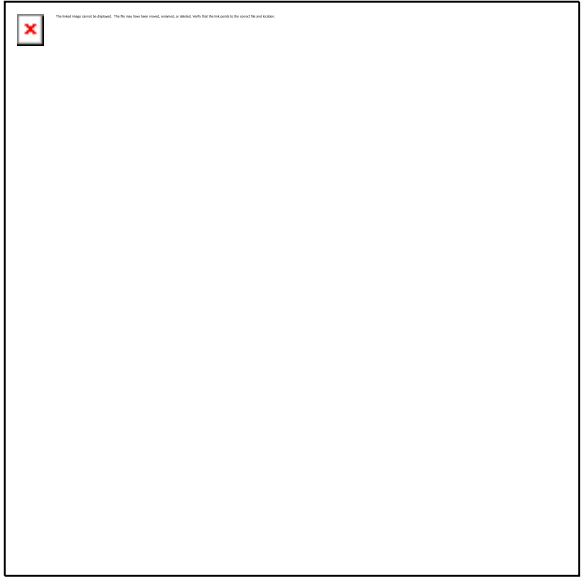


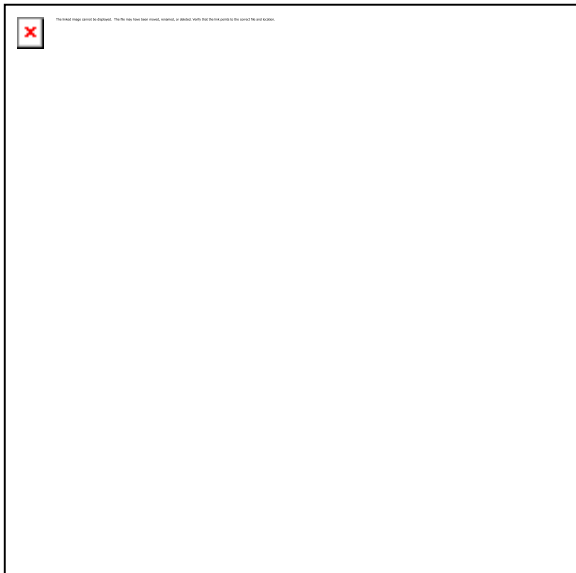
در قبرستان وادی الصفا، کربلای معلی.

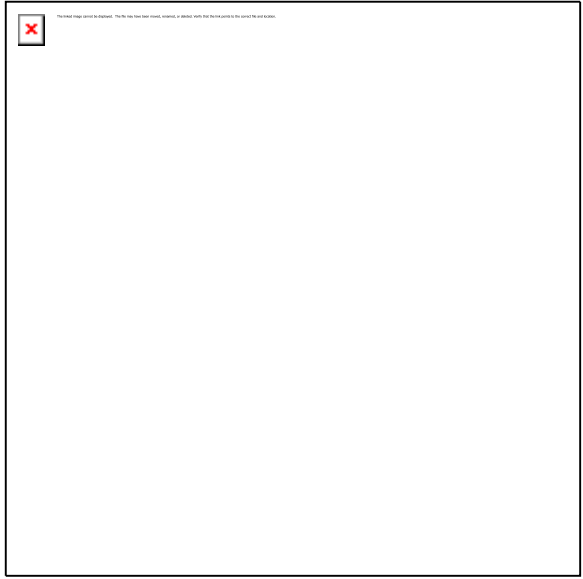


تصویر علامه طباطبائی - رضوان الله علیه -

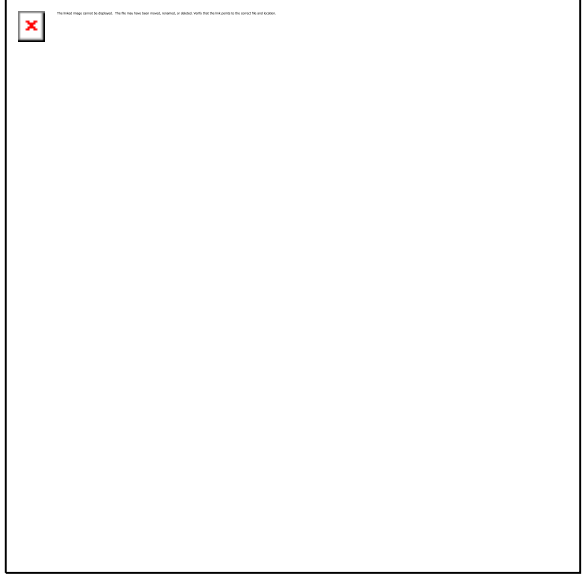
در اواسط عمر شریف.



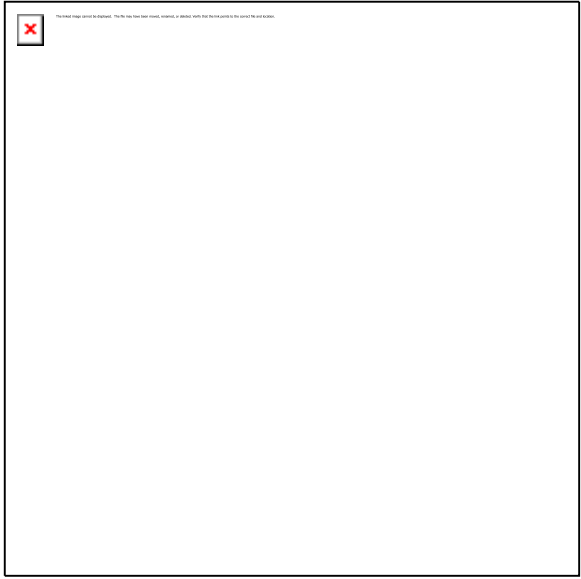


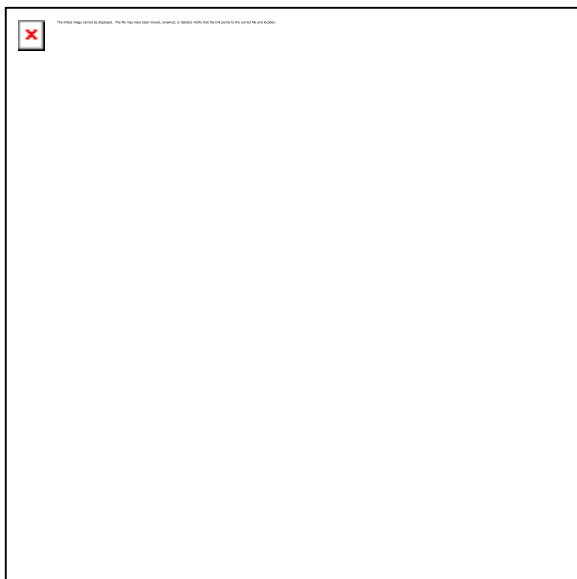


در بیمارستان آیه الله گلپایگانی  
که منجر به فوت ایشان گردید.



به ترتیب از راست به چپ: علامه طباطبایی و  
آیه الله شیخ علی اکبر مرندی و علامه سید محمد  
حسن طباطبایی، برادر کوچک تر علامه طباطبایی.  
در سنین جوانی هنگام تحصیل  
در نجف اشرف این سه بزرگوار با هم از  
شاگردان سلوکی و علمی عارف کامل آیه الله العظمی  
علامه قاضی - قدس الله سره - بودند.





تصویر علامه طباطبایی و آیه الله سید محمد هادی

میلانی، رحمة الله علیهما.

مرحوم علامه طباطبایی در زمان ایشان افراد را از

جهت تقلید به آن مرحوم ارجاع می دادند و پس از

فوت ایشان می فرمودند: من دیگر فردی را به کسی

ارجاع نمی دهم. مرحوم میلانی شبها در صحن

جدید حرم مطهر رضوی به اقامه نماز مغرب و عشا

می پرداختند و علامه طباطبایی در صفهای آخر به

ایشان اقتدا می کردند. مرحوم آیه الله میلانی و علامه

طباطبایی دو شخصیتی بودند که در قیام نهضت

اسلامی با مرحوم علامه طهرانی در ارتباطی وثیق

بودند و مسائل نهضت را با مشورت به جلو

می بردند. آیه الله میلانی بسیار مرد با اخلاص و

صریح و دارای حریت خاصی بود و نسبت به علامه

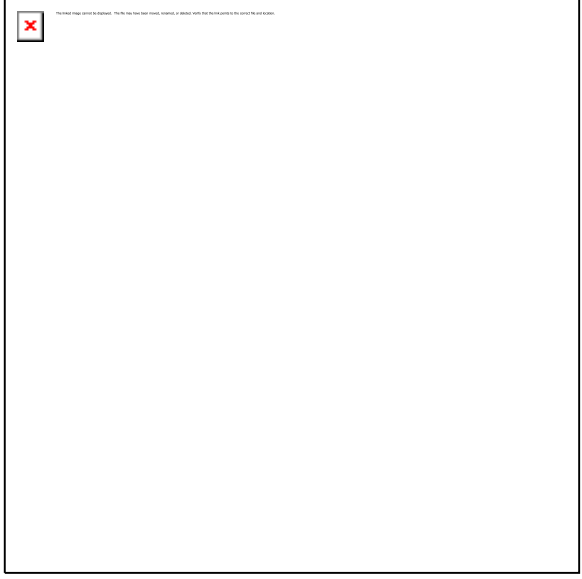
طهرانی احترام ویژه ای قائل بود. مرحوم علامه



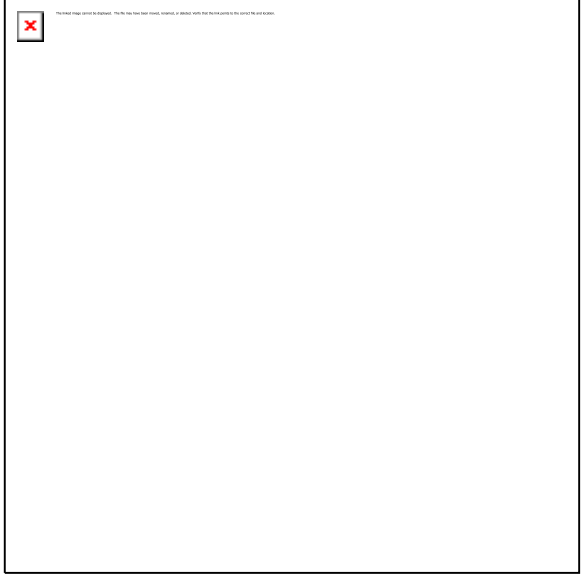
طهرانی هنگام بستری شدن ایشان در بیمارستان که  
منجر به فوت گردید از ایشان عیادت کردند و فرموده  
بودند: دیدم انقطاع خوبی از ماسوی الله برای ایشان  
پیدا شده است. رحمة الله عليهم رحمةً واسعةً.



The text in this area is too small to be legible.

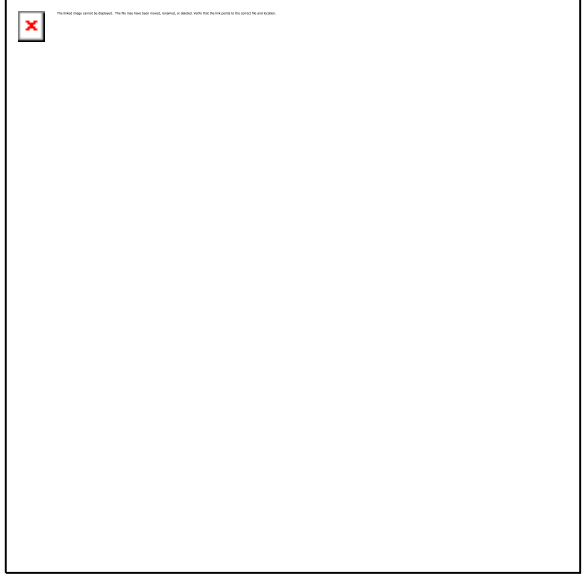


تصویر مرحوم آیه الله انصاری - قدس الله سره -  
هنگام وضو در منزل مسکونی.



تصویر مرحوم آیه الله انصاری - قدس الله سره -

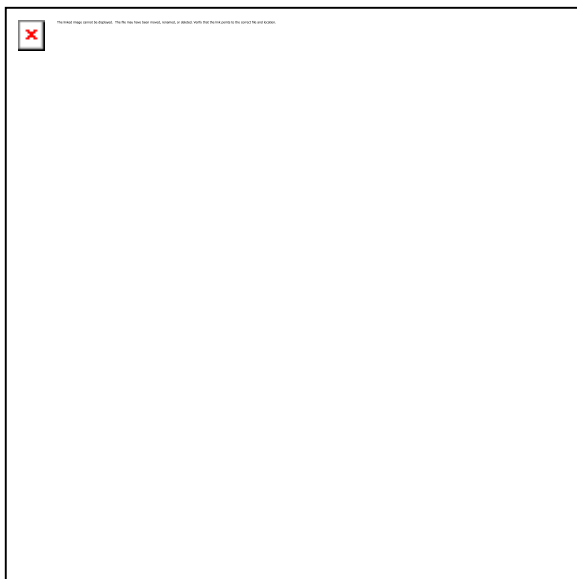
در سنین نوجوانی.



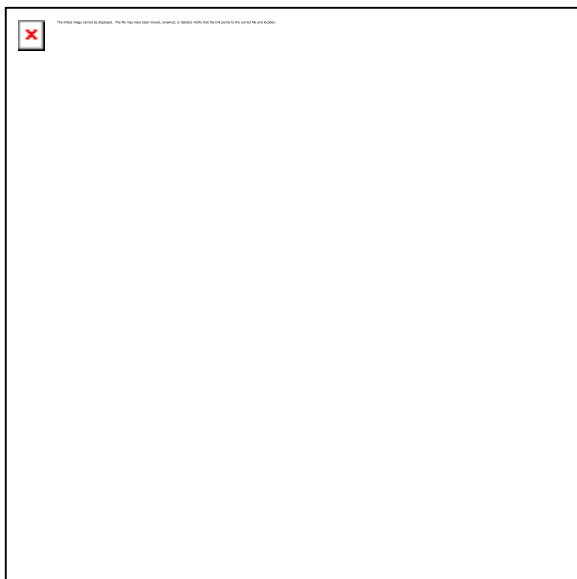
تصویر مرحوم آیه الله العظمی عارف واصل حاج  
شیخ محمد جواد انصاری همدانی، هنگام اقامه نماز با  
جمعی از ارادتمندان، بیرون همدان.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



تصویر آیه الله سید جمال الدین موسوی  
گلپایگانی - قدس الله سره - که از عرفاء و اولیاء الله  
و مراجع تقلید آن زمان به شمار می رفت. مرحوم  
علامه طهرانی هنگام اقامت در نجف اشرف بسیار با  
ایشان مرتبط بودند به نحوی که حتی مرحوم  
گلپایگانی این ارتباط را از نزدیک ترین افراد خانواده  
خود مخفی می داشتند. این مرد بزرگ با این عظمت  
و علو به حضور علامه قاضی شرفیاب می شد و از  
ایشان کسب فیض و دستور سلوکی می نمود.



تصویر مرحوم آية الله حاج سيّد عبدالکریم کشمیری از تلامذه مرحوم قاضی - رضوان الله عليه - که پس از ایشان با مرحوم حدّاد ارتباطی وثیق داشته و از نجف مرتّب به زیارت ایشان در کربلا مشرّف می شدند، و اکثر دیدارهای این دو در اواخر در حرم مطهر حضرت سيّدالشهداء عليه السّلام بوده است.

مرحوم حدّاد در اواخر به واسطه فشار و اختناق دولت بعث عراق نسبت به ملاقات های ایشان به مرحوم کشمیری می فرمایند دیگر به دیدن ایشان نیایند، ولی مرحوم کشمیری در بعضی از اوقات که طاقتش تمام می شد به لطائف الحیلی وسیله زیارت حضرت آقا را فراهم می نمود و به طور مختصر ایشان را ملاقات می کرد.